

دوره علوم و معارف اسلام
۲

بوعیلم

جلد ہفتم

از قیمت

امام شناسی

(غدير: ۲- آية تبليغ- حديث ولايت)

تأليف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفعه الزکوة

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هوالمزین

امام شناسی

بحث های تفسیری، فلسفی، روایتی، تاریخی اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی و در باره امامت و ولایت ائمه اربعین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس های استدلالی علمی - فقهی از قرآن کریم

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ و ابیات حلی و نقدی

پیرامون ولایت

لمؤلفه المحیر:

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی عنہ

هو العليم
دوره علوم و معارف اسلام

جلد هفتم
از قسمت

امام شناسی

شامل مطالب :

۱- نصب امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم به ولایت کلیه عامه مطلقه

۲- خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غدیر خم

۳- کُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَىٰ مَوْلَاً

۴- در تفسیر و مفارم مَن کُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَىٰ مَوْلَاً

درس نوزدهم و بیستم
تا درس صد و پنجم

فہرست

أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد هفتم امام شناسی (غدیر: ۲ - آیه تبلیغ - حدیث ولایت)

- ۱ - خصائص روز غدیر: روز نصب أميرالمؤمنين عليه السلام به ولایت عامه مطلقه
- ۲ - إبلاغ ولایت أميرالمؤمنين عليه السلام در طول دوران نبوت
- ۳ - موارد مخالفت صريح عمر با رسول خدا صلى الله عليه وسلم
- ۴ - نظريه عمر در امامت ، نظريه ماکياول است
- ۵ - عصمت پیامبران منافاتی با اختیار آنان ندارد
- ۶ - مشکلات و پیامدهای تحمل ولایت
- ۷ - بلايا و فتن وارده بر أميرالمؤمنين عليه السلام پس از رسول خدا صلى الله عليه وسلم
- ۸ - شرح واقعه عظيم و تاريخی غدیرختم و خطبه‌های رسول الله صلى الله عليه وسلم
- ۹ - بحث و تحقيق در شأن نزول و مفاد آیه تبلیغ
- ۱۰ - بحث و تحقيق در سند و مفاد حدیث ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
- ۱۱ - وصیت به ولایت ، طبق قوانین فطری و عقلی است
- ۱۲ - ثبات حقانیت أميرالمؤمنين عليه السلام در طول تاریخ
- ۱۳ - روات ، مورّخين ، محدثين ، متكلمين و لغويينی که واقعه غدیرختم را نقل کرده‌اند و کتابها و اشعاری که در این باره تألیف و سروده شده است
- ۱۴ - تحقيق معنای حقیقی مولى و ولایت در لغت و موارد استعمال آنها و مقصود از «مولى» در حدیث غدیر

فهرست امام شناسی جلد (۷)

۹ - ۵۹

درس نود و یکم تا نود و سوم:

نصب امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خمّ به ولایت عامّة مطلقه
شامل مطالب:

۹

غدیریّه ابن حمّاد عبدی

۱۲

مشخصات روز غدیر

۱۴

ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در طول دوران نبوت

۲۶

حدیث حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون

۲۸

مختلف بودن مسلمانان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در اعتقاد به آنحضرت

۳۰

شکّ عمر در نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه

۳۲

جلوگیری عمر از آوردن قلم و کاغذ برای رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۴

موارد مخالفت صریح عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۶

اشعار مروان بن ابی الجنوب در تنقیص أهل بیت علیهم السلام

۳۸

نظریّه عمر در امامت، نظریّه ماکیاول است

۴۲

گفتار ابوسفیان به عثمان در امر خلافت

۴۴

عصمت پیامبران منافاتی با اختیار آنان ندارد

۴۶

پیامبران در صفات بشری مانند سایر مردم اند

۵۰

ترس رسول خدا صلی الله علیه و آله از تبلیغ عمومی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

۵۲

قصیده آیه الله کمپانی در مسأله غدیر

۵۴

مشکلات و پی آمدهای تحمّل ولایت

۵۶

بلایا و فتن وارده بر امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله

۶۳-۱۴۲

درس نود و چهارم تا نود و هفتم

بحث و تحقیق در خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خمّ

شامل مطالب:

۶۳

اشعار صاحب بن عبّاد در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

۶۶

نزول جبرئیل در غدیر خمّ و توقّف رسول خدا صلی الله علیه و آله

۶۷

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غیر خمّ

۷۴

خطبه دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خمّ

۷۶

تبریک اصحاب و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین

- روایت کتاب « النَّشْرُ الطَّيِّبُ » از علمای عامّه ۷۸
- روایت احتجاج در تکمیل دین به حجّ و ولایت ۸۲
- شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۸۸
- روایت حضرت باقر علیه السّلام در شأن نزول آیه تبلیغ ۹۲
- روایت حضرت صادق علیه السّلام در شأن نزول آیه تبلیغ ۹۶
- روایت فیض بن مختار درباره آیه تبلیغ ۱۰۵
- روایت عیاشی درباره آیه تبلیغ ۱۰۸
- روایت مشایخ عامّه درباره آیه تبلیغ ۱۱۲
- بحث در مفاد آیه تبلیغ ۱۱۸
- ترس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جان خود نبوده است ۱۲۸
- نزول آیه تبلیغ در اوائل بعثت نبوده است ۱۳۰
- حکم مورد تبلیغ باید امر بسیار مهمی بوده باشد ۱۳۲
- آیه تبلیغ باید بعد از انتشار اسلام آمده باشد ۱۳۴
- خوف رسول خدا از جهت اتّهام منافع شخصی بود ۱۳۶
- وصیّت به ولایت طبق قوانین فطری و عقلی است ۱۳۸
- اقوال مجعول عامّه در شأن نزول آیه تبلیغ ۱۴۰
- درس نود و هشتم تا صد و یکم:
در سنَد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ
شامل مطالب: ۱۴۵-۲۱۹
- بحث در آیه تبلیغ، و در حدیث ولایت، دو بحث مستقل است ۱۴۶
- قصیده امام زیدیه یمّنی، المنصور بالله ۱۴۶
- ثبات حقانیت امیرالمؤمنین در طول تاریخ ۱۵۰
- علماء عامّه که درباره حدیث غدیر کتاب نوشته‌اند ۱۵۲
- اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند ۱۵۴
- کتابهای مستقّلی که درباره غدیر تألیف شده است ۱۵۶
- گفتار صاحب «عَبَقَاتِ الْانْوَارِ» در تواتر حدیث غدیر نزد عامّه ۱۶۲
- گفتار علامه امینی راجع به مصادر حدیث غدیر ۱۶۴
- مورّخینی که واقعه غدیر خمّ را نقل کرده‌اند ۱۶۶
- محدّثینی که واقعه غدیر خمّ را نقل کرده‌اند ۱۶۸
- متکلمین و لغویّینی که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند ۱۷۰
- روایات وارده از عامّه در حدیث غدیر ۱۷۲
- اعتراف ابوهریره به حدیث غدیر در نزد معاویه ۱۷۷
- نامه عمرو بن عاص به معاویه، حاوی حدیث غدیر ۱۷۹
- اشعار حسان بن ثابت، در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ۱۸۲

- ۱۸۴ علمائی که شعر حسان بن ثابت را در غدیر خم ذکر کرده‌اند
- ۱۸۶ استدلال أهل صفین به کشته شدن عمار بن یاسر برحقانیت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۸۸ داستان ابن غالبه و فقیه حنبلی درباره زیارت روز غدیر
- ۱۹۰ روایات وارده از شیعه درباره حدیث غدیر
- ۱۹۸ بیان پنج خصلت اسلام که ولایت ختم آنست
- ۲۰۰ خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام در حضور معاویه و اشاره به غدیر
- ۲۰۲ انکار ابوحنیفه حدیث غدیر را، با اعتراف او به وقوع واقعه غدیر
- ۲۰۴ استشهاد حضرت فاطمه سلام الله علیها به حدیث غدیر
- ۲۰۶ وقوع داستان غدیر از بدیهیات و ضروریات تاریخ است
- ۲۰۸ عناد سنیهای غرب زده درباره حدیث غدیر
- ۲۱۱ خضوع اُجانب در برابر شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۱۲ کتاب الإمامة و السیاسة و ینایع المودة ممنوع بود
- ۲۱۴ قصیده کُمیت شاعر اهل بیت درباره حدیث غدیر
- ۲۱۸ درباره قصائد هاشمیت کُمیت
- ۲۲۱-۲۹۳ درس صد و دوم تا صد و پنجم
در تفسیر و مفاد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
شامل مطالب:
- ۲۲۴ اشعار غدیریة امیر المؤمنین علیه السلام در نامه مکتوب به معاویه
- ۲۲۶ استفاده امامت از اشعار حسان و کُمیت
- ۲۲۸ اشعار قیس بن سعد بن عبادة در حدیث غدیر
- ۲۳۰ اشعار حمیری در غدیر خم و استفاده امامت
- ۲۳۴ اشعار سید مرتضی علم الهدی درباره غدیر و استفاده امامت
- ۲۳۶ قدرت سید مرتضی در عربیت
- ۲۳۸ معنای حقیقی مولی و ولایت در لغت ؛ و موارد استعمال آنها
- ۲۴۰ بیان ابوالفتح رازی در معنای مَوْلَى
- ۲۴۲ بیان سبط ابن جوزی در معنای مَوْلَى
- ۲۴۴ بیان محمد بن طلحة شافعی در معنای مولی
- ۲۴۶ معانی کلمه مولی بر بیست و هفت معنی بالغ می‌شود
- ۲۴۸ منظور و مقصود از کلمه مَوْلَى در حدیث غدیر
- ۲۵۲ در حدیث غدیر مَوْلَى به معنای اولی می‌باشد
- ۲۵۴ شعر اخطل نصرانی در مدح عبدالملک بن مروان در معنای مَوْلَى
- ۲۵۶ اشعار ابوتمام طائی و عتدی کوفی درباره غدیر
- ۲۵۸ بزرگان از أهل ادبیات عرب که مَوْلَى را به معنای امام و اولی گرفته‌اند
- ۲۶۰ استشهاد به بیت بُنید ، از معلقات سَع در تفسیر کلمه مَوْلَى

- ۲۶۲ تحقیق در معنای حقیقی و ریشه‌ای کلمهٔ مَوْلَى
- ۲۶۴ گفتار فخر رازی در معنای مَوْلَى و اَوْلَى
- ۲۶۶ گفتار علامهٔ آمینی در ردِّ فخر رازی در معنای مَوْلَى
- ۲۶۸ استدلال علامهٔ آمینی در اینکه معنای مَوْلَى ، اَوْلَى است
- ۲۷۰ استدلال مصنّف در اینکه معنای مَوْلَى ، محلّ ولایت و اسم مکان است
- ۲۷۴ داستان نشان دادن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را به مردم ، همانند یوسف به زنان مصری
- ۲۷۶ اَلَسْتُ اَوْلَى بِكُمْ اَنْفُسِكُمْ نیز تفسیر کنندهٔ معنای مَوْلَى می‌باشد
- ۲۷۸ اللّٰهُمَّ وَاٰلَ مَنْ وَاٰلَهٗ نِيْزٍ مُّوَيَّدٍ معنای امامت از کلمهٔ مَوْلَى است
- ۲۸۰ شواهد موجوده در خطبه که دلالت بر معنای امامت از لفظ مَوْلَى دارد
- ۲۸۲ نزول آیه : اَلْيَوْمَ اَكَلَمْتُ لَكُمْ دِيْنََكُمْ در روز غدیر مُفَسَّرٌ معنای مَوْلَى است
- ۲۸۴ کلمهٔ نصب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به ولایت ، دالّ بر امامت است
- ۲۸۵ قصیدهٔ کوثریّهٔ سیّد رضای هندی عرب
- ۲۹۲ بحث دربارهٔ قصیدهٔ کوثریّه؛ و ختم این مجلّد

درس نود و یکم تا نود و سوم

نصب امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم به ولایت عامّه مطلقه

درس ۹۱ تا ۹۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ ؛ و لَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ
یَوْمِ الدِّیْنِ ؛ و لَاحَوْلَ و لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ
الْعَظِیْمِ .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ .^۱

«ای پیامبر برسان به مردم آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرود آمده
است؛ و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای؛ و خداوند تو را از مردم
حفظ می‌کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید.»

يَا سَائِلِي عَنْ حَيْدَرَ أُعْيَيْتَنِي	أَنَا لَسْتُ فِي هَذَا الْجَوَابِ حَلِيقًا ۱
اللَّهُ سَمَّاهُ عَلِيًّا بِاسْمِهِ	فَسَمَّا عَلُوًّا فِي الْعَلَا وَسُمُوقًا ۲
وَاخْتَارَهُ دُونَ الْوَرَى وَأَقَامَهُ	عَلَمًا إِلَى سُبُلِ الْهُدَى وَطَرِيقًا ۳
أَخَذَ إِلَاهَهُ عَلَى الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا	عَهْدًا لَهُ يَوْمَ الْعُدَيْرِ وَثَبِيقًا ۴
وَغَدَاةَ وَافِي الْمُصْطَفَى أَصْحَابَهُ	جَعَلَ الْوَصِيَّ لَهُ أَخًا وَشَقِيقًا ۵
فَرَقَ الضَّلَالَ عَنْ الْهُدَى فَرَقَنِي إِلَيْهِ	أَنْ جَاوَزَ الْجَوْزَاءَ وَالْعَبُوقَا ۶
وَدَعَاهُ أَمْلَاكُ السَّمَاءِ بِأَمْرٍ مَنْ	أَوْحَى إِلَيْهِمْ حَيْدَرَ الْفَارُوقَا ۷
وَأَجَابَ أَحْمَدَ سَابِقًا وَمُصَدِّقًا	مَا جَاءَ فِيهِ فَسَمِّيَ الصِّدِّيقَا ۸
فَإِذَا ادَّعَى هَذِهِ الْأَسْمَى غَيْرُهُ	فَلْيَأْتِنَا فِي شَاهِدٍ تَوْثِيقًا ۹

۱- آیه ۶۷ از سوره مائده : پنجمین سوره از قرآن کریم.

۲- «الغدير» ج ۴، ص ۱۵۰، از اشعار ابن حماد عبدي، عاشق و شاعر أهل بيت در قرن چهارم
عليه التحيّة و الرضوان .

- ۱- «ای کسی که از حیدر و شناخت او از من پرسش می کنی؛ تو مرا خسته و فرسوده ساختی! زیرا که من به هیچوجه در خور بیان این واقعیت نیستم، و شایستگی کشف این حقیقت را ندارم!
- ۲- خداوند طبق نام خودش، او را علی نامید؛ فلذا در مراتب مجد و علو و بلندی و رفعت، بالا رفت.
- ۳- خداوند او را اختیار و انتخاب کرد از میان تمام مردم جهان، و همه را کنار زد، و او را راه و طریق و نشانه به سوی راههای هدایت برافراشت و معین کرد.
- ۴- خداوند در روز غدیر، از همه خلایق عهد و پیمان استواری برای ولایت و تمکین و پیروی از او گرفت.
- ۵- و در صبحگاه روشن و درخشان روزی که مصطفی بین اصحاب خود عقد برادری و اخوت بست، علی وصی را برای خود برادر و همتا قرار داد.
- ۶- و بنابراین با این عمل، بین ضلالت و هدایت جدائی افکند؛ و علی با این برادری پیامبر گرامی، آنقدر بالا رفت که از بُرج جوزاء و از ستاره عیوق گذشت.
- ۷- و فرشتگان سماوی به دستور و فرمان خداوندی که به آنها وحی می فرستد، همگی علی را حیدر و فاروق نامیده، و بدین اسم نام نهادند.
- ۸- او از همه زودتر پیشی گرفته و سبقت جسته، و دعوت احمد را لیبیک گفت، و آنچه درباره احمد نازل شده بود را تصدیق کرد؛ فلذا به صدیق امت نامیده شد.
- ۹- و بنابراین، غیر از علی هر کس ادعای این ألقاب و اسامی کند، باید برای توثیق مدعای خود برای ما شاهد و دلیل آورد».
- حافظ ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود از عگرمة از ابن عباس روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَ سَلَّمَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِي، وَ يَمُوتَ مَمَاتِي، وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي، فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ يُؤَالَ وَكِيئَهُ، وَ لِيَقْتَدِرْ بِالْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِي، فَإِنَّهُمْ عِثْرَتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي، رُزِقُوا فَهْمًا وَ عِلْمًا؛ وَ وَيْلٌ لِّلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي، لِّلْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي، لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.^۱

۱- «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۸۶.

«رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس شادان است که به حیات من حیات داشته باشد، و همانند مردن من مردنش بوده باشد؛ و در بهشت عدن که پروردگار من آنرا کاشته است سکونت کند، باید بعد از من ولایت علی را داشته باشد؛ و ولایت موالی علی را نیز داشته باشد، و باید به ائمه و پیشوایان بعد از من اقتدا کند؛ چون ایشان عترت من هستند، از سرشت من آفریده شده‌اند، از جانب خداوند به آنان علم و فهم روزی داده شده است. و ای وای بر آن کسانی از امت من که فضل و برتری آنها را تکذیب نمایند؛ و ای وای بر آن کسانی که مراتب پیوند مرا با آنان ببرند، و صلبه مرا قطع کنند؛ خداوند شفاعت مرا شامل حال آنان نگرداند.»

داستان نصب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در غدیر خمّ به مقام ولایت کلیّه کبرای الهیه، از داستان‌های بسیار مهمّ تاریخ اسلام است؛ و شاید واقعه‌ای با این اهمّیت و با این خصوصّیاتی که بیان خواهد شد، نداشته باشیم. زیرا در حقیقت این واقعه بیانگر بقاء رسالت پیامبر اکرم و دوام دوره ولایت الهیه آنحضرت در تجلّی‌گاه وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

غدیر نمایشگر اتحاد و پیوند رسالت به امامت، و نبوت به ولایت است، و حکایت از آن می‌کند که همچون دو پستانی هستند که برای ایشراب و ایشراب طفل شیرخوار، پیوسته ملازم و مقارن و رفیق یکدیگرند؛ و یا همچون دو نهالی که از یک ریشه و بن روئیده شده و بهم پیوسته‌اند.

غدیر نمایشگاه علیّی مئی و انا منه در برابر دیدگان جمیع خلائق و همگی امت؛ و اعلان و اعلام این واقعه به جهانیان تا روز بازپسین است.

غدیر محلّ ظهور حقائق مخفیّه، و بواطن مختفیّه، و ارشاد و هدایت مردمان به این راه است.

غدیر صراط مستقیم و شاهراه اعلای انسانیت به مقام عرفان و ولایت کلیّه حقّ است.

غدیر مقام قالب‌گیری قضاء کلیّه الهیه به عالم قدر، و اندازه‌گیری و تعیین و تشخیص و معرفّی نور نامحدود حضرت احدیت در اسماء و صفات مرئی و مشاهد خلق، و ربط قدیم و حادث، و نزول تجرّد و بساطت در قیود و حدود امکانیه، برای

دسترسی همهٔ خلایق و استفاده از ماءِ مَعِين و آبشخوار فیض و رحمت و سعادت و برکت است.

غدیر روز تاجگذاری و عمامه‌گذاری رسول الله با دست شریف خود بر سر مولی الموحّدین است.

غدیر روز مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ است.

غدیر روز اللّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَاَلَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاحْذِلْ مَنْ حَذَلَهُ است.

غدیر روز بیعت با حق است، روز سرسپردگی است، روز مبادله و معاملهٔ نفس با خداوندِ نفس، روز داد و ستد جنود شیطان با جنود رحمان، روز فراق ظلمت و ورود در جهان روشنی است.

غدیر روز مَحَك است، روز تمایز ایمان و کفر، و خلوص و نفاق، و صفا و حیله، و نور و تاریکی است.

غدیر روز درخشش خورشید عالمتاب از پس پرده‌های ابر گران، و تابش در دل‌های جانداران است.

غدیر روز تعریف راستین، و برکناری خوف از شیطان، و سرآمدن زمان تقیه، و وحی امر الزامی بر لزوم کشف حجّاب حقیقت از روی چهره ولایت، و ابراز هویت است.

غدیر روز بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ است.

غدیر روز عید اکبر: روز بلند کردن رسول خدا علی بن ابیطالب را در مرأی و مَسْمَع مردم، و خواندن خطبه و امر به تسلیم امت در برابر اوامر و نواهی مولای متقیان است.

و لله الحمد و له المنة ما که اینک توفیق یافتیم تا به قدر ذرهٔ خود، با بیان و تفسیر این واقعهٔ عظیم، ران ملخی به بارگاه سلیمان حشمت^۱ و صاحب ذوالفقارش

۱- جَاءَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعَرْضِ قَبْرَةً
تَاجَتْ حَتَّى الصَّوْتِ وَأَعْتَدَتْ

بِضِلَعِ جَرَادٍ كَانَ فِي فِيهَا
إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارِ مُهْدِيهَا

هدیه آوریم، ناچار قبل از ورود در متن قضیه غدیر به ذکر چند مقدمه می پردازیم.

مقدمه اول

معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام امامت، تنها در روز هجدهم ذوالحجّه الحرام سنه دهم از هجرت در ضمن حجّه

الوداع در وادی غدیر خم در دو میلی از زمین جحفه نبوده است؛ بلکه آن روز، روز نصب کلی و معرفی برای همگان، و اعلان و اعلام به عموم امت بوده است؛ و گرنه در طول دوران زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مجالس و محافل عدیده، در خلوت و جلوت، در صلح و جنگ، در مکه و مدینه، برای هر دسته و هر جمعیتی که با آنحضرت تماس داشتند، مقامات و درجات و امامت و ولایت و وصایت و خلافت و اخوت و سایر مزایا و فضایل او را می شمردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه متولد شد؛ و چون قنداقه اش را به دست رسول الله دادند، سوره قد افلح المؤمنون را قرائت کرد؛ و در دامان رسول خدا بزرگ شد؛ و اولین مردی است که به رسول خدا ایمان آورد، در حالیکه ده ساله بود؛ خودش فرمود: وحی نبوت بر رسول خدا در وز دوشنبه نازل شد و من در صبح سه شنبه ایمان آوردم؛ و تا مدت سه سال و یا هفت سال که پیامبر در خفیه تبلیغ می کرد، کسی غیر از علی و خدیجه با پیغمبر در کنار کعبه بیت الله الحرام نماز نمی گذارد.

در اولین روزی که پیامبر اکرم دعوی نبوت خود را چهاراً اعلام فرمود، و مجلسی از خویشاوندان خود ترتیب داده، و اقوام و عشیره خود را به کمک و مساعدت خود، در حمل بار نبوت و مساعدت و معاونت در انجام رسالت دعوت کرد، و کسی جواب مساعد نداد، جز این طفل عاشق جان باخته بیدار هشیار، علی را به مقام وزارت و ولایت و خلافت خود برگزید.

در آن روز فرمود: فَأَيُّكُمْ يُؤَاؤِرُنِي هَذَا الْأَمْرَ وَ لَنْ يَكُونَ أَحَى وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي



«در روزی که همه مرغان را در مقام عرض پیشگاه سلیمان عرضه می داشتند، گنجشک کاکلی کوهی، ران ملخی را در دهان گرفته و به رسم هدیه برای سلیمان آورد؛ آنگاه با صدای ضعیف و کوتاه خود چنین در مقام عذرخواهی برآمد که همیشه هدایایی که برای اشخاص می برند بر مقدار و ارزش هدیه کننده است؛ نه بر مقدار و ارزش هدیه شونده».

فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي؟ «کدام یک از شما مرا در این امر نبوت و انجام دستورات إلهیه کمک و معاونت می کند، و اینکه برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما بعد از من بوده باشد؟!».

علی چون گفت: «أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ!» «من در این امر معین و وزیر تو هستم ای رسول خدا».

رسول خدا فرمود: فَأَنْتَ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ!

«پس ای علی تو برادر من هستی! و وصی من هستی! و وارث من هستی! و خلیفه من در میان امت من هستی!»

در اینجا می بینیم که نصب امیرالمؤمنین عليه السلام به مقام وزارت و خلافت و وصایت از همان ابتدای بعثت، و از همان روز اعلان نبوت به قریش، طبق تعیین رسول خدا صلى الله عليه وآله بر اساس آیه انذار: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱، و حدیث عشیره بوده است.

و این معنی به وضوح دلالت دارد بر آنکه مقام رسالت و مقام امامت، پیوسته با یکدیگرند؛ و قابل انفکاک و جدائی نیستند. رسالت بدون وزارت و خلافت اساس ندارد؛ و نبوت بدون ولایت اصل و ریشه ندارد. ولایت پاسدار رسالت است؛ امامت نگهبان نبوت است؛ و وجود مُحدثه وحی و انزال توسط رسول الله بواسطه وجود مبقیه نگهداری و پاسداری امیرالمؤمنین به مقام کمال و تمام خود می رسد،

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۲

«امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و خوشایند داشتم که اسلام دین شما باشد».

و ما در ضمن درس پنجم از جلد اول «امام شناسی» در پیرامون حدیث عشیره و آیه انذار بحث کافی نمودیم.

پیامبر درباره امیرالمؤمنین عليه السلام کراراً و مراً او را أمير المؤمنين و سيّد المسلمين و الإمام و الحجّة و الوصي و سيّد العرب و سيّد في الدنيا و الآخرة و سيّد الأوصياء

۱- آیه ۲۱۴، از سوره ۲۶: شعراء.

۲- آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

وَسَيِّدُ الْخَلَائِقِ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَمِيرُ الْبَرَّةِ وَ إِمَامُ الْبَرَّةِ وَ خَيْرُ الْبَشَرِ وَ خَيْرُ الْأُمَّةِ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ خَوَانده است.

یعنی: «علی بن ابیطالب سپهسالار مؤمنین و سید و آقای مسلمین؛ و امام و حجت خدا، و وصی، و سید و آقای عرب، و سید و آقا در دنیا و آخرت، و سید و آقای اوصیای پیامبران، و سید و آقای همه خلایق و مردمان، و سپهسالار نیکان، و امام و پیشوای خوبان، و بهترین افراد بشر، و بهترین افراد امت، و بهترین وصی از اوصیای پیغمبران، و بهترین آفریدگان بعد از رسول خداست».

در غزوه تبوک که پیامبر می‌رفت، و علی را در مدینه بجای خود به عنوان خلافت گذاشت به او فرمود: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.**

«منزله و میزان تو نسبت به من، همان منزله و میزان هارون است به موسی، با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست». یعنی در تمام جهات، خصوصیات که هارون نسبت به موسی داشت - غیر از مسئله نبوت که چون پس از من پیغمبری نخواهد آمد، تو پیغمبر نخواهی بود - تو مانند هارون هستی! یعنی تو برادر منی؛ تو وصی منی! تو خلیفه و جانشین من بعد از منی! تو وزیر و معین و نگهدارنده نبوت منی! پیغمبر فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؛ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**

«ای مردم! من در میان شما دو چیز نفیس و گرانبها از خود به یادگار می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من؛ و این دو چیز هیچگاه از هم جدا نمی‌شوند، تا هر دو با هم در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

پیغمبر فرمود: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.**

«مثال اهل بیت من در میان شما، مثال کشتی نوح است؛ کسی که در آن سوار شود نجات پیدا می‌کند؛ و کسی که از سوار شدن خودداری کند، غرق می‌گردد».

مراد از اهل ذکر در آیه **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**^۱. «از اهل ذکر

۱- آیه ۴۳، از سوره ۱۶: نحل .

پرسید اگر نمی‌دانید» أهل بیت می‌باشند.

مراد از حَبْلُ خُدا در آیه وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا^۱. «همگی به

ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه و جدائی مکنید» أهل بیت رسول خدا هستند.

آنان صراط مستقیم و عروه و ثقی هستند که لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا

بِوَلَايَتِهِمْ عَلَيَّا «خداوند اعمال بندگان را نمی‌پذیرد مگر آنکه آنان علی را ولی و مولای خود بدانند».

مراد از نعیم در آیه شریفه ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۲. «و سپس شما درباره

نعمت و نعیم مورد بازپرسی قرار خواهید گرفت» نعمت ولایت است.

و مراد از مؤاخذه و سؤال در آیه: وَفَقَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ^۳. «ایشان را در

موقف قیامت نگهدارید، که باید مؤاخذه و مورد سؤال واقع شوند» سؤال و مؤاخذه از ولایت است.

پیغمبر فرمود: لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَنِ الصِّرَاطِ إِلَّا وَكُتِبَ لَهُ عَلَيَّ الْجَوَازُ. «در روز

بازپسین هیچکس از صراط دوزخ عبور نمی‌کند، مگر آنکه علی بن ابیطالب برای او پروانه عبور را بنویسد».

پیغمبر فرمود: عَلَيَّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ «علی تقسیم کننده بهشت و آتش است».

پیغمبر فرمود: عَلَيَّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ «علی با قرآن است و قرآن با علی

است».

پیغمبر فرمود: عَلَيَّ مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ «علی از من است، و من از علی هستم».

پیغمبر فرمود: عَلَيَّ مَنِّي كَنَفْسِي وَ كَرَأْسِي مِنْ بَدَنِي «نسبت علی با من مثل

نسبت نفس من با من است، و مثل نسبت سر من با بدن من است».

پیغمبر فرمود: عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.

«علی با حق است و حق با علی است؛ بار پروردگارا حق را به حرکت و گردش درآور هر جا که علی می‌گردد و حرکت می‌کند».

پیغمبر فرمود: عَلَيَّ خَيْرُ الْبَشَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ. «علی بهترین افراد بشر است،

۱- آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

۲- آیه ۸، از سوره ۱۰۲: تکوین.

۳- آیه ۲۴، از سوره ۳۷: صافات.

و کسی که این حقیقت را انکار کند حقاً کفر ورزیده است.»

مراد از اولو الأمر در آیه: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۱.

«خداوند را اطاعت کنید؛ و از رسول اطاعت کنید؛ و از صاحبان امری که از شما هستند» امیرالمؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین هستند.

آیه تطهیر: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**^۲.

«حقاً اینست و جز این نیست که خداوند اراده قطعیه تکوینیّه و تشریحیه نموده است که: هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل البیت بزداید؛ و شما را به مقام طهارت مطلقه برساند»، درباره رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیه السلام، و به کلیت و عمومیت درباره ائمه و ازده گانه معصومین نازل شده است.

پیغمبر فرمود: **أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ** «اهل بیت من موجب امان برای اهل زمین هستند».

در آیه مباهله: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَلْهُمْ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**^۳.

«و اگر کسی درباره تولد مسیح از خدا و الوهیت او با تو از در مخاصمه و محاجّه درآید، بعد از اینکه حقیقت امر و علم به واقع به تو رسیده و مکشوف گردیده است، پس به آنها بگو: بیائید ما پسران خود را و پسران شما را بخوانیم؛ و زنهای خود را و زنهای شما را بخوانیم؛ و نفسها و جانهای خود را و نفسهای شما را بخوانیم؛ و سپس به سوی خدا ابتهال و تضرّع و زاری کنیم؛ و لعنت و دور باش از رحمت او را بر هر دسته‌ای از ما و شما که دروغگوست قرار دهیم» مراد از **أَنْفُسَنَا**، نفس امیرالمؤمنین است، که در این آیه نفس رسول خدا قرار داده شده است.

در آیه **فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ**. تجلیات نور الهی که در شبکه‌های عالم امکان گسترش یافته است، «در خانه‌هایی است که خداوند إذن

۱- آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

۲- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب.

۳- آیه ۶۰، از سوره ۳: آل عمران.

و اجازه داده است که رفیع و بلند پایه باشند، و اسم خدا در آن خانه‌ها برده شود» مراد از این بیوت و خانه‌ها قلوب و ارواح مقدسه ائمه طاهرین سلام الله علیهم می‌باشد.

مراد از ذَوِی الْقُرْبَى در آیه: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** ۱.

«بگو من در مقابل رسالت خود از شما مزدی نمی‌خواهم مگر مودت به ذوی القربای مرا» ذوی القربی و خویشاوندان رسول خدا از نسل حضرت صدیق کبری علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و مراد از خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بهترین خلائق) در آیه: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** ۲.

«بدرستی که آن کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، ایشان البته و البته ایشان بهترین خلائق هستند» امیرالمؤمنین و شیعیان اوست. چون این آیه نازل شد، رسول خدا فرمود: **إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْمُفَائِزُونَ**. «حقاً که علی و پیروان او فقط و فقط ایشانند رستگاران، و به مقصد رسیدگان، و نجات‌یافتگان».

و مراد از نَبَأٌ عَظِيمٌ (خبری بزرگ) در آیه: **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ** ۳.

«از چه چیز با یکدیگر گفتگو دارند؟ از خبری بزرگ» وجود مبارک علی بن ابیطالب است.

و مراد از **مِنْ النَّاسِ** (بعضی از مردم) در آیه: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** ۴.

«و بعضی از مردم کسی است که جان خود را در راه جستن رضای خدای خود می‌دهد، و آن را در طبق إخلاص نهاده به خدا می‌فروشد» امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است.

۱ - آیه ۲۳، از سوره ۴۲: شوری.

۲ - آیه ۶، از سوره ۹۸: بینه.

۳ - آیه ۲۱، از سوره ۷۸: نبأ.

۴ - آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

و کسی که همراه و هم سرّ پیامبر قرار گرفت؛ و با دادن صدقه و هدیه به رسول الله به آیه نجوی عمل کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام بود طبق آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ»^۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، زمانی که بخواهید با پیغمبر خدا نجوی کنید (سخن به پنهانی و خفیه گوئید) قبل از این عمل نجوی، صدقه و هدیه‌ای به نزد رسول الله پیش بیاورید».

و امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان شاهد و دلیل و گواه بر صدق رسالت و حقایق رسول خدا با ذات اقدس حضرت ذوالجلال - سبحانه و تعالی - همدریف و هممراز قرار گرفت در آیه شریفه: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۲.

«بگو ای پیامبر که خداوند و کسی که در نزد او علم کتاب است بین من و شما از جهت گواه و شاهد بودن کافی است».

و امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان ولیّ و موالی و ظهیر و نصیر و همراز برای رسول خدا قرار داده شده است در آیه: «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»^۳.

«و اگر شما دو زوجه رسول (عائشه و حفصه) بر علیه رسول خدا قیام کنید، و در دشمنی و کید و کارشکنی با یکدیگر همدست و همدستان شوید، بدانید که خداوند ولیّ و مولای رسول الله است؛ و دیگر جبرائیل امین و صالح المؤمنین (امیرالموحّدين علیه السلام) ولیّ و مولای رسول خدا هستند؛ و از اینها گذشته نیز فرشتگان به کمک و مساعدت و نصرت پیوسته ظهیر و یار و یاورند».

و اعلان براءت از مشرکین را که رسول الله بر صفحه‌ای نوشتند و به ابوبکر دادند، تا در موسم حجّ سنه نهم از هجرت در منی برای مردم بخواند، طبق وحی جبرائیل که خداوند پیام به پیغمبر داد که باید این صحیفه را یا خودت ای پیغمبر برای مشرکان قرائت کنی؛ و یا کسی که همانند تو و از تو باشد؛

رسول خدا امیرالمؤمنین علیه السلام را به دنبال ابوبکر فرستادند، تا نامه را از او

۱ - آیه ۱۲، از سوره ۵۸: مجادله.

۲ - آیه ۴۳، از سوره ۱۳: رعد.

۳ - آیه ۴، از سوره ۶۶: تحریم.

بگیرد، و خودش برود و در مکه در موسم حجّ بر مشرکان بخواند.
 امیرالمؤمنین علیه السلام که به منزله نفس و روح رسول خدا بود، نامه را از ابوبکر گرفت و خود به مکه رهسپار شد؛ و در عقبه منی در موسم برای مشرکان قرائت کرد:

وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 وَ رَسُولُهُ^۱ - الآيات.

«از جانب خداوند و از جانب رسول او به سوی تمام مردم در روز بزرگ حجّ که روز عید قربان است، اعلام و إعلان می شود که خداوند و رسول خداوند از مشرکین بری و بیزارند». این مسئولیت بر عهده امیرالمؤمنین که جانش و روحش از رسول خداست محوّل شد.
 و مراد از اُذُنٌ وَأَعْيَةٌ (گوشه‌های گیرنده و حفظ کننده) در آیه: وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ^۲

«و حفظ می کند و در خود می گیرد گوش‌های شنونده و در برگیرنده» وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و مراد از آل یاسین که خداوند در آیه: وَ سَلَامٌ عَلٰى اٰلِ يٰسٖنَ^۳

«و سلام بر آل یاسین» بر آنها درود و سلام می فرستد، ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین هستند.

و مراد از کسی که به نور خدا شرح صدر پیدا کرده در آیه: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ
 لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ^۴

«آیا آن کسی که خداوند سینه او را فراخ کرده و شرح صدر عنایت فرموده، و

علیهذا او پیوسته با نوری از جانب پروردگارش همراه است» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۱- آیه ۳، از سوره ۹: توبه.

۲- آیه ۱۲، از سوره ۶۹: الحاقه .

۳- آیه ۱۱۳، از سوره ۳۷: صافات .

۴- آیه ۲۲، از سوره ۳۹: زمر .

و مراد از صِرَاطِی (راه خدا) در آیه: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»^۱

«و اینست صراط من که مستقیم است، پس شما از این صراط پیروی کنید، و از این راه درآئید، و دنبال راههای مختلف نروید که شما را از راه خدا باز می‌دارد، و متفرق و متشتت می‌گرداند» راه مستقیم و صراط خدا راه علی بن ابیطالب است.

و مراد از مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ (کسی که هموار و مستوی بر راه راست راه می‌رود) در آیه شریفه: «فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ»^۲

«آیا آن کسی که به روی خود در افتاده و راه می‌رود؛ بهتر راه را می‌یابد و به مقصد می‌رسد، یا آن کسی که هموار و مستوی بر صراط مستقیم راه می‌پیماید؟» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

رسول خدا در خبیر فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارٌ غَيْرُ فَرَارٍ، لَمْ يَرْجِعْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ بِيَدَيْهِ».

«من فردا لَوای جنگ را به کسی می‌سپارم که خدا و رسول خدا را دوست دارد؛ و خدا و رسول خدا او را دوست دارند؛ او پیوسته حمل می‌کند و هیچگاه پشت بر جنگ نمی‌کند؛ و او از این مأموریت بر نمی‌گردد، تا اینکه خداوند فتح و ظفر را با دو دست او نصیب مسلمانان می‌کند.

فردا علی را طلب کرد، و بر چشمان دردناک و رمَد آلودش آب دهان مبارک سود، و عَلم را به وی سپرد، و حیدر کَرَار در قلعه خبیر را از بیخ برکنند، و خبیر را فتح نمود.

و این واقعه در وقتی بود که در دو روز قبل از آن عَلم را به ابوبکر و عمر سپرده بود و هر دو خائباً خاسراً فرار کرده، و بدون انجام مأموریت و فتح از جنگ برگشتند.

۱- آیه ۱۵۳، از سوره ۶: انعام.

۲- آیه ۲۲، از سوره ۶۷: مُلک.

از اینجاست که رسول خدا دو مرتبه فیما بین خود و علی عقد اُخوت بست؛ یکی در مکه که بین مهاجرین عقد اُخوت بست؛ و دیگر بعد از ورود در مدینه بین مهاجرین مکه و انصار مدینه؛ و در هر دو بار علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را برادر خود قرار داد. پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ**. «علی کسی است که از همه شما بهتر و درستتر قضاوت می کند».

پیامبر **فَتَحَ لِعَلِيِّ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ**، هزار در دانش را بر روی علی گشود. پیغمبر فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**. «من شهر علم می باشم؛ و علی در آن است».

پیغمبر فرمود: **أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** «من خانه حکمت می باشم؛ و علی در آن است».

پیغمبر فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** «من شهر بهشت می باشم، و علی در آن است».

فلهذا پیغمبر فرمود: **أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ** «من و علی، دو پدر این امت هستیم».

و لهذا فرمود: **حَقٌّ عَلِيٌّ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَيَّ وَلَدِهِ** «حق علی بن - ایطالب بر این امت، همانند حق پدر است بر فرزندش».

و لهذا فرمود: **عَلِيٌّ وَزَيْرِي وَوَارِثِي** «علی وزیر من است؛ و علی وارث من است».

و لهذا فرمود: **بَا عَلِيٍّ لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ**. «دوست ندارد تو را مگر مؤمن! و دشمن ندارد تو را مگر منافق!»

و به همین جهت فرمود: **عَنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ: حُبُّ عَلِيٍّ بِنِ ابِيطَالِبٍ**^۱. «عنوان صحیفه و نامه عمل مؤمن، محبت علی بن ایطالب است».

و به همین جهت فرمود: **الْأَنْظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ**. «نظر کردن بر چهره علی، عبادت است».

و فرمود: **مَثَلُ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ قُلُوبِ اللَّهِ أَحَدٌ**. «مثال و شباهت علی

۱- «تاریخ بغداد» حافظ خطیب، ج ۴، ص ۴۱۰.

در این اُمّت، مثال قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ است»، هر کس یک بار بخواند گویا یک ثلث قرآن را خوانده است، و اگر دو بار بخواند دو ثلث از قرآن را؛ و اگر سه بار بخواند گویا یک ختم قرآن کرده است. و کسی که علی را به قلب دوست داشته باشد ثلث ایمان را حائز شده است؛ و اگر به قلب و زبان پیروی کند، دو ثلث از ایمان را دارد؛ و اگر به قلب و زبان و اعضاء و جوارح دوست داشته باشد و پیروی کند، ایمان او تمام ایمان خواهد بود.

پیغمبر فرمود: عَلِيُّ مِثِّي كَنَفْسِي؛ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي. «نسبت علی با من همچو جان من است؛ پیروی از او پیروی از من است، و مخالفت او مخالفت با من است».

پیغمبر فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ ثُبْرِي ذِمَّتِي، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي. «ای علی تو هستی که ذمه مرا ابراء می کنی! و تو هستی که جانشین من بر امت من می باشی».

پیغمبر فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي. «ای علی تو هستی که دین مرا ادا می کنی».

پیغمبر فرمود: إِنْ وَصِيَّيْ وَ وَارِثِي وَ مُنْجَزَ وَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. «حقاً که وصی من و وارث من و وفا کننده به سرعت به وعده من، علی بن ابیطالب است».

و پیغمبر فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي، وَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي.^۱ «ای علی تو هستی که تعهدات و مسئولیت های مرا ادا می کنی؛ و صدای مرا به جهانیان می رسانی؛ و در اختلافاتی که بعد از من پدیدار شود، تو حق را برای آنان آشکارا می کنی».

از همه اینها گذشته در اثر بخشش خاتم به سائل در حال رکوع در مسجد پیامبر ﷺ آیه ولایت فرود آمد؛ و صریحاً به طور حصر و انحصار آنحضرت را در طراز رسول خدا به ولایت الهیه، وَكَلِيُّ مُسْلِمِينَ قرار داد؛ إِمَّا وَكَلِيكُمْ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.^۲ «اینست و جز این نیست

۱- «حلیة الأولیاء» حافظ ابونعیم اصفهانی ج ۱، ص ۶۳.

۲- آیه ۵۵، از سوره ۵: مانده.

که ولی و صاحب اختیار و مدبّر و اولی به شما از خود شما، خدا و رسول خدا و کسانی که اقامه نماز می‌کنند و زکات و صدقه را در حال رکوع می‌دهند، می‌باشند»

و این آیه در سوره مائده است؛ و چنانکه می‌دانیم این سوره، آخرین سوره‌ای است که بر رسول الله نازل شده است؛ و این آیه بعد از حجّة الوداع در مدینه در طول هفتاد روزی که از غدیر خم تا روز رحلت رسول الله بوده است وخی گردیده است.

و در همان ایام کسالت، رسول خدا دستور دادند، تمام درهائی را که از خانه‌های مجاور أصحاب به مسجد رسول الله باز کرده بودند، همه را بستند، و بطور کلی مسدود نمودند؛ تا راهی از آن منازل به مسجد نبوده باشد، مگر در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را که به دستور رسول خدا باز گذاردند و مسدود نکردند.

از جمله در خانه عباس عموی رسول خدا و در خانه عمر و ابوبکر را بستند؛ عباس نزد رسول خدا آمد و اجازه خواست تا در خانه‌اش را باز گذارند؛ رسول الله فرمود: این اجازه به دست من نیست؛ خدای اجازه نداده است. عمر گفت: یا رسول الله اجازه بدهید یک دریچه از بالا، از منزل من باز باشد تا تشریف فرمائی شما را به مسجد ببینیم! حضرت فرمود: خداوند وخی فرستاده است که همه درها بسته شود غیر از منزل علی بن ابیطالب. و بنابراین رسول الله دستور داد تمام دریچه‌ها و حتی خُوخَه^۱ خانه ابوبکر را بستند.

باری تمام این مطالب وقایعی است که راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده است؛ و اینها و نظایر اینها که شمارش آنها بسیار است همه دلالت بر قرب شدید و روحانیت اکید و ولایت آنحضرت با ولایت رسول خدا می‌کند؛ و اگر کسی اصولاً از عنوان وصی بودن و خلافت آنحضرت نیز هیچ سابقه ذهنی نداشته باشد، مانند یک شخص خارجی مذهب مثل یهودی یا نصرانی، و این مطالب را ببیند، بدون شک می‌گوید: این مقام بدون تردید مقام خلافت و ولایت و امامت بعد از رسول است. و ما این مطالب را که همه آنها

۱- خُوخَه یا کُوّه، دریچه کوچکی است که در اطاق به جهت آمدن نور باز می‌کنند.

بطور تفصیل و بحث مشروح در ضمن مباحث کتاب «امام شناسی» گذشته و نیز خواهد آمد، با اسناد معتبره از کتب شیعه، و از کتب عامه مانند حفاظ آنان آورده و می‌آوریم، و هر کس عاجلاً بخواهد غیر از آنچه تا به حال در کتاب «امام شناسی» آمده است به اسناد آنها مراجعه کند به کتاب شریف «غَايَةُ الْمَرَامِ» سَيِّدِ هَاشِمِ بَحْرَانِي وَ «شَوَاهِدُ التَّنْزِيلِ» حَاكِمِ حَسْكَانِي، وَ «فَرَائِدُ السَّمَطَيْنِ» حَمُوي وَ سه جلد تاریخ امیرالمؤمنین عليه السلام از «تاریخ دمشق» تألیف ابن عساکر مراجعه نماید.

باری از این مقدمه استفاده شد که زمینه خلافت علی بن ابیطالب، از بدء بعثت رسول الله، و در دوران بیست و سه سال نبوت آنحضرت کاملاً مشهود و ملموس بود؛ و برای هر گروه و دسته‌ای معلوم و مبین شده بود. ولیکن اینک که رسول خدا عازم رحلت است و جبرائیل خیر ارتحال آنحضرت را آورده است، در غدیر خم اعلان عمومی و نصب علی، و ابلاغ ولایت و امامت امیرالمؤمنین عليه السلام برای همه طوایف مسلمانان بطور دسته جمعی بود، که رسول خدا در حِجَّة الوداع زمینه را مساعد می‌نمود؛ و در خطبه‌ها از کتاب خدا و عترت خود سخن می‌گفت تا بدین مرحله غدیر که رسید، جبرائیل نازل و آیه بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ را فرود آورد.

و ما این مقدمه شریفه را با ذکر حدیث شریفی که از حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ - در مجلس مأمون روایت شده است و از کتاب «غایة المرام» می‌آوریم ختم می‌کنیم :

سید بحرانی از ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب، و جعفر بن محمد بن مسرور، روایت می‌کند که آن دو نفر، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلّت روایت می‌کنند که او گفت :

حضرت امام رضا عليه السلام در مجلس مأمون که در مرو تشکیل یافته بود حضور یافتند؛ و در آن مجلس جمعی از علمای اهل عراق و خراسان حضور داشتند.

مأمون گفت: از معنای این آیه مرا مطلع کنید: ثُمَّ لَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا. ^۱ «سپس ما کتاب را به ارث دادیم به آن کسانی از بندگان ما که آنها را برگزیده‌ایم» .

۱- آیه ۳۲، از سوره ۳۵: فاطر.

علماء گفتند: مراد خداوند از این بندگان برگزیده، جمیع اُمت هستند.

مأمون گفت: ای ابوالحسن؛ تو در این باره چه می‌گوئی؟!

حضرت فرمود: من این طور که اینها می‌گویند نمی‌گویم؛ ولیکن من

می‌گویم که: مراد از برگزیدگان در این آیه، عترت طاهره رسول خدا هستند.

مأمون گفت: چگونه خداوند از این کلمه، عترت را اراده کرده است؛ و اُمت

را اراده نکرده است؟!

حضرت فرمود: اگر از این کلمه، اُمت را اراده کرده بود، لازم‌اش این بود که

جمیع اُمت داخل در بهشت شوند؛ زیرا پس از آنکه می‌فرماید: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ

وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ «بعضی از

آنها نسبت به خود ستم می‌نمایند، و بعضی راه اقتضاد پیش می‌گیرند؛ و بعضی در

خیرات به اِذن خدا سبقت می‌گیرند؛ و اینست فضل بزرگ»؛

همه را در بهشت جمع می‌کند و می‌فرماید: جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يَحِلَّوْنَ

فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ.^۲ «در بهشت‌های عَدْن داخل

می‌شوند؛ و در آنجا از دستبندهای طلا به آنان زینت می‌کنند؛ و به لؤلؤ نیز آنها را

می‌آرایند؛ و لباس آنها حریر است».

(و بنابراین چون همه اُمت در بهشت نیستند؛ لا محاله مراد از کلمه

برگزیدگان که شامل سه صنف مزبور می‌شود، عترت است) فَصَارَ الْوَرَاثَةُ

لِلْعَشْرَةِ الطَّاهِرَةِ لَا لِعَيْرِهِمْ «و بنابراین وراثت کتاب خدا منحصر در عترت طاهره

می‌شود؛ نه در غیر ایشان».

مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی هستند؟!

حضرت فرمود: الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ؛ فَقَالَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

ﷺ: «إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ

يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ؛ فَانظُرُوا كَيْفَ تَحُلْفُونِي فِيهِمَا! أَيُّهَا النَّاسُ

لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!»!

۱ و ۲- فقرات دو آیه ۳۲ و ۳۳ از سوره ۳۵: فاطر است که به ترتیب به دنبال هم ذکر شده است.

«آن کسانی که خداوند ایشان را در کتاب خود توصیف نموده و گفته است: «اینست و جز این نیست که خدا اراده کرده است که از شما اهل بیت، هر رجس و پلیدی را از بین ببرد؛ و به طهارت کلیه و مطلقه برساند». و ایشانند آن کسانی که رسول خدا ﷺ درباره آنها فرمود: «من دو متاع نفیس و پر قیمت در میان شما از خود می‌گذارم: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من! آگاه باشید که آن دو هیچگاه از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند! شما ای مردم نظر کنید و بیندیشید که چگونه این خلافت و یادگاری مرا در آن دو چیز محترم می‌شمارید؟! و مرا در آنها حفظ می‌کنید؟! ای مردم شما ایشان را تعلیم نکنید! و چیزی یاد ندهید! زیرا که آنان از شما داناترند».

در اینجا علماء می‌پرسند از آنحضرت که مراد از عترت رسول الله همان آل رسول الله است؟!

حضرت پاسخ می‌دهند: آری!

دیگر در اینجا بحث حضرت شروع می‌شود و بسیار مطالب نفیس و ارزنده بیان می‌کنند که به صفحات «غایة المرام» که بلند و رخی و پر خط است قریب سه صفحه می‌شود؛ و ما به جهت اختصار از ذکر ذیل آن خودداری کردیم.^۱

اصحاب رسول خدا ﷺ و به طور کلی تمام مسلمانانی

که در زمان آنحضرت ایمان آورده‌اند، همگی از جهت

بینش نبوت و معنای وحی و ادراک مقامات و درجات

رسول خدا، و فهمیدن عالم غیب، و یقین بر خلوص و اخلاص رسول الله در تمام اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی، عبادی و غیر عبادی، و نگرش به آنحضرت از جنبه طهارت معنوی، و وصل به ملاء اعلی و جبرائیل، و بالأخره به طور اجمال رؤیت رسول خدا را از جهت از خود برون آمدگی و به خدا پیوستگی، در تمام شئون از شئون، یکسان نبوده‌اند، بلکه در درجات و حالات مختلف بوده‌اند.

بعضی همچون سلمان و عمّار و مقدّاد و ابودرّ و عثمان بن مظعون، و حباب بن

أرت و بسیاری از شهدای بدر و أحد و احزاب و سایر غزوات و غیرهم، چنان به

۱- «غایة المرام» ج ۱، تحت حدیث شماره ۹، از ص ۲۱۹ تا ص ۲۲۲.

آنحضرت ایمان و اعتقاد داشتند که در برابر اراده و اختیار آنحضرت، اراده و اختیاری نداشتند، و فانی محض بودند؛ آنحضرت را متصل به عوالم غیب می‌دیدند، و از هوای نفس برون آمده، و به خدا پیوسته می‌نگریستند.

برای آنها تفاوتی نداشت، چه آیات قرآن را رسول خدا برای آنان بخواند؛ و یا از اوامر و نواهی شخصی به آنها امر و نهی کند، فعل آنحضرت عبادی باشد، یا سیاسی، شخصی باشد یا اجتماعی، نکاح باشد یا صوم و حج، تعدد زوجات و نکاح زن پسر خوانده باشد یا غیر، هجرت باشد یا اقامت، جنگ باشد یا صلح. هر چه باشد و به هر کیفیتی باشد، فعل خداست، و از جانب خداست و طهارت محض است، و حقیقت خالص بدون شائبه‌ای از غش و غلّ عالم اعتبار و مجاز است.

بعضی بین آیات قرآن و وحی منزل، و بین آراء و افکار آنحضرت فرق می‌گذاشتند؛ می‌گفتند: ما آیات نازل را در قرآن کریم واجب الاتّباع می‌دانیم؛ اما در آراء و انظار رسول خدا پیروی و تبعیتی نداریم؛ و به همین لحاظ هیچ الزامی نداریم که در آراء شخصیّه و افکار رسول خدا تابع او باشیم؛ و اختیار و اراده خود را پیرو و فانی در اختیار و اراده او قرار دهیم. رسول خدا صاحب نظر است؛ ما هم صاحب نظر هستیم؛ در بعضی اوقات نظر او را مقلّم می‌داریم؛ و در برخی نظر خود را.

و خلاصه مطلب، همچنانکه بسیاری از عامّه می‌گویند: رسول خدا در امور شخصی و آراء و انظار خود، و یا در ترتیب جیش و سپاه، و گسیل داشتن جند و لشگر برای غزوه و یا سریّه، و در تنسيق و تنظیم امور اداری و کشوری، مجتهد بود، و احیاناً جایز الخطاء بود؛ و دیگران نیز مجتهدند، و مُصیب و مُخطی.

لهذا دیده می‌شود که در بسیاری از موارد به حضرت می‌گفتند: این کلام توست یا کلام خداست؟! این امر از ناحیه توست یا از ناحیه خدا؟! این را تو خود گفتی یا خدایت امر کرده است؟

آنچه در تواریخ معتبره بیشتر به چشم می‌خورد، صاحبان اینگونه رفتار در اغلب، ابوبکر و عمر بوده‌اند. و ما در اینجا چند نمونه می‌آوریم:

أول: در سنه ششم از هجرت در ماه ذوالقعدة که رسول خدا با جماعتی از اصحاب به قصد طواف خانه خدا به سوی مکه حرکت کردند؛ و با خود شتر برای

قربانی همراه داشتند، در زمین خُدیبیّه کفار قریش از رفتن آنحضرت ممانعت کردند؛ و صلحنامه بین رسول الله و آنها نوشته شد؛ حضرت دستور دادند که در همان محلّ خُدیبیّه سرهای خود را بتراشند، و شترها را قربانی کنند؛ و از احرام بیرون آیند.

این معنی برای بعضی از اصحاب بسیار گران آمد؛ و حاضر برای حلق و قربانی نشدند. رسول خدا غمگین شد و شکایت به امّ سلمه کرد. امّ سلمه گفت: ای رسول خدا شما خودتان سر بتراشید و قربانی کنید؛ رسول خدا حلق نمود و نحر کرد، و آن جماعت، با شکّ و تردیدی که در نبوت آنحضرت پیدا کردند، حلق نموده و نحر کردند.

هنوز صلحنامه نوشته نشده بود که عمر بن الخطاب ناگهان برجست و نزد ابوبکر رفت، و راجع به این قضیه و عدم ورود به مکه و بجا آوردن عمره، و قربانی و حلق در بیابان و شرایط صلحی که بر مسلمانان ناگوار و سخت بود شکایت کرده و گفت: آیا این مرد رسول خدا نیست که چنین و چنان می کند؟! و بعد از ردّ و بدل هائی عمر می گوید: نزد پیغمبر آمدم و گفتم: آیا تو پیغمبر نیستی؟!

فرمود: آری! گفتم: مگر ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟! فرمود: آری!

گفتم: پس این سرشکستگی و حقارت چیست که به دست تو در این پیمان و صلح به ما رسیده است؟!

فرمود: آری من رسول خدا هستم، و هرگز مخالفت امر او نخواهم نمود؛ و او یار من خواهد بود؛ و مرا نصرت خواهد نمود! گفتم: مگر به ما وعده ندادی که به زودی به مکه می رویم و طواف می کنیم؟!

فرمود: آری! ولی آیا هیچ به تو خبر دادم که در این سال طواف می کنیم؟!

گفتم: نه؛ چنین نگفتی!

حضرت فرمود: به درستی که به مکه خواهی رفت و طواف خواهی نمود! عمر می گوید: از آن روز که اسلام آوردم تا آن روز که در حدیبیه بودم، در

نبوت پیغمبر شک نمودم؛ ولی آن روز شک آوردم.^۱

دوم: در سنه دهم از هجرت در حجة الوداع که رسول خدا بر فراز کوه مروه از طرف وحی آسمانی إلهی توسط جبرائیل، امر کردند کسانی که با خود قربانی (هدی از قبیل شتر) نیاورده‌اند باید نیت حج را تبدیل به عمره کنند؛ و از احرام بیرون آیند؛ از جمله اشخاصی که شدیداً با این موضوع مخالفت کرد، عمر بود؛ که گفت: «أَيُّرُوحُ أَحَدُنَا إِلَى عَرَفَةَ وَفَرَجِهِ يَقَطُرُ مَنِيًّا؟»^۲ «چگونه یکی از ما به عرفات برود، در حالی که از او منی می‌چکد؟! حضرت فرمود: او به قضیه ایمان نمی‌آورد تا زمانی که بمیرد.

چون سخن او و همدستانش به گوش رسول خدا رسید؛ آثار غضب چنان در چهره‌اش پدیدار شد، که آمد در میان مردم خطبه خواند و فرمود: «أَمَّا بَعْدُ فَتَعَلَّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ! لَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُكُمْ وَأَثَقَاكُمْ لَهُ! وَلَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سُسِّقَتْ هَدِيًّا وَلَا خُلِّقَتْ.»^۳ «آیا شما می‌خواهید خدا را یاد بدهید و تعلیم کنید ای مردم! من به خدا سوگند از همه شما علمم بیشتر و تقوایم افزون‌تر است؛ و اگر من می‌دانستم از آنچه پیش آمد کرده است؛ در آن زمان که گذشت، هیچگاه با خود قربانی نمی‌آوردم؛ و من هم مانند شما مُجَلِّ می‌شدم و از احرام بیرون می‌آمدم.»

و چون از علت غضب آنحضرت پرسیدند، فرمود: چگونه من غضبناک نشوم، آخر امر می‌کنم عمل نمی‌کنند؛ آیا مگر نفهمیدی که من مردم را به عملی امر می‌کنم و آنها در آن تردید و شک می‌نمایند؟!^۴

عمر این امر خدا و رسول خدا را ناپسند داشت تا در زمان حکومت خود، صریحاً این حکم را برداشت، و گفت: در زمان حج، عمره تمتع نباید بجای

۱- مُلَخَّصٌ آنچه در «سیره ابن هشام» ج ۳ ص ۷۸۱ تا ۷۸۴؛ و در تفسیر «مجمع البیان» ج ۵ ص ۱۱۶ تا ۱۱۹ طبع صیدا؛ و در «بحار الأنوار» کمپانی ج ۶ ص ۵۶۲؛ به نقل از «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است.

۲- «علام الوری» ص ۱۳۸، و «علل الشرایع» ص ۴۱۳، و «فروع کافی» ج ۴ ص ۲۴۹ و ۲۴۶.

۳- «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۱۰، و کتاب «حیة محمد» هیکل ص ۴۶۱.

۴- کتاب «حیات محمد» هیکل، ج ۱ ص ۴۶۱.

بیاورند؛ و هر کس بجای آورد، من بر او حد جاری می‌کنم. عمر می‌گوید: من اعتراف دارم که تمتع، سنت و دستور رسول خداست؛ ولیکن نظر من این است که نباید بجای آورده شود.

ابوموسی اشعری گوید: **إِنَّ عُمَرَ قَالَ: هِيَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - يَعْنِي الْمُتَّعَةَ - وَلِكَيْ أُحْشَى أَنْ يُعْرَسُوا بِهِنَّ تَحْتَ الْأَرَاكِ ثُمَّ يَرَوْحُوا بِهِنَّ حُبَّاجًا.^۱**

عمر می‌گفت: «حج تمتع دستور و سنت رسول خداست؛ ولیکن من بیم از آن دارم که مردان حاجی زنان خود را در زیر درخت‌های آراک فرود آرند؛ و سپس آنها را برای انجام حج به عرفات ببرند».

و ما به حول الله و قوته بحمدالله بحث کافی در ابتدای جلد ششم از «امام شناسی» پیرامون این داستان نمودیم.

سوم: در «طبقات» ابن سعد روایاتی بسیار وارد است که چون رسول خدا در بستر مرگ، تقاضای قلم و کاغذی نمود تا چیزی بنویسد که اُمت او هیچگاه گمراه نشوند عمر گفت: **إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ** «بر این مرد مرض غلبه کرده و هذیان می‌گوید»، **كَفَأَنَا كِتَابُ اللَّهِ** «کتاب خدا برای ما کافی است». و پیوسته ممانعت می‌کرد، تا اختلاف و مشاجره در بین حاضرین مجلس رسول خدا پدید آمد، جمعی گفتند بیاوریم و جمعی از طرفداران عمر می‌گفتند: لازم نیست، تا رسول الله به شدت ناراحت شد؛ و فرمود: برخیزید و بروید! در این مجلس محلّ تشاجر و منازعه نیست؛ و از دنیا با یک دنیا غم و غصه چشم برپست.

ابن عباس پیوسته در زمان حیات خود می‌گفت: **الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ أَنْ يُكْتَبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ وَ لَعْنِهِمْ.^۲**

«مصیبت بزرگ، تمام مصیبت از آن بود که میان رسول خدا و میان آن نامه‌ای که می‌خواست بنویسد جدائی انداختند و نگذاشتند آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد؛ و به علت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آنحضرت، مانع از این مهم شدند».

۱- «تفسیرالمیزان» ج ۲، ص ۹۰؛ از «مسند» احمد بن حنبل.

۲- «طبقات ابن سعد» ج ۱ ص ۲۴۴.

آنچه رسول خدا اراده نوشتن آن را کرده بود، شتاب نورزیدند.

و اما عُمَر پیوسته در رأی خود ثابت بود که خدا در کتاب کریم خود گفته است: ما در کتاب از آوردن هیچ چیز کوتاهی نکرده ایم.»

چهارم: ابن عَسَاکِر، شش روایت آورده است که در روز طائف حضرت رسول خدا با حضرت امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام مدتی نجوی کرده و به پنهانی سخن می گفتند؛ و چون به واسطه طول کشیدن زمان این رازگوئی، آثار کراهیت در چهره بعضی از أصحاب (أبو بکر و عُمَر) ظاهر شد؛ بعداً که از رسول خدا درباره این نجوی با امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند، رسول خدا فرمود: من با علی، نجوی نکردم؛ بلکه خداوند با او نجوی کرد؛ و او را همراز و هم سرّ خود گرفت.

در یک روایت دارد: فَرَأَى الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ رَجَالٍ فَقَالُوا: قَدْ أَطَالَ مُنَاجَاةَهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَقَالَ: مَا أَنَا أَنْتَجِيئُهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ .

«پیامبر در چهره مردانی آثار کراهت و ناخوشایندی دید؛ و آنان می گفتند: مناجات پیغمبر با علی از اول روز تا به حال به طول انجامیده است؛ رسول خدا فرمود: من با او به پنهانی سخن نگفتم؛ بلکه خدا با او به پنهانی سخن گفت.»

و در یک روایت دارد: فَلِحَقِّ أَبُو بَكْرٍ (ظ) وَ عُمَرُ فَقَالَا: طَالَتْ مُنَاجَاةَكَ عَلِيًّا يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَا أَنَا أَنَا جِيهِ (کذا) وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ .^۱

«سپس ابوبکر و عمر خود را به رسول خدا رسانیده؛ و گفتند: ای رسول خدا: این رازگوئی و نجوای تو با علی خیلی به درازا کشیده است! رسول خدا فرمود: من با او به پنهانی سخن نمی گویم؛ بلکه خداوند او را به مناجات خود مخصوص گردانیده و همراز خود کرده است.»

پنجم: ابن اَبی الْحَدِيد می گوید: ابن عَبَّاس گفت: من با عمر در یکی از سفرهایش، به شام می رفتیم؛ اتفاقاً روزی تنها بر روی شترش می رفت، من به دنبال او رفتم، گفت: ای ابن عَبَّاس من از پسر عمویت (علی بن ابیطالب) به تو گله دارم؛ من از او خواستم که در این سفر با ما همراه باشد؛ و او از آمدن امتناع ورزید.

۱- «تاریخ دمشق» ج ۲، از ص ۳۰۷ تا ص ۳۱۱.

من همیشه او را غصّه دار و اندوهگین می بینم؛ تو سبب غصّه اش را چه می دانی؟!

من گفتم: ای امیر مؤمنان! تو می دانی که سبب چیست! گفت: من چنین می دانم که به سبب از دست رفتن خلافت، اینطور محزون و غمگین است.

من گفتم: به همین جهت است؛ او چنین می داند که رسول خدا امر خلافت را برای او مقرر کرده است.

گفت: ای ابن عبّاس! اگر رسول خدا امر خلافت را برای او بخواهد؛ و خداوند نخواهد در این صورت چه خواهد شد؟! رسول خدا امری را اراده کرد؛ و خداوند غیر آن امر را اراده کرد؛ و بنابراین مراد خدا به تحقیق پیوست، و مراد رسول او عملی نشد؛ مگر هر چه رسول خدا بخواهد بشود، خواهد شد؟!

و این روایت را بدین عبارت نیز آورده اند که: رسول خدا در مرض مرگش خواست امر خلافت را برای او مقرر کند؛ من از ترس پیدایش فتنه، جلوگیری کردم؛ و به جهت انتشار امر اسلام مانع شدم.

رسول خدا چون از این منع من و اراده قلبی من مطلع شد، دست برداشت؛ و خداوند نیز آنچه را که مقرر داشته بود عملی کرد.^۱

عبدالفتاح عبدالمقصود گوید: غمّ به ابن عبّاس گفت: قریش کراهت داشت که نبوت و خلافت در این خاندان جمع شود؛ بدین جهت فکر کرد و انتخاب کرد و موفق شد.

ابن عبّاس در پاسخ گفت: اینکه گفتم: قریش کراهت داشت، خداوند درباره مردمانی که استحقاق هلاکت دارند، آن استحقاق را منوط به کراهت داشتن ایشان از احکام خدا می کند، آنجا که فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ.^۲

«این هلاکت و گم شدن اعمال به علت آنست که ایشان کراهت داشتند آنچه

۱- «شرح نهج البلاغه» بیست جلدی، ج ۱۲، ص ۷۸ و ص ۷۹.

۲- آیه ۹، از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه و آله.

را که خداوند نازل کرده است، پس تمام اعمال ایشان را حَبَط و نابود ساخت.»
و اما اینکه گفتی خداوند بر می‌گزیند، و انتخاب می‌کند؛ خداوند می‌فرماید:

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ^۱.

«و پروردگار تو ای پیامبر خلق می‌کند، آنچه را که بخواهد و برمی‌گزیند؛ و برای مردم ابداً اختیاری و گزینشی نیست.»

عمر در پاسخ جواب ابن عباس جوابی نداشت جز اینکه عصبانی شد.^۲
در اینجا می‌بینیم عمر بین اراده تکوینیّه و اراده تشریحیه خدا خلط کرده و به اشتباه رفته است؛ و جواب دندان شکن ابن عباس، راه گریز را بر او مسدود نمود. این پاسخ عمر همانند گفتار عبیدالله بن زیاد به حضرت زینب - سلام الله علیها - در مجلس دارالإماره کوفه می‌باشد: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَكْذَبَ أَحَدُوثَكُمْ.**
«حمد برای خدائی است که شما را کشت؛ و بدعت‌های تازه شما را فاش ساخت؛ و دروغ آن را نمودار کرد.»

و حضرت زینب - سلام الله علیها - پاسخ دادند که: خداوند جان هر ذی-نفسی را قبض می‌کند؛ و این منافات با صدق عنوان کُشتن تو و یزید از روی جرم و جریمه ندارد؛ و کار خدا مانع از قبح فعل شما نیست؛ و اختیار را از شما سلب نمی‌کند. یزید هم در شام قتل اهل بیت را به خدا نسبت می‌دهد؛ و سلطنت خود را از خدا می‌داند.

ما در تاریخ بنی عباس بسیار می‌بینیم که خلفای بنی عباس دچار این خَبَط شده؛ و کارهای قبیح خود را به خدا نسبت می‌دهند و خلافت و حکومت خود را به استناد اینکه قدرت فعلاً به دست آنها آمده است، از خدا می‌دانند. و عدم امارت امامان اهل بیت علیهم السلام را دلیل بر عدم تقدیر الهی و مستند به عدم حَقَانِیَّت آنها می‌دانند.

در طول پنج قرن خلافت اولاد عباس، آنقدر شاعران متملق شعرها در اوصاف

۱- آیه ۶۸، از سوره ۲۸: قصص.

۲- «امام علی» تألیف عبدالفتاح عبدالمقصود.

آنها و امارت عدل و حکومت إلهیة آنان سروده‌اند؛ و آنقدر در کسر شأن اهل بیت و عدم حقانیت آنها به استناد عدم تقدیر الهی نسبت به حکومت آنان، در مجالس خلفاء و امرآء و خلیفه زادگان شعر سروده‌اند؛ و قصائد پرداخته‌اند، که روی تاریخ را سیاه کرده است.

أبو شَمَط: مَرَوَانُ بْنُ أَبِي الْجَنْبُوبِ می‌گوید: من شعری را که در تنقیص رافضه (امامان شیعه) ساخته بودم، در مجلس متوکل خواندم. او در إزاء این شعر، حکومت و استانداری بحرین و یمامه را به من داد؛ و پرچم آن ولایت را به نام من برافراشت؛ و چهار خلعت به من عنایت نمود؛ و فرزندش مُتَّصِر نیز به من خلعت بخشید؛ و متوکل امر کرد به من سه هزار دینار طلا بدهند؛ این سه هزار دینار را در مجلس به عنوان شاباش بر سر من نثار کردند؛ آنگاه فرزندش مُتَّصِر و سَعْدِ إیتالی را امر کرد که خود آن دو تن شاباش‌ها را از زمین جمع کنند، و به من بدهند. آن دو نیز جمع کرده و همه را به من سپردند.

و آن اشعار این است:

مُلْكُ الْخَلِيفَةِ جَعْفَرٍ	لِلدِّينِ وَالْذُّنْيَا سَلَامَهُ ١
لَكُمْ ثَرَاتٌ مُحَمَّدٍ	وَبَعْدَ لَكُمْ تُنْفَى الظُّلَامَهُ ٢
يَرْجُو الثَّرَاتَ بَنُو الْبَنَاتِ	تِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا قُلَامَهُ ٣
وَالصَّهْرُ لَيْسَ بِوَارِثِ	وَالْبُنْتُ لَا تَرِثُ الْإِمَامَهُ ٤
مَا لِلَّذِينَ تَنَحَّلُوا	مِيرَاتِكُمْ إِلَّا التَّدَامَهُ ٥
أَخَذَ الْوَرَاثَةَ أَهْلُهَا	فَعَلَامَ لَوْمُكُمْ عَلَامَهُ ٦
لَوْ كَانَ حَقُّكُمْ لَمَا	قَامَتْ عَلَى النَّاسِ الْقِيَامَةُ ٧
لَيْسَ الثَّرَاتُ لِعَيْرِكُمْ	لَا وَالْإِلَهَ وَلَا كَرَامَهُ ٨
أَصَبَحَتْ بَيْنَ مُحِبِّكُمْ	وَالْمُبْغِضِينَ لَكُمْ عَلَامَهُ ٩

۱- «الكامل فی التاریخ» ج ۷، ص ۱۰۱، از طبع دوم؛ و «تاریخ طبری» طبع سعادت ۱۳۵۸ هجری، ج ۷، ص ۳۹۷. و در «عیان الشیعة» ج ۱۵، ص ۲۹۱، از طبع دوم در ترجمه جعفر بن حسین این قضیه را از قاضی ابوالمکارم محمد بن عبدالملک بن احمد بن هبة الله بن جرادة حلبی، در شرح قصیده میمیة ابی فراس معروفه به شافیه آورده است که او از مروان بن ابی حفصه حکایت کرده است ←

۱- پادشاهی و سلطنت خلیفه جعفر عباسی متوکل، موجب سلامتی دین و دنیای اُمت است.

۲- ای خلیفگان بنی عباس! میراث محمد در امارت و امامت و ولایت بر مردم، برای شماست! و در پی آمد عدل و دادگستری شما، هرگونه مظلومه‌ای محو می‌شود؛ و حقوق به دست صاحبان حق می‌رسد!

۳- پسران دختر پیامبر (امامان شیعه که فرزندان حضرت صدیقۀ زهراء هستند) امید و نظر بدین میراث دارند؛ و ابداً برای ایشان، از این امارت و حکومت، حتی به قدر ذره تریشه ناخن، که در موقع گرفتن ناخن از دست می‌ریزد، بهره‌ای و نصیبی نیست.

۴- (این میراث اختصاص به بنی عباس که فرزندان عباس عموی پیغمبر هستند، دارد) زیرا که داماد (علی بن ابیطالب) ارث نمی‌برد؛ و دختر هم (حضرت زهراء) به عنوان وارث، از حکومت و امامت و ولایت بهره ندارد (وارث دختر در غیر مورد امامت است).

۵- و بنابراین برای آن کسانی که این میراث شما را ادعا می‌کنند، و به خود نسبت می‌دهند، و در حقیقت از آن حقی ندارند، غیر از ندامت و حسرت چیزی نیست.

۶- (حق به حق دار رسید و) و این وراثت را اهلش و صاحبانش گرفتند و بُردند؛ و علیهذا این ملامت و سرزنش شما نسبت به مدعیان علامت چیست؟! (علامت عدم استحقاق و دعوای بلاجهت است).

۷- اگر این حق برای شما ثابت و پا برجا بماند (از شدت عدل و دادی که به مردم می‌کنید، و از استقامت رویه و صراطی که مردم در پیش می‌گیرند)

←

که او گفت: «من برای متوکل شعری سرودم که در آن رافضیان را به عیب و زشتی یاد کردم. متوکل در ازای این شعر حکومت بحرین و یمامه را به من بخشید، و چهار خلعت در اجتماع مردم به من داد». آنگاه صاحب «اعیان» اشعاری را از جعفر بن حسین در رد مروان بن ابی حفصه، آورده است که مطلع آن اینست: قُلْ لِلدّی بْفُجورِهِ فسی شِعْرُهُ ظَهَرَ عَلَامَةٌ. و در «الغدیر» ج ۴، ص ۱۷۵ و ص ۱۷۶، اشعار مروان بن ابی حفصه، و اشعار جعفر بن حسین را در رد آن در شعرای غدیر قرن چهارم از «اعیان الشیعة» حکایت کرده است.

دیگر برای مردم و برای حساب و کتاب آنان قیامتی برپا نمی‌شود، (زیرا کسی خلاف نکرده و حقی را نبرده، و دفتر تمام خلائق پاک و صاف است).

۸- این میراث، برای غیر شما نیست! سوگند به خدا نیست؛ و شرف و کرامتی هم نیست که برای آنان بوده باشد؛ و فضیلتی هم نبود که آنان متصدی این منصب گردند.

۹- تو ای متوکل؛ فعلاً روزگار خود را در میان جماعت محبان و دوستداران خود می‌گذارانی! و برای مبغضان و بدبینان تو علائمی است، که بدان شناخته می‌شوند!

أَبُو شَمَطٌ می‌گوید: برای شعری که در همین زمینه بعداً برای متوکل سرودم، ده هزار درهم به من عطا کرد.^۱

عمر با این منطقی غلط، راه مغالطه را برای همه خلفای جور بعد از خود باز کرد؛ زیرا اگر به دست آوردن مقام و قدرت و حائز شدن امارت و ولایت در اراده تکوینی الهیه، دلیل بر حقایق و واقعیت در اراده تشریحیه باشد، در این صورت دیگر عنوان ستم و ظلم و قبح و تجاوز و تعدی و خیانت و جنایت و أمثالها مفهومی نخواهد داشت. هر کس به هر صورت و به هر عنوان به قدرت رسد، دلیل بر اراده و خواست خدا و شاهد بر حقایق اوست.

ولی عمر خوب می‌فهمید که خلط می‌کند، و راه مغالطه می‌رود. اگر پیش آمدهای خارجی و وقایع و حوادثی که بر اساس تعدی و ظلم و خلاف امر خدا و رسول خدا صورت می‌گیرد، دلیل بر حقایق و حقیقت امر و متن واقعی خارجی باشد؛ پس چرا خود عمر در قضیه حدیبیه به رسول الله اعتراض کرد؛ و در نبوت آنحضرت شک آورد؟ در آنجا نیز می‌خواست بگوید: رسول خدا امری را اراده کرد؛ و خدا غیر آن را اراده کرد، و در این صورت تسلیم امر خدا باشد. رسول خدا عمره و طواف بیت الله را اراده کرد، و خداوند جلوگیری شدن کفار، و سر تراشی، و نحر کردن شترها در میان بیابان، و بدون عمره به مدینه بازگشتن را.

ما با این منطق عمر کاری نداریم؛ خودش می‌داند با این طرز تفکری که

۱- «الکامل فی التاری» ج ۷، ص ۱۰۱.

داشته است. ولی در اینجا می‌خواهیم بدانیم که این منطق خلاف منطق اسلام است؛ خلاف منطق قرآن است؛ خلاف دأب و دین رسول الله است، خلاف نظریه و آراء ملّیون از ارباب مذاهب سماوی است.

بنابر نظریه او، بردن علی را با سر برهنه به مسجد برای اخذ بیعت؛ و شکستن پهلوی زهرای صدیقه؛ و سقط مُحسن جنین معصوم؛ و أخذ فدک نخله حضرت صدیقه؛ همه و همه إرادة و خواست خدا بوده؛ و اگر خدا نمی‌خواست نمی‌شده است. و بطور کلی غضب ولایت در نظر او معنی ندارد؛ زیرا در این صورت عنوان غضب هیچگاه تحقّق خارجی پیدا نمی‌کند. هر کس به هر صورت و به هر عنوان به منصبی رسد، خواست خدا بوده و بر حقّ بوده است.

جنايات واقعه در سقیفه بنی ساعده، و سوق دادن مردم را برای بیعت، در حالی که جنازه رسول خدا هنوز روی زمین افتاده و دفن نشده است، و وقایع و پی‌آمدهای سقیفه از دوران بیست و پنج ساله خلافت خلفای سه گانه، و سپس معاویه، و ترور امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب عبادت، و مظلومیت‌های امام حسن، و وقایع جانگداز کربلا، و صحنه‌های جانسوز اسارت زینب، در مرأی و منظر تماشاچیان کوفه و شام و و و و... همه و همه خواست خدا بوده؛ و اگر نمی‌خواست نمی‌شده است. و بنابراین حقّ با مباشران این جنايات بوده؛ و بالملازمه عدم تحقّق حقّ در این مظلومان در بدری بوده که برای إعلاّی کلمه حقّ، گرفتار طعمه شمشیر شدند، و بیابان‌ها را بر روی شترهای بی‌جهاز و محمل‌های بی‌روپوش در تابش آفتاب، گرسنه و تشنه در نوردیدند.

از اینجا خوب بر خوانندگان محترم روشن می‌شود که همین منطق عُمر بود که نبوت اسلام و رسول خدا را تبدیل به سلطنت و پادشاهی و کسرویت و قیصریت نمود؛ و بنی امیه و بنی العبّاس را شش قرن بر رقاب مسلمانان مسلط کرد؛ و دین پاک و مقدّس نبوت توأم با ولایت و طهارت رسول خدا را، که منشأ و مؤجد طهارت اهل بیت و امامان به حقّ بود، در زاویه اُفول و تعطیل و نیستی و نابودی سپرد؛ و حکومت جائرانه ظالمانه کسری و قیصر را به صورت خلافت اسلامی و در پوشش و نقاب خلیفه اسلام جلوه‌گر ساخت.

بین نظریه عُمر و نظریه جهانخواران امروز دنیا چه تفاوتی است؟ اینها نیز

می‌گویند: هر کس قدرت بر دست داشته باشد، آقائی و سیادت و حقیقت و أصالت، که جز حیازت قدرت چیزی نیست، برای اوست.

نظریه عمر درباره امامت، عین نظریه ماکیاول است؛ و یا به عبارت صحیحتر نظریه ماکیاول همان نظریه عمر است. ماکیاول نیز می‌گوید: میزان شرف و أصالت و واقعیت در بنی آدم به چنگ آوردن قدرت است. هر کس قدرت در دست دارد، عزیز و پیروز و منصور به هدف رسیده است. و هر کس فاقد قدرت است، از کاروان هستی دور؛ و از زمره به هدف پیوستگان مهجور است.

فقط فرق در اختلاف تعبیر است؛ عمر قدرت فعلی، و حیازت بر منصب را به خواست خدا، یعنی خواست خدا در تحقق خارجی تعبیر می‌کند؛ و ماکیاول از آن به واقعیت و أصالت و میزان شرف و أمثالها تعبیر می‌کند.

این منطق را قیاس کنید با منطق سرور موحدان و مولای متقیان امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که فرماید: وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَىٰ لَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ؛ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا! مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمِ يَفْنَىٰ وَ لَذَّةِ لَا تَبْقَىٰ؟!^۱

«سوگند به خدا که اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در محاذات آنهاست، تا کهکشانهای آسمانها به من بدهند، در مقابل آنکه عصیان خدا را بجای بیاورم، درباره مورچه‌ای، بدین طریق که پوست دانه جوی را از او بگیرم؛ نخواهم کرد؛ و این دنیای شما در نزد من از یک دانه برگی که در دهان ملخی مشغول جویدن آنست، پست‌تر و بی‌ارزش‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که فانی می‌شود؛ و لذتی که پایدار نمی‌ماند»؟!^۱

باری منطق عمر بی‌شبهت به منطق ابوسفیان نیست که حکومت دنیا را یک اُبهت و جلال و عظمت از نقطه نظر این دنیا و این نشأه می‌پنداشت؛ و ربط نبوت و اتصال با عالم غیب را با حکومت الهیه و حقه انکار می‌کرد. و به عبارت دیگر می‌گفت: آنچه محمد راجع به این دنیا و حکومت و امارت آن سخن می‌گوید، همه راجع به شئون این دنیاست. حکومت است؛ سلطنت است؛ از

۱- «نهج البلاغه» خطبه ۲۲۲.

عالم غیب خبری نیست. ربط با آن عالم؛ و محکومیت این جهان نسبت به احکام آن عالم معنی ندارد.

أبوسفیان نمی توانست تصور کند که شهادت و فداکاری و جهاد و از خود گذشتگی در برابر حقیقت و خدا و بدون نظر مادی چه معنی دارد؟ او نمی توانست تصور کند، که سربازان اسلام که شمشیر می زنند، هدف مادی و طبیعی ندارند؛ قصد ریاست و حکومت بر مردم را ندارند، کار آنان **لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ** است.

صفا عظیمی از منافقین چه افرادی که در فتح مکه مسلمان شدند؛ و چه افراد دیگری که از روی عظمت و جلال اسلام، چاره ای ندیدند جز آنکه اسلام بیاورند، از این قبیل افراد بودند.

منافقین جمعیتی بسیار بودند، که از اصحاب رسول الله شمرده می شدند؛ و به ظاهر اسلام آورده و به وحدانیت خدا و رسالت آنحضرت گواهی داده بودند؛ و لیکن دلشان ایمان نیاورده بود؛ و در باطن خود به اسلام، به نظر یک حکومت ملی، و یک سلطنت و امارت دنیوی نظر می کرده اند.

چون خلافت به عثمان رسید؛ أبوسفیان داخل در مجلس عثمان آمد، و گفت:

يَا بَنِي أُمَيَّةَ تَلَقَّوْهَا تَلَقُّوْهَا كَالْكُرَةِ! وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ: مَا زِلْتُ لِرُجُوهَا لَكُمْ، وَ لِتَصِيرَنَّ إِلَى صِيبَانِكُمْ وَرَأْتَهُ!

وَ قَالَ لِعُثْمَانَ: أَدْرِهَا كَالْكُرَةِ! وَ اجْعَلْ لُوْتَادَهَا بَنِي أُمَيَّةَ! فَإِنَّهَا هُوَ الْمَلِكُ؛ وَ لَا -
أَدْرِي مَا مِنْ جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ! وَ أَتَى قَبْرَ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَكَلَهُ بِرَجْلِهِ،
ثُمَّ قَالَ: يَا حَمْزَةُ! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي كُنْتَ تُفَاتِلُنَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ قَدْ مَلَكَنَاهُ الْيَوْمَ وَ كُنَّا
أَحَقَّ بِهِ مِنْ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ^۱.

«ای بنی امیه! این حکومتی را که به شما رسیده است، مانند توپ بازی بقیاید! و محکم برای خود نگهدارید! سوگند به آن کسی که أبوسفیان همیشه به او سوگند یاد می کند: پیوسته من امید داشتم که این حکومت به شما برسد! و باید پس از شما به طور وراثت به اطفال شما منتقل شود!

۱- کتاب «الغدوس الأعلى» تألیف شیخ محمد حسین کاشف الغطاء؛ و تعلیقه سید محمد علی

قاضی طباطبائی، ص ۲۰ و ص ۲۱.

و به عثمان گفت: مانند توپ بازی این امارت و ولایت را دست به دست بدهید! و ارکان و اصول آن را از بنی امیه قرار دهید؛ زیرا حقاً غیر از سلطنت و حکومت دنیوی چیزی نیست.

و من نمی دانم؛ نه بهشتی است و نه جهنمی.

و سپس به سر قبر حمزه سیدالشهداء آمد؛ و آن را با یک پای خود می زد و می گفت: ای حَمَزَة آن حکومت و امارتی که تو دیروز برای آن با ما جنگ می کردی، ما امروز مالک شدیم؛ و ما از تِیْم و عَدِی (ابوبکر و عمر) به آن سزاوارتر بودیم!»!

باری از مجموع آنچه در این مقدمه ذکر شد به دست آمد که: تا چه اندازه مسلمانان، در زمان رسول خدا ﷺ متفاوت بوده اند؛ و از جهت گرایش قلبی و ایمان واقعی مختلف؛ و رسول خدا در دوران نبوت با این افراد متفاوت؛ با این طرز تفکرهای گوناگون، مواجه و روبرو بوده؛ و چقدر زندگی و مماشات و تماس و معاشرت و انس و رفت و آمد با بسیاری از آنها جانفرسا و طاقت فرسا بوده است.

مقدمه سوم: تمام پیامبرانی که خدا فرستاده است از انبیاء و مرسلین؛ و همگی ائمه معصومین - سلام الله علیهم أجمعین - و همه معصومان و پاکان از اولیاء الله مقررین، مانند سایر افراد بشر مکلف به قلم تکلیف، و مؤدب به تأدیب خداوندی می باشند. و با قدم مجاهده و استقامت در راه؛ و مقدم داشتن محبت و رضای الهی را بر رضای خویشان؛ و صبر و تحمل آزارها در طریق وصول به مطلوب حضرت سبحانی؛ و با همت عالی و عزمی استوار و اراده ای متین؛ باید یکایک از استعدادها و قوای خدادادی خود را به مقام فعلیت آورده، و منازل و مراحل را که در راه قرب و لقاء حضرت احدیت و فناء در ذات اقدس او، و بقاء به خداوند بعد از حصول مقام فناء مقرر شده است، طی کنند، و با اختیار و اراده این راه را بپیمایند.

گزینش و انتخاب خداوندی، و ارتضآء و اصطفاء و اجتناب حضرت احدی در عوالم غیب و عالم ذر و مثال و در بدو خلقت در عوالم نوریّه و مجردّه و بسیطه، موجب سلب اختیار و اراده آنان نبوده، بلکه مؤید و مسدد و پشتیبان اختیار و اراده

بوده و می باشد.

زیرا خداوند اراده فرموده که چنین افراد پاک و برگزیده‌ای از طرف خود مأمور تبلیغ و هدایت مردم شوند، و با اختیار و پذیرش خود، از راه محبت به معبود، این راه را بپیمایند، و این مسیر را سیر کنند. آنگاه چگونه ممکن است تصور شود که: آنان بدون اختیار، و با عصمت اضطراری و جبری به اراده خدا تکالیف خود را انجام دهند. این خلف، و موجب تغییر اراده الهی است؛ و محال است.

خداوند اراده کرده است ایشان از روی اختیار کارهای پاک و طاهر را بگزینند، و از روی اختیار از معاصی و محرّمات اجتناب کنند. پس اگر این اراده خدا علت سلب اختیار ایشان شود، و طهارت و عصمت آنان را به صورت اجباری و قهری در آورد، در این صورت موجب تخلف اراده از مراد شده؛ و این محال است.

پس انبیاء و مرسلین مانند سایر افراد بشر مختارند، و در کارها از روی اراده و اختیار، انتخاب عمل می کنند؛ یک دسته کارهایی را بجای می آورند، و یک دسته کارهایی را ترک می کنند.

و بدین جهت پیوسته قوا و استعدادهای خود را تدریجاً به فعلیت رسانیده؛ و سپس آن فعلیت را که نسبت به درجه بالاتر، قابلیت و استعداد است، در اثر اختیار و اراده و پذیرش امر خداوندی، به فعلیت عالی تر و درجه بالاتری رسانیده، و همچنین پیوسته تدریجاً هر یک از قوا را به کمال نسبی، و سپس به کمال مطلق می رسانند، تا وجود ایشان به کمال مطلق رسیده، و به مقام **إِنْسَانٍ كَامِلٍ** نائل آیند.

و این مناصب و درجات به واسطه راهی است که آنها به اختیار رفته اند، و به مقامی است که از روی طوع و رغبت و اراده و پسند، به آن رسیده اند.

حضرت ابراهیم **علیه السلام**، پس از حیازت مقام نبوت و شکستن بتها در بتخانه بابل و به آتش افکنده شدن، و معارضه و مبارزه با نمرود و نمرودیان، و تبعید از زمین بابل به زمین فلسطین؛ و آداء وظیفه پیامبری در آن سرزمین؛ و پس از امتحانات و آزمایش‌هایی که در اثر صبر و تحمل با حضرت ساره بدون فرزند داد، و سپس خداوند به او فرزند داد؛ و پس از ساختن خانه کعبه با فرزند رشیدش حضرت اسماعیل؛ و هجرت دادن هاجر و اسماعیل را تنها، در سرزمین خشک و

گرم و بی آب و علف مگه؛ و پس از امتحان کشتن و ذبح فرزند برومند و شاخص توحید، و اقامت اسماعیل را در قربانگاه حضرت محبوب؛ و خلاصه بعد از بیست و چهار امتحانی که از او شد؛ و او از عهده برآمد، در سن پیری و فرتوتی که از سر و صورتش موهای سپید سرازیر است، به مقام امامت برگزیده شد. و این منصب بدو عنایت شد.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا^۱.

«و در آن وقتی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمایش نمود؛ و ابراهیم خوب از عهده برآمد؛ و آنها را به تمامیت انجام داد؛ از طرف خدا خطاب رسید که: من تو را برای مردم امام قرار دادم».

حضرت موسی، پس از آن امتحانات سخت در دعوت باسبیطیان، در مقابل قبطیان؛ و مقابله و روبرو شدن با فرعون مصر؛ و فرار کردن به سرزمین فلسطین و مدت چهل سال در تیه و بیابان ماندن سبیطیان؛ و چهل شب برای مخاطبه و مناجات، گرسنه و تشنه به کوه طور رفتن؛ و تحمل آن آثار عظمت و جلال الهی را نمودن، دارای مقام کمال شد؛ و جزء پیامبران اولوالعزم درآمد؛ و صاحب شریعت و کتاب شد.

رسول اکرم مُحَمَّد بن عبدالله ﷺ چهل سال در سرزمین مکه تنها و غریب بود. بطوری که برای خلوت با خدا، باید کعبه و بیت الله را ترک گوید - با آنکه اهل مکه و مجاور بیت الله بود - و در جَبَل النُّور در غَارِ حَرَاءِ تنها و تنها برود. آن غاری که بر فراز کوه است؛ و رفتن به آنجا بسیار مشکل، و راه خطرناک. در آن غار چند روز و یک هفته و دو هفته و بیشتر اقامت می نمود؛ تنها و تنها.

البته شکی نیست که جوهره وجود آن والا مردان از سایر مردم امتیاز و برتری دارد همچنانکه افراد عادی مردم نیز از جهت آفرینش از نظر صفات و غرائز و ملکات تفاوت دارند؛ کما آنکه از جهت جهات طبعی و طبیعی چون قد و حجم و رنگ و شمائل متفاوتند. لیکن این تفاوت آنان را از نقطه نظر تکلیف و عصمت اختیاری در صف متمایز و جدائی قرار نمی دهد؛ همه باید با اطاعت امر خدا، و با

۱- آیه ۱۲۴، از سوره ۲: بقره.

پذیرش توحید، و با مجاهده و کدّ و سعی در طیّ طریق الی الله، رو به کمال بروند؛ و مطلوب خود را به دست آرند.

النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ^۱.

مردم در غرائز و صفات، و درخشندگی و تابندگی، و اختلاف درجات و استعدادات، مانند معادن مختلف هستند. همانطور که یک معدن، مسّ؛ و یک معدن، آهن؛ و یک معدن طلا، و یک معدن نقره، و یک معدن الماس و برلیان است؛ و با هم مختلفند؛ همینطور اصناف و دستجات مردم با یکدیگر در صفات و غرائز و ملکات اختلاف دارند. ولی نکته‌ای که هست اینست که: همانطور که هر معدنی باید استخراج شود؛ و به کوره رود؛ و تحمّل آتش کند؛ و ذوب شود و غشّ از خالص جدا شود؛ و الماس و برلیان نیز باید به دست تراشکار تراشیده شوند؛ تا با قابلیت موجوده مورد استفاده قرار گیرند؛ همین طور اصناف و انواع مردم باید با قدم مجاهده، و تسلیم امر خدا، از هوای نفس و خودبینی بیرون آمده؛ و به خدا بینی و لقاء حضرت او نائل شوند.

هر فردی از افراد بشر مکلف است، قابلیت و استعداد عطا شده به او را کامل کند؛ و فعلیت بخشد؛ نه آنکه مانند افراد دیگر شود. پیامبران مکلفند آن جوهره ذاتی خود را پاک کنند؛ و امامان مکلفند در دستورات الهیه در مقام خلوص و إخلاص، به مقام ولایت مطلقه نائل آیند؛ اولیاء خدا مکلفند سریره ذاتی خود را روشن، و از حجاب‌های نورانیه نیز بگذرانند؛ مردم عادی نیز مکلفند سریره ذاتی خود را هر چه باشد، پاک و خالص کنند، و غشّ و غلّ را از آن به دور بریزند؛ و از هوای نفس برون جسته، و به مقام رضای محبوب: حضرت معبود فائق گردند. هیچکس مکلف نیست که همچون دیگری بشود. در روز قیامت از شِمْر نمی‌پرسند چرا مانند حضرت سیدالشهداء نشدی؟! چرا امام نشدی؟! از او مؤاخذه می‌کنند که چرا از روی اختیار آنحضرت را سر بریدی؟!

۱- در «إحياء العلوم» ج ۱، ص ۶ آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، فَخِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَهُوا. و نیز عین این عبارت را از رسول خدا در «جامع السعادات» طبع نجف، ج ۱ ص ۲۴ بدون قید إذا فقهُوا آورده است.

از سلمان فارسی نمی پرسند: چرا مانند امیرالمؤمنین نیستی؟! می پرسند: آیا تمام استعدادها و قوای را که خداوند بخصوص تو داده است، در راه رضای او اعمال کردی یا نه؟!

از ابوذر نمی پرسند: چرا سلمان فارسی نیستی؟! می پرسند: آیا ابوذر کامل شده ای یا نه؟!

فَعَلَيْهِذَا عِصْمَت و طهارتی که در انبیاء موجود است؛ و به اراده حضرت الهی به آنها داده شده است، موجب عصمت قهریه و طهارت قهریه نمی شود؛ بلکه مُنافی آنست. و می توان عصمت و طهارت اختیاریه را معلول و مُسَبَّب از نفس شریف و فرمانبردار و مطیع، و از ملکات حمیده بر اثر خصال خجسته ناشی از اعمال و کردار صالحه آنان دانست.

و روایاتی که نشان دهنده آنست که خداوند به دو هزار سال، و یا به هفت هزار سال، و یا به هفتاد هزار سال، قبل از خلقت آدم، و یا خلقت عوالم، آنها را آفرید؛ منظور قبلت زمانی نیست؛ بلکه قبلت رُتبی و علی در عوالم مجرده است؛ و منظور از این طول مدت، سعه عوالم نوریه و مجرده است نسبت به عوالم طبع و طبیعت.

از این بیان می فهمیم که: انبیاء مانند سایر افراد بشر دارای غرائز و صفات و اختیار و سایر امور معنوی و حسی و مادی هستند و به تمام معنی الکلمة بشر می باشند. دارای غریزه عفت و حیا، دارای صفت هیبت و خشیت، دارای سُرور و حُزن، دارای گریه و خنده. همچنانکه بدن دارند؛ غذا می خورند؛ گرسنه می شوند؛ تشنه می گردند؛ سیر و سیراب می شوند؛ غریزه نکاح و حب جنس دارند.

احساس درد و ألم می کنند، احساس فراق و هجران می نمایند، احساس مسرت و شادی می کنند. غایة الأمر تمام این کارها، و این صفات و غرائز، و این احساسها را در راه رضای معبود استخدام نموده و اَبْتِغَاءً لِرِجَاءِ الْكَرِيمِ اَعْمَال می کنند.

رسول خدا پیامبر گرامی ما: خاتم الانبیاء والمرسلین، از قاعده مستثنی نبوده، و همچون سایر پیامبران دارای صفات بشری بوده اند. در تبلیغ احکام

حریص و در سعی و کوشش برای تبلیغ قرآن کریم، و ارشاد و هدایت مردم خود را به تعب و رنج می‌افکنده‌اند؛ و در سستی و بی‌اعتنائی کفار ناراحت و افسرده می‌شدند؛ و در بیان آیات الهیه و اهتمام بلیغ در رسانیدن قرآن کریم، اصرار و ابرام داشتند؛ و در تجاوز و تعدیاتی که در بعضی از احوان صورت می‌گرفت به غضب در می‌آمدند، تا جائی که چهره مبارک سرخ می‌شد؛ و رگهای پیشانی و گردن متورم می‌شد؛ در مواقع حیا و شرم آنطور شرمنده می‌شدند و خجالت می‌کشیدند، که آنحضرت را حیی نامیدند؛ یعنی بسیار با شرم و با حیا. درباره اینکه در رسانیدن احکام خود را به تاب و تب می‌انداخته‌اند، آیاتی در قرآن وارد است:

طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.^۱

«ای پیغمبر، ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا خود را به رنج و مشقت افکنی!»
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.^۲

«به تحقیق که پیغمبری از خود شما به سوی شما آمده است، که مشکلات و سختی‌های وارده بر شما، تحملش برای او گران است؛ و بر سعادت و خیر شما و هدایت شما حریص است؛ و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است.»
فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا.^۳

«ای رسول ما نزدیکست که از شدت حزن و تأسف، به جهت آنکه اگر امت به این قرآن ایمان نیاورند، تو جان خود را هلاک کنی!»
و راجع به شرح و حیای آنحضرت وارد است:

إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ.^۴

(چون در خانه رسول خدا غذا خوردید، برخیزید و متفرق شوید؛ و نشینید و با

۱- آیه ۱ و ۲، از سوره طه: ۲۰: طه.

۲- آیه ۱۲۸، از سوره ۹: توبه.

۳- آیه ۶، از سوره ۱۸: کهف.

۴- آیه ۵۳ از سوره ۳۳: احزاب.

گفتارهای گوناگون گرم شده و انس بگیرید) «این کردارهای شما پیغمبر را آزار می‌دهد؛ و از شما خجالت می‌کشد که بگوید برخیزید!»

دربارۀ تصدیق سخنان مردم که هر چه خدمتش می‌گفتند، ردّ نمی‌کرد؛ تا به جایی که گفتند: محمّد فقط گوش است. هر چه به او بگویند تصدیق می‌کند؛ سخنان متناقض را می‌شنود، و در مقام جدل و ردّ و اعتراض بر نمی‌آید، وارد است:

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذنٌ قُلٌّ أذنٌ حَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ.^۱

«و برخی از این منافقان که پیوسته در شکّ و تردیدند؛ پیامبر را اذیت می‌کنند، و می‌گویند؛ او فقط گوش است. بگو گوش خوبی است برای شما! ایمان به خداوند می‌آورد؛ و به مؤمنان در اخباری که به او می‌دهند ایمان دارد - و یا مؤمنان را به واسطهٔ امانی که به آنها می‌دهد در امنیت و مصونیت دارد.»

دربارۀ ازدواج زینب: دختر عمهٔ خود که مطلقهٔ زید بن حارثه پسر خواندهٔ خود بود؛ و این عمل در نزد عرب آنقدر قبیح بود که در حکم ازدواج با زن پسر حقیقی و عروس واقعی بود؛ و پیامبر از جانب خدا برای شکستن این سنت جاهلی مأمور شد، که خودش اول بجای آورد؛ واقعاً از عکس العمل اینکار می‌ترسید تا آیه آمد که: وَ تَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ لَنْ تَخْشَاهُ.^۲

«و تو ای پیامبر از مردم می‌ترسی! و خداوند سزاوارتر است که از او بترسی!»

دربارۀ لزوم رسالات خدا و عدم تغییر و تبدیل آن وارد است:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ *
وَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ.^۳

«و اگر پیغمبر از نزد خود مطالبی ساخته و به ما نسبت دهد، و به ما ببندد؛ ما با دست قدرت خود او را در خواهیم گرفت؛ پس از آن رگ حیاتی و رگ قلب او را می‌بریم؛ و هیچیک از شما یارای آن را ندارد که نگذارد، و مانع از این کار

۱- آیهٔ ۶۱، از سورهٔ ۹: توبه.

۲- آیهٔ ۳۷ از سورهٔ ۳۳: احزاب.

۳- آیهٔ ۴۵ تا ۴۷ از سورهٔ ۶۹: الحاقه.

شود!»!

چون این مقدمات معلوم شد؛ حال می گوئیم که دربارهٔ اعلان و ابلاغ عمومی و اعلام علنی ولایت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام، پیامبر اکرم واقعاً در خوف و هراس بود؛ زیرا حال عمومی أصحاب و مخالفان را إجمالاً دانستیم. رسول خدا در وحشت بود از اینکه اگر اعلام کند، چه خواهد شد؟!

پیامبر اکرم وحشتی بر جان خود نداشت که او را بکشند؛ و یا از کوه پرتاب کنند، و یا زهر بیاشامانند؛ زیرا پیامبر در قبال امر خدا برای جان خود ارزشی نمی دید؛ و به آسانی در طبق اخلاص نهاده و تسلیم می کرد.

وحشت پیغمبر از آن بود که مبادا مردم بشورند؛ و مخالفان که مردم متعین و از نقطه نظر وجهه عمومی مردمی متأصل، و صورت بازار خوبی دارند، و در مردم نفوذ کرده و رگ خواب عوام را به چنگ آورده اند، یکباره إنکار نبوت کنند، و از اسلام برگردند، و مرتد شوند؛ و علناً در میان مجتمع و در روبروی رسول الله این عمل را ناشی از جاه طلبی رسول خدا نشان دهند؛ و نبوت را یک حکومت مادی و ریاست ظاهری اعلان کرده؛ به مردم بگویند: اینکه که می خواهد از دنیا برود؛ ریاست و امامت را به شوهر دختر و داماد و پسر عموی خود واگذار کرده است. چون پسر ندارد؛ و داماد در نبودن پسر، در حکم پسر و وارث است. اینک ریاست بر مردم را که در حکم تاج و تخت است به شوهر دختر خود داده است.

و اگر چنین می کردند؛ و در همان مجلس علنی به مخالفت بر می خواستند؛ و إهانت می کردند؛ و شورش می نمودند، چه می شد؟ یکباره تمام نبوت و زحمات طاقت فرسای بیست و سه ساله آنحضرت نابود می شد. و در مقابل عهده که با خدا بسته که: بار نبوت را با همهٔ مصائب و مشکلات به منزل برساند، شرمنده و مسئول می گشت. پیغمبر دنبال یافتن فرصت مناسب، و انتهاز وقت صحیح و بجا بود؛ و پیوسته زمینه را قوی و مساعدتر می نمود. با آنکه جبرائیل آمده؛ و امر به تبلیغ ولایت پسر عمش را برای مردم آورده است؛ ولیکن وقتی معین نکرده؛ و پیغمبر با این خصوصیات و کیفیات و این سفر عظیم حجّه - الوداع که اساسش برای تعلیم مناسک حجّ، و بالأخص برای اعلان ولایت عامه بود، پیوسته و پیوسته زمینه می ساخت و پی ریزی می کرد.

به امیرالمؤمنین علیه السلام که به یمن فرستاده بود، نوشت که: با جزیهٔ اهل نجران از یمن به مکه باز گردد، و در مکه به یکدیگر پیوستند؛ و در حج شریک شدند؛ و صد نفر شتر برای هر دو در سرزمین منی نحر کردند؛ و افتخار شرکت در حج فقط نصیب مولی الموالی است. و این برای بعضی بسیار گران است؛ و بالأخص که در قضیهٔ عمره و حج تمتع، عَلم مخالفت برافراشته بودند؛ و پیامبر را خسته و عصبانی و به شدت کسل و ناراحت کردند.

رسول الله در مکه و عرفات و منی مجموعاً پنج خطبهٔ شیوا می خواند، و در هر کدام که می خواهد روی دستور کلی جبرئیل؛ و احساس مسئولیت نسبت به علی بن ابیطالب؛ إعلان صریح و عمومی کند، موقع را مقتضی نمی بیند. فلهمذا در خطبه‌ها سفارش به عترت و اهل بیت می کند.

این خود یک درجه پیشروی است، که زمینه را مساعد برای إعلان و معرفی شخصی می نماید؛ و حتی در آخرین خطبهٔ خود در منی، باز سفارش به کتاب خدا و عدم انفکاک آن با عترت و اهل بیت می نماید، که پیوسته این دو با هم هستند؛ و قابل جدائی و انفکاک نمی باشند؛ و تا قیام قیامت که کنار حوض کوثر بر رسول خدا وارد شوند هر دو با هم بوده؛ و توأمأ باید سعادت بشر را تأمین کنند.

پیامبر در روز چهارشنبه چهاردهم ذوالحجّه از مکه خارج شدند؛ و با کاروان و محمل‌ها به سوی مدینه رهسپارند، فردای آنروز که سه روز به روز غدیر مانده بود جبرائیل نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^۱

«ای پیغمبر آنچه را که (در این موضوع) به سوی تو از طرف پروردگارت فرود آمده است، به مردم برسان و ابلاغ کن! و اگر نرسانی و تبلیغ نکنی، اصلاً رسالت پروردگار خود را نرسانده‌ای و تبلیغ نکرده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می کند؛ و خداوند این جماعت کافران را به مقصود خود ارشاد نمی کند؛ و راه

۱- آیه ۶۷، از سورهٔ ۵: مآئده .

وصول به هدف و أسباب ظفر به نیات و مقاصدشان را بر آنها می‌بندد».

این آیه با این شدت و تهدید، نازل شد؛ که دیگر اینک جای مصلحت اندیشی و زمینه سازی نیست؛ وقت می‌گذرد و فرصت فوت می‌شود؛ و خداوند خودش ضمانت حفظ اسلام و صیانت آن را از دستبرد کفار نموده، و راه وصول به مقاصدشان را خود متعهد شده که بر آنان مسدود کند.

ولایت به قدری مهم است که هم‌طراز و هم‌ردیف نبوت است؛ و اگر تو در اعلام آن کوتاهی کنی اصلاً به وظیفه رسالت خود قیام و اقدام ننموده‌ای!

علی باید معرفی شود؛ معرفی عام، در مجلس واحد میان همه مجتمع؛ او نگاهدارنده دین و پاسدار آئین پس از توست! اوست که از اولین روز دعوت در مجلس عشیره، طبق حدیث عشیره، به دنبال آیه انذار، برای خلافت و وراثت و ولایت بعد از تو منصوب شد! اوست که هر سال و هر ماه و هر روز و هر ساعت قدم به قدم با تو آمده؛ در سراء و ضراء، در غزوات و در سرایا شمشیر بران او، حزن و کسالت و غم را از چهره منیر تو می‌زدوده است! اوست که در یاری علم و بحر محیط و مواج دانش است، و از پیروی و شاگردی تو، هر روز دری از علم آموخته که از آن در هزار در دیگر مفتوح می‌شده است! اوست که در شب هجرت تو از مکه به مدینه در رختخواب تو خوابید؛ و تا به صبح جان خود را هدف هرگونه بلائی ساخت و جبرائیل و میکائیل تا به صبح در نزد او نشستند؛ و خداوند به آن دو فرشته درباره او افتخار نمود.

پیامبر اکرم آمد تا به نزدیکی جُحْفَه که طریق مدینه از شام و از عراق جدا می‌شود: در آخرین نقطه ای، که کاروانیان حج همه با هم پیوسته‌اند؛ و از اینجا باید جدا شوند؛ در وادی غَدِیرِ خُم رَحْل اقامت افکنند؛ و دستور داد همه زائران بیت الله الحرام مجتمع گردند. اینجا محل نصب امیرالمؤمنین است.

در بعضی از روایات و تفاسیر وارد است که آیه بَلِّغْ در همین جا نازل شد؛ پیامبر پیاده شد؛ و فرمان گردآوری حجّاج را صادر فرمود.

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی - رضوان الله علیه - در این باره قصیده مُحَمَّسی دارد که ما چند فقره از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم:

صبا به شهریار من بشیروار می‌رسد چه بلبلان خوشنواز لاله زار می‌رسد

بیا تو ای صبا که از تو بوی یار می رسد نوید وصل یار من زهر کنار می رسد
 خوش آن دمی که بینش نشسته در کنار من
 صبا درود بیکران بحیث یملاً الفضا بکن نثار آستانه علی مرتضی
 ولی کارخانه قدر مهیمن قضا محیط معرفت، مدار حلم و مرکز رضا
 که کعبه درش بود مطاف و مستجار من
 به مشهد شهود او تجلیات ذات بین ز بود حق نمود او حقائق صفات بین
 ز نسخه وجود او حروف عالیات بین مفصل از حدود او تمام مجملات بین
 منزّه است از حدود اگرچه آن نگار من
 مؤسس مبانی و مؤصل اصول شد مصور معانی و مفصل فصول شد
 حقیقه المثنائی و مکمل عقول شد به رتبه حق ثانی و خلیفه رسول شد
 خلافت از نخست شد به نام شهریار من
 بود غدیر قطره ای ز قلزم مناقبش فروغ مهر ذره ای ز نور نجم ثاقبش
 نعیم خلد بهره ای ز سفره مواهبش اگر مرا به نظره ای کشد دمی به جانبش
 به فرق فرقدان رسد کلاه افتخار من
 چه نسبت است باهما بهائم و وحوش را به بیخرد مکن قرین خدای عقل و هوش را
 به دُردنوش خود فروش پیر می فروش را اگر موحدی بشو ز لوح دل نقوش را
 که ملک دل نمی سزد مگر به رازدار من
 ولایتش که در غدیر شد فریضه امم حدیثی از قدیم بود ثبت دفتر قدم
 که زد قلم به لوح قلب سید امم رقم مکمل شریعت آمد و متمم نعم
 شد اختیار دین به دست صاحب اختیار من
 به امر حق امیر عشق شد وزیر عقل کل ابوالفتوح گشت جانشین خاتم رسل
 رسید رایه الهادی به دست هادی سبل که لطف طاعتش بود نعیم دائم الأکل
 جحیم شعله ای ز قهر آن بزرگوار من
 به محفلی که شمع جمع بود شاهد ازل گرفت دست ساقی شراب عشق لم یزل
 معرف ولایتش شد و معین محل که اوست جانشین من ولی امر عقد و حل
 به دست او بود زمام شرع پایدار من

رقیب او که از نخست داد دست بندگی
در آخر از غدیر او نخورد آب زندگی
کسیکه خوی او بود چسبیده خوک
چه مار و کژدم گزنده طبع وی زندگی
همان کند که کرد با امیر شه شکار من^۱

باید دانست که این نصب به مقام امامت و خلافت، شأنی از شئون ظاهری آنحضرت نیست که موجب راحتی و سعه و مقامی باشد که بدان خوشنود می‌گردند؛ و در برابر آن جشن می‌گیرند؛ و سرور و وجد دارند. بلکه موجب تحمل مسئولیت و تعهد در برابر انجام آثار و لوازم؛ و از عهده بیرون آمدن از وظایف آن، به نحو احسن است. و این چقدر مشکل و طاقت فرساست. و چه پی آمدهائی در پی دارد، که باید با قدم صبر و آرامش از همه آنها عبور کرد؛ از جمله مثلاً سکوت و عدم دست بردن به قبضه شمشیر است، طبق وصیت رسول خدا در آن وقتی که حق را می‌برند؛ و ناصر و معینی هم نیست.

در حقیقت نصب به مقام ولایت، نصب به مقام بُردباری و تحمل و متانت برای تمام این وقایع و حوادث است. نصب به صبر و بُردباری در برابر تمام حوادثی است که بعداً تا روز قیامت، راجع به ولایت برای صاحب ولایت پیدا می‌شود. اعلان تحمل و استقامت برای پیش آمدههائی است که در سدا راه ولایت هر روز و هر زمان، شیطان و نفس اماره به وسیله نفوس جاهل و بی‌خبر پیش می‌آورد؛ و برای عدم وصول به حضور جلوگیری می‌گردد.

پس روز غدیر چه روز مشکل؛ و چه میعاد طاقت فرسا؛ و چه ملاقات کوبنده و شکننده برای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است! و چه روز عظیم و پر اُبّهت و جلال بوده است! و چنین تصور نشود که روز مسرت و شادی از نقطه نظر شئون دنیوی بوده - است، بلکه مطلب برعکس است.

همچنانکه روز بعثت رسول الله در غار حراء اولین روز نزول در عالم کثرت؛ و مأموریت سر و کار پیدا کردن با ابوجاهلها و ابولهبها و ابوسفیانها؛ و روز تحمل مصائب و شدائد تبلیغ رسالات خدا، و ایتمار به امر الهی در شکستن بت‌های جاهلیت و تصفیه و تهذیب نفوس؛ و مدارا و مماشاة با یک جهان از افکار

۱- «دیوان آیه الله کمپانی»، از ص ۲۸ تا ص ۳۰.

مردم جاهل که بزرگترین مصائب را بر اساس جهل خود به بار می آورند، و بر رسول خدا تحمیل می کنند، می باشد.

فلهذا رسول خدا به خود لرزید؛ و چون به منزل آمد از شدت هیبت و عظمت این امر بر روی زمین افتاد؛ گلیم و لباس و دثار بر خود پیچید؛ و در گوشه ای افتاد که جبرائیل فرود آمد و آیه **قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ** را به دنبال خطاب **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ؛ وَ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا** را به دنبال خطاب **يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ** فرو خواند.

پیغمبر می داند که این ولایت امر برای علی بن ابیطالب چه چیزهایی را به دنبال دارد؛ از ضرب و شتم و قتل و اسارت فرزندان، و مانند آینه در مقابل خود می بیند؛ و برای رضای حضرت ربّ و دود - جلّ و عزّ - همه را تمکین می کند؛ و با اطاعت و تسلیم در برابر آیه **بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** به جان و دل می پذیرد. و علی نیز همه را به جان و دل قبول می کند؛ و با آغوش باز استقبال می کند؛ و دعوت حق را لبیک می گوید؛ و برای اطاعت و تسلیم در برابر آن سر از پا نمی شناسد.

حافظ ابونعیم اصفهانی با سند متصل خود از ابا بزره آورده است که رسول خدا

فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيِّنْهُ لِي!**

فَقَالَ: اسْمِعْ! فَقُلْتُ: سَمِعْتُ!

فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى؛ وَ إِمَامٌ لَوْلِيَائِي؛ وَ نُورٌ مَنْ أَطَاعَنِي؛ وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ؛ مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي؛ فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ! فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتُهُ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا عَبْدُ اللَّهِ؛ وَ فِي قَبْضَتِهِ فَإِنْ يَعِذُّنِي فَيَذْبُنِي؛ وَ إِنْ يُتِمَّ لِي

الَّذِي بَشَّرْتَنِي بِهِ، فَالَلَهُ لَوْلِي بِي!

قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ! وَ اجْعَلْ رَبِيعَهُ الْإِيمَانَ!

فَقَالَ اللَّهُ: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ! ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَنَّهُ سَيُخْصُّهُ مِنَ النَّبِيِّ بِشَيْءٍ

لَمْ يَخْصَّ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي.

فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي وَ صَاحِبِي!

فَقَالَ: إِنَّ هَذَا شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ؛ إِنَّهُ مُبْتَلَى وَ مُبْتَلَى بِهِ.^۱

۱- «حلیة الأولیاء»، ج ۱ ص ۶۶ و ص ۶۷؛ و «ینایع المودّة» باب ۴۵، از طبع اسلامبول سنه

۱۳۰۱ ص ۱۳۴؛ و «فراندا السمطین» باب ۳۰، ج ۱، ص ۱۵۱.

«خداوند تبارک و تعالی درباره علی بن ابیطالب با من عهده کرده است. من گفتم: بار پروردگارا آن را برای من بیان کن! خداوند گفت: بشنو! من گفتم: شنیدم.

خداوند گفت: بدرستی که حَقّاً علی پرچم و عَلم هدایت است؛ و امام و پیشوای اولیای من است؛ و نور و روشنی بخش کسی است که از من اطاعت می‌کند؛ و اوست کلمه و خصلت و افاضه من، که من پیوسته آن را ملازم و همراه متقیان قرار دادم؛ کسی که او را دوست داشته باشد مرا دوست دارد؛ و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است؛ پس ای، پیامبر ما، تو این مطلب را به علی بشارت بده! علی آمد؛ و من او را بدین وحی خداوندی بشارت دادم.

علی در پاسخ گفت: ای، رسول خدا! من بنده خدا هستم؛ و در دست قدرت او؛ اگر مرا عذاب کند، به پاداش گناه من است؛ و اگر آن وعده‌ای، را که تو به من دادی تمام کند، و بدان بشارت وفا نماید؛ پس اوست که از من به من سزاوارتر، و ولی و مولای من است.

من گفتم: بار پروردگارا قلب علی را روشن کن! و بهار او را ایمان گردان! خداوند گفت: اینها را به علی دادم؛ و سپس خداوند چنین به من فهمانید که: او را به بلایا و مصائب و امتحانات خاصی مخصوص می‌گرداند، که هیچیک از اصحاب مرا بدان بلایا مخصوص نگردانیده است.

من گفتم: ای پروردگار من! آخر علی برادر من، و مصاحب من است. خداوند گفت: «این بلایا و مصائب چیزی است که از عالم قضا و قدر من گذشته است؛ او حتماً مُبتلی و آزمایش خواهد شد؛ و دیگران نیز به واسطه او مورد آزمایش قرار خواهند گرفت.»

ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوی با سند متصل خود از علی بن ابیطالب آورده است که او گفت: من با پیغمبر ﷺ در بعضی از طرق مدینه راه می‌رفتیم؛ تا رسیدیم به باغی!

من عرض کردم: ای، رسول خدا! چقدر این باغ نیکو و زیباست! رسول خدا فرمود: چقدر نیکو و زیباست؟! و از برای تو ای، علی در بهشت باغی است که از این باغ بهتر است!

سپس آمدیم، تا رسیدیم به باغ دیگری؛ و من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر این باغ زیباست!

رسول خدا فرمود: چقدر زیباست! و از برای تو یا علی در بهشت باغی است که از این باغ زیباتر است! و پس از آن آمدیم، تا رسیدیم به باغ سوم؛ و من عرض کردم: ای، رسول خدا: چقدر این باغ نیکو و خوب است! رسول خدا فرمود: از برای تو در بهشت باغ بهتر و خوب تری هست!

باری ما همینطور می آمدیم تا بر هفت باغ عبور کردیم؛ و به هر باغی که می رسیدیم، من عرض می کردم: ای، رسول خدا! چقدر این باغ نیکوست! و رسول خدا می فرمود: در بهشت برای تو باغی بهتر و خوبتر است!

فَلَمَّا خَالَاهُ الطَّرِيقُ اعْتَنَنِي وَ أَجْهَشَ بَاكِياً فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا يُبْكِيكَ؟
قَالَ: ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا يُبَدُونَهَا لَكَ إِلَّا بَعْدِي!
فَقُلْتُ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟! قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.^۱

«و چون رسیدیم به راهی که کسی در آن نبود، و رفت و آمد نبود؛ رسول خدا دست های خود را بر گردن من افکند؛ و صدای های های به گریه بلند کرد؛ من عرض کردم: ای، رسول خدا علت گریه شما چیست؟ فرمود: کینه هائی است از تو که در سینه گروه و اقوامی موجود است؛ و آنها را آشکارا نمی کنند مگر بعد از من! من عرض کردم آیا در آن صورت بُروز کینه و فتنه ها دین من سالم خواهد بود؟ فرمود: آری! در آن صورت دین تو سالم خواهد بود!»

و نیز موفق بن احمد از ابوسعید خُدَری روایت کرده است که: رسول خدا

ﷺ از آنچه از دشمنان علی به او می رسید از مقاتله و غیرها خبر داد: فَبَكَى عَلِيٌّ وَقَالَ: أَسْأَلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِحَقِّ قَرَابَتِي وَ بِحَقِّ صُحْبَتِي أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ لَنْ يُبْضِنِي إِلَيْهِ! فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! أَنَا دُعُوَ اللَّهَ لَكَ لِأَجَلٍ مُؤَجَّلٍ! فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! عَلِيٌّ مَا أَقَاتِلُ الْقَوْمَ؟! قَالَ: عَلِيٌّ الْأَحْدَاثُ فِي الدِّينِ.^۲

۱- «فرائد السمطين» باب ۳۰، ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۳. و «مناقب خوارزمی» طبع نجف، ص

۲؛ و «ینایع المودّة» باب ۴۵، ص ۱۳۴.

۲- «مناقب خوارزمی» ص ۱۰۹، و «ینایع المودّة» باب ۴۵، ص ۱۳۴.

«علی ابن ابیطالب گریست؛ و عرض کرد: یا رسول الله! تو را به حق قرابتی که با تو دارم، و به حق همنشینی و مصاحبتی که با تو داشته‌ام، سوگند می‌دهم که: از خدا بخواهی مرا به سوی خود ببرد؛ و مرگ مرا فرا رساند! رسول خدا فرمود: ای علی! من از خدا ارتحال تو را به سوی خودش پس از زمان معین شده می‌خواهم! علی عرض کرد: ای رسول خدا من برای چه سببی با این قوم جنگ می‌کنم؟! فرمود: برای بدعت‌هایی که در دین وارد کنند؛ و برای حدت‌هایی که به میان آورند.»

و نیز موفق بن احمد خوارزمی با سند خود از اُبی لیلی، از پدرش آورده است که: «رسول خدا ﷺ در روز خیبر، پرچم را به علی داد؛ و خداوند به دست او خیبر را فتح کرد؛ و در روز غدیر خم، مردم را آگاه ساخت که علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است؛ و به او گفت: تو از من هستی و من از تو می‌باشم؛ و تو برای برقراری تاویل قرآن جنگ می‌کنی همچنانکه من برای برقراری تنزیل قرآن جنگ کردم! و به او گفت: نسبت تو با من همان نسبت هارون است به موسی؛ با این تفاوت که پیغمبری بعد از من نیست. و به او گفت: من صلح و صفا هستم با کسی که با تو صلح و صفا باشد؛ و محارب و در جنگم با کسی که با تو محارب و در جنگ باشد؛ و تو دستاویز و تکیه و محکم ایمانی! و تو برای مردم درباره چیزهایی که برای آنها پس از من مشتبه می‌شود، روشنگر راهی! و تو ولیّ و مولای هر مؤمن و هر مؤمنه بعد از من می‌باشی! و تو هستی که خداوند درباره تو این آیه را فرستاد:

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ.

و تو هستی که به سنت من عمل می‌کنی! و از ملت و آئین من دفاع می‌نمائی! و من و تو اولین کسانی هستیم که پس از مرگ برای حشر، زمین برای آنها شکافته می‌شود؛ و تو با من داخل در بهشت خواهی شد؛ و حسن و حسین و فاطمه با ما هستند. خداوند به من وحی فرستاده است که فضل تو را بیان کنم؛ و من برای مردم فضائل تو را بر شمردم؛ و آنچه را که خدا به من امر کرده بود تبلیغ

کردم!

ثُمَّ قَالَ: اتَّقِ الضَّعَائِنَ الَّتِي كَانَتْ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا تُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي؛ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ وَبَكِي.

ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرَنِي جِبْرَائِيلُ أَنَّهُمْ يَظْلِمُونَكَ بَعْدِي، وَأَنَّ ذَلِكَ الظُّلْمَ لَا يَزُولُ بِالْكَلْبِيَّةِ عَنَّا عَتْرَبِنَا حَتَّى إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ، وَعَلَتْ كَلِمَتُهُمْ، وَاجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَيَّ مَوَدَّتِهِمْ، وَالشَّانِي لَهُمْ قَلِيلاً، وَالْكَارَهُ لَهُمْ ذَلِيلاً، وَالْمَادِحُ لَهُمْ كَثِيراً.

«و سپس فرمود: ای علی! از کینه‌ها و حقد‌هایی که در سینه‌های گروهی پنهان است؛ و آنها را بعد از مرگ من ظاهر می‌کنند بپرهیز. ایشان را خدا لعنت می‌کند؛ و لعنت کنندگان لعنت می‌کنند. و پس از این جملات، رسول خدا گریست؛ و سپس فرمود: ای علی! جبرائیل به من خبر داده است که این قوم بعد از من به تو ظلم می‌نمایند؛ و این ظلم به طور کلی از عترت ما برطرف نمی‌شود، مگر زمانی که قائم ما قیام کند، و کلمه و سخن عترت ما بالا رود؛ و دارای ارزش شود؛ و اُمتِ اسلام بر مودت آنها اجتماع کنند، و بدگویان درباره آنها کم شوند؛ و بدبینان آنها ذلیل گردند؛ و مداحان آنها زیاد شوند.

و این در وقتی تحقق می‌پذیرد که شهرها و بلدها تغییر یابد؛ و بندگان خدا ضعیف شوند؛ و در وقت یأس و ناامیدی از فرج پیدا شود. در این هنگام قائم آل محمد با أصحابش ظهور می‌کنند؛ به واسطه آنها خداوند حق را آشکار می‌نماید؛ و با شمشیرهایشان باطل را خاموش می‌گرداند؛ و مردم از روی رغبت به ایشان و از روی خوف از سطوت ایشان، پیروی می‌کنند! بشارت باد شما را به فرج چون وعده خداست؛ و خدا خلف وعده نمی‌کند؛ و این قضاء حتمی الهی است؛ و خداوند حکیم و خیر است؛ و فتح خداوند نزدیک است.

اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً؛ اللَّهُمَّ اكْلَاهُمْ وَأَرْعَهُمْ، وَكُنْ لَهُمْ وَأَنْصُرْهُمْ وَأَعِزَّهُمْ وَلَا تُذِلَّهُمْ، وَأَخْلَفْنِي فِيهِمْ إِنَّكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ!

سپس رسول خدا درباره عترت دعا می‌کند: «بار پروردگارا! ایشان اهل من

۱- «منابع خوارزمی» فصل ۵؛ ص ۲۳ تا ص ۲۵، و «ینابیع المودة» باب ۴۵، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

هستند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان بزدا! و پاک و پاکیزه گردان! بار پروردگارا ایشان را در کنف لطفت حفظ فرما! و رعایت حال ایشان را بنما! و برای ایشان باش! و ایشان را یاری کن! و عزت بده! و ذلیل مگردان؛ و تو خلیفه من باش در ایشان! که تو بر هر کاری که خواهی توانائی!»

و علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: كُلُّ حَقْدٍ حَقَّدَتْهُ قُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَظْهَرَتْهُ فِيَّ، وَ سَتَّظَهَرَتْهُ فِيَّ وَ لِدِي مِنْ بَعْدِي؛ مَالِي وَ لِقُرَيْشٍ؟ إِمَّا وَ تَرْتَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ، أَفْهَذَا جَزَاءُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؟!^۱

«هرگونه حقد و کینه‌ای که قریش بر رسول خدا داشت، آن را درباره من اعمال کرد؛ و پس از من درباره فرزندان من اعمال می‌کند؛ مرا با قریش چکار؟! من روی امر خدا و رسول خدا با آنها با شدت برخورد کردم؛ آیا اینست پاداش کسی که از خدا و از رسول خدا اطاعت کند اگر آنها مسلمان باشند؟ و ما

تَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا لَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.^۲

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

۱- «ینابیع المودة» باب ۴۵، ص ۱۳۵.

۲- آیه ۸، از سوره ۸۶: بروج: «و انتقام نکشید از مؤمنان مگر به علت آنکه آنها به خداوند عزیز و

حمید ایمان آوردند».

درس نود و چهارم تا نود و هفتم

بحث و تحقیق در خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم

درس ۹۴ تا ۹۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَ لَعْنَةُ

اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ

یَوْمِ الدِّیْنِ؛ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ

الْعَظِیْمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.^۱

«ای پیغمبر ما برسان به مردم آنچه را که از طرف پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر این کار را انجام ندهی، اصلاً رسالت پروردگارت را نرسانیده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند!»

موفق بن احمد خطیب خوارزم ابیات ذیل را از صاحب بن عبّاد نقل کرده

است:

إِذَا الْحُطُوبُ أَسَاءَتْ رَأَيْهَا فِينَا ۱	حُبُّ النَّبِيِّ وَ أَهْلِ الْبَيْتِ مُعْتَمَدِي
سَادَ الْأَتَامَ وَ سَاسَ الْأَهَاشِمِيَّيْنَا ۲	أَيَّابْنَ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ أَفْضَلَ مَنْ
لِمَدْحِ مَوْلَى يَرَى تَفْضِيلَكُمْ دِينَنَا ۳	يَا قُدْوَةَ الدِّينِ يَا فَرْدَ الزَّمَانِ أَصْخ
وَ هَذِهِ الْخَصَلَةُ الْغُرَاءُ تُلْفِينَا ۴	هَلْ مِثْلُ سَبِّكَ الْإِسْلَامَ لَوْ عَرَفُوا
وَ قَدْ هَدَيْتَ كَمَا أَصْبَحْتَ تَهْدِينَا ۵	هَلْ مِثْلُ عِلْمِكَ لِنِ زَلُّواوَ لِنِ وَهِنُوا
لَفْظًا وَ مَعْنَى وَ تَأْوِيلًا وَ تَبْيِينًا ۶	هَلْ مِثْلُ جَمْعِكَ لِلْقُرْآنِ تَعْرِفُهُ
بِدَعْوَةِ نِلْتَهَادُ وَنَ الْمُصَلِّينَا ۷	هَلْ مِثْلُ حَالِكَ عِنْدَ الطَّيْرِ تُحْضِرُهُ
طُفْلِ الصَّغِيرِ وَ قَدْ أُعْطِيَ مِسْكِينَا ۸	هَلْ مِثْلُ بِذَلِكَ لِلْعَانِي الْأَسِيرِ وَ لِلْ

۱- آیه ۶۷ از سوره مائده : پنجمین سوره از قرآن کریم.

- هَلْ مِثْلُ صَبْرِكَ إِذْ حَاتُوا وَإِذْ حَتَرُوا حَتَّى جَرَى مَا جَرَى فِي يَوْمٍ صَفِيًّا ٩
هَلْ مِثْلُ فُتُوَاكَ إِذْ قَالُوا مُجَاهِرَةً لَوْلَا عَلَيَّ هَلَكْنَا فِي فِتَاوِينَا ١٠
يَا رَبِّ سَهْلُ زِيَارَاتِي مَشَاهِدَهُمْ فَإِنَّ رُوحِي تَهْوَى ذَلِكَ الطَّيِّبَنَا ١١
يَا رَبِّ صَيِّرْ حَيَاتِي فِي مَحَبَّتِهِمْ وَمَحْشَرِي مَعَهُمْ آمِينَ آمِينَ ١٢^١
- ۱- «محبت پیغمبر و أهل بیت پیغمبر، اعتماد من است در هنگامی که مشکلات و مهمات ناخوشایند زندگی، روی آورده؛ و درباره ما نظر خود را بد و دگرگون سازد؛ و با ما بنای ناسازگاری و سر کجروی گذارد.
- ۲- ای پسر عموی رسول خدا که افضل و اشرف کسانی هستی که بر خلق سیادت و آقائی کرده‌اند؛ و افضل کسانی هستی که سرپرستی و تدبیر امور هاشمیون را کرده‌اند!
- ۳- ای آسوه و مقتدای دین! وای نادره دهر! گوش فراده و بشنو مدیحه غلام خود را که تفضیل شما را بر خلق خدا، دین و آئین خود مقرر داشته است!
- ۴- آیا مثل و همانند سبقت تو در اسلام هست، اگر بدین نکته پی برند؟ و همین خصلت روشن و درخشان، ما را در می‌یابد؛ و حفظ می‌کند!
- ۵- آیا مثل و همانند علم تو هست، در آن وقتی که لغزش می‌نمودند، و سست و بی‌ارزش می‌شدند؛ و تو آنها را هدایت نمودی و به مسائل و مجهولاتشان دلالت کردی همچنانکه پیوسته ما را هدایت می‌کنی و از علم خود بهره‌مند می‌نمائی؟!!
- ۶- آیا مثل و همانند تو در جمع کردن قرآن هست، که قرآن را از جهت لفظ و قرائت؛ و از جهت تفسیر و معنی؛ و از جهت تأویل و بیان معانی باطنیه؛ و از جهت روشنگری و تبیین آن بشناسی و بیان کنی؟!!
- ۷- آیا مثل و همانند حال تو هست در وقتی که مرغ را از هوا خواندی و حاضر کردی؛ و سایر نمازگزاران نکردند؟!!
- ۸- آیا همانند اعطاء تو به اسیر دربند کشیده شده رنج دیده؛ و به طفل خردسال، دیده شده؛ بعد از آنکه به مسکین عطا نمودی؟!!

۱- «مناقب خوارزمی» طبع نجف، فصل ۷، ص ۵۵ و ص ۵۶.

- ۹- آیا همانند صبر تو دیده شده؛ در وقتی که خیانت کردند؛ و به اشد وجه مکر و خدعه نمودند؛ تا جائی که در روز صیفین واقع شد آنچه واقع شد؟!
 ۱۰- آیا همانند فتوای تو دیده شده، در هنگامی که آشکارا گفتند: اگر علی نبود ما در فتاوی خود به هلاکت می افتادیم؟!
 ۱۱- ای پروردگار من! زیارت آن مشاهد و قبور شریف ایشان را بر من آسان گردان! زیرا که روح من عشق آن گل و خاک را دارد!
 ۱۲- «ای پروردگار من! زندگی مرا با محبت ایشان گردان! و حشر مرا در روز قیامت با آنها قرار بده! آمین، آمین.»

پیامبر اکرم ﷺ با جمیع حجّاج بیت الله الحرام از مکه در روز چهاردهم خارج شد؛ و به طرف مدینه می آمد؛ و ذکر شد که فقط حجّاج مدینه را که با آنحضرت به حج آمده بودند مورّخین یکصد و بیست هزار نفر و یا یکصد و بیست و چهار هزار شمرده اند؛ زیرا این حج با إعلان قبلی صورت گرفت؛ و پیامبر حتی برای قرآء و اطراف خبر داده بودند که رسول خدا عزم حج دارد؛ و هر کس متمکن است، عازم بیت الله شود.

فلهذا از مدینه غیر از پیر مردان زمین گیر و مریضان؛ همه حج کردند و حتی تمام زن ها حج کردند؛ و شهر مدینه از جمعیت معتنابه خود تهی شده بود.
 پیامبر اکرم راجع به توصیه به اهل بیت و لزوم رجوع به کتاب خدا و عترت چند بار خطبه خوانده بود، و زمینه را تا سر حد امکان برای إعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مساعد می نمود همین که کاروان رسول خدا به غدیر خم رسید، که نزدیک جحفه^۱ و آنجا محل انشعاب راه مدینه و راه مصر و راه شام است، باز

۱- جُحْفَة: قریه بزرگی بوده است که در راه مکه به فاصله چهار مرحله بوده است. این قریه دارای منبر بوده است (مسجد و نماز جمعه و خطبه در آن اقامه می شده است). نام اولی آن مَهَيْعَة بوده و چون سیل آنجا را خراب کرده جُحْفَة گویند. لَأَنَّ السَّيْلَ أَجْحَفَهَا . از جحفه تا ساحل دریا شش میل فاصله دارد (مراصد الاطلاع ج ۱ ص ۳۱۵). و غَدِير ، برکه و آبگیر است که در ایام ریزش باران، از آب پر می شود؛ و رفته رفته آبش کم شده، و در تابستان و شدت حرارت هوا به کلی از بین می رود. و حُم ، یا اسم مردی است؛ و یا اسم نیزار و درختزار است که در باتلاقها و یا مَصَب رود و ریزش آب پیدا می شود؛ و در زبان عرب به آن غَيْضَة گویند. و یا اسم محلی است که در آن چشمه می ریزد؛ و یا اسم چاهی است

جبرائیل نازل شد: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.

و این نزول در غدیر خم در روز هجدهم ذوالحجّه بود به اتفاق جمیع مورّخین؛ گرچه در اینکه روز یکشنبه بوده و یا پنجشنبه به اختلاف سخن گفته‌اند. و طبق آنچه ما در مباحث گذشته آوردیم؛ باید در روز یکشنبه باشد.^۱

اینجا جبرائیل امر می‌کند که رسول خدا توقّف کند، و علی را به عنوان سیّد و سالار و امام خلق معرفی نماید، و آنچه از ولایت درباره علی به پیامبر رسیده، و از طرف خدا تبلیغ شده، به مردم ابلاغ نماید؛ که علی، ولیّ و مولای تمام خلائق است؛ و اطاعت از او برای جمیع مردم واجب.

در این حال بود که قسمت مُقَدِّم کاروان و جمعیت حجّاج به جُحْفَه رسیده بودند؛ و قسمتی در عقب بوده؛ و هنوز به رسول الله نپیوسته بودند؛ پیامبر در غدیر توقّف فرمود؛ و دستور داد که قسمت جلو که به جُحْفَه رسیده‌اند برگردند؛ و انتظار کشید که قسمت پشت سر نیز رسیدند؛ و همه را در آن مکان متوقّف ساخت. و نیز دستور داد که زیر پنج درخت بزرگی را که نزدیک بهم بودند و از جنس سَمُر^۲ بودند؛ جاروب زدند و پاک کردند؛ و امر فرمود کسی در این ناحیه‌ای که زیر پنج درخت است نزول نکند و ننشیند.

چون همه حجّاج از جلو و عقب رسیدند؛ و همگی با جماعت رسول الله در آن مکان مجتمع گشتند؛ و زیر درخت‌ها پاک و پاکیزه شد؛ و اینک موقع نماز ظهر رسیده بود؛ پیامبر به زیر درخت‌ها تشریف آورد؛ و امر فرمود مردم آمدند؛ و نماز ظهر را با رسول خدا بجای آوردند. و آن روز بسیار گرم بود به طوری که مردمی که در آن صحرا حاضر شدند، از شدت گرمای آفتاب تابیده بر روی زمین و بر روی



که نزدیک جدول آب حفر کرده‌اند؛ و آن چاه را مُرّة بن کَعْب حفر کرده است. و به این خم نسبت داده می‌شود غدیر خم، و آن بین مکه و مدینه در سه میلی و یا در دو میلی جُحْفَه واقع است؛ و در آنجا مسجدی برای رسول خدا ﷺ است. (مراصدالاطلاع ج ۱ ص ۴۸۲).

۱- «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوّم، ص ۴۱۰.

۲- سَمُر درختی است از گروه درخت عَضّاه؛ که در این گروه از این درخت محکمتر و چوبش مرغوبتر نیست. واحد آن سَمُرّة و جمع آن سَمُرّات آید.

ریگ‌های داغ شده، مقداری از ردای خود را در زیر پاها می‌انداختند؛ و بر روی آن می‌نشستند؛ و مقداری از آن را بر سرشان می‌افکندند.

و برای رسول خدا ﷺ، سایبانی درست کردند؛ بدین طور که پارچه‌ای را بر روی یکی از آن درختان سَمُرَه افکندند تا مظله‌ای درست شد. و از جمع کردن جهازهای شتران و انباشتن به روی هم در زیر آن سایبان منبری ترتیب دادند.

چون رسول خدا ﷺ از نماز ظهر فارغ شد؛ بر آن منبر جهازی بالا رفت و در حالیکه در وسط جمعیت قرار گرفته بود صدای خود را به خواندن خطبه بلند کرد و به طوری بلند خطبه می‌خواند که صدایش را به همه جمعیت می‌رساند؛ و چنین ایراد خطبه کرد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ سَتَعِيْنُهُ، وَ تُوْمِنُ بِهِ، وَ تَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَ تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا، وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا، الَّذِي لَا هَادِيَ لِمَنْ ضَلَّ، وَ لَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَى. وَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ؛ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ.

أَمَّا بَعْدُ: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يَعْمُرْ نَبِيًّا إِلَّا مِثْلَ نَصْفِ عُمَرَ الَّذِي قَبْلَهُ؛ وَ إِنِّي اَوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِبْتُ! وَ إِنِّي مَسْئُولٌ، وَ أَنْتُمْ مَسْئُوْلُونَ: فَمَاذَا أَنْتُمْ قَاتِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَهَدْتَ! فَجَزَاكَ اللهُ خَيْرًا!
قال: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ؛ وَ اَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ؛ وَ تَارَهُ حَقٌّ؛ وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَ اَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا؛ وَ اَنَّ اللهُ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟!

قَالُوا: بَلَى! نَشْهَدُ بِذَلِكَ!

قال: اَللّهُمَّ اشْهَدْ!

ثم قال: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا تَسْمَعُونَ؟!

قَالُوا: نَعَمْ!

قال: فَإِنِّي فَرَطُ عَلَى الْحَوْضِ؛ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ! وَ إِنَّ عَرْضَهُ مَا بَيْنَ صَعَاءَ وَ بُصْرَى؛ فِيهِ أَقْداحُ عَدَدِ النُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ. فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!

فَتَادَى مَثَدًا: وَ مَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللهِ؟!

ثُمَّ طَفِقَ الْقَوْمُ يُهَيِّتُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. وَمِمَّنْ هُنَا فِي مَقَدِّمِ
الصَّحَابَةِ: الشَّيْخَانُ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ؛ كُلُّ يَقُولُ: بَخٌّ بَخٌّ لَكَ يَا بَنَ أَيْطَالِبِ أَصْبَحْتَ
وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ!
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَجَبَتْ فِي أَعْتَاقِ الْقَوْمِ. فَقَالَ حَسَّانُ: إِئْذَنْ لِي يَا رَسُولَ
اللَّهِ لَنْ أَقُولَ فِي عَلِيٍّ آيَاتًا تَسْمَعُهُنَّ! فَقَالَ: قُلْ عَلَيَّ بَرَكَتَةُ اللَّهِ!
فَقَامَ حَسَّانُ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ مَشِيخَةِ قُرَيْشٍ أَتْبَعُهَا قَوْلِي بِشَهَادَةِ مَنْ رَسُولُ اللَّهِ فِي
الْوَلَايَةِ مَاضِيَةً. ثُمَّ قَالَ:

بِحُمٍّ فَاسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا ١	يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ
بَأَنَّكَ مَعْصُومٌ فَلَا تَكُ وَأَنْبِيَا ٢	وَقَدْ جَاءَهُ جَبْرِيلُ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ
وَلَا تَخْشَ هُنَاكَ الْأَعَادِيَا ٣	وَبَلَّغُهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ إِلَيْكَ
بِكَفِّ عَلِيٍّ مُعْلِنِ الصَّوْتِ عَلَيَّاءِ	فَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعٌ كَفَّهُ
فَقَالُوا وَلَمْ يُبَدُوا هُنَاكَ تَعَامِيَاهِ	فَقَالَ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيِّكُمْ
وَلَنْ تَجِدَنَّ فِينَاكَ الْيَوْمَ عَاصِيَا ٦	إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيِّنَا
رَضِيَّتَكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا ٧	فَقَالَ لَهُ: فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَأَنْتَ
فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارٌ صِدْقُ مَوْلِيَا ٨	فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيِّهُ
وَكَنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا ٩	هُنَاكَ دَعَا لِلَّهِمْ وَالْ وَلِيِّهِ
إِمَامٌ هُدَى كَالْبَدْرِ يَجْلُو الدِّيَابِيَا ١٠	فِيَا رَبِّ أَنْصُرْ نَاصِرِيهِ لِتَنْصُرَهُمْ

١- «الغدیر» ج ١، ص ١٠ و ١١؛ و «حبيب السیر» ج ١، جزء سوم، ص ٤١٠ و ٤١١؛ و «روضة الصفاء» ج ٢، حجة الوداع. و ابن کثیر در «البدایة والنہایة» ج ٥، ص ٢٠٩ و ص ٢١٠ این حدیث را مختصراً از براء بن عازب با تصریح به من کنت مولاه فعلى مولاه و تهنیت عمر بن خطاب به هنیئاً لک أصبحت و أمسیت آورده است.

و در «مناقب» ابن مغزالی، از ص ١٦ تا ص ١٨ مفصلاً آورده است، و همچنین در «الصواعق المحرقة» ص ٢٥ و در «فرائد السمطين» ج ١، در سمط نهم، ص ٦٤ و ص ٦٥، دو حدیث در تحت شماره ٣٠ و ٣١ آورده است. و در «بحار الانوار» ج ٩، ص ١٩٩ و ص ٢٠٠ از «تفسیر علی بن ابراهیم» نقل کرده است و در ص ٢٠١ و ص ٢٠٢ از «خصال» صدوق و در ٢٠٢ از «أمالی شیخ» آورده است.

٢- «الغدیر» ج ٢، ص ٣٩ از محقق فیض کاشانی در «علم الیقین»؛ و از کتاب سلیم بن قیس هلالی. و نیز قریب به همین مضمون را در ج ١ «الغدیر» ص ٢١٤ تا ص ٢١٦ از ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب «ولایت» در طرق حدیث غدیر آورده است.

«حمد و ستایش مختصّ ذات خداوند است؛ و ما به او ایمان داریم؛ و توکل بر او می‌نمائیم؛ و پناه می‌بریم به خداوند از شرور نفس‌های خودمان؛ و از زشتی‌های کردارمان؛ آنچنان خداوندی که اگر کسی گمراه شود، راهنمای او نخواهد بود؛ و اگر کسی را هدایت نماید، دیگر گمراه کننده‌ای نخواهد داشت؛ و شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست؛ و اینکه محمد بنده او و فرستاده اوست.

أَمَا بَعْدُ، ای مردم! خداوند لطیف و خبیر چنین به من آگاهانیده است که: مقدار عمر هر پیغمبری به قدر نصف عمر پیغمبری است که قبل از او آمده است^۱؛ و نزدیک است که مرا برای ارتحال به سوی خدا بخوانند و من اجابت کنم؛ و من در پیشگاه خداوند مورد سؤال و پرسش واقع می‌شوم؛ و شما نیز مورد پرسش قرار می‌گیرید! بنابراین در موقف قیامت در پیشگاه پروردگار چه خواهید گفت؟! مردم گفتند: ما در پیشگاه خداوندی، گواهی می‌دهیم که حقاً تو رسالات



و نیز در «إعلام الوری بأعلام الهدی» شیخ طبرسی از ص ۱۳۸ تا ص ۱۴۰ آورده است. و در «فرائد السّمطین»، ج ۱، ص ۷۴ و ص ۷۵. و «غایة المرام» قسمت اول ص ۸۷ حدیث شماره هفتاد و یکم و شماره هفتاد و دوم از خمّونی. و «روضه الصفا» طبع سنگی، ج ۲، واقعه غدیر در تتمه داستان حجّة الوداع؛ و «حیب السیر» طبع حیدری، ج ۱، ص ۴۱۱؛ و «کتاب سلیم بن قیس هلالی» ص ۲۲۸ و ص ۲۲۹، و مجلسی در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۲۲، از کتاب سلیم بن قیس؛ و «مجالس المؤمنین»؛ مجلس اول، ص ۲۱.

۱- این عبارت را که **إِنَّهُ لَمْ يَمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نَصْفِ عُمَرَ الَّذِي قَبْلَهُ** روات عامّه در کتب خود روایت کرده‌اند، و این حقیر به روایتی که راویان آن از شیعه باشند برخورد نکرده‌ام. و بر هر تقدیر باید معنای این نحوه تعبیر را دانست. زیرا که معلوم است که رسول خدا ﷺ شصت و سه سال عمر کرده‌اند. و پیغمبر قبل از ایشان، حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام چهل سال عمر کرده است. فعليهذا نمی‌توانیم تمام شصت و سه سال را نصف از آن مقدار بگیریم؛ و باید گفت: شاید مراد خصوص زمان نبوت آنحضرت باشد که بیست و سه سال است؛ و پس از کسر سه سال دوره دعوت مخفیانه و عدم امر به تبلیغ علنی و آشکارا که بسیاری همان زمان را که بیست سال است دوره رسالت آن حضرت پنداشته‌اند، نصف مقدار چهل سال می‌شود که رسالت حضرت مسیح بوده است؛ زیرا که نبوت مسیح طبق آیه کریمه ۲۹ و ۳۰ از سوره ۱۹: مریم: **فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا - قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَانِي الْكِتَابِ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا.** از دوران گاهواره و بدو زمان ولادت او بوده است.

خدا را ابلاغ کردی؛ و امت را نصیحت نمودی! و جدیت و کوشش کردی! پس خداوند تو را پاداش خیر دهد!

پیغمبر فرمود: آیا شما اینطور نیستید که شهادت دهید که: معبودی جز خداوند نیست! و محمد بنده او و فرستاده اوست! و اینکه بهشت خدا حق است! و جهنم حق است! و مرگ حق است! و اینکه ساعت قیامت بدون شک می رسد! و خداوند مردگان را از میان قبرها برمی انگیزد؟! همه گفتند: آری! ما بدین مطالب گواهی می دهیم! پیغمبر عرض کرد: بار پروردگارا شاهد باش! و سپس فرمود: ای مردم! آیا نمی شنوید؟! و گفتند: آری! پیغمبر فرمود: من در این راه خدا و قیامت، جلو دار هستم؛ و پیشاپیش حرکت می کنم؛ و شما بعداً می رسید؛ و در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد! حوضی که مساحتش به اندازه فاصله صنعاء یمن و بصری در شام است! در آن برای آب برداشتن قدهائی است به اندازه تعداد ستارگان آسمان. و آن ظرفها از نقره است! پس ملاحظه کنید و نظر نمائید که: چگونه جانشینی و خلافت مرا در دو چیز نفیس و گرانبها که از خود به یادگار می گذارم رعایت می کنید؛ و چگونه مرا در آن دو نگاه می دارید؟! و یک نفر از میان آن مردم ندا کرد: ای پیغمبر خدا! مراد شما از دو چیز نفیس و گرانبها چیست؟! و فرمود: متاع نفیس بزرگتر: کتاب خداست، که یک طرف آن به دست خداوند عزوجل است؛ و یک طرف دیگر آن به دستهای شماست! پس بدان تمسک کنید و محکم بگیرید که گمراه نشوید!

و متاع نفیس کوچکتر: عترت من است؛ و خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که: این دو متاع نفیس هیچگاه از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. و من این عدم افتراق و جدائی را برای آن دو از پروردگارم تقاضا نموده ام! ای مردم از این دو چیز جلو نیفتید که هلاک می شوید! و درباره آنها کوتاه نباشید که هلاک می شوید!

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد؛ به طوری که سپیدی زیر بغل هر دوی آنها

دیده شد؛ و تمام مردم علی را دیدند و شناختند.

پس از آن فرمود: ای مردم ولایت چه کسی از مؤمنین نسبت به خود مؤمنین بیشتر است؟!

گفتند: خداوند و پیغمبر او بهتر می‌دانند!

فرمود: خداوند مولای من است؛ و من مولای مؤمنان هستم؛ و من از جان مؤمنان به خود مؤمنان ولایت بیشتر است! پس بدانید که: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست. سه بار رسول خدا این جمله را تکرار کرد. و در عبارت احمد حنبل که رئیس حنبلی‌هاست آمده است که: رسول خدا چهار بار این جمله را تکرار نمود.

و سپس فرمود: اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ! وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ! وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ! وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ!

«پروردگارا تو ولیّ و مولای کسی باش که ولایت علی را گرفته است! و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد! و دوست بدار کسی را که او را دوست دارد! و مبعوض بدار کسی را که او را مبعوض دارد! و یاری کن کسی را که علی را یاری کند! و ذلیل و خوار کن کسی را که علی را مخدول بنماید! و پروردگارا! حقّ را با علی به حرکت و گردش درآور، آنجا که علی می‌گردد و حرکت می‌کند!» آگاه باشید که باید این مطالب را حاضران به غائبان برسانند.

و هنوز مردم متفرّق نشده بودند که امین وحی خدا جبرئیل نازل شد، و این آیه

را آورد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً.

خدا فرمود: «من امروز دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خودم را

بر شما تمام نمودم؛ و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

در اینحال رسول خدا ﷺ فرمود: اللَّهُ أَكْبَرُ بر اکمال دین خدا؛ و بر اتمام

نعمت خدا؛ و بر رضایت پروردگار به رسالت من؛ و به ولایت علی بعد از من.

و پس از این جریان، شروع کردند آن قوم و جمعیت به تهنیت و مبارکباد

امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - و از زمره کسانی که در پیشاپیش اصحاب رسول خدا به امیرالمؤمنین تهنیت گفتند، ابوبکر و عمر بودند، که هر یک از آنها گفتند: **بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ** «به به بر تو! آفرین بر تو باد! ای پسر ابوطالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که آقا و مولای من؛ و آقا و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستی!»

ابن عباس گفت: سوگند به خدا که تعهد بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر نفس‌ها و عهده‌های قوم ثابت و برقرار شد؛ و همه گردنگیر شدند. در این حال **حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ** گفت: ای رسول خدا به من اجازه دهید که درباره علی ابیاتی از شعر را انشاء کنم که این قوم آن ابیات را بشنوند! (و یا شما آن را استماع فرمائید).

حضرت رسول الله فرمودند: بگو با استمداد از برکات خدا!

حَسَّانُ برخاست؛ و سپس گفت: ای بزرگان، و ای شیوخ قریش! من پس از آنکه شهادت می‌دهم که گفتار رسول خدا درباره ولایت علی نافذ و مورد قبول است، گفتار خود را بدین ابیات دنبال می‌کنم:

- ۱- در روز غدیر خم، پیغمبر این قوم و جمعیت؛ این قوم را ندا می‌کند؛ و چقدر ندای این پیغمبر که منادی است شنوا کننده و فهماننده است.
- ۲- در حالی که جبرائیل به امر پروردگارش آمده بود؛ و چنین اعلام کرده بود که تو در عصمت و مصونیت خدا هستی پس در بیان و ابلاغ این امر سستی مکن!
- ۳- و برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از طرف پروردگارشان به تو نازل شده است؛ و در آنجا از دشمنی و عداوت دشمنان مترس؛ و هراس نداشته باش!
- ۴- پس پیغمبر، علی را بپا داشت؛ و در آن هنگام با دست خود دست علی را گرفته و بلند کرده بود؛ و با صدای بلند اعلان نموده و نشان می‌داد.
- ۵- پس رسول خدا فرمود: ای مردم مولا و ولی شما کیست؟! و آن قوم بدون آنکه تجاهلی کرده باشند گفتند:
- ۶- خدای تو مولای ماست! و تو ولی ما هستی! و امروز در میان ما هیچکس را مخالف خود که از فرمان تو سرپیچی کند نمی‌یابی!
- ۷- در این حال پیامبر به علی فرمود: برخیز ای علی! من راضی هستم و

خوشایند دارم که تو پس از من امام و هادی اُمت باشی.

۸- پس ای مردم! هر کس که من مولای او هستم، اینک علی ولی اوست! و

شما مردم یاران صدیق و موالیان راستین او در هر حال بوده باشید!

۹- در آنجاست که پیامبر دعا کرد: بار پروردگار من! تو ولایت کسی را

داشته باش که او ولایت علی را دارد! و نسبت به کسی که با علی خصومت ورزد؛ دشمن باش.

۱۰- ای پروردگار من! تو یاری کن کسانی را که علی را یاری می‌کنند به

جهت یاری کردنشان. علی آن پیشوای هدایت است که همچون ماه شب چهاردهم ظلمت‌ها را می‌شکافد؛ و تاریکی‌ها را نور می‌بخشد».

چون حَسَّان این اشعار را انشاد کرد؛ رسول خدا ﷺ به او فرمودند: يَا

حَسَّانُ لَا تَزَالُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ^۱. «ای حَسَّان تو پیوسته از

طرف روح القدس تأیید می‌شوی؛ تا هنگامی که ما را با زبانت یاری کنی!»

احمد بن ابی یعقوب ابن واضح کاتب عبّاسی، معروف به یعقوبی می‌گوید:

رسول خدا ﷺ شبانه از مکه به سمت مدینه رهسپار شد و به محلی در نزدیکی

جُحْفَه رسید که به آن غدیر خم می‌گویند، و این در وقتی بود که هجده شب از ماه

ذوالحجه گذشته بود: وَقَامَ حَظِيْبًا وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَلَسْتُ

أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْكُمْ

مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ

وَارِدِي عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ تَرُدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَاظْرُقُوا كَيْفَ

تَخْلُقُونِي فِيهِمَا. وَقَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ

سَبَبُ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُ بَأْيْدِكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تُضِلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا؛ وَعِثْرَتِي أَهْلُ

بَيْتِي.^۲

پیغمبر به خطبه برخاست و دست علی بن ابیطالب را گرفت و گفت: آیا من

به مؤمنان سزاوارتر به آنها از آنها نیستم؟! گفتند: آری ای رسول خدا. گفت:

۱- «تفسیر ابوالفتح رازی» طبع مظفری، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲- «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنه ۱۳۷۹: ج ۲، ص ۱۱۲.

بنابراین هر کس که من به او از او سزاوارتر هستم؛ علی به او از او سزاوارتر است. بار پروردگارا تو ولایت کسی را به عهده بگیر که او ولایت علی را به عهده گرفته است؛ و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. و سپس گفت: ای مردم من پیشرو و جلو رونده شما هستم و شما وارد شونده‌ها بر من هستید در کنار حوض کوثر؛ و من از دو چیز نفیس و پر قیمت در آن وقتی که بر من در کنار حوض کوثر وارد می‌شوید از شما بازپرسی خواهم نمود. حال بیندیشید که چگونه حق مرا و خود مرا در آن دو چیز نفیس، بعد از مرگ من رعایت می‌کنید! گفتند: ای رسول خدا! آن دو چیز نفیس و گرانقدر کدام است؟

رسول خدا گفت: آن چیز نفیس بزرگتر کتاب خداست که سبب و وسیله‌ای است که یک طرفش به دست خداست و یک طرفش به دست شماست! آنرا محکم بگیرید و آنرا گم نکنید و به غیر آن تبدیل نکنید! و آن چیز نفیس دیگر، عترت من است که اهل بیت من است.»

طَبْرِي در کتاب «ولایت» از زید بن أرقم نقل می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخر خطبه گفتند: ای مردم بگوئید: ما بر ولایت علی بن ابیطالب از جانب ارواح خود به تو عهد و پیمان دادیم؛ و از طرف زبان‌های خود میثاق استوار نمودیم؛ و با دست‌های خود مصافحه و مصافقه کردیم؛ که این ولایت را به اولاد خود برسانیم؛ و به آنها ادا کنیم؛ و به اهل و قوم خود ابلاغ کنیم؛ و ما از این امر بدلی نمی‌جوئیم و نمی‌پذیریم؛ و تو ای پیامبر خدا بر ما گواهی! و خداوند بر شهادت ما کافی است که گواه بوده باشد.

ای مردم این را که گفتم بگوئید؛ و بر علی به اِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی امیر مؤمنان سلام کنید! و بگوئید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.** چون خداوند از هر صدا و سخنی مطلع است؛ و بر هر جان و نفس خیانتکار، علیم و خبیر است؛ و بدانید که:

فَمَنْ نَكثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُوتِيهِ

۱- آیه ۴۳، از سوره ۷: اعراف: «حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین مطلب

هدایت کرد؛ و اگر هدایت خداوند نبود، ما بدین مرحله هدایت نمی‌یافتیم.»

أَجْرًا عَظِيمًا. ^۱ بگوئید آنچه را که خدا را از شما راضی کند؛ فَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ. ^۲

زید بن ارقم گوید: در این حال مردم مبادرت کردند به گفتن سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا. ^۳ «ما گوش می‌دهیم و امر خدا و رسول خدا را به جان و دل می‌پذیریم».

رسول خدا در خیمه مختص خود نشستند؛ و امر کردند: امیرالمؤمنین در خیمه دیگری بنشینند؛ و امر نمودند که طبقات مختلف مردم در آن خیمه روند و به علی - بن ابیطالب در آن خیمه تهنیت گویند.

و چون تمام مردم از تهنیت به امیرالمؤمنین فارغ شدند؛ رسول خدا امر کرد تا اُمّهات المؤمنین و زنهای خودش برای تهنیت به خیمه علی بروند؛ و تهنیت گویند؛ زن‌ها رفتند؛ و تهنیت گفتند.

و از جمله صحابه که تهنیت گفت عُمَرُ بْنُ حَطَّابٍ بود که گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ. ^۴

مردم فوج فوج می‌آمدند و با علی بن ابیطالب علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان بیعت می‌کردند؛ و با لفظ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تهنیت می‌گفتند؛ و دست بیعت می‌دادند - به طوری که کف دست راست آنها بر کف دست راست آنحضرت قرار می‌گرفت - .

در کتاب «مناقب علی بن ابیطالب» خلیلی طبری آورده است که: اولین کسانی که بیعت و مصافقه کردند ابوبکر و عُمَرُ و طَلْحَةُ و زبیر بودند؛ و سپس

۱- آیه ۱۰، از سوره ۴۸: فتح: «پس کسی که پیمان بشکند او بر علیه نفس خودش پیمان شکسته است. و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفا کند پس خداوند بزودی اجر بزرگی به او خواهد داد».

۲- آیه ۷، از سوره ۳۹: زَمَر: «پس اگر کافر شوید خداوند از شما بی‌نیاز است». و درقرآن کریم إِنَّ تَكْفُرًا وَارِدٌ اسْت.

۳- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۷۰ از محمد بن جریر طبری در کتاب «الولایة» و از احمد بن محمد طبری خلیلی در کتاب «مناقب علی بن ابیطالب» تألیف سنه ۴۱۱ در قاهره.

۴- «روضه الصفا»، طبع سنگی جلد دوم، واقعه حجة الوداع؛ و «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوم ص ۴۱۱؛ و «الغدیر» ج ۱، ص ۲۷۱ از مولوی ولی الله لکهنوی در کتاب «مرآة المؤمنین».

بقیة مهاجرین و بقیة اصناف مردم بر حسب طبقات آنها و مقدار منزلت آنها؛ تا آنکه نماز ظهر و عصر را در وقت واحد خواندند؛ و همین طور بیعت مردم ادامه داشت تا مغرب و عشاء را نیز در وقت واحد خواندند؛ و باز همین طور فوج فوج از مردم برای بیعت می آمدند؛ و تا ثلث از شب گذشته بیعت و تهنیت مردم ادامه داشت.

و هر وقتی که جماعتی و فوجی می آمدند؛ و با رسول خدا بر ولایت علی بعد از فوج دیگری بیعت می کردند و دست می دادند رسول خدا می فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ**. «سپاس خداوند راست که ما را بر تمامی اهل عالم برتری و فضیلت بخشید». و از اینجا مصافحه و مصافحه سنت شد، و رسم شد؛ و حتی این سنت را کسانی که اهلیت ولایت و بیعت و مصافحه نداشتند، نیز اعمال کردند.^۱

أبوسعيد خُدري گوید: به خدا سوگند که هنوز ما از زمین غدیر حرکت نکرده بودیم که این آیه نازل شد: **الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**.^۲

«امروز است که به واسطه ولایت، مردم کافر از دستبرد به دین شما مأیوس شدند؛ پس بنابراین از آنها ترسید! و از من بترسید! امروز است که من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمتم را برای شما تمام نمودم؛ و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد!»

مجلسی - رضوان الله علیه - در فصل روایات وارده در غدیر از مخالفین شیعه، که مورد اعتماد و وثوق هستند مطالبی به انضمام خطبه غدیر را از کتاب «النَّشْرُ وَالطُّبَى» ذکر می کند؛ و می گوید: صاحب این کتاب، این کتاب را حجت ظاهر بر ولایت علی به اتفاق دوست و دشمن قرار داده است؛ و یک نسخه از آن را چون به ری آمد برای ملک شاه مازندران: رستم بن علی به عنوان هدیه آورد.

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۷۰ و ص ۲۷۱؛ و نیز همین مطلب را از کتاب «النَّشْرُ وَالطُّبَى» آورده

است. و ذیل روایت وارده در «احتجاج» ج ۱، ص ۸۴.

۲- «تفسیر ابوالفتح» ط مظفری، ج ۲، ص ۱۹۳ و ص ۱۹۴.

و در آن کتاب با سند متصل خود روایت می‌کند از عطیه سعدی که او گفت: من از حذیفه بن یمان درباره غدیر پرسیدم؛ او گفت: اولاً خداوند متعال (در مدینه) این آیه را آورد:

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ.^۱

«پیغمبر نسبت به مؤمنان اولویت دارد از خود مؤمنان نسبت به نفوسشان؛ و زندهای پیغمبر مادرهای ایشان هستند، و صاحبان رَحِم در کتاب خدا بعضی به بعضی اولویت دارند از مؤمنان و مهاجران».

از رسول خدا پرسیدند: مراد از این ولایت که شما به سبب آن سزاوارترید از ما به نفوس ما چیست؟!

رسول خدا فرمود: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فِيمَا أَحْبَبْتُمْ وَكَرِهْتُمْ. «گوش فرا داشتن و اطاعت کردن از رسول خدا در هر چیزی که دوست دارید و ناپسند دارید!»

گفتند: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا «ما گوش می‌دهیم؛ و اطاعت می‌کنیم؛ و خداوند متعال این آیه را فرستاد:

وَلَا تُكْرَهُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.^۲

«و یاد بیاورید نعمتی را که خداوند به شما عنایت کرد؛ و پیمانی که خداوند بر آن پیمان از شما عهد و میثاق گرفت؛ در آن وقتی که شما گفتید: ما گوش دادیم و اطاعت کردیم! و تقوای خدا را پیش گیرید؛ که حقاً خداوند به نیات و افکار و مقاصدی که در سینه‌های مردم پنهان است؛ دانا و خبیر است».

حذیفه گوید: ما با رسول خدا از مدینه حرکت کردیم در حجة الوداع؛ و چون به مکه رسیدیم، جبرائیل آمد، و گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند؛ و می‌گوید: علی را به عنوان شاخص و رئیس برای مردم نصب کن! پیامبر گریه

۱- آیه ۶، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- آیه ۷، از سوره ۵: مائده.

کرد، تا به حدی که محاسن شریفش آشک آلود شد؛ و گفت: ای جبرائیل! این قوم من که مسلمان شده‌اند؛ با رسوم و آداب جاهلیت دیر زمانی نیست که جدائی جستند؛ من با آنها طوعاً یا کرهاً از در شدت در آمده‌ام تا منقاد و مطیع شده‌اند؛ در این صورت اگر غیر از خودم کسی را بر آنها تحمیل کنم چه خواهد شد؟ در این حال جبرائیل صعود کرد.

و صاحب کتاب «النشر و الطی» در اینجا داستان آمدن امیرالمؤمنین را از یمن به مکه؛ و داستان خاتم بخشی و نزول آیهٔ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ را مفصلاً نقل می‌کند؛ تا می‌رسد به قول رسول الله در منی و آن را از غیر خدیفه نقل می‌کند، که رسول خدا در حجة الوداع در منی فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنِ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللّٰهِ وَعَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَإِنَّهُ قَدْ تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرْدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَأَصْبَعِي هَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - أَلَا فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِمَا فَقَدْ نَجَا؛ وَمَنْ خَالَفَهُمَا فَقَدْ هَلَكَ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ أَيُّهَا النَّاسُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللّٰهُمَّ اشْهَد!

«ای مردم! من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم، که اگر هر آینه شما هر دوی آنها را بگیرید و اخذ کنید هیچگاه الی الأبد گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت من، اهل بیت من! و بدانید حقاً که خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو تا هیچوقت از هم جدا نمی‌شوند، تا بر حوض کوثر با هم بر من وارد شوند.

رسول خدا در این دو حال دو انگشت سبابه خود را با هم به مردم نشان داد و فرمود: مثل این دو انگشت من هستند. آگاه باشید ای مردم هر کس به آن دو تا اعتصام کند و تمسک جوید نجات می‌یابد؛ و هر کس از آن دو سرپیچی کند؛ هلاک می‌شود. ای مردم! آیا من رساندم و ابلاغ کردم؟! گفتند: آری! رسول خدا فرمود: بار پروردگارا گواه باش!

و چون آخر ایام تشریق (روز سیزدهم ذوالحجّة) رسید خداوند سورهٔ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ را نازل کرد. حضرت فرمود: خبر مرگ من آمده است و در مسجد حَیْف آمد؛ و ندا در داد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ. مردم همگی در اطراف آنحضرت گرد

آمدند؛ حضرت حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و خطبه خود را ایراد کرد؛ تا رسید بدینجا که:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ
طَرَفُ بَيْدِ اللَّهِ؛ وَ طَرَفُ بَأْيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ؛ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ كَأَصْبَعِيَّ
هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوُسْطَى -
فَتَفَضَّلَ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ.

«ای مردم! من در میان شما از خود دو چیز نفیس و پر قیمت باقی می گذارم: متاع و چیز نفیس بزرگتر کتاب خداوند عزوجل است؛ یکطرف آن به دست خداست؛ و طرف دیگرش به دست شماست، پس شما بدان چنگ زنید و بگیرید! و چیز نفیس کوچکتر عترت من اهل بیت من است. چون خداوند لطیف خبیر به من آگاهانیده است که: آن دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

رسول خدا در این حال بین دو انگشت سبابه خود را جمع کرده؛ و فرمود: این طور مانند این دو انگشت. و سپس بین سبابه و وسطای خود را جمع نموده و فرمود: نمی گویم: اینطور مانند این دو انگشت که یکی بر دیگری برتری و فضیلت دارد.» یعنی هر دو در أخذ و تمسک یکسان هستند گرچه یکی ثقل اکبر و دیگری ثقل اصغر است.

گروهی پس از شنیدن این خطبه اجتماع کردند و گفتند: محمد إراده کرده است که: امامت را در اهل بیت خودش قرار دهد. و چهار نفر از آنها از منی خارج شده؛ و داخل مکه شده؛ و رفتند تا درون کعبه؛ و در آنجا فیما بین خود معاهده کرده و پیمان نوشتند که اگر محمد بمیرد و یا کشته شود؛ نگذارند امر ولایت و امامت در میان اهل بیت او قرار گیرد؛ و در اینجا خداوند این آیه را نازل کرد.

أَمْ أوبرموا أمراً فإنا مبرمون - أم يحسبون أننا لا نسمع سرهم ونجواهم بلأى
وَرُسُلَنَا لَدَيْهِمْ يَكْفُتُونَ^۱.

۱- آیه ۷۹ و ۸۰ از سوره ۴۳: زخرف.

«بلکه ایشان امری را در نزد خود إبرام و محکم کاری می‌کنند، و ما این طور هستیم که امور را إبرام می‌کنیم و محکم می‌نمائیم. بلکه ایشان چنین می‌پندارند که ما از اسرار آنان مطلع نیستیم، و نجوی و رازگویی‌های آنها را نمی‌شنویم! آری می‌شنویم و اطلاع داریم؛ و فرستادگان ما از فرشتگان در نزد ایشان، آنها را می‌نویسند».

در اینجا مجلسی به عنوان جمله معترضه می‌گوید: نگاه کن به این تدریجی که از جانب رسول الله؛ و به لطفی که از جانب خدا دربارهٔ امامت مولانا امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - صورت گرفته است؛ زیرا در اولین وهله در مدینه خداوند آیه: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ** را فرستاد؛ و تصریح کرد که نزدیکترین فرد به پیغمبر از مؤمنان و مهاجران، مقدم است و اولویت دارد. و خداوند با نزول این آیه، مؤمنان و مهاجران را از امامت و ولایت امت اسلام عزل نموده، و این امر را اختصاص به اولوالأرحام رسول ﷺ داد.

و پس از این نظر کن: چگونه بعد از آنکه رسول خدا به مکه وارد شدند؛ جبرائیل برای تعیین علی آمد؛ و چون رسول خدا به جهت اشفاق و محبت به قوم که چون با علی حسد داشتند به پروردگارش مراجعه کرد، چگونه خداوند به لسان دیگر با نزول آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** مطلب را رسانید؛ و با این توصیف از علی، پرده از چهرهٔ اختفا برداشت!

و سپس نگاه کن و ببین: چگونه رسول خدا بواسطهٔ خطبه‌هایی که در منی و در مسجد خیف خواند؛ در آنجا از اهل بیت خود یاد کرد؛ و زمینه‌ساز برای معرفی قرارداد!

صاحب کتاب «النشرو الطی» می‌گوید: رسول خدا از مکه متوجه مدینه شد؛ مراراً و مرهٔ بعد مرهٔ رسول خدا ﷺ به مدینه - سبحانه و تعالی - مراجعه کرده؛ و خداوند نیز در این باره به پیغمبرش مکرراً وحی فرستاده است. خذیفه گوید: پیامبر به أصحاب و حجّاج اذن رحیل از مکه به مدینه داد؛ و ما هم حرکت کردیم. در ضحّتان جبرائیل نازل شد؛ و امر کرد که رسول الله إعلان ولایت علی را بنماید؛ از اینجا پیامبر آمد تا به جُحْفَه رسید؛ و همینکه مردم به امر

رسول خدا در منزلگاه‌های خود مستقر شدند، آن خطبه شیوا و غرّاء را که حاوی ولایت بود ایراد کرد.

در اینجا خطبه را مفصلاً بیان می‌کند؛ و نیز عهد و بیعت مردم را در ذیل خطبه ذکر می‌نماید.^۱

شیخ أجل أبو منصور أحمد بن علی بن أیطالب طبرسی^۲، در کتاب «احتجاج» با سند متصل خود از عَلَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَضْرَمِيٍّ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه عازم حج شدند؛ در حالی که تمام دستورات و شرایع شریعت اسلام را غیر از فریضه حج و ولایت به مردم آموخته بودند. جبرائیل نازل شد و گفت: ای مُحَمَّد خدایم جَلَّ اسْمُهُ تو را سلام می‌رساند؛ و می‌گوید: من جان هیچ پیغمبری را به سوی خود قبض نکردم، مگر اینکه دین خود را کامل نموده و حجّت خود را تأکید نموده بودم.

و اینک از فرائض که قوم تو بدان نیازمندند، دو فریضه باقی مانده است که باید به آنها برسانی و إبلاغ کنی: یکی فریضه حج است؛ و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو. چون من هیچوقت زمین را از حجّت خالی نکرده‌ام؛ و از این به بعد نیز هیچوقت خالی نخواهم نمود.

و خداوند جلّ ثناؤه اینک امر می‌کند که تو حجّ و آداب آن را به قومت بیاموزی؛ و خودت حجّ کنی. و هر کس که قدرت و استطاعت بر حجّ دارد، از اهل مدینه، و از اطراف آن، و از اعراب بادیه نشین، باید با تو حجّ کنند. و تو معالم و دستورات حجّ را به آنها تعلیم کنی؛ مثل آنکه معالم و دستورات نماز و زکوة و روزه را تعلیم

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۰۳ تا ص ۲۰۵.

۲- طَبْرَسِيٌّ (به فتح طاء و بَاء): أَبُو مَنْصُورِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَيُّطَالِبِ صَاحِبِ كِتَابِ «اِحْتِجَاجِ» أَهْلِ سَارِیْ كِهْ يَكِيْ مِنْ شَهْرِهِائِ الْمَازَنْدَرَانِ بُوْدَهْ اسْت، چنانکه شاگرد او مُحَمَّد بن علی بن شهر آشوب سَرَوِيٌّ مَازَنْدَرَانِيٌّ مِتُوْفِي ۵۸۸ مَسْبُوبٌ بَهْ سَارِي اسْت؛ او در اواسط قرن ششم از هجرت بوده و با ابوالفتح رازی و با فضل بن حسن طَبْرَسِيٌّ (به فتح طاء و سکون باء و کسر راء) که معرّب نفرشی است، صاحب «مجمع البيان» معاصر بوده است؛ خودش با دو واسطه از شیخ طوسی و با چند واسطه از شیخ صدوق روایت می‌کند. شهید اوّل در «غایة المراد» فتاوی و أقوال او را بسیار نقل می‌کند. کتاب الاحتجاج علی اهل اللّجاج بسیار کتاب معروف و معتمد علیه و جلیلی است.

آنها نموده‌ای! و آنها را مطلع و واقف کنی بر اجزاء و شرایط و خصوصیات حج همانطور که بر خصوصیات سایر شرایع، آنها را واقف و مطلع نموده‌ای! رسول خدا برای انجام مناسک حج از مدینه بیرون آمد؛ و مردم مدینه با آنحضرت بیرون آمدند؛ به طوری که جمعیت حجاج با رسول خدا به هفتاد هزار نفر یا بیشتر - به تعداد اصحاب موسی که هفتاد هزار نفر بودند؛ و حضرت موسی از آنها برای بیعت با برادرش هارون عهد گرفت؛ و آنان پیمان را شکستند و از عجل (گوساله) و سامری پیروی کردند - بالغ شد.

همچنین رسول خدا ﷺ از مردم برای بیعت ولایت علی و خلافت او از هفتاد هزار نفر به تعداد اصحاب موسی عهد گرفت؛ و آنان این عهد را شکستند و از عجل و سامری متابعت کردند سُنَّةِ سُنَّةٍ وَ مَثَلًا بِمَثَلٍ، هر کدام در طراز و مقابل یکدیگر.

مردم مدینه که برای حج بیرون شدند، صدای تلبیه آنان ما بین مدینه و مکه اتصال داشت.

چون منادی رسول خدا در مدینه إعلان کرده بود که اَيُّهَا النَّاسُ! رسول خدا اراده حج دارد؛ و می‌خواهد در این سفر شما را از آنچه مطلع نکرده است اطلاع دهد! و بر همان نهجی که سایر شرایع دین را به شما آموخت؛ شرایع حج را نیز به شما بیاموزد؛ و شما را بر آن واقف گرداند!

چون رسول خدا در موقف، وقوف کرد؛ جبرائیل از نزد خداوند عزوجل آمد؛ و گفت: ای محمد خداوند به تو سلام می‌رساند؛ و می‌گوید: أَجَلَ تُو نَزْدِيكَ شَدَّ؛ و عمر تو به پایان رسیده است؛ و من قدم تو را بر آن چیزی که چاره‌ای از آن نیست، که همان مرگ و مراحل بعد از آن باشد می‌خواهم!

و در این صورت تو عهد خود را استوار بدار! و وصیت خود را مقدم بدار؛ و آنچه از انواع علم، و میراث علوم پیامبران پیشین، و سلاح و تابوت عهد (صندوق عهد) و هر چه از آیات و خصائص انبیاء در نزد تو هست؛ همه را به وصی و خلیفه بعد از خودت بسپار؛ و او حجت بالغه بر خلق من عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام است. او را به عنوان شاخص و علم و رئیس و پیشوای مردم در میان مردم إقامة کن! و عهد و میثاق و بیعت با او را تجدید کن!

و به مردم یادآوری کن: آن بیعت و میثاقی که تو از آنها از طرف من گرفتی؛ و آن عهدی را که تو از طرف من با آنها بستنی که: ولایت ولیّ و مولای خودشان، و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام است را بر عهده گیرند.

چون من روح هیچ پیغمبری از پیغمبران را قبض نکرده‌ام، مگر بعد از آنکه دین خودم را کامل کردم، و حجّت خود را کامل کردم، و نعمت خود را بر بندگانم، به پیروی از ولیّ خودم و اطاعت از او تمام نمودم. زیرا که من هیچوقت زمین را بدون قیّم و نگهدار نمی‌گذارم، که آن قیّم حجّت من بر بندگانم باشد.

فَالْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا بُولَايَةِ وَلِيِّيَ؛ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ عَلِيُّ عِبْدِي؛ وَ وَصِيَّ نَبِيِّي؛ وَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِهِ، وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عَلَيَّ خَلْقِي؛ مَقْرُونٌ طَاعَتْهُ بِطَاعَةِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّي؛ وَ مَقْرُونٌ طَاعَتْهُ مَعَ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ بِطَاعَتِي؛ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي؛ وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي؛ جَعَلْتُهُ عِلْمًا بَيْنِي وَ بَيْنَ خَلْقِي؛ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا؛ وَ مَنْ أَشْرَكَ بِيَعْتَهُ كَانَ مُشْرِكًا؛ وَ مَنْ لَقِينِي بُولَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَ مَنْ لَقِينِي بَعْدَ وَتِهِ دَخَلَ النَّارَ.

فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ عَلِيًّا عِلْمًا؛ وَ خُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ؛ وَ جَدِّدْ عَاهِدِي وَ مِيثَاقِي لَهُمُ الَّذِي وَ اتَّقْتَهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَ مُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ!

«پس امروز است که من دین شما را برای شما کامل کردم! و نعمتم را برای شما تمام نمودم! و پسندیدم که دین اسلام، دین شما باشد؛ به ولایت ولیّ خودم، و مولای هر مؤمن و مؤمنه: علی بنده من، و وصیّ پیامبر من، و جانشین پس از آن پیامبر؛ و حجّت بالغه من بر بندگان من.

إطاعت از او مقرون است به إطاعت از محمد پیغمبر من؛ و اطاعت از او و اطاعت از محمد مقرون است به إطاعت از من. کسی که او را اطاعت کند، حقاً مرا اطاعت کرده است؛ و کسی که عصیان او را کند، عصیان مرا کرده است؛ من او را نشانه و آیت بین خودم و مخلوقاتم قرار دادم.

کسی که او را بشناسد مؤمن است؛ و کسی که او را انکار کند کافر است؛ و کسی که در بیعت با او غیر او را نیز شریک بیاورد مشرک است؛ و کسی که با ولایت او

مرا ملاقات کند، داخل در بهشت می‌شود؛ و کسی که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل در آتش می‌شود.

پس ای محمد! علی را اقامه کن! و بر افراز به عنوان رئیس و پیشوا در میان مردم؛ و برای امر او از مردم بیعت بگیر؛ و آن عهد و میثاقی را که برای من از مردم گرفته‌ای تجدید کن! چون من قابض روح تو هستم! و تو را به سوی خودم می‌خوانم!»

رسول خدا ﷺ از قوم خودش: قریش و از اهل نفاق و شقاق می‌ترسید که متفرق شوند؛ و به همان جاهلیت دیرین باز گردند؛ چون عداوت آنها را به خوبی می‌دانست؛ و از دشمنی که آنها با علی داشتند و پنهان می‌داشتند؛ ولیکن نفوسشان بر آن عداوت منظوی شده بود، به خوبی آگاه بود.

فلذا از جبرئیل خواست که از پروردگار تقاضای عصمت و مصونیت کند، تا از مردم گزندی نرسد. و پیوسته انتظار می‌کشید تا جبرئیل از جانب خداوند خبر عصمت و مصونیت از مردم و شرور ایشان را بیاورد.

و این امر به تأخیر انجامید تا رسول خدا در مَسْجِدِ حَيْف آمد؛ جبرئیل نازل شد و پیامبر را امر کرد که بر عهدی که درباره علی بن ابیطالب است، مردم را آگاه کند؛ و علی را به عنوان شاخص و نمونه و آیت الهی بر مردم نصب کند؛ تا مردم از نعمت وجود او هدایت شوند؛ ولیکن آن تضمین عصمت را از جانب خدا آنطور که رسول خدا می‌خواست نیاورد؛ تا رسول خدا به کُرَاعُ الْعَمِيم^۱ رسید که بین مکه و مدینه است؛ باز جبرائیل نازل شد؛ و امر کرد که آن عهد را رسول خدا ابلاغ کند؛ و در این موقع نیز تضمین عصمت نکرد.

رسول خدا عرض کرد: ای جبرائیل! من از قوم خودم در ترس و هراس می‌باشم؛ و می‌ترسم که قوم من مرا تکذیب کنند؛ و گفتار مرا درباره علی نپذیرند - و دانستیم که از جبرئیل به نزول آیه عصمت تقاضا نموده بود؛ و جبرائیل

۱- در «مراصد الاطلاع» ج ۳، ص ۱۱۵۳ گوید: کُرَاعُ الْعَمِيم موضعی است در حجاز بین مکه و مدینه به فاصله هشت میل به عَسْفَانَ مانده؛ و این کُرَاع کوه سیاهی است در طرف حَرّه که تا آنجا امتداد دارد.

به تأخیر انداخته بود - . پیغمبر طیّی مراحل می‌کردند تا به غدیر خمّ که تا جُحْفَه سه میل فاصله دارد رسیدند؛ و در این هنگام که پنج ساعت از روز می‌گذشت، جبرئیل با تُندی و شدّت و زَجْر و تضمین عصمت از جانب خداوند نازل شد؛ و گفت: ای محمّد! خدایت سلام می‌رساند و می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» فِي عَلِيٍّ «وَلِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

أوائل قوم در این وقت نزدیک جُحْفَه بودند؛ پیامبر دستور داد که مراجعت کنند؛ و کسانی که از عقب می‌رسیدند، توقّف نمایند؛ تا آنکه علی را در این محلّ به عنوان ولایت و إمامت معرفی کند؛ و بگوید که خداوند او را عَلم برای مردم قرار داده؛ و تضمین عصمت کرده است.

منادی از جانب رسول الله ندا در داد: الصَّلَاةَ جَامِعَةً؛ و به طرف راست جاده؛ همانجائی که بعداً مسجد غدیر ساخته‌اند منحرف شد. پیامبر دستور داد زیر درخت‌ها را پاک کردند؛ و از حجاره و سنگ به صورت منبر برآوردند؛ پیامبر برفراز آن رفت و شروع کرد به خواندن خطبه.

این خطبه بسیار مفصّل است؛ و رسول خدا پس از حمد و ثنای حضرت اُحدیّت سبحانه و تعالی به طور کافی و شافی مطالب را بیان می‌کند؛ و حقیقت دین و روح ایمان را نشان می‌دهد؛ و با آیات قرآن به عنوان استشهاد دلیل می‌آورد؛ و از ولایت و روح إمامت؛ و عدم انفکاک آن با قرآن کریم به طور مشروح سخن می‌گوید، و با خطاب به مردم به لفظ مَعَاشِرَ النَّاسِ در پنجاه و چهار مورد؛ و به لفظ أَيُّهَا النَّاسُ در یک مورد، آنان را مخاطب می‌سازد؛ و إقرار و اعتراف می‌گیرد؛ و محاجّه می‌فرماید؛ بطوریکه همگی اقرار و اعتراف می‌نمایند.

و ما به جهت مراعات مقام از ذکر خصوصیات آن در اینجا خودداری کردیم؛ و طالبان می‌توانند به «احتجاج طبرسی» طبع نجف ج ۱، از ص ۶۶ تا ص ۸۴؛ و یا به «بحار اینوار» طبع کمپانی ج ۹، از ص ۲۲۴ تا ۲۲۸ مراجعه کنند.

مجلسی بعد از نقل این خطبه گوید: در کتاب «كَشْفُ الْإِيقِنِ»، از أحمد بن محمد طبری که از علماء مخالفین است، آورده که او در کتاب خودش از محمد بن اَبی بَکَر بن عَبْد الرَّحْمَنِ، از حسن بن علی اَبی محمد دینوری، از

محمد بن موسی همدانی تا آخر این خبر را روایت کرده است. و اکثر این خطبه را که راجع به نصوص و فضائل اهل بیت است مؤلف کتاب «الصَّراطُ الْمُسْتَقِيم» از محمد بن جریر طبری در کتاب خودش به نام «وَلَايَت» ، با اسناد خود از زید بن ارقم آورده است؛ و تمام این خطبه را شیخ علی بن یوسف بن مُطَهَّر حَلِّي ، از زید بن ارقم روایت نموده است.^۱

و نیز در «احتجاج» از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام آورده است که: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از این خطبه فارغ شد، مردم یک مرد زیبای خوش هیكل و خوش بوئی را دیدند، که می گفت: سوگند به خدا من تا امروز ندیدم محمد را که راجع به پسر عمویش اینطور تأکید کند و برای او پیمان و عهدهی استوار نماید، که آن را غیر از شخص کافر به خداوند عظیم و کافر به رسول او نتواند پاره کند؛ پس ای وای بر کسی که این پیمان را بشکند.

چون سخن او تمام شد؛ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ که کلام او را شنیده بود؛ و برای او خوشایند بود هیئت او و شکل و شمایل او؛ به پیغمبر اکرم رو کرده و گفت: آیا سخن این مرد را شنیدی که چه و چه می گفت؟!

پیغمبر فرمود: ای عُمَرُ آیا می دانی که این مرد که بود؟! عمر گفت: نه!
پیغمبر فرمود: این مرد رُوحُ الْأَمِينِ جِبْرَائِيلُ بود. مبدا تو پیمان با علی را پاره کنی! زیرا که در این صورت خدا و رسول خدا و فرشتگان خدا و مؤمنین از تو بیزارند.^۲

أبو الفتح رازی در تفسیرش گوید: أَبُو إِسْحَاقَ ثَعْلَبِي مَفْسَّرُ إِمَامِ أَصْحَابِ حَدِيثِ در کتاب تفسیر خود که آن را «كَشْفُ وَبَيَان» نام گذارده است، آورده است که از سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ درباره شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ سؤال کردند، که درباره چه کسی نازل شده است؟!

سفیان به شخص سائل گفت: از مسئله ای پرسش کردی که قبل از تو

۱ - «بحار الأنوار»، ج ۹، ص ۲۲۸.

۲ - «احتجاج» طبرسی ج ۱، ص ۸۴؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۲۸.

۳ - آیه ۱، از سوره ۷۰: مَعَارِج.

هیچکس از من آن را نپرسیده است!

روایت کرد برای من پدرم^۱، از **أَبُو جَعْفَرٍ: مُحَمَّد بن علی**، از پدراناش - صلوات الله علیهم - که چون رسول خدا به **عَدِير خَمِّ** رسید، مردم را خبر کرد؛ و ایشان گرد آمدند؛ و دست علی را گرفت و گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**. این خبر شایع شد و به شهرها رسید از جمله به **حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ فَهْرِي** رسید.

حَارِث سوار ناقه خود شد؛ و آهنگ رسول الله کرد و آمد تا به لشکرگاه رسید؛ و از ناقه خود پیاده شد؛ و زانوی ناقه را بست؛ و رو به خیمه رسول الله آورد؛ و رسول الله در میان مهاجر و انصار نشسته بود.

و گفت: ای محمد تو آمدی و گفتی: سبید و شصت معبود را رها کنید؛ و بگوئید: خدا یکی است! و ما گفتیم. و گفتی که: بگوئید: من رسول او هستم! ما هم گفتیم. گفتی که: پنج نماز بجای آورید! ما آوردیم. گفتی: ماه رمضان روزه بدارید! پذیرفتیم. گفتی: زکوة مال بدهید ما هم به گردن گرفتیم! حج فرمودی، رد نکردیم؛ جهاد فرمودی؛ قول تو را قبول نمودیم.

۱- در نسخه «فرآند السَّمطین» ج ۱، باب ۱۵، ص ۸۲ که این روایت را از ثعلبی نقل می‌کند روایت را اسناد می‌دهد به سفیان بن عیینة از حضرت صادق علیه السلام بدون واسطه پدرش: عیینة. و ظاهراً این صحیح باشد، زیرا مجلسی رضوان الله علیه که همین روایت را در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹ ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷ از تفسیر «فرات بن ابراهیم» از «تفسیر ثعلبی» روایت می‌کند، از سفیان از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند. و اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که سفیان روایت را بدون واسطه از حضرت صادق علیه السلام و با این واسطه پدرش از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده باشد؟ و بنابراین دو روایت بوده و با یکدیگر تنافی ندارند؛ در «تفسیر ابوالفتح» با یک سند، و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سند دیگر روایت شده باشد.

در جواب گوئیم: در کتب رجال از جمله «معجم رجال الحدیث» ج ۸، ص ۱۵۹ شماره ۵۲۳۷؛ و ج ۱۳ ص ۲۳۹ شماره ۹۲۵۱ و ۲۹۵۲؛ و «تقیح المقال» ماقانی ج ۲، ص ۳۹ و ص ۴۰؛ و نیز درص ۳۶۴ پدر سفیان: عیینة بن میمون أبو عمران را از اصحاب حضرت باقر علیه السلام نشمرده‌اند. و علاوه این رجال علم در تفاسیر خود روایت را از تفسیر ثعلبی روایت کرده‌اند نه از مصادر مختلف، و آن یک روایت بیش نیست، و امکان روایت از حضرت باقر علیه السلام، بیش از مجرد فرض چیزی نیست و روایت را متعدّد نمی‌کند. مصدر این روایت که بسیاری از علماء شیعه و عامه در کتب تفسیر و مناقب خود آورده‌اند همانطور که در «تفسیر مجمع البیان» نیز در صفحه بعد می‌آید فقط «تفسیر ثعلبی» است، و روایت وارده در آن یک روایت است.

به این همه دستورات راضی نشدی تا آنکه: رَفَعْتَ بَضْبِعَ ابْنِ عَمِّكَ فَرَفَعْتَهُ وَ فَضَّلْتَهُ عَلَيْنَا، فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ! فَهَذَا شَيْءٌ مِنْكَ أَمْ مِنْ اللَّهِ؟! «وسط بازوی پسر عموی خود را گرفتی؛ و بلند کردی؛ و او را بر ما فضیلت و برتری بخشیدی؛ و گفتی: هر کس که من مولی و آقای اویم، علی مولی و آقای اوست! آیا این مطلب از توست؛ یا از خداست؟!»

رسول خدا فرمود: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ هَذَا مِنَ اللَّهِ «سوگند به آن

کسی که جز او معبودی و خدائی نیست؛ این از طرف خداست؛ و من به امر خدا گفتم».

حَارِثُ که این بشنید؛ پشت کرد و رو به سوی ناقه خود نهاد؛ و می گفت:

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.^۱

«بار خدایا اگر این که محمد می گوید، حق است؛ و از پیش توست؛ بر ما سنگ از آسمان ببار! یا برای ما عذاب دردناکی بفرست!»

هنوز سخنش تمام نشده بود که سنگی از آسمان آمد؛ و بر سر او خورد؛ و او

را همچنان بر جای خود بکشت. و خداوند تعالی این آیه فرستاد: سَأَلَ سَائِلٌ

بِعَذَابٍ وَقَعَ - لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ - مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. حق تعالی رحمت

فرستاد، او عذاب خواست؛ گفتند: چون تو را رحمت نافع نیست؛ کسی عذاب را

از تو دافع نیست. مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ من ولایتی فرستادم که کمال دین و تمام

نعمت در او بستم الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.^۲

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» با سند متصل خود از حاکم ابوالقاسم

حسکانی تا می رسد به سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ این حدیث و شأن نزول را درباره ولایت

۱- آیه ۳۲، از سوره ۸: أنفال.

۲- «تفسیر ابوالفتح رازی» ج ۲، ص ۱۹۴. طبع مظفری؛ و «تفسیر قرطبی»، ج ۱۸، ص ۲۷۸ و ص ۲۸۸؛ و «تذکره خواص الأمة» ص ۱۹؛ و «فرائد السمطين» ج ۱، باب ۱۵، ص ۸۲ و ص ۸۳؛ و «نظم درر السمطين» ص ۹۳؛ و «سیره حلیه» طبع سنة ۱۳۵۳ هـ ج، ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹؛ و «تفسیر المنار»، ج ۶، ص ۴۶۴؛ و «تفسیر المیزان» ج ۱۹، ص ۷۹؛ و «غایة المرام» ج ۲، ص ۳۹۷، باب ۱۱۷، از طریق عامه دو حدیث، و در ص ۳۹۸ باب ۱۱۸ از طریق خاصه شش حدیث آورده است. و «فصول المهمة» ابن صباغ مالکی طبع سنگی ص ۲۶ و ص ۲۷، و طبع نجف ص ۲۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام به همین نهج ذکر می‌کند، با این تفاوت که اولاً سند حدیث را به حضرت جعفر بن محمد الصادق می‌رساند؛ نه حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام، و ثانیاً آن مرد سائل را به نام نُعْمَانُ بْنُ حَرْثِ فَهْرِي آورده است نه حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ. ولیکن در ابتدای بحث خودش گفته است: قائل این گفتار چنین گفته شده است که: نَضْرُ بْنُ حَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ بوده است.^۱

مجلسی در «بحار» این روایت را از «تفسیر فرات بن ابراهیم» می‌آورد؛ و نیز از «طرائف» سید ابن طاوس از ثعلبی؛ و نیز از کتاب «کثر جامع الفوائد» از محمد بن عباس با سند خود از سفیان بن عیینه؛ و سپس گفته است: صاحب «کنز» گوید: من با سند دیگر این حدیث را از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام بدین طریق روایت می‌کنم که:

حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ لِلْكَافِرِينَ «بِوَالِيَةِ عَلِيٍّ» لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ. و سپس فرمودند: در مصحف فاطمه اینطور آمده است.

ورقی از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابوبصیر، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هَكَذَا وَاللَّهِ أَنْزَلَهَا جِبْرِيلُ عَلَى النَّبِيِّ، وَهَكَذَا هُوَ مُثَبَّتٌ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ.^۲ «سوگند به خدا که همینطور و به همین کیفیت جبرئیل بر رسول اکرم نازل کرد، و همینطور در مصحف فاطمه ثبت است».

و نیز مجلسی دو روایت دیگر از «تفسیر فرات بن ابراهیم» درباره‌شان نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ روایت می‌کند، که درباره‌ شخصی اعرابی که درباره ولایت علی بن ابیطالب خودش تقاضای عذاب کرد وارد شده است؛ اول، روایت را مُعَنَّأً از ابوهیره ذکر می‌کند؛ و دوم از جعفر بن محمد بن بشرویه قَطَّانِ مُعَنَّأً از اوزاعی، از صَعَصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ وَ أَحْنَفَ بْنَ قَيْسٍ، که هر دو می‌گفتند که: ما از ابن عباس شنیدیم که او می‌گفت: ما با رسول خدا بودیم که آن مرد سائل وارد شد؛ و سپس تمام قضیه را ذکر می‌کند.^۳

۱- «مجمع البیان»، طبع صیدا، ج ۵، ص ۳۵۲.

۲- «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷.

۳- «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۱۶.

در کتاب «الغدیر» که این روایت را از ابو إسحاق ثعلبی نقل می‌کند، تقریباً به عین ألفاظی است که ما از «تفسیر ابوالفتوح» آوردیم؛ با این تفاوت که اولاً روایت را از حضرت باقر علیه السلام بیان می‌کند، و ثانیاً می‌گوید که: حَرِثُ بْنُ نُعْمَانَ به سوی رسول خدا روانه شد تا به اَبَطَح آمد.^۱ و لفظ اَبَطَح در روایت ابوالفتوح نیست.

و علاوه بر این روایت، از تفاسیر و کتب تراجم و مناقب اهل تسنن به تعداد سی شماره درباره شأن نزول این آیه مطالبی را ذکر می‌کند.^۲ و از جمله نام شخصی سائل را بنا به روایت حَافِظُ أَبُو عُبَيْدِ هَرَوِي در تفسیر «غَرِيبُ الْقُرْآن» جابر بن نَضْرُ بن حَارِث بن کَلْدَةُ عَبْدَرِي ذکر کرده است.

و در پاورقی گوید: سائل بعید نیست که همین جَابِرُ بْنُ نَضْرُ بن حَارِث باشد - گرچه ثعلبی که بیشتر از علماء از او نقل کرده‌اند؛ حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ فَهْرِي ذکر کرده است - زیرا که پدر جابر را که نَضْرُ بْنُ حَارِث باشد، امیر - المؤمنین علیه السلام در روز بدر کُفْرِي که اسیر شد، به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله صَبْرًا کُشتند؛ و مردم در آن زمان به دوره جاهلیت نزدیک بوده و ایمان در قلوبشان رسوخ نکرده بود؛ فلذا این بغضاء که بر اساس اوتار جاهلیت و خونهای آن زمان هنوز در سرها و دلها بود، جَابِر را برانگیخت تا بر اساس خونهای پدرش چنین مطالبی را بگوید.^۳

أقول: اینکه، مؤید این گفتار آنست که: در «تفسیر ابوالفتوح» همانطور که دیدیم نَضْرُ بْنُ حَارِث بن کَلْدَةُ گفته شده است. و مسلماً خود نَضْرُ نیست؛ بلکه جابر است. و چون غالباً پسران را به نام پدر می‌خوانند؛ فلذا به نَضْرُ یادآوری شده است. باری اینک ما اولاً در آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، از جهت شأن نزول، و از جهت دلالت می‌پردازیم؛ و سپس در حدیث غدیر خم: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ أَنَّهُمْ از نقطه نظر سند، و از نقطه نظر دلالت. زیرا که این دو بحث: یعنی شأن نزول آیه بَلِّغْ، وَ حَدِيثُ وَايَاتِ، هر کدام علیحده بوده و ارتباطی به

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۹ تا ص ۲۴۶.

۳- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۹.

یکدگر ندارند.

أما در شأن نزول آیه تبلیغ، در کتاب «غایة المرام» از طریق خاصه هشت حدیث، و از طریق عامه، نه حدیث روایت کرده است.^۱

از جهت کتب روایتی و تفسیری و تاریخی اصحاب ما امامیه - رضوان الله علیهم - در شأن نزول این آیه درباره ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام خلافی نیست؛ و متسالم علیه بین آنهاست؛ و ما از بعضی از مصادر حدیث آنها چند روایت می آوریم؛ و پس از آن به ذکر روایات وارده در کتب عامه می پردازیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ كَلْبَنِي، از محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد، و محمد بن الحسین؛ هر دو از محمد بن إسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از أبوالجارود، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که أبوالجارود گفت: من از حضرت أبوجعفر شنیدم که می فرمود:

خداوند عزوجل، پنج چیز بر مردم واجب کرده است؛ ولیکن این مردم، چهار چیز از آن را گرفتند، و یکی را رها کردند!

من عرض کردم: فدایت شوم! آیا نام آنها را برای من بیان می کنید؟!

حضرت فرمود: نماز؛ مردم در ابتداء نمی دانستند چطور نماز بخوانند؛ جبرائیل

نازل شد؛ و گفت: ای محمد مردم را به نمازشان و اوقات نمازشان مطلع کن!

پس از آن زکات نازل شد؛ و گفت: ای محمد! مردم را به مسائل زکاتشان آشنا کن! همانطوری که به مسائل نمازشان آشنا کردی! و سپس روزه نازل شد؛ زیرا قبل از این نزول، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون روز عاشوراء می شد، به اطراف قریه ها که در حوالای آنحضرت بودند؛ نماینده می فرستاد؛ تا آن روز را روزه بگیرند؛ چون روزه نازل شد، در ماه رمضان که بین شعبان و شوال است نازل شد.

و سپس حج نازل شد؛ و جبرائیل نازل شد و گفت: ایشان را از مسائل حجشان

آگاه گردان! همانطور که از نمازشان و زکاتشان و روزه شان آگاه گردانیدی!

و در آخر ولایت نازل شد؛ و این نزول در روز جمعه در عرفات بود، که

خداوند عزوجل این آیه را فرستاد: أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ

۱- «غایة المرام» ج ۱، از ص ۳۳۴ تا ص ۳۳۶.

نَعْمَتِي؛ و کمال دین به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است.

پیغمبر اکرم، در این حال با خود حدیث نفس می کرد که: أُمَّتٌ مِنْ تَازِهِ مُسْلِمَانِدٌ وَ بِهْ عَهْدِ جَاهِلِيَّتِ نَزْدِيكٌ. و اگر من هر وقت ایشان را به ولایت درباره پسر عمویم علی خبر دهم یک گوینده آنها چنین می گوید؛ و یک گوینده دیگر چنان و البته این را من به زبان نیاوردم بلکه حدیث نفسی بود که در دل با خود داشتم - .

در این حال إِرَادَهُ وَ عَزِيْمَتِ إِلَهِي بِهِ مِنْ رَسِيْدٍ وَ بِهِ شَدَّتْ مِرَا بِيْمٍ دَادَ كَهْ أَكْرٌ تَبْلِيْغِ نَكْمٍ مِرَا عَذَابِ خَوَاهِدِ نَمُوْدُ؛ وَ اِيْنِ اِيَهْ فِرُوْدِ اَمْدٍ: يَا اَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ .

رسول خدا دست علی را گرفت؛ و گفت: اَيُّهَا النَّاسُ! هِيْجِ پِيَامْبِرِيْ اَزِ پِيَامْبِرَانِ پِيْشِ اَزِ مَنْ نَبُوْدَهُ اسْتِ، مَكْرٌ اَنَكِهْ خِدَاوْنِدِ عَمْرِيْ رَا بِهْ اِيْشَانِ عِنَايْتِ فِرْمُوْدُ؛ وَ سِيْسِ اَنَهَا رَا بِهْ سُوِيْ خُوْدِ خَوَانِدُ؛ وَ اَنَهَا دَعْوَتِ اُو رَا لِيْيَكِ كَفْتَنِدُ وَ بِهْ دَارِ اَخْرَتِ اِرْتِحَالِ نَمُوْدَنِدُ. وَ مَنْ نَزْدِيكِ اسْتِ كِهْ خَوَانِدَهْ شُوْمِ وَ اِجَابَتِ كَنِم! وَ مَنْ دَرِ پِيْشِگَاهِ خِدَاوْنِدِيْ دَرِ مَوْقِفِ مَوْرُوْدِ بَا ز_Pْر_Sِيْ قِرَارِ مِيْ كِيْرِمُ؛ وَ شَمَا نِيْزِ بَا Z_Pْر_Sِيْ خَوَاهِيْدِ شَد! شَمَا چِهْ مِيْ كُوْنِيْدُ؟! اُمَّتِ كَفْتَنِدُ: شَهَادَتِ مِيْ دِهِيْمُ كِهْ تُو تَبْلِيْغِ رِسَالَتِ كَرُوْدِي! وَ نَصِيْحَتِ نَمُوْدِي، وَ اَنچِهْ بَرِ عَهْدَهَاتِ بُوْدِ تَأْدِيَهْ فِرْمُوْدِي! وَ خِدَاوْنِدِ عَالِيْتَرِيْنِ جَزَاِيْ پِيَامْبِرَانِ رَا بِهْ تُو مَرْحَمَتِ كَنِد!

پیغمبر سه بار گفت: اَللّٰهُمَّ اَشْهَدْ وَ پَسِ اَزِ اَنْ كَفْتِ: يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِيْنَ! هَذَا وَ لِيْكُمْ بَعْدِي؛ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبِ!

«ای گروه مسلمانان: این (علی) ولی شماست پس از من؛ و حضار باید به غائبین بگویند؛ و مطلب را برسانند!»

حضرت باقر علیه السلام گفتند: سُوْگَنْدِ بِهْ خِدَاوْنِدِ كِهْ: عَلِيٌّ علیه السلام، اَمِيْنِ خِدَا بُوْدِ دَرِ خَلْقَشِ؛ وَ اَمِيْنِ خِدَا بُوْدِ بَرِ غِيْبَشِ؛ وَ بَرِ دِيْنَشِ؛ اَنِ دِيْنِيْ كِهْ اَنِ رَا بَرَايِ خُوْدِ مِيْ پَسَنْدِيْدِ وَ بَدَانِ رَا ضِيْ بُوْدِ.

چون زمان رحلت رسول خدا فرا رسید؛ علی را احضار کرد؛ و گفت: ای علی من تو را اَمِيْنِ قِرَارِ مِيْ دِهْمِ بَرِ اَنچِهْ خِدَاوْنِدِ مِرَا بَرِ حَفْظِ اَنِ اَمِيْنِ قِرَارِ دَادَهْ اسْتِ؛ اَزِ عِلْمَشِ، وَ اَزِ غِيْبَشِ، وَ اَزِ خَلْقَشِ، وَ اَزِ دِيْنَشِ: اَنِ دِيْنِيْ كِهْ خِدَاوْنِدِ بَرَايِ خُوْدِ

پسندیده است. ای زِيَادُ (أَبُو الْجَارُود) سوگند به خدا که این امانت منحصر در علی بود؛ و به خدا سوگند آنحضرت (رسول الله) هیچیک از خلائق را در این امر با علی شریک قرار نداد.

و چون زمان ارتحال **علی** رسید، پسران خود را خواست؛ و آنان دوازده نفر بودند؛ و به آنها گفت: ای پسران من! خداوند چنین تقدیر و ایراده کرده است که در من سُنَّتِي را از حضرت یعقوب قرار دهد. حضرت یعقوب پسران خود را که دوازده نفر بودند، إحضار کرد؛ و آنها را به إطاعت از یکی که معین کرده بود امر کرد. ای پسران من، من شما را به اطاعت از ولیّ و مولای شما امر می‌کنم.

آگاه باشید که این دو نفر: پسران رسول خدا: حَسَن و حُسَيْن علیهما السَّلَام اند. از این دو نفر إطاعت کنید؛ و گوش به فرمان آنها بدهید؛ و ایشان را کمک و معاونت کنید! زیرا من آنها را مورد امانت و آمین اُمّت دانستم در آنچه رسول خدا مرا مورد امانت و آمین اُمّت دانست در آن چیزهایی که خداوند رسول خود را آمین اُمّت و مورد امانت خود دانست، از بندگانش، و از غیثش، و از دینش: آن دینی که بر آن رضایت داشت؛ و مورد پسند و إمضای خود دانست.

و بنابر این همان منزله و مقامی را که خداوند بر علی نسبت به رسول خدا مُعَيَّن کرد؛ همان منزله و مقام را برای حَسَنین نسبت به **علی** مقرر کرد؛ و هیچکدام از این دو (حَسَنین) بر یکدیگر فضیلت و برتری ندارند، مگر به زیادی سنّ. و روی همین زمینه هر وقت حُسَيْن علیه السلام در مجلس حسن علیه السلام حاضر می‌شد، به احترام برادر بزرگتر هیچ سخنی نمی‌گفت، تا از آن مجلس برخیزد.

و چون زمان رحلت حسن علیه السلام رسید، این امر ولایت را به حسین علیه السلام سپرد. و چون زمان رحلت حُسَيْن علیه السلام رسید؛ دختر بزرگ خود: فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ را خواست؛ و نامه‌ای پیچیده و سربسته با وصیّت ظاهر و آشکاری را به او سپرد. چون در وقت ارتحال حسین علیه السلام حضرت سجّاد به مرض دل درد و شکم درد (إسهال) مبتلا بود؛ و دشمنان همان مرض را برای او کافی دانستند، که با آن رحلت کنند؛ و متعرّض کشتن او نشدند.

فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ آن نامه و وصیّت را به **علی بن حسین** سپرد؛ و سوگند به

خداوند که آن نامه و وصیت به ما رسیده است.^۱

کلینی همین روایت را با سند دیگر، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند.^۲

و نیز کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند؛ که ابو حمزه گفت: شنیدم که: آنحضرت می فرمود: چون دوران نبوت محمد به پایان رسید، و روزگار و ایامش به کمال رسید، خداوند تعالی به او وحی فرستاد: ای محمد دوران نبوت تو به پایان رسیده، و ایام تو سپری شده است.

فلهذا آن علمی که در نزد تست، و آن ایمان، و اسم اکبر، و میراث علمی که از پیامبران به تو رسیده است، و آثار علم نبوت که در اهل بیت تو هست، همه را در نزد علی بن ابیطالب بگذار!

چون من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم پیامبران و آثار علم نبوت را از فرزندان از ذریه تو قطع نمی کنم؛ همچنانکه از ذریه پیامبران قطع نکردم.^۳

و نیز کلینی از محمد بن الحسین و غیره، از سهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن الحسین جمیعاً از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابودیلیم، از حضرت ابو عبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

حضرت موسی، وصی خود را یوشع بن نون قرار داد؛ و یوشع بن نون وصیت را در اولاد هارون قرار داد؛ و در اولاد خودش و یا در اولاد موسی قرار نداد. اختیار به دست خدای تعالی است، هر کس را که اختیار کند، از میان هر کس که اختیار

۱- «أصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۰ و ص ۲۹۱؛ و «غایة المرام» ج ۱، باب ۳۸، حدیث اول ص

۲- «أصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۱

۳- «أصول کافی»، ج ۱ ص ۲۹۲ و ص ۲۹۳.

کند. و موسی و یوشع بشارت به مسیح دادند. و چون خداوند مسیح را برانگیخت، مسیح به ایشان گفت: بزودی بعد از من پیامبری از اولاد اسماعیل می آید که اسم او **أحمد** است؛ و او تصدیق مرا می کند (در رسالت و صحّت ولادت)؛ و تصدیق شما را می کند (در ایمان و حسن متابعت) و حجّت مرا و حجّت شما را می پذیرد.

و آن وصیت و سنت و اختیار الهی بعد از مسیح در حواریین او که **مُسْتَحْفَظِينَ** بوده اند جاری و ساری شد. و خداوند ایشان را **مُسْتَحْفَظِينَ** نامیده است به جهت آنکه از آنان طلب و سؤال از حفظ اسم اکبر شد؛ و ایشان همچون وعاء و ظرفی، مورد حفظ و نگهداری اسم اکبر خداوند قرار گرفتند.

و **إِسْمِ اکبر** کتابی است که بواسطه آن علم هر چیزی که با پیغمبران بوده است، دانسته می شود؛ خداوند می فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ.^۲

«حقاً که ما پیغمبرانی را قبل از تو فرستادیم؛ و با ایشان کتاب و میزان را فرو

فرستادیم!»

و کتاب اسم اکبر است. و آنچه معروف شده است که کتاب نامیده می شود، غیر از سه کتاب: **تورات** و **إنجیل** و **فُرْقَان** چیزی نیست؛ با آنکه با آن پیامبران پیشین کتابهای دیگری بوده است: کتاب **نوح** و کتاب **صالح** و کتاب **شُعَيْب** و **إبراهیم** چون خداوند عزوجل از آنها خبر می دهد:

إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى - صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى.^۳

«این مطالب در صحف پیشینان است، که صحف **إبراهیم** و **موسی** باشد.»

۱- نام گذاری خداوند آنها را به **مُسْتَحْفَظِينَ**، گویا اشاره به گفتار خداوند باشد، در شأن تورات که می فرماید: **فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهِ النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّائِيُونَ وَ الْأَخْبَارِ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ** (آیه ۴۴، از سوره ۵: مائده).

۲- در نسخه های «کافی» و «مرآة العقول» به همین عبارت آمده است؛ ولی آنچه در قرآن است در آیه ۲۵، از سوره ۵۷: **حَدِيد** بدین عبارت است: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ**.

۳- آیه ۱۸ و ۱۹، از سوره ۸۷: **أَعْلَى**.

پس صُحُف ابراهیم کجاست؟ صُحُف ابراهیم اسم اکبر است؛ و صحف موسی اسم اکبر است. و پیوسته به این اسم اکبر وصیت شده است از عالمی به عالم دیگری تا آنکه آن را به مُحَمَّد ﷺ رسانیدند.

و چون خداوند عزوجل، مُحَمَّد را به رسالت مبعوث کرد، آن گروه از مُسْتَحْفَظِین که در آن زمان بوده، و در ردیف عقب از سلسله مُسْتَحْفَظِین بودند، به اسلام او گرویدند؛ و بنی اسرائیل آنحضرت را تکذیب کردند. آنحضرت به سوی خداوند عزوجل دعوت کرد؛ و در راه او مجاهده کرد.

پس از آن خداوند جلّ ذکراه، به آنحضرت وخی فرستاد که: فضل و برتری وصی خودت را به اُمت اعلان کن! حضرت عرض کرد: ای پروردگار من! مردم عَرَب مردمی هستند جفا کار؛ و در معاشرت و معامله غلیظ بوده و اهل رفق و مدارا نیستند! در میان ایشان کتاب آسمانی نبوده؛ و پیغمبری به سویشان مبعوث نشده؛ و فضل و شرف نبوت پیامبران را نمی دانند؛ و اگر من آنها را به فضل و شرف اهل بیت خودم خبر دهم، ایمان نمی آورند، و از من نمی پذیرند؛ خداوند جَلّ ذِکْرُه فرمود:

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ^۱.

«بر ایشان غمگین مباش! و سلام بگو (از در مسالمت در آی) پس بزودی خواهید دانست.»

در این حال رسول خدا از مقام و فضل وصی خود مختصر ذکری به میان آورد؛ که نفاق در دلهای آنان پیدا شد.

رسول خدا ﷺ از پیدایش این نفاق؛ و از گفتار آنان که در این باره

۱- مجلسی در «مرآة العقول» فرموده است: این آیه بدین عبارت در مصاحف مشهور نیست زیرا در سوره حَجَر وارد است: لَا تُؤَدِّنُ عَيْتِيكَ إِلَيَّ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ. و در سوره نحل وارد است: وَأَصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ. و در سوره زحرف وارد است: فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. و علیهذا ممکن است که آن حضرت دو آیه را ذکر کرده باشند: یک آیه سابق را و این آیه اخیر را؛ آنگاه از راویان یا از نسخان جملات وسط افتاده باشد؛ و ممکن است که آن حضرت صدر یک آیه و دنباله آیه دیگری را بیان کرده باشند؛ و یا آنکه نقل به معنی نموده باشند؛ و یا آنکه در مصحف آنها اینطور بوده است. (مرآة- العقول، طبع حروفی، ج ۳، ص ۲۷۳ و ص ۲۷۴).

می گفتند، اطلاع پیدا کرد؛ خداوند جلّ ذکَرُه فرمود: يَا مُحَمَّدُ! وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ^۱.

«ای محمد! به تحقیق که ما می دانیم که سینه تو در اثر گفتار ایشان تنگی می گیرد! آنان تو را تکذیب نمی کنند! ولیکن ستمکاران پیوسته آیات خداوند را انکار می کنند!»

آری ایشان بدون حجّت و برهانی که داشته باشند، آیات خدا را تکذیب می کنند. و رسول پیوسته با آنها به مدارا عمل می نمود؛ و تألیف قلوبشان می فرمود؛ و برای غلبه بر بعضی از آنها از بعضی دیگر از آنها کمک می جست و همینطور تدریجاً مقداری از فضیلت وصی خود را برای آنها بیان می کرد؛ تا سوره آلم تشریح لك صدرک نازل شد؛

در اینجا خدا فرمود: فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ^۲.

«و چون فارغ شدی از عبادت بواسطه انجام عبادت های پی در پی دیگر خود را به تعب و مشقت افکن! و به سوی پروردگارت رغبت کن!»
خداوند می فرماید: چون فارغ شدی؛ پس علم و آیت خود را نصب کن!^۳ و

۱- مجلسی در «مرآة العقول» گوید: در مصاحف مشهور در سوره حجر این آیه است: وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ، و در سوره انعام، این آیه است: قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ . و بحث و گفتار در پیرامون آیه مورد استشهاد همان بحث و گفتاری است که در وَلَا تُحْزِنْ عَلَيْهِمْ وَ قُلْ سَلَامٌ قَرِيباً گذشت. (مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۷۴).

۲- آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۴: انشراح.

۳- نَصَبُهُ يَنْصِبُ نَصْباً به کسر و ضمّ صاد مضارع و از باب ضَرْبٍ يَضْرِبُ؛ وَ قَتَلَ يَقْتُلُ، و سکون مصدر به معنای بلند کردن و اقامه نمودن و بطور ثابت چیزی را گذاردن است. و نَصَبٌ يَنْصِبُ نَصْباً از باب عِلْمٍ يَعْلَمُ و فتح صاد مصدر به معنای تحمل مشقت کردن و خسته شدن وجدّ و جهد کردن است. و در مصاحف مشهور چون با فتح صاد در مضارع است یعنی: جدّ و جهد در عبادت و یا در جهاد.

و اما بنابراین روایت که فانصب را به معنای نصب کردن علم و آیت خود یعنی أمير المؤمنين عليه السلام گرفته است ممکن است که در قرائت مصحف أهل بیت عليهم السلام به کسر صاد فأنصب قرائت شده باشد؛ و ممکن است که أيضاً به فتح صاد باشد و تفسیری که حضرت باقر عليه السلام در این روایت کرده اند بیان حاصل معنی باشد؛ و منظور این باشد که: به تعب و رنج و مشقت بینداز نفس خود را در إعلان وصی و نصب او به مقام خلافت و ولایت؛ به آنچه از منافقان و دشمنان و مخالفان علی در این باره می شنوی!

وصی خود را اعلام کن و بطور آشکارا فضل و برتری و درجات او را فاش ساز!
 رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ!
 وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! سه بار این جمله را تکرار کرد.
 و نیز فرمود: لَا بُعْثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ؛ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ، لَيْسَ
 بِفَرَّارٍ.

«من برای فتح خیبر مردی را می فرستم که خدا و رسول خدا را دوست دارد؛ و
 خدا و رسول خدا او را دوست دارند و او فرار نمی کند». و با این جمله رسول
 خدا تعریض کرد به آن کسانی که برگشته بودند؛ و فرار کرده بودند؛ و أصحاب رسول
 خدا و خود رسول خدا را می ترسانیدند، که: چنین و چنان است (اشاره است به
 فرار ابوبکر و فرار عمر از جنگ؛ که رسول الله در دو روز قبل آنان را مأمور ساخته
 بود؛ و ایشان گریخته بودند).

و نیز فرمود: عَلِيُّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ: «علی سید و سالار مؤمنان است».

و نیز فرمود: عَلِيُّ عَمُودُ الدِّينِ: «علی ستون و پایه دین است».

و نیز فرمود: هَذَا الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي: «این مرد

همان کسی است، که پس از من بر اساس حق، مردم را با شمشیر می زند».

و نیز فرمود: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيَّمَا مَالٍ: «حق با علی است، هر جا که میل

کند».

و نیز فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أُمْرَيْنِ؛ إِنِ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ
 وَ جَلَّ، وَ أَهْلَ بَيْتِي عِشْرَتِي؛ أَيُّهَا النَّاسُ أَسْمِعُوا وَ قَدْ بَلَغْتُ؛ إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ
 الْحَوْضَ! فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ.

وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي! فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا!

وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

«من دو امر را در میان شما می گذارم؛ که اگر به آنها تمسک کنید؛ و

بگیرید هیچگاه گمراه نشوید: کتاب خداوند عزوجل، و اهل بیت من که عترت

من هستند! ای مردم! بشنوید و حقا که من رسانیدم و تبلیغ کردم: شما بزودی در

حوض کوثر بر من وارد می شوید! و من از شما می پرسم راجع به آنچه درباره این

دو چیز پر قیمت و نفیس انجام داده اید!

دو چیز نفیس و گرانمایه: کتاب خداوند است؛ و أهل بیت من! شما بر أهل بیت من پیشی نگیرید! و جلو نیفتید! که هلاک می شوید! و به آنها چیزی یاد مدهید! زیرا که آنان از شما داناترند!»

و علیهذا بنا بر گفتار رسول خدا ﷺ و بنا بر کتاب خدا که مردم آنرا می خواندند، حجت تمام شد. و معذک پیوسته رسول خدا، با گفتار گوناگون فضل و شرف أهل بیت را بازگو می کرد؛ و با آیات قرآن مُبرهن و مُدلّل می ساخت:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.^۱

«اینست و جزء این نیست که خداوند اراده کرده است که: از شما أهل بیت هر گونه پلیدی و رجس را از بین ببرد؛ و به طهارت واقعیّه به نحو اتمّ و اکمل برساند!»

و خداوند فرموده است: وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى.^۲

«و بدانید که: شما از هر چیزی بهره و نفعی ببرید، خمس مقدار آن برای خداوند و رسول خدا و ذوی القربای رسول خداست.»
و سپس فرموده است: وَأَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ^۳: «حق ذوی القربی را به ایشان بده!»

و علی السّلام بود. و حقّ او همان وصیّتی است که برای او قرار داده شده است؛ و دیگر اسمِ اکبر، و میراث علوم انبیاء، و آثار علم نبوت است. که باید به او داده شود.

و فرموده است: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.^۴

«بگو ای پیامبر: من از شما هیچ پاداش و مزدی را نمی خواهم، مگر مودّت

۱- آیه ۳۳، از سوره ۳۳: أحزاب.

۲- آیه ۴۱، از سوره ۸: انفال.

۳- آیه ۲۶، از سوره ۱۷: إسراء.

۴- آیه ۲۳، از سوره ۴۲: شوری.

به اقربای من!»

و فرموده است: وَإِذَا الْمَوْدَّةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ.^۱

«و زمانی که از اهل مودت و کسانی که محبت ایشان را خدا و رسول خدا واجب

کرده‌اند، سؤال شود که: به چه علت آنها را کشته‌اند؟!»

می‌گوید: من از مودتی که فضل آن را برای شما بیان کردم؛ و آیه آن را نازل

کردم: مَوْدَّةٌ قُرْبَىٰ پُرسش می‌کنم که: به چه گناهی شما آنها را کشته‌اید؟!»

و نیز خداوند جلّ ذکره فرموده است: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ

لَا تَعْلَمُونَ.^۲

«از اهل الذکر بپرسید، اگر اینطور هستید که نمی‌دانید!»

حضرت فرمود: مراد از ذکر، همان کتاب یعنی قرآن کریم است. و مراد از

اهل ذکر، آل محمد ﷺ هستند؛ خداوند اُمت و مردم را امر کرده است که از

ایشان بپرسند آنچه را که نمی‌دانند؛ و مردم امر نشده‌اند که از جاهلان

چیزی را سؤال کنند.

و خداوند عزوجلّ، قرآن را ذکر نامیده است؛ آنجا که فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۳

۱- مجلسی در مرآة العقول گوید: قرائت مشهور المَوْدَّةُ با همزه است؛ و طبرسی گفته است:

مَوْدَّةٌ، دختری است که او را زنده به گورکنند؛ و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است که آنها

إِذَا الْمَوْدَّةُ سُئِلَتْ با فتح میم و واو خوانده‌اند. و از ابن عباس روایت شده که گفته است: مراد کسی

است که در مودت با اهل بیت کشته شده است. و از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که مراد قرابت

رسول الله است، و کسی که در جهاد کشته شده است. و در روایت دیگر است که مراد کسی است که

در مودت ما و ولایت کشته شده است. انتهای کلام طبرسی. آنگاه مجلسی گفته است: یا اینکه اکثر این

اخبار بر اساس همان قرائت دوم است، یا به حذف مضاف یعنی از اهل مودت پرسیده می‌شود: به کدام

گناه کشته شده‌اند؛ و یا به اسناد قتل به مودت مجازاً و مراد قتل اهل مودت باشد؛ و یا تجوز در قتل باشد و

مراد تضییع مودت اهل بیت و ابطال آن باشد.

و یا اینکه بعضی از این اخبار مبنی بر قرائت اول که مشهور است بوده است و مراد از مَوْدَّةُ نفس

مدفون در خاک، بطور زنده باشد و اشاره به آن باشد که چون آنها مقتول فی سبیل الله هستند مرده نیستند

بلکه زنده هستند که در نزد خداوند روزی می‌خورند. پس گویا مثل اینکه ایشان، زنده دفن شده‌اند،

لطف این تعبیر شایان دقت است. (مرآة العقول ج ۳، ص ۲۸۱ و ص ۲۸۲).

۲ و ۳- آیه ۴۳ و ۴۴، از سوره ۱۶: نحل.

«و ما ذکر را به سوی تو فرستادیم، تا اینکه آنچه را که به سوی مردم نازل شده است؛ برای ایشان مبین و روشن سازی! و به امید آنکه ایشان تفکر کنند».

و نیز فرماید: وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ.^۱

«و حَقّاً که این قرآن برای تو و برای قوم تو ذکر است؛ و بزودی مورد پرسش قرار خواهید گرفت!»

و نیز خداوند فرماید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.^۲

«از خداوند اطاعت کنید! و از رسول خدا و از صاحبان امر که از شما هستند

اطاعت کنید!»

و نیز فرماید: وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ

الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ.^۳

«و اگر آن امر مورد اختلاف را به سوی خدا و به سوی رسول خدا و به سوی صاحبان امری که از آنهاست رد کنند؛ آن کسانی که اهل استنباط و درایتند از آنها، آنرا خواهند فهمید».

در اینجا می بینیم که امر را رد کرده است - امر مردم را - به سوی صاحبان امری که از ایشان هستند، آنانکه خداوند امر کرده است که مردم از ایشان اطاعت کنند و امور خود را به سوی ایشان إرجاع دهند.

چون رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع مراجعت کرد؛ جبرائیل عليه السلام بر او نازل شد و گفت: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.^۴

رسول خدا پس از نزول این آیه، در میان مردم ندا در داد؛ و آنان مجتمع شدند؛

و امر کرد که زیر درخت های سَمُر را پاک کردند؛ و خطبه خواند و فرمود: [يَا]

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَبَّيْتُكُمْ وَ أُولَى بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ. فَقَالَ:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالرَّسُولُ وَالْآلُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

۱- آیه ۴۴، از سوره ۴۳: زُخْرَف .

۲- آیه ۵۹، از سوره ۴: نِسَاء.

۳- آیه ۸۲، از سوره ۴: نِسَاء . و کلمه «إلى الله» در قرآن شریف نیست.

۴- آیه ۶۷، از سوره ۵: مَائِدَة.

«ای مردم اولی و سزاوار به شما از شما کیست؟! ولی شما کیست؟! گفتند: خدا و رسولش. حضرت فرمود: هر کس که من سزاوارتر به او از خود اویم، پس علی سزاوارتر به او از خود اوست. خداوندا تو ولی و سزاوارتر به کسی باش که علی را ولی و سزاوارتر به خود گرفته است! و دشمن باش با کسی که با علی دشمنی کرده است!»

در اینجا خار نفاق در دل‌های قوم روئید؛ و گفتند: هیچگاه این معنی را خداوند بر مُحَمَّد نازل نکرده است و مَا یُریدُ إِلَّا أَنْ یَرْفَعَ بَضْعَ ابْنِ عَمَّهِ اراده‌ای ندارد جز اینکه می‌خواهد بازوهای پسر عمویش را بگیرد و بالا برد.

و چون به مدینه آمد، أنصار مدینه نزد او آمدند؛ و عرض کردند: يَا رَسُولَ اللَّهِ! خداوند بواسطهٔ قدوم تو بر ما و نزول تو نزد ما بطوریکه پیوسته از جلو و عقب نگاهدار و پاسدار تو باشیم، به ما احسان فرموده و شرف و فضیلت بخشیده است. و خداوند دوستان ما را شاد کرده؛ و دشمنان ما را منکوب و مخذول نموده است. و ما می‌بینیم که برای شما از اطراف و اکناف میهمانان و واردین و تقاضامندان دسته جمعی (وَفُود) می‌آیند؛ و شما چیزی ندارید که به آنها بدهید! و اطعام کنید! و بدین جهت دشمن شماتت می‌کند.

ما دوست داریم ثلث از اموال خود را به شما بدهیم، تا بدین جهت و فُود مگه که به سوی شما می‌آیند؛ چیزی در نزد شما باشد که به ایشان عنایت کنی! پیامبر تقاضای آنان را رد نکرد؛ و انتظار می‌کشید که از طرف حضرت پروردگار خبر آید. جبرائیل علیه السلام نازل شد؛ و این آیه را آورد:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ.

«بگو ای پیغمبر من در برابر رسالت خداوندی، از شما ذجر و مزدی را نمی‌خواهم؛ مگر مودت به ذوی القربی را.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال آنها را قبول نکرد؛ و منافقون گفتند: این آیه را نیز خداوند بر مُحَمَّد نازل نکرده است. او می‌خواهد بازوی پسر عمش را بگیرد و بلند کند؛ و اهل بیت خود را بر ما بار کند و سوار کند؛ دیروز می‌گفت: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ و امروز می گوید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. و پس از آنکه آیه خمس آمد، گفتند: محمد اراده دارد که اموال ما و فی و بهره ما را به اقربای خود بدهد.

و پس از این جریانات جبرائیل آمد و گفت: ای، محمد نبوت تو سپری شده است؛ و روزهای زندگی و عمر تو پایان یافته است؛ بنابراین اسم اکبر، و میراث علم، و آثار علم نبوت را به علی علیه السلام بسپار! چون من هیچگاه زمین را بدون عالمی از طرف خود که بواسطه او، طاعت من و ولایت من شناخته شود نمی گذارم؛ و آن حجت من می باشد برای بندگان من، از آن افرادی که بین قبض روح پیغمبر من تا خروج پیغمبر دیگر به وجود می آیند.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره اسم اکبر، و میراث علم پیامبران، و آثار علم نبوت، به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند؛ و نیز به هزار کلمه و هزار در علم وصیت کردند؛ که هر کلمه ای و هر دری، هزار کلمه و هزار در را می گشاید.^۱

عیاشی در تفسیر خود همین مضمون روایت را قدری مختصرتر، از روای این حدیث: ابوالجارود، از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند،^۲ با این زیاده که چون حضرت باقر علیه السلام در اَبْطَح برای مردم گفتگو داشتند؛ مردی از اهل بصره که نامش: عَثْمَانُ أَعْشَى بود، برخاست؛ و گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم؛ حَسَن بَصْرِي برای ما روایتی را روایت کرد؛ و چنین می پنداشت که این آیه، درباره مردی نازل شده است؛ و به ما خبر نمی داد که آن مرد چه کسی بود!

حضرت فرمود: مَالَهُ لَأَقْضَى اللّٰهُ دَيْنَهُ - يَعْنِي صَلَاتَهُ - أَمَا لَنْ لَوْ شَاءَ أَنْ يُخْبِرَ بِهِ لِأَخْبَرِيهِ.^۳

«چرا خبر نمی داد؟ خداوند دین او را ادا نکند، یعنی نمازش قبول نشود، زیرا اگر می خواست خبر بدهد خبر می داد.»

۱- «اصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۳ تا ص ۲۹۶.

۲ و ۳- «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴؛ و «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث هفتم؛ و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۳۰۷، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۴۹۰؛ و «تفسیر میزان» ج ۶ ص ۵۶.

از شیخ صدوق با سلسله سند متصل خود از مُحَمَّد بن فَيْض بن مُختار، از پدرش، از حضرت باقر علیه السلام از پدرش، از جدش روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی سواره بیرون رفت؛ و امیرالمومنین علیه السلام پیاده بیرون شد. رسول خدا فرمود: ای، علی! یا تو هم سوار شو؛ و یا از آمدن صرف نظر کن! زیرا که خداوند عزوجلّ به من امر کرده است که: زمانی که من سوار می شوم؛ تو هم باید سوار شوی! و زمانی که من پیاده می روم؛ تو هم باید پیاده بروی! و زمانی که من می نشینم تو هم باید بنشینی! مگر اینکه در حدی از حدود خدا و در امری باشد که باید تو به آن قیام کنی!

خداوند مرا به کرامتی، بزرگ و مکرم نداشته است؛ مگر آنکه تو را به مثل آن امر، بزرگ و مکرم داشته است! خداوند مرا به نبوت و رسالت برگزیده است؛ و تو را ولی من در این امر قرار داده است که: در حدود نبوت قیام کنی! و در مشکل ترین امور آن متعهد گردی! سوگند به آن کسی که محمد را به حق برگزیده است؛ کسی که تو را انکار کند، به من ایمان نیاورده است! و کسی که تو را تکذیب کند؛ به من اقرار نکرده است! و کسی که به تو کافر شود؛ به من نگروده است! فضل و شرف تو از من است؛ و فضل و شرف من از خداست؛ و اینست گفتار خدا که:

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ^۱.

«بگو به فضل خدا و به رحمت او باید شاد گردند؛ که آن از آنچه که مردم گرد می آورند و جمع می کنند؛ مورد انتخاب و پسند است.»

مراد از فضل خدا، نبوت پیغمبر شماس است! و مراد از رحمت خدا، ولایت علی بن ابیطالب است. فَبِذَلِكَ یعنی به نبوت و ولایت فَلْيَفْرَحُوا باید شیعه شاد شوند؛ که هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ آن بهتر است از آنچه را که مخالفین شیعه برای خود از اهل و مال و فرزند گرد می آورند، در این دار دنیا. سوگند به خدا ای علی! که خداوند تو را نیافریده است، مگر برای آنکه عبادت او را انجام دهی! و معالم دین خدا بواسطه تو شناخته شود! و راههای خراب و کهنه و مندرس با تو اصلاح گردد!

۱- آیه ۵۸، از سوره ۱۰: یونس.

کسی که از پیوستگی با تو کنار افتاده است، گمراه شده است! و کسی که به تو راه نیابد، به خدا راه نیافته است! و کسی که به ولایت تو وارد نشود، از خدا بهره و نصیبی ندارد؛ خداوند می فرماید:

وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ.^۱

«و حَقًّا که من آمرزنده‌ام کسی را که بازگشت کند؛ و ایمان بیاورد؛ و عمل صالح انجام دهد؛ و سپس هدایت یابد». یعنی به سوی ولایت تو هدایت یابد؛ و در آستان ولایت راه پیدا کند.

و خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرده است که آن حقوقی را که از من برای مردم واجب کرده است؛ من نیز مثل آن حقوق را از تو برای مردم واجب کنم؛ و حق تو مفروض و واجب است بر هر کس که به من ایمان آورده است. و اگر تو نبودی حِزْبِ خُدا شناخته نمی شد! و بواسطه تو دشمن خدا شناخته می شود.

کسی که خدا را به ولایت تو ملاقات و دیدار نکند؛ خدا را با هیچ چیز دیدار نکرده است! و خداوند عزوجل نازل کرده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي فِي وَلايَةِ تَوَايِ عَالِي! و اگر آنچه را که درباره ولایت است تبلیغ نکنی؛ اصلاً نبوت خود را انجام نداده‌ای!

و آنچه را که درباره ولایت تو خداوند به من نازل کرده است؛ اگر تبلیغ نکنم؛ عمل من حَبْط و نابود می شود! و هر کس که خداوند را بدون ولایت تو دیدار کند، اعمالش حَبْط و نابود می گردد!

و فرداست که خداوند به وعده‌هایی که به من داده است، وفا می کند! و آنچه را که من می گویم گفتار پروردگار من است تبارک و تعالی؛ و آنچه را که من گفته‌ام، گفتار خداست که درباره تو نازل کرده است.^۲

و عیاشی از مُفَضَّل بن صالح، از بعضی اصحاب، از حضرت باقر، و یا حضرت صادق علیه السلام آورده است که چون آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**^۳ بر رسول خدا و حنی

۱- آیه ۸۲، از سوره ۲۰: طه.

۲- «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۵ و ص ۳۳۶ حدیث دوم؛ و «تفسیر المیزان» ج ۶، ص ۵۶.

۳- آیه ۵۵، از سوره ۵: مائده.

شد، بر پیغمبر سخت آمد؛ و ترسید که قریش او را تکذیب کنند؛ و در این حال خداوند این آیه را فرستاد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. فلهذا در روز غدیر خُمّ علی را معرفی کرد؛ و بر امر خداوند قیام و اهتمام نمود.^۱

و نیز عیاشی، از صفوان جَمّال روایت کرده است که: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چون این آیه راجع به ولایت فرود آمد؛ رسول خدا امر کردند که زیر دَوَحَاتِ غَدِيرِ خُمّ را پاک کردند (دوحات جمع دَوْحَة، درخت بزرگی را گویند که بواسطه زیادی شاخه‌ها حکم سایبان را دارد؛ و مراد همان پنج درخت سَمْرَه است) و چون زیر درخت‌ها پاک شد؛ ندا کرد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ و سپس فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُ لَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ گفتند: آری! فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ رَبِّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!

و سپس امر کرد مردم را که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کنند؛ همه مردم بیعت کردند بطوریکه یکنفر از جمعیت نمانده بود مگر اینکه بیعت کرد؛ و پیامبر سخنی گفت تا اینکه ابوبکر آمد، و فرمود: ای ابوبکر با علی به ولایت بیعت کن!

ابوبکر گفت: مِنَ اللَّهِ (أ) و مِنْ رَسُولِهِ؟! از خداوند است و یا از رسول او؟!

پیامبر فرمود: مِنَ اللَّهِ و مِنْ رَسُولِهِ. از طرف خداوند است و از طرف رسول او.

سپس عمر آمد؛ پیامبر فرمود: با علی به ولایت بیعت کن!

عمر گفت: مِنَ اللَّهِ (أ) و مِنْ رَسُولِهِ؟! از خداوند است، و یا از رسول او؟!

پیامبر فرمود: مِنَ اللَّهِ و مِنْ رَسُولِهِ. از طرف خداوند است و از طرف رسول او.

عمر اعراض کرد و چون با ابوبکر ملاقات کرد گفت: لَشَدَّ مَا يَرْفَعُ بَضْبِعِي

ابن عمّه، چه خوب بازوهای پسر عموی خود را با بلند کردن محکم و نیرومند ساخت.

در اینجا حضرت صادق علیه السلام قضیه ملاقات عُمَر با آن مرد زیبا و خوشبو را

بیان می‌کنند و سپس می‌فرمایند: در روز غدیر دوازده هزار نفر حاضر بودند، و بر

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۳۲۸؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۳۵؛ و «تفسیر برهان» ج ۱ ص

ولایت علی بن ابیطالب شهادت دادند؛ و علی نتوانست حق خود را بگیرد؛ و یکی از شما چنانچه دو شاهد داشته باشد می تواند حق مال خود را بگیرد. فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ اَفَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ۲

«و بالأخره حِزْبِ خدایند، درباره ولایت علی عليه السلام مظفر و پیروزند.»

و نیز عیاشی از ابوصالح، از ابن عباس و جابر بن عبدالله آورده است که: این دو صحابی گفتند: خداوند تعالی پیغمبرش محمد را امر کرد که علی را به عنوان علم و آیت در بین مردم نصب کند. تا آنکه مردم را از ولایت او با خبر سازد. رسول خدا ترسید که مردم بگویند: از پسر عموی خود دفاع می کند؛ و در این مسئله طغیان کنند. خداوند وحی فرستاد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ در اینصورت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ولایت او در غدیر خم قیام کرد. ۳

و نیز عیاشی از حنان بن سدير، از پدرش، از حضرت باقر عليه السلام آورده است که: چون جبرائیل در حجة الوداع بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، و آنحضرت را امر به اعلان امر علی بن ابیطالب به آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ نمود، حضرت رسول سه روز مکث کردند تا به جحفه آمدند؛ و دست علی را برای معرفی به مردم از ترس مردم نگرفت.

چون به جحفه آمدند؛ و روز غدیر بود؛ در مکانی که آنرا مَهْبِيعَة گویند نزول کرد و ندا در داد: اَلصَّلَاةَ جَامِعَةً مردم جمع شدند؛ و رسول خدا فرمود: مَنْ أُولَى

۱- آیه ۵۶، از سوره ۵: مآئده.

۲- «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۳۲۹؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان»، ج ۱، ص ۴۸۵.

۳- «تفسیر عیاشی»، ج ۱ ص ۳۳۱ و ص ۳۳۲؛ «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۴۸۹. و «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث چهارم، و «المیزان» ج ۶، ص ۵۴ و ص ۵۵، و «تفسیر مجمع البیان» ط صیدا ج ۲، ص ۲۲۳.

و در «کشف العُمة» ص ۹۴ حدیث غدیر را با شأن نزول آیه تبلیغ و ابیات حسان بن ثابت، از ابن عباس نقل کرده است.

بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! ^۱

چه کسی از شما به جان‌های خود شما نزدیکتر است؟! همه با صداهاى بلند گفتند: اَللّهُ وَ رَسُوْلُهُ. خدا و رسول او.

پیغمبر دو مرتبه فرمود، همه با صدای بلند گفتند: اَللّهُ وَ رَسُوْلُهُ. باز پیامبر برای مرتبه سوم فرمود، گفتند: اَللّهُ وَ رَسُوْلُهُ.

پیغمبر دست علی را گرفت و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّهُمَّ وَ اَلْ مَنْ وَ اَلَاةُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ اَنْصِرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اِحْذِلْ مَنْ حَذَلَهُ، فَاِنَّهُ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۱

«علی از من است و من از علی هستم؛ و نسبت او با من همانند نسبت هارون است به موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست.»

و نیز از عیاشی از عَمْرَبْنِ یَزید وارد است که حضرت صادق علیه السلام بدون سؤال کسی، ابتداءً خودشان فرمودند: اَلْعَجَبُ اِیْ اَبُو حَفْصٍ، از آنچه به علی بن ابیطالب رسید. آنحضرت ده هزار شاهد داشت و نتوانست حق خود را بگیرد؛ و یکنفر آدم حق خود را با دو نفر شاهد می‌گیرد.

رسول خدا از مدینه برای حج حرکت کرد؛ و پنجهزار نفر با او بودند؛ و از مکه برگشت؛ و پنجهزار نفر از اهل مکه او را مشایعت کردند؛ چون به جُحْفَه رسید جبرائیل برای اعلان ولایت علی نازل شد... ولایت علی از جانب خداوند، در منی نازل شده بود؛ ولی رسول خدا به لحاظ ملاحظه از مردم از قیام به آن خودداری نمود - جبرائیل از جانب خداوند گفت:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.

و خداوند تو را از آنچه در منی کراهت داشتی، از گزند مردم حفظ می‌کند. و رسول خدا امر کرد تا زیر درخت‌های سَمُر را پاک کردند. یک نفر از مردم گفت: سوگند به خدا مصیبتی بزرگ و امر مُنْکری را به بار خواهد آورد.

۱- «تفسیر عیاشی»، ج ۱ ص ۳۳۲؛ و «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث پنجم، و

«بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان» ج ۱۷ ص ۴۸۹؛ و «تفسیر المیزان» ج ۶، ص ۵۵.

که: این عهدهی است که پروردگار من با من کرده است؛ و مرا امر کرده است که آنرا به شما برسانم و ابلاغ کنم.

و سپس فرمود: هَلْ سَمِعْتُمْ؟! ثَلَاثَ مَرَّاتٍ! آیا شنیدید؟ سه بار!

گوینده‌ای گفت: شنیدیم ای رسول خدا ﷺ.^۱

باری این، بعضی از روایاتی بود که از طریق شیعه بیان کردیم؛ و اما از طریق عامه نیز چند روایت از مشایخ و اعلام آنها که در کتب خود ضبط نموده‌اند می‌آوریم:

از حافظ ابن عساکر شافعی روایت است که: با اسناد خود از ابوسعید خدری

تخریج کرده است که آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در غدیر خم دربارۀ علی بن ابیطالب نازل شده است.^۲

حافظ حاکم حسکانی حنفی در کتاب «شواهد التنزیل»، هشت روایت با

هشت سند مختلف که منتهی می‌شوند به ابوهزیره، و ابواسحاق حمیدی

(خدری غ)، و ابن عباس، و حبری، و قیس بن ماصر از عبدالله بن ابی وافی، و

زیاد بن منذر ابوالجارود، و جابر بن عبدالله روایت می‌کند که آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ

بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در روز عید غدیر دربارۀ علی بن ابیطالب ﷺ نازل شده

است، و در بعضی از آنها وارد است که: و پیامبر دست علی را بلند کردند،

بطوریکه سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و فرمود: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ

مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَد!

و مضمون روایتی را که از زیاد بن منذر (ابوالجارود) نقل می‌کند؛ تقریباً به

همان مضمون روایتی است که ما از «تفسیر عیاشی» اخیراً از ابوالجارود آوردیم.

و روایتی را که از اعمش، از عبایة بن ربیع، از ابن عباس، از رسول خدا

ﷺ روایت می‌کند، حدیث معراج است تا اینکه خداوند می‌فرماید: وَإِنِّي

لَمْ أُنْعَثُ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَزِيرًا، وَإِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَإِنِّي عَلِيٌّ وَزِيرُكَ!

۱- «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۳۳۴؛ و «غایبة المرام» ج ۱ ص ۳۳۶ حدیث هشتم؛ و «تفسیر

برهان»، ج ۱، ص ۴۹۰؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر المیزان»، ج ۶، ص ۵۵.

۲- «تفسیر الدر المنثور»، ج ۲ ص ۲۹۸.

«و من هیچ پیغمبری را مبعوث نکردم مگر آنکه برای او وزیری قرار دادم؛ و بدرستی که تو رسول خدائی، و بدرستی که علی وزیر تست!»

ابن عباس می گوید: رسول خدا هبوط کرد؛ و ناپسند داشت که این مطلب را برای مردم حدیث کند، چون مردم با زمان جاهلیت نزدیک بودند؛ تا اینکه از این قضیه شش روز گذشت؛ و خداوند این آیه را فرستاد: **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ**! «شاید اینطور است که تو بعضی از آن چیزهایی را که به تو وحی می فرستیم، ترک می کنی!»

این را نیز پیامبر تحمّل کرد؛ تا اینکه روز هیجدهم رسید؛ و خداوند این آیه را نازل کرد: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ**. و رسول خدا بلال را امر کرد که در میان مردم اعلان کند که: هیچکس از مردم باقی نماند مگر آنکه فردا به وادی غدیر خم بیاید. و رسول خدا و مردم به غدیر آمدند؛ و پیغمبر فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! خُذُوا مِنْ مَّاءٍ مَّاءٍ** داده است که از ترس آنکه مبادا شما مرا متهم کنید! و تکذیب نمائید؛ حوصله ام تنگ و خسته شده ام؛ تا به جایی که پروردگار من مرا به وعید دنبال و وعید دیگر معاتبه و مؤاخذه نموده است! در این حال دست علی بن ابیطالب را گرفت و بلند کرد بطوری که مردم سفیدی زیر بغل هر دو را دیدند و سپس فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَاكُمْ! فَمَنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخذْ مَنْ خذَلَهُ!** و خداوند این آیه را نازل کرد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**.^۱

حاکم حسکانی در ذیل روایتی که از حبری روایت می کند، می گوید: و طرق این حدیث را بطور مستقصی در کتابی که در ده جزء به نام **دُعَاةُ الْهُدَاةِ إِلَىٰ أَدَاءِ حَقِّ الْمُوَالَاةِ** درباره ولایت علی بن ابیطالب تصنیف کرده ام، آورده ام.^۲ و مرحوم سیّد ابن طاوس می گوید: از کسانی که درباره حدیث غدیر کتاب نوشته اند، **حاکم حسکانی** است که کتاب خود را به نام **دُعَاةُ الْهُدَاةِ إِلَىٰ أَدَاءِ**

۱- «شواهد التنزیل»، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۳، حدیث شماره ۲۴۳ تا شماره ۲۵۰. و در «تفسیر مجمع البیان» (طبع صیدا ج ۲ ص ۲۲۳) دو تا از این حدیث ها را از «شواهد التنزیل» با اسناد خود از ابن ابی عمیر و ابن عباس روایت می کند.

۲- «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۱۹۰.

حَقَّ الْمُوَالَاةُ نَامِيْدَةٌ اسْت. ۱

جَلال الدّین سبّو طی شافعی در «تفسیر الدرّ المنثور» گوید: قَوْلُهُ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ - آلیة: ابوالشیخ از حَسَن تخریج کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند تعالی به من مأموریت و رسالتی داده است که از تبلیغ آن سینه من تنگ شد؛ زیرا که می دانستم: مردم تکذیب مرا می کنند؛ فلذا مرا بیم داد که: یا باید تبلیغ آنرا کنم؛ و یا مرا عذاب می نماید؛ و این آیه را فرستاد: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ.

و نیز عبد بن حمید، و ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و ابوالشیخ، از مُجاهد تخریج کرده اند که: چون آیه بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فرود آمد؛ رسول خدا عرض کرد: ای پروردگار من! من یک تن بیش نیستم! اگر تمام مردم بر علیه من اجتماع کنند، من چه کنم؟ این جمله فرود آمد: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ!

و ابن ابی حاتم، و ابن مردودیه، و ابن عساکر، از أبوسعید خدری تخریج کرده اند که: این آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بر رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم راجع به علی بن ابیطالب نازل شد.

و ابن مردویه از ابن مسعود تخریج کرده است که: ما در زمان رسول خدا ﷺ ، آیه را اینطور قرائت می نمودیم:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَنْ النَّاسُ. ۲

إمام فخر رازی شافعی در «تفسیر کبیر» خود می گوید: دهمین وجه از وجوه وارده در شأن نزول آیه تبلیغ آنست که: در فضیلت علی بن ابیطالب نازل شده است؛ و چون این آیه نازل شد، رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ! اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. و چون عمر - رضی الله عنه - او را ملاقات کرد، گفت هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ

۱- «اقبال» ص ۴۵۳؛ و «طرائف» بنا بر نقل صاحب «عقبات»، ج غدیر ص ۳۷ از طبع دوم.

۲- «تفسیر الدرّ المنثور» ج ۲، ص ۲۹۸.

و مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!

و این قول، گفتار ابن عباس و برآء بن عازب و محمد بن علی است.^۱
 نظام الدین قمی نیشابوری در تفسیر خود گوید: و سپس خداوند رسول خود را امر کرد که: به کمی مردم میانه رو و مقتصد؛ و به زیادی مردم دشمن و معاند ننگرد؛ و از نیات سوء آنان ترس نداشته باشد؛ و این آیه را فرستاد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ). از ابوسعید خدری وارد است که این آیه در فضل علی بن ابیطالب - رضی الله عنه و کرم الله وجهه - در روز غدیر خم وارد شده است.

رسول خدا ﷺ دست او را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. و پس از اینکه عمر با علی دیدار کرد گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! و این قول، گفتار عبدالله بن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی است.^۲

در این روایت بخصوصه لفظ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ آمده است؛ و هَذَا که اشاره به شخصی خارجی است دلالت بر تأکید در تعیین و تشخیص دارد. و از ابواسحق ثعلبی نیشابوری در تفسیر خود: «الکشف والبيان» دو روایت شده است: اول از حضرت ابوجعفر محمد بن علی امام باقر (علیه السلام) که معنای آیه بَلِّغْ اینست: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِيٍّ. و چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

دوم با سند متصل خود از ابن عباس در گفتار خداوند متعال: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - الْآيَةَ که او گفت: این آیه درباره ولایت علی تبلیغ کند؛ رسول خدا است. خداوند پیغمبرش را امر کرد که درباره ولایت علی تبلیغ کند؛ رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. این دو حدیث را از ثعلبی در «الغدیر» ج ۱ ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ نقل کرده و مصادر آن را ابن بطریق در «عمدة» ص ۴۹ و سید ابن طاوس در

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع اول، ج ۳، ص ۶۳۶.

۲- «تفسیر غرائب القرآن» و «رغائب الفرقان»، ج ۶، ص ۱۲۹؛ طبع اول ۱۳۸۱ هجری.

«طرائف» و اربلی در «کشف الغمّة» ص ۹۴ ذکر کرده و از طبرسی در «مجمع البیان» ج ۲ ص ۲۲۳ حدیث دوم را از تفسیر «الکشف و البیان» و حدیث اول را از ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱ ص ۵۲۶ آورده است. و استاد ما علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - از «تفسیر ثعلبی» سه روایت: دو تا از حضرت باقر علیه السلام و یکی از ابن عباس نقل می کنند. (المیزان، ج ۶، ص ۵۶).

شهاب الدین سیّد محمود آلوسی شافعی بغدادی در تفسیر خود آورده است که: شیعه می پندارند که مراد به مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ خِلاَفَتِ عَلِيٍّ - کرم الله وجهه - است؛ چون با اساتید خود از ابوجعفر و ابوعبدالله - رضی الله تعالی عنهما - روایت کرده اند که: خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که علی - کرم الله وجهه - را خلیفه خود گرداند؛ و رسول الله می ترسید که این استخلاف بر جماعتی از اصحاب خود گران آید؛ فلذا به جهت تشجیع آنحضرت به ادای امر خود خداوند تعالی این آیه را فرستاد.

و از ابن عباس - رضی الله تعالی عنهما - روایت است که او گفت: این آیه درباره علی - کرم الله وجهه - نازل شده است؛ چون خداوند سبحانه پیغمبر را امر کرد که مردم را به ولایت علی خبر دهد، و رسول خدا ترسید که بگویند: از پسر عموی خود دفاع می کند؛ و ملاحظه حفظ اطراف و جوانب او را می نماید؛ و لهذا پیامبر را بدین مرام طعن زنند؛ خداوند تعالی به پیامبر این آیه را وحی کرد؛ و آنحضرت در روز غدیر خم به ولایت علی قیام فرمود؛ و دست او را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

و سیوطی در «الدّر المنثور» از ابوحاتم، و ابن مردودیه، و ابن عساکر، تخریح می کند که آنها از ابوسعید خدری روایت می کنند که: او گفت: این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم راجع به علی بن ابیطالب - کرم الله وجهه - نازل شد.

و ابن مردودیه از ابن مسعود تخریح کرده است که ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله آیه را این طریق می خواندیم: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (إِنَّ عَلِيًّا وَوَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۱.

۱- «تفسیر روح المعانی» طبع دارالطباعة المنیریة، ج ۶، ص ۱۹۲ و ص ۱۹۳ .

شیخ الإسلام ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی، از چهار طریق: برهان الدین ابوالوفاء ابراهیم بن عمّار بطور اذن در روایت؛ و مجد الدین عبدالله بن محمّود بن مؤدود مؤصلی؛ و بدرالدین محمّد بن محمد بن أسعد بخاری، به طریق اجازه در روایت؛ و عبدالحافظ بن بدران به طریق قرائت بر او؛ سند متصل را به ابوهریره می‌رساند که: رسول خدا ﷺ فرمودند: آن شبی که مرا برای معراج به آسمان سیر می‌دادند؛ ندائی از زیر عرش خدا شنیدم که: **إِنَّ عَلِيًّا رَأْيَةُ الْهُدَى، وَ حَبِيبٌ مَنْ يُؤْمِنُ بِي؛ بَلِّغْ عَلِيًّا (ذَلِكَ).** فَلَمَّا نَزَلَ النَّبِيُّ أُسِيَّ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلًّا وَعَلَا عَلَيْهِ: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.**^۱

«بدرستیکه علی رایت و پرچم هدایت است؛ و حبیب کسی است که به ایمان بیاورد؛ این مطلب را به علی ابلاغ کن. چون پیامبر از آسمان نزول نمود، به فراموشی سپرده شد؛ خداوند این آیه بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ را فرستاد.

الشیخ نورالدین علی بن محمّد ابن صَبَّاح مالکی گوید: امام ابوالحسن واحدی در کتاب خود مسمّی به «أسباب النزول» گوید: با سند مرفوعه از ابوسعید خدری وارد شده است که: این آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** در روز غدیر خم نازل شده است، درباره علی بن ابیطالب.

و سپس گوید: شیخ محیی الدین نووی گفته است: غدیر خم - به ضمّ خاء معجمه و تشدید میم با تنوین - اسم است برای غَيْضَه‌ای (نیزار و درخت زار که دارای نباتات بهم پیچیده باشد) که در سه میلی از جُحْفَه واقع است؛ و در آنجا غدیری (آبگیر) است که به آن غَيْضَه نسبت دارد؛ و به آن می‌گویند: غدیر خم.^۲

مُحَمَّد بن طلحة شافعی گوید: زیاده تفریر: امام ابوالحسن واحدی در کتاب

۱- «فرائد السمطين في فضائل المرتضى والتول والسطين» ج ۱، ص ۱۵۸.

۲- «الفصول المهمة»، طبع سنگی ص ۲۷، طبع نجف ص ۲۴ و ص ۲۵. در «مراسد الاطّلاع» ج

۱ ص ۴۸۲ گوید: خم، قیل: رَجَلٌ و قیل: غَيْضَةٌ. و قیل: موضعٌ تصبّ فيه عين. و قیل: بئر قريب من الميَّتب، حفرها مَرَّة بن كعب، نُسب الى ذلك غدیر خم و هو بين مكة و المدينة، قیل على ثلاثة أميال من الجُحْفَة. و قیل: على ميل. و هناك مسجد للنبي ﷺ.

خود که به «أسباب النزول» نامیده است، با سند مرفوعه خود به ابوسعید خدری اسناد می‌دهد که: این آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در روز غدیر خم راجع به علی بن ابیطالب نازل شده است.^۱

أبو الحسن واحدی نیشابوری با سند خود از اعمش، وأبو جحاف، از عطیه، از ابوسعید خدری روایت کرده است که آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ راجع به علی بن ابیطالب در غدیر خم فرود آمده است.^۲

شیخ سلیمان قندوزی حنفی در تفسیر یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ گفته است: ثعلبی از ابوصالح، از ابن عباس، و از محمد بن علی الباقر - رضی الله عنهما - تخریج کرده است که: آن دو نفر گفته‌اند: آیه درباره علی بن ابیطالب نازل شده است.

و همچنین حمّوئی در «فرائد السّمطين»، از ابوهیره تخریج کرده است.

و ایضاً مالکی در «فُصُولُ الْمَهْمَةِ» از ابوسعید خدری تخریج کرده است، که او گفته است: این آیه راجع به علی است و در غدیر خم نازل شده است. اینطور شیخ محیی الدین نووی بیان کرده است.^۳

سید علی بن شهاب همدانی در ضمن مودّت پنجم از کتاب خود که به نام «مَوَدَّةُ الْقُرْبَى» می‌باشد گوید: از برآء بن عازب روایت است که گوید: چون با رسول خدا از حجّة الوداع به مدینه بر می‌گشتیم: چون به غدیر خم رسید ندا در داد: الصَّلَاةَ جَامِعَةً. و رسول خدا در زیر درختی دست علی را گرفت و گفت: أَلَسْتُ لَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟!

گفتند: آری يَا رَسُولَ اللَّهِ! حضرت فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ و سپس عرض کرد: اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ! وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. و عمر بن خطاب او را ملاقات کرده است و گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. و در این مورد نازل شد آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - ای آیه.^۴

۱- «مطالب السّئول فی مناقب آل الرّسول» ص ۱۶ .

۲- «أسباب النزول»، ص ۱۵۰؛ و «فصول المهمة» ابن صباغ ص ۲۷، و «الميزان» ج ۶ ص ۶۰.

۳- «تنبیخ المودة» طبع اسلامبول سنه ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴- کتاب «مودة القربى» که تمام آن در ج ۱ «تنبیخ المودة» آمده است؛ مودت پنجم، ص ۲۴۹.

میر خوانند: غیاث الدین بن همام در «حبيب السیر» از «كشف الغمة» آورده است که: حضرت شفیع الأمة چون به موضوع غدیر خم رسید و معلوم گردید که پس از تجاوز از آن مکان طوایف انسان از موکب همایون جدا شده به طرف منازل خود خواهند رفت و اراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از این معنی خبر داشته باشند این آیه نازل شد که: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** یعنی در استخلاف علی و نص بر او به امامت و **إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**.^۱

شیخ محمد عبده مصری رئیس جامعه الأزهر گوید: ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری روایت کرده اند که: آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** در روز غدیر خم درباره علی بن ابیطالب نازل شده است.^۲ باری این فی الجمله بحثی بود که در پیرامون شأن نزول آیه تبلیغ از مصادر شیعه و عامه بعمل آمد؛ و علامه امینی - رحمة الله علیه - که فقط از مصادر عامه بحث فرموده است، درباره شأن نزول این آیه از کتب معتبره آنها از سی کتاب از مشایخ و حفاظ آنها این بحث را مشروحاً بیان کرده است.^۳ و اما بحث از نقطه نظر دلالت آیه تبلیغ، و انتساب آن به قضیه ولایت، و بیان مفاد آن که به فقه اییة تعبیر می شود از این قرار است:

در این آیه جهاتی از نکات ادبی است که آنرا از سایر آیات متمایز می کند: **أَوَّلُ** خطاب به رسول الله به لفظ **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** (ای فرستاده و پیغام آورنده) که در اینجا آنحضرت را به صفت رسالت مخاطب ساخته است؛ و در هیچ جای قرآن بدین صفت رسول خدا مورد خطاب قرار نگرفته است غیر از همین مورد؛ و

۱- «حبيب السیر» طبع حیدری با مقدمه همائی ج ۱ ص ۴۱۱. باید دانست که تاریخ «حبيب السیر» از کتب معتبره است. در «كشف الظنون» ج ۱ ص ۴۱۹ گوید: این کتاب از کتب پر فایده و معتبر است. و نیز حسام الدین در کتاب «مرافض الروافض» آن را از کتابهای معتبر شمرده است. و أبوالحسنات حنفی در کتاب «الفوائد البهیة» کراراً از آن نقل کرده و آن را از کتب معتبر شمرده است.

۲- «تفسیر المنار» ج ۶، ص ۴۶۳.

۳- «الغدیر»، ج ۱، از ص ۲۱۴ تا ص ۲۲۳.

فقط یک مورد دیگر باز هم در همین سوره مائده آیه ۴۱:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ . «ای فرستاده ما، به غم و اندوه نیندازد تو را کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند! از آن کسانی که با زبانه‌هایشان می‌گویند ایمان آورده‌ایم؛ ولی با دل‌هایشان ایمان نیاورده‌اند!»

ولیکن خطاب به آنحضرت به لفظ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ (ای خبر داده شده؛ و از عوالم غیب مطلع گردیده، که به صفت نَبَأٌ و اِنْبَاءٌ آنحضرت را یاد می‌کند؛ و دلالت بر مجرد اطلاع و علم به عالم غیب و نزول وحی توسط جبریل می‌کند) در سیزده جای از قرآن آمده است.

و چون امر به تبلیغ در آیه بَلِّغْ، امر و إلزام به رساندن حکم نازل شده از سوی خداست؛ فلذا آنسب است به لفظ رسول، مخاطب شود تا همانند بُرهانی باشد بر وجوب تبلیغ مضمون آیه؛ تا آنحضرت را هشدار دهد که وظیفه رسول خدا تبلیغ رسالت اوست؛ طبق آنچه که رسالت را تحمّل کرده و متعهد به قیام در برابر مشکلات وارده از ناحیه رسالت شده است.

دوم کلمه بَلِّغْ است که امر است به تبلیغ؛ و تبلیغ عبارت است از رسانیدن و ایصال کردن و ابلاغ نمودن و اتمام حجّت کردن؛ غیر از کلمه قُلْ و اِقْرَأْ و اُثَلْ و اذْکُرْ و ذْکُرْ و امثال اینهاست که فقط دلالت بر گفتن و خواندن و تذکر دادن و گذشتن است. چنانکه در سوره ۳۳: اَحْزَابِ آیه ۳۸ و ۳۹ گوید: مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا - الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.

«برای پیغمبر در رسانیدن و ابلاغ کردن آن چیزی را که خدا بر او واجب کرده است هیچگونه گرفتگی و سختی و مشقّتی نیست. و این دأب و سنّت خداوند است در همه پیامبرانی که قبلاً آمده و وظایف خود را انجام داده و گذشته‌اند؛ و امر خداوند معین و مشخص و در تحت قدر و اندازه، اندازه‌گیری شده است. آن کسانی که رسالات خداوند را تبلیغ می‌کنند؛ و از خدا می‌ترسند؛ و از هیچکس جز خدای ترس ندارند؛ و خداوند در حساب و رسیدگی کافی

است.»

و از همین جهت است که شأن رسالت را در قرآن ابلاغ دانسته است: در آیه ۹۹، از سوره ۵: مائده: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» «بر عهده رسول غیر از رسانیدن چیزی نیست».

سوم کلمه «مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ» است یعنی ابلاغ کن چیزی را که به تو نازل شده است. در اینجا نام آن چیز را بخصوصه نبرده است، بلکه با صفت «مَا أَنْزَلَ» آورده است، تا دلالت بر اهمیت و بزرگی این امر کند؛ و اینکه چون فرستاده شده از جانب خداست، پیامبر در تأخیر آن حقی ندارد؛ و نیز برای بیان آن به مردم، برای آنحضرت عذری است.

چهارم قید «مِنْ رَبِّكَ» است. یعنی از جانب پروردگار تو؛ و این می‌رساند که خداوند رحیم و کریم و خالق و مدبّر و هادی تو که همه چیز تو در تحت قدرت اوست؛ این را فرستاده است. پس چگونه جای تردید و تأمل و تروی و تأخیر است؟

پنجم جمله «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» اگر این مأموریت را بجا نیاوری، اصلاً ادای رسالت پروردگارت را ننموده‌ای! و در بعضی از قرائت‌ها «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتِهِ» «اصلاً رسالت‌های پروردگارت را انجام نداده‌ای»، آمده است! و این جمله نهایت تأکید، و اهمیت حکم مزبور را می‌رساند؛ که آن در درجه و منزله‌ای است که اگر تنها آن را انجام ندهی، مثل آنست که بطور کلی هیچیک از رسالات خدا را که متحمل و متعهد شده‌ای انجام نداده‌ای!

و این جمله به صورت تهدید آمده است، که بفهماند: اهمیت این حکم تا حدی است که اگر به مردم نرسد؛ و حق آن کاملاً مراعات نگردد؛ گویا هیچ حکم از احکام خدا توسط رسول او به مردم نرسیده است و هیچیک از اجزاء دین به محلّ و مقرّ خود ننشسته؛ و به جای خود قرار نگرفته است.

باید دانست که این جمله شرطیه: اگر بجای نیآوری رسالت خدا را بجا نیاورده‌ای! مانند سایر جمله‌های شرطیه متداوله نیست؛ چه معمولاً جمله شرطیه را وقتی بکار می‌برند، که تحقق جمله شرطیه مجهول باشد؛ و بنابر این جمله جزائیه مترتب بر تحقق جمله شرطیه است. ولیکن در اینجا مقام پیامبر اکرم اشرف

و ارفع است از آنکه خداوند درباره او احتمال تبلیغ حکم و عدم تبلیغ حکم را بدهد؛ در حالی که خود خدا می‌فرماید: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**.^۱

«خداوند داناتر است آنجائی را که رسالت خود را قرار دهد». فعليهذا این جمله شرطیه در ظاهر مفادش تهدید؛ و در حقیقت اعلام به غیر رسول الله است که تا چه سر حد این امر نازل شده، حاوی اهمیّت بوده و رسول خدا در تبلیغش معذور است.

ششم دو جمله **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** «خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند! و حقّاً خداوند گروه مخالفان و معاندان را که پیوسته روی حق را می‌پوشانند، و با حق باطناً در ستیز و منازعه‌اند؛ به مقاصد دنیوی و اسباب وصول به اهداف خود در شکستن این حکم نازل شده از ناحیه ما رهبری و هدایت نمی‌نماید.

جمله اول می‌رساند که در تبلیغ این حکم، پیامبر اکرم ﷺ از مردم نگرانی و وحشت داشته است؛ و جمله دوم به منزله جمله تعلیلیه برای این جمله است. زیرا خداوند همه گروه‌ها و دستجات مخالف را مهار و مقید می‌کند؛ و آنها را به دسترسی به اسبابی که بتوانند در این حکم با پیغمبر منازعه و مخاصمه نمایند؛ و برای برانداختن دین او و آئین او قیام و اقدام کنند متمکن نمی‌گردانند، و آن اسباب را عاطل و باطل می‌سازد. و بالتیجه ایشان موفق به ستیزه و منازعه با او در این امر نخواهند شد.

در اینجا اولاً می‌بینیم که عصمت از مردم را مطلق آورده و بیان نکرده است که: خداوند از کدام گونه از انواع تعدیّات مردم، از آزار رسانیدن به جسم مثل کشتن و یا مسموم کردن و یا به اقسام قتل ناگهانی بدون توجّه (فتک و ترور)؛ و یا معارضه با عرض و آبرو مثل سب و لعن و شتم و افتراء و اتّهام؛ و یا معارضه با آنحضرت به غیر این امور مانند برگردانیدن وجهه نبوت و خطّ مشی آنرا با مکر و خدعه و کید و حيله؛ پیغمبر خود را حفظ می‌کند؛ و بطور کلی از بیان آن سکوت کرده است. این برای إفاده تعمیم است که خلاصه از هرگونه گزند که راجع به

۱- آیه ۱۲۴، از سوره ۶: أنعام.

دین باشد او را حفظ می‌کند. و آنچه را که سیاق آیه حتماً می‌رساند؛ آن نوع شرّ و فتنه‌ای، است که موجب انقلاب امر نبوت برای پیغمبر می‌شده است؛ بطوریکه زحمات پیغمبر را در بالا بردن پرچم دین و إعلاء کلمه توحید و عدل؛ و دعوت مردم را به عبودیت حضرت حقّ ساقط می‌کرده است.

و ثانیاً لفظ ناس (مردم) را مطلق آورده است، تا دلالت کند که در این سواد مردم همه گونه از مؤمن و منافق و کسانی که دلشان مریض و قلبشان آلوده است یافت می‌شود که همه با هم مخلوط بوده و تمایزی ندارند.

و علیهذا اگر بنا بشود ترس وجود داشته باشد؛ باید از عامه آنان ترسید؛ و جمله تعلیلیه: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** إشعار به این نکته دارد.

و ثالثاً مراد به کافرین، خصوص مشرکان و یا یهود و نصاری نیستند؛ بلکه کفر در اینجا به معنای عامّ خود از پوشانیدن و مستور نمودن روی حقّ آمده است، همچنانکه در آیه ۹۷ از سوره ۳: آل عمران:

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ «و کسی که (به امر خدا در ایجاب حجّ بیت الله الحرام در صورت استطاعت) کفر ورزد؛ (یعنی نپذیرد و به حقّ نگراید و به باطل متوجّه شود) پس خداوند از جهانیان بی نیاز است»، دلالت بر همین قسم از اقسام کفر به معنای عامّ و مطلق دارد؛ و همانطور که خواهیم دانست: مراد از کفر، استکبار و استنکار از اصل دین نیست که با امتناع از شهادتین متحقّق شود؛ زیرا آن معنای از کفر مناسبت با مورد آیه ندارد؛ مگر در صورتی که بگوئیم مراد از **مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** مجموع احکام و دستورات دین بوده باشد؛ و این را هم خواهیم دانست که صحیح نیست.

و رابعاً مراد از عدم هدایت خداوند، عدم هدایت آنهاست در کید و مکرشان؛ بطوریکه با توسّل به اسباب جاریه دنیویّه موفّق به وصول به هدف‌های خود نگردند؛ و به آنچه را که از شرّ و فساد آرزو می‌کنند نرسند مانند آیه ۶ از سوره ۶۳: منافقون: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** «خداوند گروه فاسقان را به اهداف خود رهبری نمی‌کند».

و أمّا اینکه مراد از عدم هدایت، عدم هدایت آنها در ایمان باشد، این معنی صحیح نیست؛ زیرا که منافات با اصل دعوت پیامبر و تبلیغ دارد؛ زیرا که معنی

ندارد خدا بگوید: ای، پیغمبر ما! تو کافران را به اسلام و حکم خدا دعوت کن؛ و من البتّه آنها را رهبری نمی‌کنم؛ و راه ایمان را نشان نمی‌دهم مگر در مورد اتمام حُجَّت!

علاوه بر این ما پیوسته بالعیان می‌بینیم که خداوند پیوسته کافران را هدایت می‌کند؛ و گروه گروه مسلمان می‌شوند و خداوند وعده هدایت ایشان را إجمالاً داده است؛ آنجا که فرماید:

وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (آیه ۲۱۳، از سوره ۲: بقره) «و

خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید».

و از آنچه که بیان شد، روشن شد که مراد از عدم هدایت کافران آنست که خداوند آنها را در مقاصد و مهمّات خود آزاد نمی‌گذارد؛ و در توسّل به اسباب عادیّه دنیویّه برای خاموش کردن نور خدا و احکام نازل شده از جانب او یله و رها نمی‌کند. زیرا که همیشه کافران و ظالمان و فاسقان روی سوء سَریره و نیت خود می‌خواهند دست به آسیابی زنند، تا سبب خدا را دگرگون کنند؛ و با این اسباب به مسبّبات منویّه خود که مَحْو دین و کلمه حقّ باشد نائل گردند. در این حال خداوند راه جریان و سریان اسباب صوریّه را می‌بندد؛ و از وصول به غایات و مسبّبات جلوگیری می‌شود. زیرا که سببیت اسباب به دست خدا است؛ و هیچگاه حضرت خداوندی مقهور و محکوم اسباب ساخته شده به دست خود نخواهد شد.

این گروه چه بسا در مساعی خود به هدفهایشان موفّق می‌شوند؛ و در زمانهای کوتاهی دست می‌یابند و بلند پروازی نموده استعلا می‌جویند و استکبار می‌ورزند؛ لیکن دیر زمانی نمی‌پاید که عَلم ایشان واژگون و خدعه آنها به خود آنها بازگشت می‌کند.

وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ اِلَّا بِاَهْلِهِ. (آیه ۴۳، از سوره ۳۵: فاطر)

«مگر بد و خدعه بد نمی‌چسبد، و واجب و لازم نمی‌شود، مگر به اهل آن

مکر».

كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ

النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ. (آیه ۱۷، از سوره ۱۳: رعد)

«اینطور خداوند حق را به باطل می‌زند (و درهم می‌ریزد و مخلوط می‌کند) اما زبد و کف در جای خود مستقر نمی‌ماند و از بین می‌رود؛ و اما آنچه که به مردم منفعت می‌رساند، در روی زمین درنگ می‌کند؛ اینطور خداوند مثالها می‌زند».

و محصل آنچه ذکر شد اینست که: این جمله: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** در حکم تعلیل و تفسیر جمله **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ** می‌باشد؛ و مراد از عصمت، حفظ رسول الله است از آفاتی که به او برسد؛ بدون اینکه او به هدفش نائل آید؛ و به مقصد و مرام خود در برافراشتن لوای حمد و توحید برسد؛ به اینکه او را **مُتَّهَم** به بی‌دینی و دنیا پرستی کنند؛ یا او را بکشند بدون أخذ نتیجه و انگیزه از بعث و نبوت.

و اما اینکه اگر بخواهیم آیه را به **إِطْلَاقِش** أخذ کنیم و بگوئیم: خداوند رسول خود را از هرگونه گزندی محفوظ می‌دارد؛ این منافات با آیات قرآن و حدیث و تاریخ قطعی دارد. آنقدر نفس نفیس آنحضرت از **أُمَّت** خود چه از کفارشان؛ و چه از منافقانشان؛ و چه از مؤمنانشان؛ رنج و مصیبت دید؛ و به انواع **أُذِيَّتْ**ها و آزارها مبتلا گشت، که هیچ ذی نفسی قابل تحمل این همه بلاها و مصائب نیست مگر نفس شریف خود آنحضرت. چنانکه در حدیث مشهور فرموده است: **مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَتْ قَطُّ** «هیچگاه پیغمبری بقدری که من آزار دیده‌ام؛ آزار ندیده است».

از آنچه بیان کردیم معلوم شد که مفاد این آیه بسیار مهم؛ و شاید از مهمترین آیاتی است که در قرآن کریم وارد شده است. این آیه، آیه ۶۷ از سوره مائده است؛ و سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر رسول خدا ﷺ در مدینه نازل شده است؛ و همه و یا بیشتر آن در **حَجَّةِ الْوُدَاع** نازل شده است،^۱ و به اتفاق جمیع مفسران از سوره‌های مدنی است؛ زیرا که سوره‌های مدنی به سوره‌هایی گویند که بعد از هجرت رسول خدا نازل شده است؛ گرچه آنحضرت در سفر بوده‌اند.

۱- «إِتْقَان» طبع اول ج ۱ ص ۲۳ از محمد بن کعب از طریق ابی عبید آورده است که: سوره مائده در **حَجَّةِ الْوُدَاع**، فیما بین مکه و مدینه نازل شده است.

ولیکن قبل از این آیه و بعد از این، آیات راجع به اهل کتاب است؛ و این آیه در میان آمده است. قبل از این آیه، اینست:

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ. (آیه ۶۶)

«و اگر هر آینه اهل کتاب، تورات و انجیل را بر پا می کردند؛ و آنچه را که از پروردگارشان به سوی ایشان نازل شده اقامه می نمودند؛ هر آینه از سمت بالایشان و از زیر پاهایشان نعمت می خوردند. بعضی از ایشان گروه مقتصد و میانه رو هستند، و بسیاری از آنان اعمالی که انجام می دهند زشت است.»

و آیه بعد، این آیه است: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكَافِرِينَ. (آیه ۶۸)

«بگو (ای پیغمبر) ای، اهل کتاب! شما مایه و وزنی ندارید، و به چیزی اتکاء و اعتماد ندارید، و ارزش و قیمتی ندارید تا زمانیکه تورات و انجیل آنچه را که از پروردگارتان به سویتان نازل شده اقامه کنید! (و ای پیغمبر) برای بسیاری از ایشان، آنچه که از پروردگار تو به سوی تو نازل شده است؛ موجب مزید طغیان و سرکشی و کفر می گردد؛ پس بر قوم کافران اسف مخور؛ و اندوهگین مباش!»

آیه مورد بحث ما (آیه تبلیغ) در وسط این دو آیه است؛ و بسیار جای تعجب است؛ زیرا که مناسبت و ارتباطی بین این آیه، و آیات ماقبل و ما بعد، منجمله این دو آیه نیست؛ و حقاً نمی توان گفت: آیه تبلیغ، تبلیغ درباره اهل کتاب است؛ و به همین مناسبت در لابلای آیات راجع به آنها آمده باشد.

زیرا اولاً در این آیات راجع به اهل کتاب جز یک دستورات عمومی و دعوت های کلی چیزی نیست تا در وسط، نیاز به آیه تبلیغ با آن شدت و حدت باشد!

و ثانیاً سوره مائده در آخر حیات رسول خدا و در مدینه نازل شده؛ و در آن زمان اسلام به اعلی درجه شوکت و عزت خود رسیده؛ کفار و مشرکان و یهود و نصاری مخذول و منکوب شده بودند، و دیگر قدرتی نداشتند که نیاز به تبلیغ حکمی باشد که در آن رسول خدا ترس و دهشت داشته باشد؛ و خداوند به او وعده عصمت و

مصونیت دهد.

در دوران هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، اهل کتاب بالأخص یهود دشمنی‌ها نمودند، و ستیزگی‌ها کردند؛ و با کفار قریش در جنگها مساعدت‌ها نمودند؛ و احزاب تشکیل دادند؛ تا بالآخره منجر به قضیه بنی قریظة و بنی النضیر و بنی قینقاع و بالآخره یهود خیبر و فدک شد؛ و همه مخذول و منکوب شدند. علاوه بر این، آیه متضمن امر شدید و حکم حاد و تندی نسبت به یهود نیست و در قرآن کریم در مواضع عدیده، دستوراتی آمده است که برای یهود بسیار تلخ‌تر و سنگین‌تر بوده است؛ و معذک نحوه خطاب به پیامبر همانند آیه تبلیغ نبوده است؛ و از طرف دیگر پیامبر نیز مأموریت‌های شدیدتر و سنگین‌تری داشته است، مانند تبلیغ توحید و نفی بت پرستی از کفار قریش و مشرکین عرب. و آنها از طائفه یهود خونخوارتر و غلیظ‌تر و سخت‌تر بوده‌اند. و معذک خداوند پیامبرش را در تبلیغ به آنان بمانند چنین آیه‌ای تهدید ننموده است و برای او عصمت و محفوظیت را تضمین نکرده است. آیات متعرض به اهل کتاب در این سوره؛ غالب آیات این سوره را تشکیل می‌دهند؛ و آیه تبلیغ هم مسلماً در همین سوره نازل شده است. و در آن هنگام که صولت یهود شکسته شده و غضب الهی ایشان را فرا گرفته است کُلَّمَا لَوْ قَدُوا تَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ چه معنی دارد که آیه تبلیغ با این خصوصیت درباره آنها و نصاری نازل شود؟ در آن زمان همه آنها در تحت حظیره اسلام و پناه آن آمده بودند و یهود و نصاری نجران که شدیدترین مسیحیان بودند؛ قبول جزیه کرده بودند؛ و با این حال تهدید خدا چه معنی دارد؟

و علیهذا آنچه را که فخر رازی و به تبع او بعضی از مفسران دیگر عامه از جمله محمد عبده در «المنار» آورده‌اند^۱ که این آیه به مناسبت سیاق آیات، راجع به اهل کتاب است؛ حالی از تحقیق و محتوای صحیح است؛ زیرا علاوه بر آنچه ذکر شد، وارد شدن آیه‌ای، در میان سیاق آیات؛ قابل معارضه با دلیل قطعی و روایات و اخباری که از علماء عامه و از بزرگان آنها در کتبشان ثبت شده و از اصحاب بزرگ رسول خدا و تابعین روایت کرده‌اند نمی‌باشد. کجا می‌توان به

۱- تفسیر مفاتیح الغیب ج ۳، ص ۶۳۶؛ و «تفسیر المنار» ج ۶ ص ۴۶۷.

مجرد حفظ سیاق، دست از دلیل قطعی و حجت عقلانی شست؛ در حالی که سیاق جز فی الجملة ظهوری بیش نیست؟

و به همین جهت بسیاری از مخالفان ولایت از عامه چون در این محذور واقع شدند؛ گفته اند که: آیه تبلیغ در ابتدای بعثت رسول خدا و در مکه نازل شده؛ و راجع به کفار قریش است؛ که دست از تبلیغ بر ندارد! و در رساندن آیات به کفار قریش کوتاهی مکن؛ که در اینصورت گویا انجام وظیفه نبوت ننموده‌ای! و خداوند تو را از شر کفار محفوظ می‌دارد! و بنابراین، این آیه مکی در میان سوره مائده مدنی قرار گرفته است.

این کلام نیز خالی از تحقیق است زیرا اولاً آیات ابتدای بعثت همگی از تهدید و شدت و جدت عاری هستند، و لسان آیات نرم و ملایم است همانند إقرأ باسم ربك الذي خلق تا آخر سوره علق ۹۶: «بخوان به نام پروردگارت که آفریده است». و مانند یا أيها المدثر: قُمْ فَأَنْذِرْ. وَ رَبِّكَ فَكَبِّرْ «ای دثار و ردا به خود پیچیده برخیز؛ و پروردگارت را به بزرگی یاد کن!» تا آخر سوره ۷۴؛ و مانند فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ «پس به سوی خدا راستی و استقامت پیشه گیرید! و از او طلب غفران و آمرزش کنید! و ای بر مشرکان».

و ثانیاً رسول خدا در مقام اطاعت امر خدا و تبلیغ احکام او ترسی ندارد؛ مقام و احوال پیامبر اکرم أشرف و أجل است از آنکه نفس خود را برای امر خدا فدا نکند؛ و در مقابل اطاعت از او، از دادن خون خود دریغ نماید. این کلامی است که وجدان - شاهد و سیره شریفه او در مظاهر دوران زندگی و حیات او آن را تکذیب می‌کند.

علاوه بر این، خداوند آنچه از حالات پیامبرانش نقل کرده همه بر خلاف این مطلب است که آنها بترسند.

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا - الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا.^۲

۱- آیه ۶، از سوره ۴۱: حم سجده.

۲- آیه ۳۸ و ۳۹، از سوره ۳۳: احزاب.

باید دانست که طبق نصّ صریح این دو آیه، اصولاً پیامبر اکرم ﷺ، و بطور عموم، سایر پیامبران هیچگونه وحشت و دهشتی در برابر مسئولیت الهی و انجام اوامر ذات احدیت ندارند. و آن مقام و درجه نبوت و اتصال به عالم غیب، و انس با موجودات مجرّده، و انوار بسیطه و عقول کامله، و فرشتگان مقرب، و ذات و صفات و اسماء خداوند جلّ شأنه؛ دیگر برای آنان میل و محبّتی به پیکر مادی و کالبد طبعی و طبیعی باقی نمی‌گذارد.

این آیه ظهور دارد در اینکه: برای پیغمبر تکویناً حرّجی و ترس نیست؛ و همچنین سنت خدا بر این بوده که برای پیامبران پیشین نیز تکویناً حرّجی و ترسی نبوده باشد؛ و اقتضای مقام نبوت، یکنوع شجاعت و پُردلی است که عشق و جاذبه حضرت الهی چنان ایشان را مجذوب و محو و مطموس کرده است که فقط ملاحظه جمال و جلال او را دارند؛ و برای هیچ موجود دیگری اصالت نمی‌بینند تا از آن بترسند و خوف داشته باشند؛ در اینجا دیگر سخنی از بدن و پیکر و گزند و آسیب و قتل و فتک و غیرها نیست؛ اینجا خداست و بس و یخشوئه و لا یخشون احداً الا الله فقط و فقط، خشیت حضرت او ایشان را گرفته؛ و از هیچکس جز او خشیتی ندارند.

خداوند مؤمنین را منع می‌کند که از سر و کار داران با شیطان بترسند:

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱

«اینست و غیر از این نیست که این شیطان اولیای خود را که با او دوستی و محبّت می‌کنند؛ و از او پیروی می‌نمایند؛ و با او سرو کار دارند؛ می‌ترساند. پس ای گروه مؤمنین! شما از اولیای شیطان مترسید؛ و از من بترسید اگر ایمان دارید!»
و خداوند جماعتی از مؤمنان را که در عین حالی که مردم آنها را می‌ترسانیدند، آنها نترسیدند، تمجید و تحسین می‌کند:

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۲

۱- آیه ۱۷۵، از سوره ۳: آل عمران.

۲- آیه ۱۷۳، از سوره ۳: آل عمران.

«آن کسانی دعوت خدا و رسول را بعد از آنکه زخم و جراحت دیده بودند؛ اجابت کردند؛ برای مُحسنان و مُتّقیان از آنها مزدی بزرگ است) آن کسانی که مردم به ایشان گفتند: مردم برای نبرد و کارزار با شما اتّفاق کرده و مجّهز شده‌اند؛ و بنابراین از آنها بترسید! این اِرعاب و ترسانیدن موجب زیادی ایمانشان شده؛ و گفتند: خداوند ما را کافی است؛ و او وکیل و عهده دار خوبی است.»

و همچنین صحیح نیست که بگوئیم: پیغمبر می‌ترسید او را بکشند و بالتّیجه اثر دعوت به خدا باطل می‌شد؛ و نتیجه نبوّت عقیم می‌ماند؛ فعلیهذا این مأموریت به ما اُنزل را به تعویق می‌انداخت؛ تا این مفسده بر آن مترتب نشود؛ زیرا که خداوند تعالی به او خطاب دارد: **لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ**.^۱

«ای پیغمبر تو در این مطلب، اختیاری نداری (فقط مأموریت داری! کار خود را بکن!)». زیرا خداوند تعالی عاجز و ناتوان نبود که در صورت کشته شدن پیغمبرش ﷺ با بعضی از وسائل دیگر؛ و با سببی از اسباب غیر از وجود رسولش، دعوت به توحید و اسلام را زنده کند.

آری فقط معنای صحیحی که برای خوف رسول خدا از **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** می‌توان استنباط کرد، آنست که: پیامبر در امر تبلیغش می‌ترسید که او را متهم به اتهامی کنند که با آن تهمت، اثر دعوت بکلی خراب و فاسد می‌شد؛ و دیگر در اثر مساعی جمیله او قابل جُبران نبود. مثل اینکه بگویند: این نبوّت نیست؛ حکومت دنیوی و ریاست مادی و ترأس و تحکّم بر مردم در لباس نبوّت و در کسوت رسالت ظاهری است. امری است تهی و توخالی و دلیل آن اینست که اکنون که می‌خواهد از دنیا برود؛ به روش سلاطین مادی و حکام دنیوی، ریاست را در اعقاب خود به ارث نهاده است. و چون فرزند پسر ندارد؛ داماد خود را که در حکم ریاست دختر اوست بجای خود منصوب کرده است.

این نوع تهمت اگر بر جای خود می‌نشست؛ اثر دعوت رسول الله را بکلی ضایع می‌نمود و عاطل و باطل می‌ساخت.

آری این گونه اجتهاد و رأی درباره رسول خدا جایز بوده است؛ و آنحضرت

۱- آیه ۱۲۸، از سوره ۳: آل عمران.

در اِعمال این نحوه مأذون بوده است؛ بدون اینکه مرجع خوف به نفس شریفش بوده باشد.

و از اینجا معلوم می‌شود که همچنانکه بعضی از مفسران گفته‌اند: که آیه تبلیغ در ابتدای بعثت نازل شده است؛ درست نیست زیرا نزول در بدو بعثت وقتی جائز بود که معنای **وَاللَّهُ يَعِصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** این بوده باشد که پیامبر از جهت خوف از مردم که مبادا او را بکشند، در انجام تبلیغ و دعوت مردم ممانعت می‌کرد. زیرا اگر او را در آنوقت می‌کشتند، لَوای دعوت بکلی می‌خوابید. این احتمال درباره رسول اکرم نمی‌رود، پس آیه در ابتدای بعثت فرود نیامده است.

و علاوه بر این، اگر آیه در ابتدای بعثت نازل شده بود باید مراد از **مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ** اصل دین و یا مجموعه احکام و مسائل دین بوده باشد؛ و دیگر مسئله خاص مهمی نبود تا عدم تبلیغ آن مساوق با عدم تبلیغ اصل رسالت باشد. و بنابر این فرض، معنای **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** به این بازگشت می‌نمود که: ای پیغمبر! دین را تبلیغ کن، و اگر دین را تبلیغ نکنی؛ دین را تبلیغ نکرده‌ای! و این کلام غلط است.

فخر رازی برای رفع این اشکال گفته است در اینصورت، آیه از قبیل شعر **أَبُو النَّجْمِ** است که گوید:

أَنَا أَبُو النَّجْمِ وَ شِعْرِي شِعْرِي «من أبو النَّجْمِ هستم؛ و شعر من شعر من است.»
یعنی اگر تو رسالت پروردگارت را تبلیغ نکنی؛ شناخت قصور در تبلیغ، و إهمال در مسارعت در إطاعت امر خدا که به تو فرو فرستاده است؛ تو را خواهد گرفت؛ همچنانکه معنای شعر **أَبُو النَّجْمِ** اینست که: من **أَبُو النَّجْمِ** هستم؛ و شعر من اینک که می‌سرایم؛ همان شعر معروف و مشهور به بلاغت و براعت است.^۱

این کلام امام رازی صحیح نیست؛ زیرا این گونه صناعت شعری در موارد **حَمَلِ خَبَرِي** بر همان عنوان وقتی صحیح است که: بین آنها اختلافی از قبیل اختلاف عام و خاص، و یا مطلق و مقید و امثال ذلک بوده باشد؛ و با این سیاق در قضیه **حَمَلِيَّةِ اتِّحَادِ** آن دو معنی را می‌رسانیم؛ مثل گفتار **أَبُو النَّجْمِ** که مفادش

۱- «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۵.

اینست که:

شعر من، همان شعر من است. یعنی کسی نپندارد که قریحه شعری من خراب شده؛ و از کار افتاده و کند شده است، و یا اینکه حوادث روزگار مرا خسته کرده؛ و از شعر گفتن همانند شعر سابق انداخته است؛ بلکه شعر من در امروز از جهت فصاحت و بلاغت، همان گونه شعری است که دیروز می سروده‌ام.

ولی اینگونه توجیه درباره آیه تبلیغ درست نیست؛ چون بنا بر فرض نزول آیه در اول بعثت؛ رسالت رسول الله که اصل دین و یا مجموعه دین است؛ امر واحدی بوده است، که هیچوقت دستخوش تغییر و تبدیل و اختلاف قرار نمی گرفته است؛ تا اینکه گفته شود: اگر آن رسالت را تبلیغ نکنی؛ یا اصل رسالت را تبلیغ نکنی! زیرا که مفروض اینست که رسالت رسول الله؛ همان اصل رسالتی است که مجموعه معارف دینیّه است.

و از اینجا استفاده می شود که این آیه صلاحیت ندارد که در بدو بعثت آمده باشد؛ و مراد از *مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ* اصل دین و یا مجموع معارف و احکام آن باشد. و به همین دلیل این آیه صلاحیت ندارد که در وقت دیگری تا آخر زمان حیات رسول خدا نازل شده باشد؛ اگر مراد از *مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ* اصل دین و یا مجموع معارف آن باشد. زیرا که اشکال در هر صورت یکی است؛ و آن لزوم لغویت در گفتار خدا است که مفادش به این برگردد که: اگر تبلیغ اصل دین و یا مجموعه آنرا نکنی؛ تبلیغ اصل دین و یا مجموعه آنرا نکرده‌ای! و علاوه اشکال خوف رسول خدا بر نفس خود در اینصورت باقی است؛ گرچه آیه در بدو بعثت نیامده باشد.

و از آنچه گفتیم واضح شد که مراد از وجوب تبلیغ رسول خدا، در این آیه در هر تقدیر نمی تواند اصل دین و یا مجموعه معارف آن باشد؛ و لابد باید آنرا بعضی از دین قرار دهیم. و در اینصورت نیز اگر جمله *فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ* نیز معنایش همین رسالت بعضی از دین باشد؛ عین همان محذور و اشکال بر می گردد. پس چاره‌ای نیست مگر آنکه مراد از رسالت را تمام دین و یا اصل آن بگیریم؛ و در اینصورت معنای آن اینطور می شود که:

اگر این حکم خاصی که به تو نازل شده است تبلیغ نکنی؛ اصل دین و مجموعه احکام آنرا تبلیغ نکرده‌ای! و این معنایی صحیح و قابل قبول است نظیر

گفتار أَبَوَاتِّجَم که شِغْرَى شِغْرَى به همین گونه توجیه شد.

بعضی گفته‌اند: چون معارف و احکام دین همگی با هم مرتبط هستند، بطوریکه اگر إخلال به بعضی از آنها وارد شود؛ إخلال به تمام آنها وارد شده است، و این به جهت بساطت أمر نبوت و کمال ربط و ارتباط در مسائل آن است؛ و بالأخص در تبلیغ آن؛ از اینجهت صحیح است که گفته شود: اگر این حکم را تبلیغ نکنی، اصل نبوت را تبلیغ نکرده‌ای!^۱

این مطلب صحیح است ولیکن با ذیل آیه مناسبت ندارد. زیرا دو جمله: وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ دلالت دارند بر آنکه: جماعتی از کافران اهتمام به مخالفت این حکم نازل شده داشتند؛ و یا لأقل از کیفیت حال آنان چنین انتظار می‌رفت که با این حکم به مخالفت شدید برخیزند؛ و به هر وسیله‌ای که ممکنست، و به هر تدبیر و توانی که در خور قدرت و حیطة استطاعت آنهاست، دست زنند؛ تا این دعوت را باطل کنند؛ و آنرا مهمل گذارند بطوریکه هیچ قابل بهره برداری و نتیجه‌ای نباشد. و در اینصورت خداوند وعده می‌دهد که پیغمبر را از کید ایشان مصون نگاه می‌دارد؛ و مکر و حيلة ایشان را باطل می‌کند؛ و نمی‌گذارد به نتیجه منظور برسند.

و این مفاد ذیل آیه با هر حکمی که در صدر آیه بتوان فرض نمود، مناسبت ندارد. زیرا احکام و معارف اسلام با آنکه همگی از جهت اهمیت در رتبه واحدی نیستند بعضی مانند نماز حکم ستون دین را دارد، و بعضی مانند دعا خواندن هنگام دیدن ماه در شب اول ماه است؛ برخی مانند زناى مُحْصَنَه شدید است، و برخی مانند نگاه کردن به زن نامحرم آن شدت را ندارد؛ و إخلال به هر یک از آنها از نظر ارتباط به دین إخلال به اصل دین است؛ ولی معذک دهشت و وحشت رسول الله، و وعده عصمت إلهی در زمینه تبلیغ آنها؛ با هیچیک از این احکام و نظائر آن مناسبت ندارد.

و بنابراین باید ملازمه بین عدم تبلیغ این حکم خاصی که نازل شده، و بین عدم تبلیغ اصل دین و عدم أداء رسالت بطور کلی به جهت اهمیتی باشد که در این

۱- «تفسیر جواهر» طنطاوی جلد ۳، ص ۲۰۱.

حکم وجود دارد؛ بطوریکه اگر مهمل گذارده شود گوئی شریعت مهمل گذاشته شده؛ و تمام معارف و احکام آن به خاک نسیان و بطلان سپرده شده است. گوئی این حکم به منزله جان و روح است؛ که به کالبد و جسد افتاده شریعت و ناموس دین حیات می‌بخشد؛ و آن را زنده می‌کند؛ و به آن شعور و حس و حرکت می‌دهد. و از اینجا می‌توان به دست آورد که آیه دلالت دارد بر آنکه خدا به پیامبر اکرم امری نموده و حکمی فرستاده است که به آن امر دین صورت کمال پذیرد؛ و شریعت به مقام تمام و درجه منتظره خود برسد؛ و کشتی نجات در محل خود قرار گیرد و در این حال انتظار می‌رفت که مردم به مخالفت برخیزند؛ و امر نبوت را بر پیغمبر واژگون کنند؛ و چهره شریعت را برگردانند؛ بطوریکه ستونهای دین که رسول اکرم با دست خود بنا نهاده است؛ منهدم گردد؛ و ارکان و اجزاء دین متلاشی شود؛ و پیامبر این مطلب را می‌فهمید؛ و از کیفیت حال و وضعیت قوم خود تفرس می‌نمود؛ و می‌ترسید که چنین صحنه‌ای پیش آید. فلذا تبلیغ این حکم مهم را که روح و جان دین بود؛ به تأخیر می‌انداخت؛ و از زمانی به زمان دیگر مَحْوَل می‌کرد؛ تا ظرف صالح؛ و جو پسنیدیده و آرامی پیش آید؛ تا در آن جو بتواند دعوت خود را ابلاغ و امر خدا را به مردم برساند؛ و سعی و کوشش او خراب و بیهوده نماند.

در اینجا خداوند امر به تبلیغ فوری می‌نماید؛ و اهمیت حکم را برای او بیان می‌کند؛ و وعده مصونیت می‌دهد؛ و پیامبر را دلگرم می‌کند، که جلوی خدعه و مکر دشمنان را می‌گیرد؛ و آنان را در دستیابی به مقاصد شوم، یله و رها نمی‌گذارد؛ و اجازه نمی‌دهد که امر نبوت را واژگون کنند؛ و دعوت او را تباه و بیهوده سازند.

و بیم پیامبر از واژگون کردن دعوت اسلام و چهره نبوت، در زمان انتشار صیت اسلام است؛ و طبعاً باید در مدینه و سالیانی بعد از هجرت باشد. زیرا این بیم از کفار مکه و در زمان قبل از هجرت نبود.

گفتار مشرکان و کیفیت مخالفت‌های ایشان را قرآن بیان کرده است همانند: **مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ** «محمد دیوانه‌ای، است که مردم قرآن را به او

آموخته‌اند». و همانند: *إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا*^۱ «شما مردم پیروی نمی‌کنید مگر از مردی جادو شده». و همانند: *أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلِّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً*^۲ «گفتاری که دارد چیزی نیست مگر افسانه‌های پیشینیان که خواسته است برای او بنویسند و آن افسانه هر صبح و شب بر او خوانده می‌شود». و همانند: *أَنْ اْمْثُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهِتِكُمْ إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ*^۳ «شما مردم بروید در راه خود، و در پرستش خدایان خود پافشاری کنید! آن چیزی است که مطلوب است و از شما خواسته شده است».

و این گونه گفتار و نظائر آن چیزی نیست که موجب سُستی پایه دین و هدم ارکان آئین گردد؛ بلکه دلالت دارد بر آنکه قوم رسول خدا (کَفَّار قریش) در آمرشان مضطرب بوده و استقامتی نداشته‌اند.

علاوه بر همه اینها، این اتهامات و افتراءات، و این کار شکنی‌ها اختصاص به رسول ما ندارد تا اینکه چون تفرس کند مضطرب شود؛ و از وقوع آن در ترس و دهشت افتد. سائر انبیاء و پیغمبران نیز در ابتلاء به سختی‌ها و بلاها و مشکلات دعوت، با پیامبر ما شریک بوده‌اند؛ و اُمَّت‌هایشان با بسیاری از آزارها و انواع اذیت‌ها آنها را می‌آزردند. همچنانکه می‌بینیم قرآن مجید از حضرت نوح و پیامبرانی که بعد از او آمده‌اند مفصلاً بیان دارد.

و اَمَّا بعد از هجرت و استقرار امر دین در مجتمع اسلامی، این امر بسیار تصوّرش ساده است؛ زیرا در این برهه از زمان، در مسلمانان همه گونه اشخاص مختلف از مؤمنان و منافقان، و کسانی که در پنهان برای کَفَّار جاسوسی می‌کرده‌اند، و کسانی که در دل‌هایشان مَرَضی بود یافت می‌شدند. و این افراد در عین اینکه به پیغمبر اکرم ایمان آورده بودند؛ ولی معذک با آنحضرت معامله با پادشاهان را می‌کردند؛ و از جهت حکومت و ریاست دنیوی به آنحضرت می‌نگریستند؛ و با قرآن مجید که کتاب وحی آسمانی است، معامله با قوانین

۱- آیه ۴۷، از سوره ۱۷: اِسْرَاء.

۲- آیه ۵، از سوره ۲۵: فِرْقَان.

۳- آیه ۶، از سوره ۳۸: ص.

ظاهریه وضعیه بشریه را می‌کردند.

و این زمینه و این طرز تفکر سواد جمعیت، ایجاب می‌کرد که چنانچه رسول خدا حکمی بیاورد که در آن نمونه‌ای، و یا شائبه‌ای، از نفع شخصی خود باشد، نسبت به شریعت او توطئه کنند، و بگویند: این همان سلطنت و امارت استبدادی شاهان است که بدینصورت نبوت، و به لباس رسالت برای مردم تجلی کرده است.

و این شبهه اگر صورت تحقق خارجی به خود می‌گرفت، و حزب مخالف موفق می‌شدند آنرا به کرسی بنشانند؛ و در این اتهام فائق آیند؛ رخنه و فساد در دین پیدا می‌شد که ابدأً قابل تدارک و جبران نبود؛ و هیچ مصلحتی نمی‌توانست آنرا اصلاح کند. البته برای پیامبر بعضی از اختصاصاتی که در آن توهم نفع شخصی بوده است، که در آن مزایا منحصر به فرد بوده موجود بوده است؛ ولی طوری نبود که بتوان آنرا دستاویز کرد؛ و به اصطلاح هُوَ و جنجال راه انداخت. نظیر قضیه زید بن حارثه و طلاق زینب عمه زاده پیامبر و ازدواج با او، که عیال پسر خوانده او بود. و نظیر اختصاص آنحضرت به خمس غنائم؛ و نظیر تعدد ازواج؛ و امثالها.

زیرا جواز ازدواج با عیال مُطَلَّقه پسر خوانده، اختصاص به رسول الله نداشته است. و آنحضرت به امر خدا در اولین وهله این حکم را درباره خود اجرا کرد، تا زمینه اجرای آن در بین همه مسلمین آسان شود.

و جواز ازدواج با بیشتر از چهار زن برای آنحضرت اگر از روی هوای نفس و بدون اذن خدا بود؛ هیچگاه آن را از مسلمانان دریغ نمی‌نمود؛ زیرا سیره آنحضرت در ایثار مسلمانان و مقدم داشتن آنها را بر منافع شخصی خود، در آنچه برای خدا و برای خود از اموال و غیرها معین می‌فرمود؛ هیچ شبهه و شکّی را باقی نمی‌گذارد که این نحوه ازدواج بر اساس امر خداست؛ و نه ملاحظه منفعت شخصی.

از اینجا خوب به دست می‌آید که آیه تبلیغ دلالت دارد بر آنکه حکمی که نازل شده است؛ حکمی است که در آن شائبه توهم انتفاع رسول خدا، و اختصاص او به مزایای حیاتی است، که آنها نیز مورد نظر و خواست غیر رسول خدا بوده؛ و

تبلیغ آن موجب جرمان سائر مردم می شده است. و رسول خدا از ابلاغ چنین امری در بیم بوده است، که خداوند امر به تبلیغ آن می کند؛ و وعده مصونیت از قوم مخالف و عدم موفقیت ایشان را در کیدشان می دهد.

و این مطالبی را که اینک مفصلاً ذکر کردیم همه مؤید نصوص مستفیضه‌ای است که از طریق شیعه و عامه همگی دلالت دارند که آیه درباره ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام فرود آمده است؛ و خداوند امر به تبلیغ آن می فرموده است؛ و رسول خدا بیم از آن داشته است که او را درباره پسر عمویش متهم نمایند؛ و لهذا پیوسته به تأخیر می انداخته تا زمینه مساعد، و زمان موافق شود. تا اینکه در غدیر خم این امر را ابلاغ نموده؛ و دو دست علی را در زیر درختهای سمرات در بیابان قریب جحفه در روی جهازهای شتر، در برابر تمام حجّاجی که با آنحضرت از مکه مراجعت کرده بودند، و گرفته؛ و بعد از خطبه بلیغی به همه مردم نشان داد و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ «هر کس من ولیّ و قائم به امر او هستم علی ولیّ و قائم به امر اوست». آری امر ولایت اُمت مطلبی نیست که مبهم و مخفی باشد؛ و کسی در لزوم آن شکّ و تردید نماید.

ما روی حکم فطری و عقلی می بینیم که: هر صاحب مسئولیتی چون بخواهد غیبت کند، امور خود را یله و رها نمی گذارد، و به دیگری که مورد امانت و لایق قیام به امر اوست می سپرد. عالم که می میرد؛ شاگردان خود را به معلّمی امین می سپارد. طبیب که می میرد، محکمه خود را به طبیب امینی می سپارد. تاجر و کاسب و زارع و حتی حمّامی که می میرد و یا غیبت جزئی می کند، مثلاً به سفر می رود، امور خود را حتماً و إلزاماً به دیگری می سپارد. و حتی چغندر فروش در طشت چغندر پخته اش که در سر کوچه فریاد می زند: آی لُبُو آی لُبُو! چون بخواهد برای قضاء حاجت و نماز برود، آن لُوک و ترازویی را که مجموعاً با لُبُوها و چغندر پخته هایش کمتر از یک دینار ارزش دارد، به کاسب محلّی و همسایه اش می سپرد؛ و اگر اینها اینکار را نکنند، مورد مذمت عقلا واقع می شوند، می گویند: عجباً مگر آن حمّامی دیوانه شده است که: از حمّام رفته، و در را باز گذارده و به کسی نسپرده است؟ عجباً آن تاجر مگر دیوانه شده است که:

تجارتخانه خود را به کسی نسپرد؛ و خود به سفر رفته است؟
 و این امر آنقدر بدیهی است که به قول اهل ادب **مِنَ الْقَضَايَا الَّتِي قَيَّسَاتُهَا مَعَهَا** نیاز به استدلال و برهان ندارد. امر وصیت در اینگونه امور از مسلمات است.
 آنگاه چگونه شخصی می‌تواند به خود اجازه دهد که: چنین گمان کند که: دینی همچون اسلام که از نقطه اتساعش برای همه جهان تا روز قیامت است؛ و نطق محتویاتش جمیع مایحتاج **إِلَيْهِ الْبَشَرُ** است، از حکم طهارت **أَوَّلِيَّةُ بَدْوِيَّةٍ** تا نهایت درجه مسائل غامضه توحید و معارف **إِلَهِيَّةٍ**؛ و از اصول اخلاقیه و احکام فرعیه فقهیه عامه برای جمیع حرکات انسان فرداً و اجتماعاً؛ نیازمند به قائم و ولی امر نباشد؛ و پیامبری همچون **مُحَمَّدٌ** که عقل کل است؛ از دنیا برود و ولایت امور مردم را به کسی نسپارد؛ و اُمت را همچون گله بی‌چوپان رها کند، که دستخوش حملات گرگها و گزند آفات و مهالک خانمان سوز فقدان رئیس و امام و سرپرست و مُدبّر و مُدیر؛ قرار گیرند؟

آیا دین اسلام بر خلاف سایر موازین و مقررات عامه و قوانین است که نیاز به حافظ و نگهبان ندارد؟ و آیا اُمت اسلام و مجتمع دینی، از سایر مجتمعات انسانی مستثنی هستند؛ و نیازمند به والی و ولی امر که آموزشان را منظم و مرتب سازد نیستند؟ و آیا نیازمند به مجری امری که امور آنها را جریان دهد؛ و چرخ حیات آنها را به گردش در آورد، نمی‌باشند؟ و آن شخص دانشمندی که در سیره و منهاج رسول اکرم مطالعه می‌کند؛ و می‌بیند که چون به غزوه‌ای می‌رود، بجای خود شخصی را می‌گمارد که چرخ آسیای مجتمع را در غیبت او به گردش آورد؛ و دولا ب حرکت از حرکت باز نایستند؛ و به چه عذری می‌توان او را قانع کرد که پیغمبر رحلت کرد؛ و برای مردم سرپرست و خلیفه معین نکرد؟

پیغمبر چون به غزوه تبوک می‌رفت **عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ** را بجای خود خلیفه نمود؛ و علی علیه السلام به او عرض کرد: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَخْلُفُنِي عَلَى النَّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟! «آیا مرا برای سرپرستی و ولایت بر زنان و کودکان بجای خود خلیفه نمودی؟!»**

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ گفت: **أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ**

مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي!؟! «آیا خوشایند تو نیست که: نسبت تو با من همان نسبت هارون به موسی پیامبر باشد؛ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست»؟!

پیغمبر اکرم ﷺ برای شهرهائی که به دست مسلمین بود مانند مکه و طائف و یمن والی معین می‌کرد؛ و برای جیوش و سرایائی که به اطراف می‌فرستاد، امیر و رئیس مقرر می‌نمود. چه تفاوتی است بین حیات او و بین مرگ او؟ آیا نیاز مردم به والی و قیم و سرپرست در زمان مرگ بیشتر نیست؟!

آری بیشتر است، و بر همین منہاج، رسول خدا والی و ولی معین کرد؛ و امور اُمّت را بدو سپرد؛ و در آن زمین بی آب و علف، در زیر پنج درخت بیابانی به همه جهانیان اعلام کرد که علیّ وصی من است؛ خلیفه من است؛ ولی به هر مرد مؤمن و زن مؤمنه، همانند اولویّت من است.

این بحثی بود که به مقداری که مقام، گنجایش داشت در پیرامون شأن نزول و مفاد آیه تبلیغ نمودیم و دانستیم که: بزرگان از علمای عامّه آنرا در کتب حدیث و تفسیر خود آورده‌اند و همچون طبری، و ابن ابی حاتم، و ابونعیم اصفهانی، و ابو-إسحاق ثعلبی، و واحدی، و سجستانی، و ططری، و رسعی، و ابن مردویه و ابن عساکر و حسکانی و غیر هم با سندهای مختلف از بزرگانی از صحابه و غیرهم

۱- این روایت از احادیث متواتره و آمده از رسول خدا ﷺ است که علاوه بر شیعه آنقدر در کتب معتبره عامّه آمده است که از حدّ احصاء خارج است؛ و حتّی شاه ولیّ الله دهلوی در کتاب «إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» در ص ۲۶۰ و ۲۶۱ از ج ۲ در ضمن فصلی که در ترجمه احوال امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر کرده است آورده است؛ این ترجمه شایان دقت است. و در ضمن آن داستان غدیرخیم را در ج ۲ ص ۲۵۹ آورده است و در ص ۲۶۱ به روایت ولایت بدین عبارت: من كنت مولاه فإنّ مولاه علیّ اقرار و اعتراف دارد؛ و داستان غدیر را بدین عبارت آورده است که: چون از حجّة الوداع مراجعت فرمودند در غدیرخیم خطبه خواندند، متضمّن اظهار فضائل حضرت مرتضی - رضی الله عنه - أخرج الحاكم أبو عمرو و غیرهما - و هذا لفظ الحاكم - عن زيد بن أرقم: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَجَّةِ الْوَأَعِ وَ نَزَلَ غَدِيرِخِيمٍ أَمَرَ بِدَوْحَاتٍ فَمُمَّنَ؛ قَالَ: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأُجِبْتُ. إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ؛ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِترَتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْوَحْضِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَ لِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيُّهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَهُ، وَ عَادَ مَنْ عَادَهُ.

همانند برآء بن عازب، و جابر بن عبدالله انصاری، و عمّار بن یاسر، و ابوذر غفاری، و سلیمان فارسی، و حذیفه یمانی، و ابن عباس، و ابوسعید خدری، و زید بن رُقَم، و ابوهریره، و ابن مسعود، و عامر بن لیلی بن ضمیره و حضرت امام باقر محمد بن علی علیه السلام روایت کرده‌اند؛ و شأن نزول این آیه را درباره ولایت، از ائمه سته اهل تسنن؛ ترمذی، و نسائی، و ابن ماجه، و احمد بن حنبل در کتب خود روایت کرده‌اند.

و در اینصورت به آنچه در بعضی از کتب خود در شأن نزول این آیه آورده‌اند؛ و خواسته‌اند مصب آیه را از ولایت برگردانند؛ وجوهی است ضعیف؛ و روایات مرسله و مقطوعه، و غیر قابل اعتماد؛ و همانطور که مرحوم علامه امینی گفته است: یا تفسیر به رأی است؛ و یا از روی استحسان بدون حجّت و برهان؛ و یا به جهت تکثیر طُرُق در مقابل حدیث ولایت، تا آنکه آن را از احکام و استحکام بیندازند؛ و از درجه تصدیق و یقین ساقط کنند و یأبى الله إلاّ أن یتیم ثوره.^۱

فخر رازی که آثار تعصب و ناراحتی از عبارتش پیداست، ده وجه در شأن نزول آیه ذکر کرده است:

۱- این آیه درباره قصه رجم و قصاص ردّاً علی مذهب اليهود نازل شده است.

۲- درباره عیب یهودیان و استهزاء آنان به اسلام و دین خدا آمده است.

۳- چون آیه تخییر آمد: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكُ إِن كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِيْنَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتُّعَنَّ وَأَسْرَحُنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا - وَإِن كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الدَّارَ اى خِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيْمًا.^۲

«ای پیغمبر به زنهايت بگو: اگر شما زندگی و عیش دنیوی و زینت‌های آنرا می‌طلبید؛ پس بیائید من شما را از مالیه‌ای، متمتع کنم؛ و بطور نیکی شما را آزاد کنم و رها نمایم! و اگر شما اینطور هستید که خدا و رسول او و دار آخرت را می‌طلبید؛ پس خداوند برای نیکوکاران از شما مزد بزرگی مقرر کرده است!»

۱- «الغدیر» ج ۱، ص ۲۲۶.

۲- آیه ۲۸، از سوره ۳۳: احزاب.

پیغمبر این را به زنهایش نگفت از خوف آنکه آنها دنیا را بخواهند؛ و پیامبر آنها را رها کند.

۴ - درباره داستان زید بن حارثه و زوجه اش زینب دختر عمه رسول الله وارد شده است.

۵ - درباره جهاد نازل شده؛ چون آنحضرت بعضی از اوقات از ترغیب منافقین به جهاد خودداری می کرد.

۶ - چون آنحضرت از عیب گوئی خدایان دوگانه پرستان سکوت کرد؛ این آیه فرود آمد.

۷ - چون در حجة الوداع بعد از بیان مناسک و شرایع فرمود: هَلْ بَلَّغْتُ أَنهَذَا؟ گفتند: نَعَمْ. پیغمبر عرض کرد: اَللَّهُمَّ اشْهَدْ در اینحال این آیه نازل شد.

۸ - چون یک اعرابی قصد کشتن او را نمود؛ در وقتیکه در زیر درخت خوابیده بود؛ این آیه آمد.

۹ - چون از قریش و یهود می ترسید؛ خداوند با این آیه هیبت آنها را از دلش بیرون کرد.

۱۰ - درباره قصه غدیر خم نازل شده است.^۱

فخر رازی که این وجوه را ذکر کرده و قصه غدیر را دهمین یعنی آخرین آنها شمرده است؛ سپس همان وجه نهم را ترجیح داده و از مطلب عبور کرده است؛ با آنکه او از دانشمندان است و به طرق روایت و استفاضه آن؛ و به ضعف و ارسال وجوه دیگر خوب مطلع بوده است؛ فلذا نظام الدین نیشابوری که نیز از مفسران عامه است قصه غدیر را اولین وجه شمرده و از ابن عباس و برآء بن عازب و ابوسعید خدری و حضرت باقر علیه السلام آورده و بقیه وجوه را با لفظ قیل (یعنی گفته شده است) که دلالت بر ضعف آنها می کند ذکر کرده است.^۲

و طبری که از اینها مقدم است نه در تاریخ و نه در تفسیر خود این وجوه را نیاورده است؛ ولیکن کتابی مستقل در ولایت تألیف کرده و حدیث ولایت (مَنْ

۱ - «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۵ و ص ۶۳۶.

۲ - «تفسیر غرائب القرآن» ج ۶، ص ۱۲۹ و ص ۱۳۰.

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) را از هفتاد و چند طریق آورده است. و در این کتاب درباره شأن نزول آیه تبلیغ درباره علی بن ابیطالب با اسناد خود از زید بن ارقم سخن گفته است.

باری عمده تمسک فخر رازی و تابعان او اینست که آیه تبلیغ در سوره مائده آمده؛ و در بین آیات راجعه به اهل کتاب است؛ پس مناسب است درباره حکم نازل درباره اهل کتاب بوده باشد.

با آنکه هر که مختصر بصیرتی به سرگذشت قرآن داشته باشد، می‌داند که: ترتیب نزول آیات غالباً غیر از ترتیب ذکر آنهاست. و ترتیب سوره‌های نازل غیر از ترتیب این سوره‌های قرآن است؛ سوره‌های اولین؛ سوره علق و مدثر و مزمل و نون و القلم و سایر سوره‌های قصار است که مکی است؛ و آخرین سوره، سوره مائده و سوره نصر است: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ. و بسیاری از آیات در مکه نازل شده و در سوره‌های مدنی قرار گرفته است و بالعکس.

سیوطی در کتاب «إتقان» گوید: إجماع و نصوص دلالت دارد بر اینکه ترتیب آیات توقیفی است؛ و ما باید قرآن را به همین کیفیت که نوشته شده است بخوانیم. و در این مطلب شبهه‌ای نیست. اما اجماع را بسیاری از بزرگان از جمله زرکشی در کتاب «بُرهان» و ابوجعفر بن زبیر در کتاب «مُناسبات» خود نقل کرده‌اند؛ و عین عبارت ابوجعفر اینست: «ترتیب آیات در سوره‌ها به توقیف و قرارداد رسول خدا ﷺ است؛ و بدون خلاف با امر آنحضرت صورت گرفته و مسلمین در این مطلب اختلافی ندارند». و سپس نصوصی را ذکر کرده است که: رسول خدا ﷺ اصحاب خود را تلقین می‌کرد؛ و به آنها قرآن را بر همین ترتیبی که امروزه ما در مصاحف خودمان مشاهده می‌کنیم، با دلالت و راهنمایی جبرائیل آن را بر این نهج، تعلیم می‌داد. و هر آیه‌ای که نازل می‌شد، مردم را إعلان می‌کرد که باید عقب فلان آیه در فلان سوره قرار گیرد.^۱

و ما مفصلاً بیان کردیم که ترس رسول خدا از یهود و نصاری، یا باید در اول بعثت باشد؛ و یا بعد از هجرت به فاصله مختصری؛ نه در آخر هجرت که شوکت

۱- «إتقان» طبع اول مصر در سنه ۱۲۷۸ ج ۱، ص ۷۵.

اسلام به درجهٔ اعلا رسیده؛ و یهود و نصاری مخذول و منکوب شدند، در آن وقتیکه دول عالم را اسلام به دهشت انداخته بود؛ و به اُمراء و سلاطین عالم رسول خدا نامه نوشت؛ و رسماً آنها را امر به اسلام کرد.

در اینصورت هیچ معنی ندارد که آیه تبلیغ که در سوره مائده (آخرین سوره نازلۀ بر پیامبر اکرم) وارد شده است، راجع به یهود و نصاری باشد. قرطبی در تفسیر خود می گوید: إجماع قائم است بر اینکه سوره مائده، مدنی است؛ و چون از ابن نقّاش نقل می کند که در سال ششم (حُدیبیّه)^۱ نازل شده است؛ فوراً به دنبال این نقل، از ابن عربی نقل می کند که: این گفتاری است ساختگی و حلال نیست بر مسلمانی بدان اعتقاد کند.^۲ و بنابراین مُجرّد ورود آیه تبلیغ در بین آیات وارده در میان آیات راجع به اهل کتاب منشأ اثری از نقطه نظر برهان و دلیل علمی برای تمسک نخواهد بود.

و نیز از آنچه ذکر کردیم معلوم می شود که: آنچه را قرطبی ذکر کرده است بی اساس است. او گوید: از ابن عباس آمده است که: أبوطالب هر روزه مردانی را از بنی هاشم می فرستاد تا رسول خدا را حراست کنند؛ تا اینکه این آیه نازل شد: وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و چون خواست کسانی را با رسول خدا بفرستد حضرت رسول فرمود: يَا عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ عَصَمَنِي مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ! ای عمو جان! خداوند مرا از جنّ و انس محافظت کرده است. و قرطبی گوید: صحّت این روایت مبنی بر آنست که این آیه مکی باشد؛ و این آیه مدنی است.^۳

و این روایت ضعیف تر است از آنکه بتواند با احادیث گذشته و اجماع و نصوص مفسّران مقاومت کند. علاوه بالبداهة می بینیم که چه مصائب و آزارهائی از دست این انسانها به رسول خدا رسید.

۱- سال ششم از هجرت را به جهت اینکه واقعهٔ حُدیبیّه در آن واقع شده است، سال حُدیبیّه گویند.

۲- «تفسیر قرطبی» ج ۶، ص ۳۰.

۳- «تفسیر قرطبی» ج ۶، ص ۲۴۴.

درس نود و هشتم تا صد و یکم

درسند

مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلِيٌّ مُوَلَّاهُ

درس ۹۸ تا ۱۰۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ ؛ وَلَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ
یَوْمِ الدِّیْنِ ؛ وَاَحْوَالٌ وَّ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ
الْعَظِیْمِ .

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا^۱ .

« امروز ناامید شده‌اند آنانکه کافر شده‌اند، از دین شما؛ بنابراین از آنها
نترسید؛ و از من بترسید! امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت
خودم را بر شما تمام نمودم؛ و پسندیدم برای شما که اسلام دین شما باشد»!

این آیه مبارکه در روز غدیر خم بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل شد در وقتی که از
خطبه غرّای خود در نصب امیر المؤمنین علیه السلام به مقام ولایت کلیّه مطلقه الهیه،
فارغ شده بودند و آنحضرت را به عنوان خلافت و اِمّارت و ولایت معرفی کرده بودند.
ما در این بحث‌های اخیر یادآور شدیم که خطبه غدیر رسول الله در پی آمدن نزول
آیه کریمه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاَللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ^۲ ، نازل شد. و رسول خدا

۱- میانه آیه سوم از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

۲- آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده

خطبه‌ای خواندند که در آن عبارت **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ** آمده است. آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** به آیه تبلیغ معروف است؛ و حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ** به حدیث ولایت مشهور است؛ و بحث در این دو مورد از هم جدا و ارتباطی با هم ندارند؛ یعنی ممکنست کسی مانند بعضی از عامه در شأن نزول آیه تبلیغ و یا در دلالت آن تشکیک کند ولی در حدیث ولایت سنداً و یا دلالتاً تشکیک نکند. ما بحمد الله و منّه این دو بحث را از هم متمایز نمودیم؛ و در آیه تبلیغ از جهت شأن نزول آن راجع به سرور موحدان **عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ** و همچنین راجع به مفاد و محتوای تفسیری آن بحث وافی کردیم؛ و بحث در حدیث ولایت را به بعد از آن موکول نمودیم.

و اینک که با توفیق حضرت خداوندی بحث درباره آیه تبلیغ به پایان رسیده است؛ زمان بحث در حدیث ولایت فرا رسیده است؛ امید است إن شاء الله تعالی در این موضوع هم به قدر توان ناقابل خود بحثی بنمائیم؛ و سپس به بحث در مفاد آیه **مَطَّلَع** سخن که در روز غدیر نازل شده است پردازیم.

۱۱ وَهُوَ الْوَلِيُّ أَيُّهَذَا السَّامِعُ
وَالشَّاهِدُ التَّالِي فَأَيْنَ الْجَامِعُ
۲۲ وَهُوَ وَلِيُّ الْحَلِّ وَالْإِبْرَامِ
بِحُكْمِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
۲۴ وَقَالَ فِيهِ الْمُصْطَفَى: أَنْتَ الْوَلِيُّ
وَكَمْ وَكَمْ قَالَ لَهُ: أَنْتَ أَخِي؟
۲۵ وَهَلْ سَمِعْتَ بِحَدِيثِ
أَلَمْ يَقُلْ فِيهِ الرَّسُولُ قَوْلًا
۲۶ وَهَلْ سَمِعْتَ بِحَدِيثِ الْمَنْزَلَةِ
وَتَبَّتِ الطَّهْرَ لَهُ مَا كَانَ لَهُ
۲۷ مِنْ حَيْثُ لَوْلَمْ يَذْكَرِ التُّبُوَّةَ
فَاسْتَشْنَيْتَ وَتَالَذُّو الْفُتُوَّةَ
مُؤْتَى الزَّكَاةِ الْمَرْءَ وَهُوَ رَاكِعٌ
لِلْقَوْمِ؟ هَلْ تَمَّ دَلِيلٌ قَاطِعٌ؟
وَالْأَمْرَ وَالنَّهْيَ عَلَى الْأَنْامِ
وَمَا قَضَاهُ فِي أَوْلَى الْأَرْحَامِ ۲
وَمِثْلُهُ: أَنْتَ الْوَزِيرُ وَالْوَصِيُّ
فَأَيُّهُمْ قَالَ لَهُ مِثْلَ عَلِيٍّ؟
۳ يَوْمَ «الْعَدِيرِ» وَالصَّحِيحُ أَوْلَى
لَمْ يُبْقِ لِلْمُخَالِفِينَ حَوْلًا؟
۴ يَجْعَلُ هَارُونَ النَّبِيَّ مِثْلَهُ؟
مِنْ صِوِّهِ مُوسَى فَصَارَ مَدْخَلُهُ ۵
كَأَنَّ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ مَرْجُوَّةٌ
عُمُومًا مَا لِلْمُصْطَفَى مِنْ قُوَّةِ ۶

۱- این ابیات از أبو محمد المنصور بالله متولد در ۵۹۶ هجری و متوفی در ۶۷۰ است که از ائمه زیدیه در بلاد

۱- « و اوست (علی بن ابیطالب علیه السلام) تنها ولیّ (صاحب اختیار و کافل به امور دینی و دنیوی) ای شخص شنونده! که دهنده صدقه و زکوة است به آن مرد سائل در حال رکوع.

و اوست شاهد حاضر گواهی که در پهلوی پیامبر است؛ و در جنب او و کنار اوست. پس بنابراین جمع کننده و اجتماع دهنده اُمت کسی غیر از او آیا می تواند بوده باشد؟ پس او کجاست؟ چرا علی در صحنه نیست؟ آیا گروه مخالفان دلیل قاطعی دارند؟

(اشاره است به آیه ۱۷، از سوره ۱۱: هود: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ** : «آیا آن کسی که (محمد) از جانب پروردگار خود دارای بینه و برهانی قاطع است؛ و در پهلوی و کنار او شاهی از خود اوست؛ و پیش از او کتاب موسی بوده است که آن کتاب پیشوای هدایت و رحمت است (مثل کسی است که چنین نیست) ایشانند (محمد و علی که صاحب بینه و شاهدند) که به کتاب خداوند: قرآن مجید ایمان می آورند». منظور در کلمه **يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ** است که بدون شک مراد از آن **علی بن ابیطالب علیه السلام** است).

۲- و اوست صاحب اختیار هرگونه گشودن گرهی و پیمانی و عهدی؛ و هر گونه إبرام و محکم نمودن آن گره و عهد و پیمان. و اوست صاحب اختیار هر امری، و هر گونه نهی، بر تمام افراد جهان.

و این ولایت و صاحب اختیاری به حکم خداوند **وَالْجَلَالُ وَالْإِكْرَامُ**، صورت پذیرفته است؛ و بر طبق حکمی که در قرآن کریم در آیه **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ** است نازل کرده است.



یمن بوده و از اولاد یحیی الهادی الی الحق یمنی است؛ و از امامان ادب و عربیت و حدیث و شعر و مناظره و احتجاج بوده؛ و در این فنون ید طولانی داشته است؛ غدیریّه و ترجمه احوال او را در «الغدیر» ج ۵ از ص ۴۱۸ تا ص ۴۲۴ آورده است؛ و گفته است غدیریّه او ۷۰۸ بیت است، و همه آن به صورت دوبیتی است؛ و ۶۲ قسمت از آن دوبیتی را انتخاب نموده است، و ذکر کرده است؛ و ما از آنها به مناسبت مقام و اختصار شش دوبیتی به شماره های مرقوم انتخاب کرده؛ و در اینجا آوردیم.

۳- و درباره او **مُحَمَّدٌ مُصْطَفَى** آن یگانه برگزیده خدا فرموده است: تو تنها ولی و مولی و کافل به تمام امور مردم هستی! و نظیر این گفتار فرموده است: تو یگانه وزیر و معین من؛ و تو یگانه وصی من می باشی!

و چه بسیار مکرر در مکرر به او گفته است: تو برادر من هستی! پس به کدام یک از آن دیگران چنین گفتاری را رسول خدا ﷺ همانند گفتاری که به علی گفته؛ گفته است؟

۴- و آیا تو حدیث مولی (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ) را شنیده‌ای؟! که در روز غدیر پیامبر مکرم ایراد فرمود؟ و صحیح آنست که مراد از مولی، اولی و برتر بر نفوس باشد (و سایر معانی که نموده‌اند غلط است و برای فرار از مطلب و گریختن از حق است به تشبیه به خس و خاشاکی که بر روی آب قرار می گیرد).

آیا رسول خدا ﷺ درباره علی سخنانی نگفت که برای مخالفان او جای شبهه و تردید و دگرگونی فکر، و از این جا به جای دیگر گریختن؛ باقی نگذارده باشد؟

۵ و ۶- و آیا تو حدیث منزله را شنیده‌ای، که در آن علی را به مثابه و مثال هارون پیغمبر وصی موسی قرار داده است؟! و از جهت پاکی و طهارت نفس آن درجه و مرتبه‌ای را برای او ثابت کرده است که: برای هارون همدوش و همپایه موسی پیامبر بوده است. پس بنابراین علی در این منزله و پایه نسبت به پیغمبر اکرم قرار گرفت؛ و نظیر هارون دارای تمام شئون او شد؛ بطوریکه اگر رسول اکرم استثناء نبوت را بعد از خود نمی نمود، امید آن بود که برای علی درجه نبوت هم ثابت باشد.

ولیکن پیامبر اکرم نبوت را استثنا نمود؛ و علی ذو الفُتُوَّة و جوانمرد، آنچه را که مصطفی از مقام و درجه و منزلت و قوت و قدرت معنوی داشت؛ همه را نائل شد.»

بحث در حدیث غدیر: حدیث ولایت، نیز از دو جهت قرار می گیرد؛ اول از جهت سند؛ و دوم از جهت دلالت. و ما در هر یک از این دو جهت لِي شاء الله تعالی بطور مستوفی بحث می نمائیم.

أما بحث از جهت سند، یعنی از جهت وقوع واقعه غدیر، در روز هیجدهم

ذوالحجّة الحرام بواسطه خطبه‌ای که رسول خدا ﷺ ایراد کردند؛ از مسلمات تاریخ اسلام، بلکه از مسلمات تاریخ بشریت است. این واقعه جزو ضروریات محسوب می‌شود. و نه تنها می‌توان واقعه غدیر را متواتر شمرد، که مافوق تواتر است. یعنی درجه اخبار از این حادثه به حدی است که مثلاً اگر با نیم آن مقدار از خیر؛ و اگر با خمس و یا عشر آن هم واقع می‌شد؛ باز به ملاک تواتر إفاده یقین می‌نمود. اگر شیعه در این باره کتاب بنویسد؛ و بحث کند و با سلسله اسناد متصل خود از اعلام و ائمه دین، این واقعه را حکایت کند، جای تعجب نیست؛ زیرا که سَنَد زنده و گویای اوست؛ زیرا که اساس مذهب و منهاج اوست؛ زیرا که مَفْرُق طُرُق و محلّ بروز زاویه بین او و بین هم خصمان اوست.

ولی جای شگفت اینجاست که مخالفان در این باره، روایات و احادیث بقدری بیان کرده‌اند، که خود اعتراف به صحّت در اسناد و یقین بودن این واقعه نموده‌اند؛ و بقدری کتاب مستقلّ در این موضوع نوشته‌اند که در حادثه‌ای از حوادث اسلام نمی‌توان یافت که اینقدر کتاب نوشته باشند؛ و بحث‌های طولانی و مُتَمَد داشته باشند.

با اینکه از صدر اسلام تا همین امروز ما دیده می‌شود که بقدری ایشان اهتمام در کتم حقایق و مخفی ماندن قضیه ولایت دارند؛ و اهتمام در عدم ذکر خبر، و تحریف آن، و تحریف کتب سابقین، و تحریف در طبع و انتشار آن می‌نمایند که هر شخص بصیر و خبیر به کتاب‌ها و روایات و تواریخ و سنن آنها را دچار حیرت و بُهت می‌کند.

عامه صریحاً در کتابهای خود تحریف دارند؛ و علناً می‌گویند و می‌نویسند که ما باید حقایق را بیان نکنیم تا دستاویز دست عوام نگردد^۱. این بحث که

۱- مثلاً ابن حجر هیتمی در کتاب «تطهیر اللسان» که در فضیلت و تقدیس معاویه تألیف کرده و در حاشیه «صواعق» او به طبع رسیده است بحث و انتقاد را در اطراف کارهای صحابه جایز ندانسته است، از ترس آنکه مبدا نقضی به دستگاه خلفا وارد آید. آنگاه درد دل نموده و در ص ۹۴ گوید: وقد علمت مما قدّمته فی معنی الإمساک من ذلك أنّ عدم الإمساک إمّا یكون واجباً لاسیما مع ولوع العوام به؛ ومع تألیف صدرت من بعض المحدثین کابن قتیبة مع جلالته القاضیه بأنّه کان ینفی أن لا یذکر تلک الظواهر؛ فإن أبی إلا ذکرها فلیئین جریانها علی قواعد أهل السنّة حتی لا یتمسک مبتدع أو جاهل

ملازم با بحث در صِحِّه گذاردن به اَعْمَالِ صَحَابِه است؛ بحث مفصلی است که ان شاء الله به مقام خود موکول می‌کنیم.

معهدا آن حَقَانِیت امیرمؤمنان و سرور موخَدان، و آن تابش نور ولایت، طوری است که به هر کتابی که دست می‌زنیم، احادیث ولایتی و مناقب و فضائل آن پیشوای راستان، و امام راست کرداران به چشم می‌خورد، و احادیث غدیر خم در برابر دیده قرار می‌گیرد. یعنی با وجود آنکه دشمنان از حَقْد و حَسَد در اختفاء آثارش کوشیدند؛ و دوستان از روی ترس و تقیّه از بیان آن آثار خودداری کردند معذک در مشرق و مغرب عالم کتابهایی که درباره حدیث غدیر نوشته شده؛ و یا لأقلّ روایات غدیر را ذکر می‌کند، سند زنده و جاویدان از طلوع نور ولایت علی در لابلائی کتابها؛ و در سینه نویسندگان؛ و در دل مشتاقان و محبّان و عاشقان؛ و در برابر دیدگان دوستان و دشمنان طَوْعاً و کرهّاً واقع می‌شود.

به هر طرف که نگاه می‌کنم تو در نظری چرا که بهر توجز دیده جایگاهی نیست

جَمَالِ السَّالِكِينَ وَ سَيِّدِ أَهْلِ الْمِرَاقِبَةِ عَلِيُّ بْنُ طَاوُسٍ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در «إقبال» گوید: فَصْلٌ در مختصر أوصافی که علماء مخالفین برای روز غدیر معلوم داشته‌اند. بدان که تصریح و تنصیص حضرت رسول اکرم ﷺ درباره امامت عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صلوات الله علیه - در روز غدیر از اموری است که نیاز به



بها. « و از آنچه ما برای تو در لزوم امساک و خودداری کردن از روایات و احادیث بیان کردیم ، دانستی که عدم امساک در بعضی از اوقات واجب می‌شود بخصوص در صورتی که عوام مردم به شنیدن و دانستن آن حریص شوند؛ و با وجود تألیفی که از بعضی از محدثان همانند ابن قتیبه صادر شده است؛ با آنکه جلالت ابن قتیبه اقتضا می‌کرد که چنین احادیثی را بیان نکند؛ یا لا اقلّ اگر حتماً اراده بیان را داشت ، طوری بیان کند که با قواعد اهل سنت موافق باشد تا آنکه شخص بدعتکار و جاهل آنرا دستاویز خود قرار ندهد.»
و مثلاً طبری در تاریخ خود، ج ۳ ص ۳۶۱ ضمن محاصره عثمان پس از نقل روایتی گوید: اما واقدی در علت حرکت مصریان به سوی عثمان ، و ورود آنها در منزل ذی مطالب بسیاری را ذکر می‌کند که من مقداری از آنرا آوردم ؛ و مقداری از آنرا به جهت زشتی آن نیاوردم .
و مثلاً طبری در ج ۳ ص ۵۵۷ گوید : هشام از ابو مخنف آورده است که یزید بن ضبیان همدانی ، از محمد بن ابوبکر آورده است که چون معاویه ، إمارت را متصرف شد ، نامه‌هایی بین او و بین معاویه رد و بدل شد که من ناپسند دارم آنها را نقل کنم زیرا عامه مردن طاقت شنیدن آنرا ندارند.

کشف و بیان، برای اهل علم و امانت و درایت ندارد؛ و ما فقط به جهت تنبّه کسی که بخواهد بیابد؛ و معنای آنرا واقف شود؛ بعضی از راویان غدیر را ذکر می‌کنیم. از جمله مصنفاتی که در این باره تصنیف شده است، تصنیفی است که أَبُو سَعْدٍ مَسْعُودُ بْنُ نَاصِرٍ سِجِسْتَانِیْ کرده است؛ این مرد در عقیده، مخالف اهل بیت است؛ ولیکن کسانی که به حال او معرفت دارند، متفقاً برآنند که آنچه راجع به اهل بیت ذکر کرده است صحیح است؛ و در نقل آنها آمین است.

تصنیفی را که او نموده است نامش را «کِتَابُ الدَّرَائَةِ فِي حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» گذارده؛ و آن کتاب مشتمل بر هفده جزء است. در این کتاب نصوص و تصریحاتی را که درباره مناقب و مراتب مولانا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام در روز غدیر رسول مکرّم - صلوات الله علیه - نموده‌اند از یکصد و بیست تن از اصحاب آنحضرت روایت می‌کند.

و از جمله مصنفات، کتابی است که مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِي صاحب «تاریخ کبیر» روایت کرده؛ و نام آن کتاب را «کِتَابُ الرَّدِّ عَلَى الْخُرْقُوصِيَّةِ» گذارده است. ^۱ در آن کتاب حدیث روز غدیر، و نصی را که رسول خدا درباره عَلِيٍّ - صلوات الله علیهما - به ولایت نموده است؛ و مقام رفیع و بزرگ او را معرفی کرده است؛ از هفتاد و پنج طریق روایتی ذکر کرده است.

و از جمله مصنفات، کتابی است که أَبُو الْقَاسِمِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَسْكَانِي تألیف کرده: و نام آنرا «کِتَابُ دُعَاةِ الْهُدَاةِ إِلَى لَأَاءِ حَقِّ الْمُوَالَاةِ» گذارده است.

و از جمله مصنفات، کتابی است که از شخصی که همانند او در علم و دانش در زمان او یافت نمی‌شد؛ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ حافظ تألیف شده است. آن کسی که خطیب در «تاریخ بغداد» او را تزکیه کرده و شهادت به تقوی و علم او داده است. او کتابی نوشته و نامش را «حَدِيثُ الْوَلَايَةِ» گذارده

۱- مراد از خُرْقُوصِيَّةَ ، خَنْبَلِيَّةَ می‌باشد؛ چون احمد بن حنبل از اولاد خُرْقُوصِ بْنِ زَهْرِ خَارِجِي است. و گفته شده است که: طبری آنها را بدین نام نامیده است به جهت آنکه بر بهاری حنبلی در بعضی از چیزهایی که راجع به غدیر خم بود، طعن نموده است. (عبارات، ج غدیر، آخر ص ۳۳)

است.

من یک نسخه از این کتاب را که در زمان خود ابوالعبّاس بن عُقْدَة نوشته شده بود؛ و تاریخ کتابتش سنه سیصد و سی بود؛ و برای صحت نقل از او خطّ شیخ طوسی و جماعتی از مشایخ اسلام در آن بود یافتیم؛ و بنابراین صحت محتویات آن نسخه بر ارباب بصیرت پوشیده نیست. در آن کتاب نصّ رسول اکرم - صلوات الله علیه - را بر ولایت مولانا **علیّ** علیه السلام از یکصد و پنج طریق ذکر کرده بود.

و اگر من تعداد اُسامی مصنّفان از مسلمین را که در این باب کتابی نگاشته‌اند، در اینجا بیاورم؛ برای مطالعه کنندگان این کتاب به طول خواهد انجامید. و تمامی آن تصانیف اینک در نزد ما موجود است؛ مگر کتاب طبری.^۱

و نیز در «اقبال» گوید: **فصل**؛ و اما آنچه را که مسعود بن ناصر سجستانی در کیفیت نصّ رسول خدا درباره ولایت مولانا **علیّ** علیه السلام روایت کرده است، یک جلد است که حاوی بیش از بیست جزوه است. و اما آنچه را که محمد بن جریر صاحب تاریخ در این باره روایت کرده است، آن هم یک جلد است؛ و اما آنچه را که ابوالعبّاس بن عُقْدَة و غیر او از علماء و روات آورده‌اند مجلّدات عدیده‌ای است.^۲

ابن شهر آشوب گوید: علماء همگی إجماع و اتفاق دارند بر قبول حدیث ولایت؛ و اختلاف آنها در تأویل و معنای آنست؛ این حدیث را محمد بن إسحاق، و أحمد بلاذری، و مُسلم بن حجاج، و أبو نعیم إصفهانی، و ابوالحسن دارقطنی، و ابوبکر بن مردویه، و ابن شاهین، و ابوبکر باقلانی، و ابوالمعانی جوینی، و ابواسحق ثعلبی، و ابوسعید خرگوشی، و ابوالمظفر سمعانی، و ابوبکر بن شیبّه، و علی بن جعد، و شعبه، و أعمش، و ابن عبّاس، و ابن الثّلاج، و شعبی، و زهّری، و اقلیشی، و ابن ماجّه، و ابن البیّح، و ابن عبّدریّه، و الکانی، و ابویعلیٰ موصلی، از چند طریق، و أحمد بن حنبل از چهار طریق، و ابن بطة از بیست و سه طریق، و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق در کتاب «الولایة»، و ابوالعبّاس

۱- «اقبال» ص ۴۵۳.

۲- «اقبال» ص ۴۵۷.

ابن عَقْدَةَ از یکصد و پنج طریق، و أَبُو بَكْرٍ جَعَابِي از یکصد و بیست و پنج طریق، روایت کرده‌اند.

و عَلِيُّ بْنُ هِلَالٍ مَهَلَّبِيُّ کتاب «الغدیر» را تصنیف کرده است، و أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، کتاب مَنْ رَوَى غَدِيرَ حُمٍّ را تصنیف کرده است، و مَسْعُودُ شَجْرِي کتابی که در آن راویان این حدیث و طرق آنست تصنیف کرده است؛ و مَنصُور لَانِي رازی در کتاب خود أسامی راویان آنرا به ترتیب حروف معجم استخراج نموده است، و از صاحب «کافی» ذکر کرده است که او گفته است: قصه غدیر خم را برای ما قاضی أَبُو بَكْرٍ جَعَابِي از أَبُو بَكْرٍ، و عمر و عثمان، و عَلِي، و طَلْحَةَ، و زُبَيْر، و حَسَن، و حُسَيْن، و عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، و عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، و عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، و أَبُو ذَرٍّ، و سَلْمَانَ، و عَبْدِ الرَّحْمَنِ، و أَبُو قَتَادَةَ، و زَيْدَ بْنَ رُقَيْمٍ، و جَرِيرَ بْنَ حَمِيدٍ، و عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ، و عبد الله بن أنیس، و بَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ، و أَبُو أَيُّوبٍ، و أَبُو بَرزَةَ أَسْلَمِي، و سَهْلَ بْنَ حَنِيْفٍ، و سَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ، و أَبُو الْهَيْثَمِ، و عبد الله بن ثابت انصاری، و سَلْمَةَ بْنَ أَكْوَعٍ، و حُدْرِي، و عَقَبَةَ بْنَ عَامِرٍ، و أَبُو رَافِعٍ، و كَعْبَ بْنَ عُجْرَةَ، و حُذَيْمَةَ بْنَ يَمَانَ، و أَبُو مَسْعُودَ بَدْرِي، و حُذَيْفَةَ بْنَ أَسِيدٍ، و زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ، و سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ، و حُزَيْمَةَ بْنَ ثَابِتٍ، و حَبَّابَ بْنَ عُنْبَةَ، و جُنْدَبَ بْنَ سُفْيَانَ، و عَمَرَ بْنَ أَبِي سَلْمَةَ، و قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ، و عُبَادَةَ بْنَ صَامِتٍ، و أَبُو زَيْنَبٍ، و أَبُو لَيْلَى، و عبد الله بن رَبِيعَةَ، و أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، و سَعْدَ بْنَ جُنَادَةَ، و حَبَّابَ بْنَ سَمْرَةَ، و يَعْلَى بْنَ مُرَّةٍ، و ابن قَدَامَةَ أَنْصَارِي، و نَاجِيَةَ بْنَ عُمَيْرَةَ، و أَبُو كَاهِلٍ، و خَالِدَ بْنَ وَكَيْدٍ، و حَسَّانَ بْنَ ثَابِتٍ، و ثَعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ، و أَبُو رِفَاعَةَ، و عَمْرَو بْنَ حَمِقٍ، و عبد الله بن يَعْمَرَ، و مَالِكَ بْنَ حُوَيْرِثٍ، و أَبُو حَمْرَاءٍ، و ضَمْرَةَ بْنَ حَبِيبٍ، و وَحْشِي بْنَ حَرْبٍ، و عُرْوَةَ بْنَ أَبِي جَعْدٍ، و عَامَرَ بْنَ نَمِيرِي^۱ و بَشِيرَ بْنَ عَبْدِ الْمُنْذِرِ، و رِفَاعَةَ بْنَ عَبْدِ الْمُنْذِرِ، و ثَابِتَ بْنَ وَدِيعَةَ، و عَمْرُو بْنَ حُرَيْثٍ، و قَيْسَ بْنَ عَاصِمٍ، و عبد الأعلى بن عَدِيٍّ، و عُثْمَانَ بْنَ حُنَيْفٍ، و أَبِي بَنِي كَعْبٍ، و از زنان: فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ عليها السلام، و عَائِشَةَ، و أُمَّ سَلْمَةَ، و أُمَّ هَانِي، و فَاطِمَةَ بِنْتَ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، روایت کرده‌اند.^۲

۱- در نسخه «مناقب» نمیری است؛ و در «عَبَقَات» ج غدیر ص ۹ عامر بن عمیر العمیری ضبط

کرده: و در «الغدیر» ج ۱، ص ۴۶ عامر بن عمیر النمیری آورده است.

۲- «مناقب» ج ۱، ص ۵۲۸ و ص ۵۲۹.

عالم جلیل میر حامد حسین هندی نیشابوری، در کتاب شریف «عَبَقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي إِثْبَاتِ إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ» در جلدی که در خصوص غدیر تصنیف نموده است، پس از ذکر آنچه ما در اینجا از سید بن طاوس - رضوان الله علیه - درباره تصنیف ابن عُقْدَةَ کتابی را در مسئله غدیر که در چند مجلد گنجانیده شده است؛ و تعداد طرقی را که در آنجا بیان می‌کند، به یکصد و پنج می‌رسد بیان کردیم؛ گوید: این کتاب در نزد ابن طاوس موجود بوده و در «طَرَائِفِ فِي مَعْرِفَةِ مَذَاهِبِ الطَّوَائِفِ» از آن نام برده است؛ و اسماء آن صحابه را که ابن عُقْدَةَ از ایشان حدیث غدیر را نقل کرده است؛ آورده است.

آنگاه نام یکایک از صحابه را که ابن عُقْدَةَ، حدیث را به آنها منتهی نموده است ذکر می‌کند. و ایشان علاوه بر بسیاری از صحابه که ما نامشان را از کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب اخیراً ذکر کردیم عبارتند از: سَعِيدُ بْنُ مَالِكٍ، عبدالله بن مَسْعُودٍ، عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ أَنْصَارِي، خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ أَنْصَارِي، عبدالله بن عَمْرٍو بن حَطَّابٍ، رِفَاعَةُ بْنُ رَافِعٍ أَنْصَارِي، سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ أَنْصَارِي، هَاشِمُ بْنُ عُثْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، مِقْدَادُ بْنُ عَمْرٍو كِنْدِي، عبدالله بن أَسِيدٍ مَخْزُومِي، عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ خُزَاعِي، بُرَيْدَةُ بْنُ جَبَلَةَ بْنِ عَمْرٍو أَنْصَارِي، أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، سَعِيدُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ، أَبُو سَرِيحَةَ غِفَارِي، زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، جَابِرُ بْنُ سَمْرَةَ سُوَائِي، حُبْشِيُّ بْنُ جُنَادَةَ سُلُولِي، ضَمِيرَةَ أَسَدِي، عُبَيْدُ بْنُ عَازِبٍ أَنْصَارِي، عَبْدِاللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى، أَسْلَمِيُّ، زَيْدُ بْنُ شَرَّاحِيلٍ أَنْصَارِي، عبدالله بن بشر مَازَنِي، عَبْدِاللَّهِ بْنُ نَعِيمٍ دَيْلَمِي، أَبُو فُضَالَةَ أَنْصَارِي، عَطِيَّةُ بْنُ بَشْرٍ مَازَنِي، عَامِرُ بْنُ لَيْلَى غِفَارِي، أَبُو طُفَيْلٍ عَامِرُ بْنُ وَائِلَةَ كِنَانِي، عبد الرَّحْمَنِ عَبْدُ رَبِّ أَنْصَارِي، عَبْدِاللَّهِ بْنُ يَامِيلٍ، حَبَّةُ بْنُ جُوَيْنٍ عُرَنِي، أَبُو زُوَيْبٍ شَاعِرٍ، أَبُو شُرَيْحٍ خُزَاعِي، أَبُو جَحِيفَةَ وَهَبُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ سُوَائِي، أَبُو أَمَامَةَ صُدِّيُّ بْنُ عَجْلَانَ بَاهِلِي، عَامِرُ بْنُ لَيْلٍ بِنِ ضَمْرَةَ، قَيْسُ بْنُ ثَابِتٍ شَمَّاسٍ أَنْصَارِي، عبد الرَّحْمَنِ بْنُ مُدَلِّجٍ، حَبِيبُ بْنُ بُدَيْلٍ بِنِ وَرْقَاءٍ خُزَاعِي، و از زنان علاوه بر زنان سابق الذكر، أَسْمَاءُ بِنْتِ عُمَيْسٍ خُثَمِيَّةٌ می‌باشد.

و سپس صاحب «عَبَقَاتِ» گوید: از این عبارت ظاهر است که ابن عقدة، حدیث غدیر را از این صحابه مذکورین که قریب صد کس‌اند روایت کرده؛ و نیز روایت کردن بیست و هشت دگر صحابه علاوه بر مذکورین این حدیث شریف را

افاده نموده.^۱

و نیز گوید: أبو الحسن علی بن محمد بن خطیب جلابی معروف به ابن مغازلی در کتاب «مناقب»، بنابه نقل شیخ أبو الحسن یحیی بن حسن بن حسین بن علی اسدی جلی ربعی معروف به ابن بطریق^۲ در کتاب «العُمدة فی عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار أمير المؤمنين علی بن أی طالب وصی المختار» روایت کرده است که: برای من روایت کرد أبو القاسم فضل بن محمد بن عبدالله اصفهانی چون در شهر واسط بر ما وارد شد، بطوریکه از روی کتابش می خواند و إملا می کرد در بیستم شهر رمضان سنه ۴۳۴، گفت: روایت کرد برای من محمد بن علی بن عُمَر بن مهدی، گفت: روایت کرد برای من سلیمان بن أحمد بن آیوب طبرانی؛ گفت: روایت کرد برای من أحمد بن إبراهيم بن کیسان ثقفی اصفهانی؛ گفت: روایت کرد برای من اسماعیل بن عُمَر بجلی؛ گفت: روایت کرد برای من مسعر بن کدام، از طلحة بن معروف، از عُمَر بن سعّد که گفت: من حضور داشتم که علی امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را سوگند می داد که هر کس آنچه را که در روز غدیر خم از پیغمبر شنیده است بگوید و شهادت دهد! دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند. از ایشان بود أبوسعید خدری و أبوهزیره و أنس بن مالک. شهادت دادند که آنها همگی شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ

۱ - «عبقات» جلد غدیر طبع دوم، ص ۸ ص ۹. میرحامد حسین چنانکه خود در ابتدای این مجلد گوید: این را در ردّ «تحفه عزیزیه» تصنیف کرده؛ و از افادات والد ماجدش علامه مولی محمد قلی - رحمة الله علیه - استعانت جسته است. و مولانا سید محمد قلی که از اعظام علمای اسلام و پاسداران مکتب تشیع بوده است کتاب «تشیید المطاعن و کشف الضعائن» را در ردّ «تحفه اثنا عشریه تصنیف» کرده است. توکلش در ۱۱۸۸ و رحلتش در ۱۲۶۸ در شهر لکهنو واقع شد. «تحفه اثنا عشریه» را شاه ولی الله صاحب هندی تصنیف کرده است؛ و خواجه عبدالله کابلی در کتاب «صواقع» به تقلید او برخاسته و از او تأیید کرده است.

۲ - ابن مغازلی شافعی از اجلاء و اکابر علماء عامه است و در سنه ۴۸۳ وفات کرده است؛ و ابن بطریق بنا به نقل ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» نزد حمصی رمزی علم فقه و کلام را بنا بر مذهب امامیه خوانده است؛ و مدتی در بغداد ساکن بوده و سپس در واسط به عبادت اشتغال داشت. وفات او در شعبان سنه ۶۰۰ در هفتاد و هفت سالگی اتفاق افتاد.

وَالْآهَ، وَ عَادٍ مِّنْ عَادَاهُ.

و سپس ابن بطریق گفته است: راوی این حدیث: ابوالقاسم فضل بن محمد گفته است: این حدیث صحیح است از رسول خدا ﷺ و حدیث غدیر خم را از رسول الله قریب به صد نفر روایت کرده‌اند که از آن جمله می‌باشند عَشْرَةٌ مُّبَشَّرَةٌ. و آن حدیثی است که من در آن هیچگونه عیب و نقض روایتی نمی‌بینم؛ و این فضیلتی است که علی (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) به آن اختصاص یافته؛ و در این فضیلت هیچکس با او شریک نمی‌باشد - انتهی^۱.

سپس گوید: از این عبارت ظاهر است که حدیث غدیر خم، حدیث صحیح است از جناب رسالت مآب ﷺ؛ و روایت کرده‌اند این حدیث شریف را صد کس از صحابه که از جمله ایشان عشره‌اند؛ یعنی ده کس از صحابه که حدیث بشارت جنت را در حق ایشان نقل می‌کنند. و فضل بن محمد بنابر مزید تأکید، برین کلام اکتفا نکرده، به مزید تأکید و تشیید مبانی صحت و ثبوت این روایت باز فرموده که: این حدیث ثابت است؛ نمی‌دانم برای آن عِلَّتِي (نَقْصِي و عَيْبِي). و نیز فرموده که: متفرد شده علی عليه السلام به این فضیلت؛ شریک نشده است آنحضرت را کسی. و این کلام قطع نظر از دلالت بر کمال صحت و ثبوت و تواتر و استفاضه حدیث غدیر دال است بر آنکه این حدیث بر امامت یا افضلیت آنجناب که مستلزم امامت است دلالت دارد. زیرا که عدم مشارکت دیگری جناب امیرالمؤمنین عليه السلام را در این فضیلت، دلیل صریح است بر اختصاص آنجناب به این فضیلت؛ پس اگر فضیلت عین امامت است فذاک المطلوب؛ و اگر غیر امامت است پس باز هم چون دیگران از آن بهره ندارند، جناب امیر عليه السلام افضل ایشان باشد.^۲

و پس از این، شرح مفصّلی بیان کرده است در اینکه علماء بزرگ و اکابر اهل سنت بر کتاب ابن عقده و خطبه غدیر خم در آن با طرق متعدده تصریح نموده‌اند.

۱- خصوص این حدیث را از ابوالقاسم فضل بن محمد، ابن مغزالی در «مناقب» خود ص ۲۷ حدیث شماره ۳۹ آورده است.

۲- «عقبات» ج غدیر ص ۶ و ص ۷.

از جمله شیخ تقی الدین أحمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام ابن تیمیة حرّانی حنبلی است - که فاضل معاصر در «مُنْتَهَى الْكَلَامِ»^۱ او را به شیخ الإسلام می‌ستاید؛ و بر إفادات او در مقابله أهل حقّ تشبّث می‌نماید - در «مِنْهَاجُ السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ فِي رَدِّ كَلَامِ الشَّيْخَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ» که آنرا جواب «مِنْهَاجُ الْكِرَامَةِ» تصنیف علامه حلی - أَحَلَّهُ اللَّهُ مَظَانَّ الْكِرَامَةِ وَ بَوَّأَهُ دَارَ السَّلَامَةِ - یکسان ساخته در ذکر حدیث غدیر گفته: وَقَدْ صَنَّفَ أَبُو الْعَبَّاسِ ابْنُ عُقْدَةَ مُصَنَّفًا فِي جَمْعِ طُرُقِهِ^۲. «أبو عَبَّاسِ ابْنِ عُقْدَةَ كِتَابِي فِي جَمْعِ آوْرِي طُرُقِ حَدِيثِ غَدِيرِ تَصْنِيفَ كَرْدَه است».

و از جمله شیخ محمد بن محمد بن علی أبو الفضل کِنَانِي عَسْقَلَانِي مصري شافعی معروف به ابْنِ حَجَر که جلالت و فضائل او در نزد مترجمین أهل تسنن، همچون مقریزی؛ و «تَوْضِيحُ الْمُشْتَبِه» تصنیف شمس بن ناصر الدین دمشقی و «طَبَقَاتُ شُعْرَاء» بدرالدین محمد بن ابراهیم بستنکی قاهری؛ و غیر هم جای شبهه نیست، ... و فاضل معاصر در «مُنْتَهَى الْكَلَامِ» بر تحقیقات او می‌نازد؛ و تبخّر او را در فن حدیث شریف مُسَلَّمُ الثَّبُوتِ می‌داند، در «فَتْحُ الْبَارِي» شرح «صَحِيحُ بَخَارِي» که حسب إفاده مخاطب در «بِسْتَانِ الْمُحَدِّثِينَ» به جهت کثرت شهرت و کثرت نقل و اعتماد بر آن، حکم متن، یعنی «صَحِيحُ بَخَارِي» حاصل شده؛ در مناقب جناب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

و أَمَّا حَدِيثُ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» ترمذی و نسائی آنرا تخریج کرده‌اند؛ و آن حدیثی است که جداً طرق آن بسیار است. و ابن عقده در کتابی به تنهایی آن طرق را جمع کرده است؛ و بسیاری از سندهای آن طرق صحیح و حَسَن است - انتهى .

پس از این علامه میرحامد حسین شرح مُشْبَعِي درباره ابن عقده و أعظم از بزرگانی که از او نقل کرده‌اند؛ و إِرَائَةُ كِتَابِ تَرَاجِمِ وَ رِجَالِي که آن أعظم را به

۱ - کتاب «مُنْتَهَى الْكَلَامِ» را مولوی حیدر بن شیخ محمد حسن فیض آبادی تصنیف کرده است، و تصنیف این کتاب بعد از تصنیف «تَحْفَةُ اثْنَا عَشْرِيَّة» بوده است .

۲ و ۳ - «عَبَقَات»، ج غدیر، ص ۱۰ و ص ۱۱.

جلالت می ستایید، می آورد؛ و سپس می گوید:

«مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِيِّ صَاحِبِ تَارِيخٍ، خَبَرَ يَوْمَ الْغَدِيرِ رَأَى فِي كِتَابِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَفِيهِ هَفْتَادٌ وَفِيهِ طَرِيقٌ بَيَانٌ كَرِهْتُهُ وَأَنَا «كِتَابُ الْوَلَايَةِ» نَامٌ نَهَادَةٌ. «چنانکه صاحب «عُمْدَةُ» - طاب ثراه - این مطلب را با همین عباراتی که آوردیم بیان کرده است. و پس از بیان آنچه ما از کتاب «إِقْبَالُ» سَيِّدِ بْنِ طَاوُسٍ درباره کتاب طبری آورده ایم گوید: و در «طرائف» گفته است: حدیث غدیر را مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِيِّ در کتاب تاریخ خود از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است؛ و علاوه بر آن کتابی مستقل در این موضوع نوشته؛ و اسم آنرا «کتاب ولایت» گذارده است؛ و من در بعضی از کتابهای طبری خوانده ام: آن کتابهایی در صحیح خبر یوم الغدیر نگاشته است؛ که اسم آن کتاب را رَدُّ بَرِّ حُرْقُوصِيَّةٍ گذارده است یعنی حنابله؛ چون أحمد بن حنبل از اولاد حُرْقُوصِ بْنِ زُهَيْرٍ خارجی است؛ و بعضی گفته اند طبری کتابش را بدین نام نهاده است چون بر بهاری حنبلی به بعضی از چیزهایی که درباره غدیر است، طعن داشته است.

و علامه شمس الدین أبو عبدالله مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ قَائِمَانَزِ تَرْكَمَانِي دَمَشْقِي ذَهَبِي به تألیف طبری کتابی را مستقلاً در طرق حدیث غدیر، اعتراف نموده؛ و به اظهار وقوف خود بر آن کتاب و مدهوش گردیدن به ملاحظه کثرت طرق حدیث، کَسْرَ ظَهْرٍ مَنكَرِينَ نُصَاباً^۱ نموده؛ چنانچه مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ در «رَوْضَةُ تَدْوِيَّة» شرح «تَحْفَةُ عَلَوِيَّة» گفته است: ذَهَبِي در «تَذْكَرَةُ الْخَفَّاط» در ترجمه مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ گفته است که: مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِيِّ در این موضوع کتابی تصنیف کرده است، که من بر آن واقف شدم؛ و از کثرت طُرُقِ آن مدهوش گشتم.

و إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَمْرِو بْنِ كَثِيرٍ بن ضوین کثیر شافعی که نموذج فضائل و محامد و مناقب و مفاخر او را در ما بعد إن شاء الله تعالی خواهی شنید؛ در تاریخ خود در ذکر مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِيِّ - علی ما نُقِلَ - گفته: من دیدم کتابی را از طبری که راجع به احادیث غدیر خم بود؛ و در دو جلد ضخیم بود؛ و کتابی را نیز

۱ - یعنی موجب شکست پشت منکران و معاندان بود.

دیدم که در حدیث طَیْر تألیف کرده بود^۱.

و پس از آن شرح مفصّلی درباره طبری و شهرت او و إحاطه او و کسانی که از او تعظیم و تبجیل کرده‌اند آورده است؛ و سپس گفته است:

مُحَدَّثُ شَهِير: أَبُو الْقَاسِمِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَسَنَكَانِي نِيْز كِتَابِي فِي إِثْبَاتِ حَدِيثِ غَدِيْرٍ وَ جَمْعِ طُرُقِ أَنْ تُصَنِّفَ كَرِهَهُ. وَ پَسِ از بِيَانِ أَنْجَحِهِ مَا از «أَقْبَالَ» سَيِّدِ بْنِ طَاوُسٍ نَقَلَ كَرِهِيْمُ:

و در «طَرَائِفُ فِي مَعْرِفَةِ مَذَاهِبِ الطَّوَائِفِ» فرموده است که: حَاكِمُ حَسَنَكَانِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كِتَابِي فِي حَدِيثِ يَوْمِ الْغَدِيْرِ تُصَنِّفُ كَرِهَهُ؛ وَ نَامُ أَنْرَا «كِتَابُ دُعَاةِ الْهُدَاةِ إِلَىٰ أَدَاءِ حَقِّ السُّؤَالَةِ» كَرِهَهُ؛ وَ اِيْنِ كِتَابِ دَوَاذِمِ جَزْوِ اسْت.

و مخفی نماند که: أَبُو الْقَاسِمِ حَسَنَكَانِي از أَجَلِّهِ عِلْمَايِ مُتَقِيْنِ وَ عَمْدَهُ كَمَلَايِ مُحَدَّثِيْنِ وَ أَثْبَاتِ نَحَارِيْرِ مَمْدُوْحِيْنِ، وَ ثِقَاتِ جِهَابِذِهِ مَعْتَمِدِيْنِ اسْت؛ جَلَالِ الدِّيْنِ سَيُّوْطِي فِي «طَبَقَاتِ الْحَفَاطِ» كَقْتَهُ:

الْحَسَنَكَانِي الْقَاضِي الْمُوْحَدَّثُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنَكَانِ الْقُرَشِي الْعَامِرِي النَّيْسَابُورِي وَ يَعْرِفُ بِأَبْنِ الْحَدَّاءِ، شَيْخٌ مُتَقِيْنٌ فَوْ عِنَايَةِ تَامَّةٍ بِعِلْمِ الْحَدِيثِ، عُمُرٌ وَ عَلَاةٌ إِسْنَادُهُ؛ وَ صَنَّفَ فِي الْأَبْوَابِ وَ جَمَعَ؛ حَدَّثَ عَنْ جَدِّهِ: الْحَاكِمِ وَ أَبِي طَاهِرِ بْنِ مَحْمَشٍ؛ وَ تَفَقَّهَ بِالْقَاضِي أَبِي الْعَلَاءِ صَاعِدٍ؛ أَمَلَىٰ مَجْلِسًا صَحَّحَ فِيهِ رَدَّ الشَّمْسِ لِعَلِيٍّ، وَ هُوَ يَدُلُّ عَلَىٰ حُبْرِيَّتِهِ بِالْحَدِيثِ، وَ تَشْيِيعِ، مَاتَ بَعْدَ أَرْبَعِ مِائَةٍ وَ سَبْعِيْنِ.

ازِيْنِ عِبَارَتِ شَعَشَه مَأْتَرٌ جَمِيْلَهُ حَسَنَكَانِي لِمَعَانِ ظَهْرٍ دَارِدِ، چِه از آنِ وَاضِحِ اسْتِ كِه حَسَنَكَانِي شَيْخٌ مُتَقِيْنٌ بُوْد؛ عِنَايَتِ وَ تَوَجُّهِ تَامَّ بِه عِلْمِ حَدِيثِ دَاشْتِ، وَ عُمُرِ طَوِيْلِ يَافْتِ، وَ إِسْنَادِ او عَالِي بُوْد؛ وَ بِه تُصَنِّفُ أَحَادِيْثَ مُبَوَّبَه وَ جَمَعَ رَوَايَاتِ إِقَامَتِ فَرْمُوْدَه. وَ تَحْدِيْثِ نَمُوْدِ از جَدِّ خُوْدِ حَاكِمِ نَيْسَابُورِي وَ أَبُو طَاهِرِ بْنِ مَحْمَشِ. وَ تَحْصِيْلِ فِقْهِ كَرْدِ از قَاضِي أَبُو الْعَلَاءِ صَاعِدِ. وَ إِمْلَاءِ مَجْلِسِي كَرْدِ كِه در آنِ تَصْحِيْحِ حَدِيثِ رَدِّ شَمْسِ بَرَايِ جَنَابِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَمُوْدَه؛ وَ آنِ مَجْلِسِ

۱ - «عَبَقَات»، ج غدير، ص ۳۴ و ص ۳۵.

دلالت بر خیرت او به حدیث دارد.

و از این فقرات به وجوه عدیده جلالت و نبالت و مهارت و نباهت و غایت فضل و کمال و حذآقت حَسَنکانی مستفاد است. امّا ادّعای دلالت مجلس تصحیح حدیث ردّ شمس بر تشیّع پس ضرری نمی‌رساند؛ چه آنفاً دانستی که تشیّع حسب تصریح علامه ابن حَجَر عَسَقَلانی عبارت است از محبّت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و تقدیم آنحضرت بر صحابه و تِلْكَ شِكَاةُ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارَهَا^۱.

و پس از آنکه فصلی در مدح و منقبت حاکم حَسَنکانی سخن می‌گوید، از سِجِسْتانی سخن به میان می‌آورد:

أَبُو سَعِيدٍ مَسْعُودِ بْنِ نَاصِرِ سَنْجَرِي سِجِسْتَانِي نَزَحَ كِتَابِي مُسْتَقِلًّا كَمَا ضَخَّامَتِ أَنْ بِي هَفْدَه جَزْءٌ مِي رَسَدٌ؛ در جمع طرق حدیث غدیر تصنیف نموده و آن را به كِتَابُ دِرَايَةِ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» موسوم ساخته و اعداد اسانید آن یک هزار و سیصد است.

و پس از آنچه ما از «اقبال» سید بن طاوس راجع به کتابش در غدیر آوردیم؛ گوید:

از این عبارت برمی‌آید که سِجِسْتانی کتابی خاصّ در ضبط طرق حدیث غدیر تصنیف نموده؛ و آن کتاب هفده جزء است که نام آنرا کتاب «دِرَايَةِ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» گذاشته؛ و در آن از صد و بیست صحابه این حدیث شریف را روایت کرده. در «طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» فرموده:

من وقوف یافتم بر کتابی که أَبُو سَعِيدٍ مَسْعُودِ بْنِ نَاصِرِ سِجِسْتَانِي تصنیف نموده؛ و آنرا کتاب «دِرَايَةِ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» نام گذاری کرده است. و آن مشتمل بر هفده جزء است. و من همانند چنین کتابی ندیده‌ام؛ و این مسعود بن ناصر از موثّق‌ترین مردان مذاهب اربعه است؛ او از حدیث یوم الغدیر و نصّ رسول الله بر اینکه علی بن ابیطالب بعد از او خلیفه است، پرده برداشته است. از یکصد و بیست تن از صحابه روایت کرده است؛ که شش تن از آنها زن می‌باشند؛ و هر کس بر مضمون و محتوای کتاب «دِرَايَةِ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» اطلاع پیدا کند هیچ شکّی برای او نمی‌ماند که آن کسانی که بر علی بن ابیطالب تقدّم جستند،

۱ - «عباقت»، ج غدیر، ص ۳۷.

دشمنی کردند؛ و میل به ریاست پیدا کردند؛ و عَدَدِ سَنَدَهای کتاب «دِرَایَةُ الْوَلَايَةِ» یکهزار و سیصد سند است.

این عبارت دلالت دارد بر آنکه سجستانی تصنیف کتابی در جمع طرق حدیث غدیر نموده که از یکصد و بیست صحابه در آن روایت کرده و عَدَدِ اَسَانِدِ این کتاب به یکهزار و سه صد می‌رسد. و مخفی نماند که مسعود سجستانی از أَجَلَهُ حُفَاطٍ و اَعْظَمِ مَحَدِّثِينَ و اَكْبَرِ مَعْتَمِدِينَ و مَشَايِخِ مَعْتَبَرِينَ و سُبَّاقِ مُوْتَقِّئِينَ و حُفَاطِ مَتَقِّئِينَ سُنِّيهِ است.

عبدالکریم سَمْعَانِي در «اَنَسَاب» گفته: **ابوسعید مسعود بن ناصر بن اَبی زید سَنَجَرِي الرَّكَّابِ، كَان حَافِظًا مَتَقِنًا فَاضِلًا.** به سوی خراسان و جبال و عراقین و حجاز مسافرت کرد، و زیاد حدیث شنید، و روایت کرد؛ و جمع احادیث نمود. جماعتی کثیر از مَرُو و نیشابور و اصفهان برای ما بیان کردند؛ و در سنه چهار صد و هفتاد و هفت رحلت کرد^۱.

و پس از شرحی درباره احوال سجستانی، گوید:

شمس الدین ابن ابوعبدالله محمد بن أحمد ذهبی که مشایخ محققین و علماء معتمدین قوم، اَسْفَارِ خود را به طَرَاذِ جَلَائِلِ فِضَائِلِ او مُعَلِّمٍ و مُطَرِّزِ کرده‌اند، نیز کتابی خاص در ذکر طُرُقِ حدیثِ غدیر، مُفْرَدِ ساخته؛ و تصریح نموده که برای این حدیث طرق جیده است.

در کتاب «مِفْتَاحُ كَنْزِ دِرَایَةِ رِوَايَةِ الْمَجْمُوعِ مِنْ دُرَرِ الْمَجَلِّدِ الْمَسْمُوعِ» مسطور است که: خطیب بغدادی گفته است: حاکم، عالمی موثق بود و میل به تشیع داشت. احادیثی را جمع کرده و پنداشت که آنها بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح می‌باشند، که از آن جمله است: حدیث طَیْرٍ، و حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ لِيَكُنْ اَصْحَابِ حَدِيثِ اِيْنِ اَحَادِيْثِ رَا اَزْ اَوْ مُنْكَرِ شَمْرَدَنْدِ؛ و به قول خودشان التفات نکردند.

حافظ ذهبی گوید: شک نیست که در «مستدرک» احادیثی بسیار است که آنها بر شرط صحّت نیستند، بلکه در آن احادیث موضوعه‌ای است که شأن

۱ - «عَبَقَات»، ج غدیر، ص ۴۱.

«مستدرک» إخراج آنهاست. و اما حدیث طَیْر دارای طُرُق بسیاری است که جداً زیاد است و من برای آن تصنیفی مستقل نموده‌ام که مجموع آن احادیث ایجاب می‌کند که دارای اصل است. و اما حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ دارای طُرُق بسیار خوبی است؛ و من برای آن نیز تصنیفی مستقل کرده‌ام. تا آنکه گوید: خطیب بغدادی که در حال حاکم نوشته است: ثقہ است و میل به تشیع دارد؛ بعضی از علماء گفته‌اند که معنای تشیع او اینست که قائل بود به تفضیل حضرت علی بر عثمان که مذهب جمعی از أسلاف بود؛ و الله اعلم. تا آنکه گوید: و بالاتر از همه آنست که بعضی از علماء در جمع طرق حدیث غدیر بیست و هشت جلد یا زیاده تصنیف کرده‌اند.

چنانچه محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی؛ که صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی در «وَأَفِي بِالْوَقِيَّاتِ»؛ و شیخ مجد الدین أبوطاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی در کتاب «الْبُلْغَةُ فِي تَرَاجِمِ أُمَّةِ التَّحْوِ وَاللُّغَةِ»، و جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سئوطی در «بُعِيَّةُ الْوَعَاةِ فِي طَبَقَاتِ النُّحَاةِ» جناب او را به مدائح عظیمه و مناقب فخیمه و محاسن جلیله و أوصاف جمیله ستوده‌اند؛ و صفدی تصریح کرده است که: او صدوق اللّهجه بوده؛ در کتاب «مناقب» بنا بر نقل حسین بن خیر^۱ در کتاب «نَحْبُ الْمُنَاقِبِ لِأَبِي طَالِبٍ» گفته است: جدّ من: شهر آشوب می‌گفت که: من از أبوالمعالی جوینی شنیدم که متعجبانه می‌گفت: من یک جلد در بغداد در دست یک نفر صحاف دیدم که در آن روایات حدیث غدیر بود؛ و بر روی آن نوشته بود: جلد بیست و هشتم از طرق گفتار رسول خدا ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ و به دنبال این جلد، جلد بیست و نهم است.

و ابن کثیر شامی از أبوالمعالی جوینی - علی ما نقل - در تاریخ خود نقل کرده: إِنَّهُ كَانَ يَتَعَجَّبُ وَيَقُولُ: شَاهَدْتُ مُجَلِّدًا بِيَعْدَادٍ فِي يَدِ صَحَافٍ فِيهِ رَوَايَاتُ هَذَا الْخَبَرِ مَكْتُوبًا عَلَيْهِ الْمَجَلَدَةُ الثَّامِنَةُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ طُرُقٍ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛ وَيَتْلُوهُ الْمَجَلَدُ الثَّاسِعُ وَالْعِشْرُونَ.^۲

۱- در «الذريعة» حسین بن جبیر ضبط کرده است.

۲- این داستان را از جوینی، شیخ سلیمان حنفی قندوزی در «بناييع المودة» ص ۳۶؛ و علامه

زیاده از این تواتر و استفاضه چه خواهد بود؟ که صرف در نقل طرق این حدیث بیست و هشت جلد یا زیاده تصنیف شد؛ هرگز خبری در اهل اسلام همچنین تواتر و استفاضه متعارف نیست که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده باشند؛ و اکثر اسانید آن صحاح و حسان باشند. و علمای اعلام اهل سنت در جمع طرق آن، کتب تصنیف کرده باشند؛ تا آنکه بعضی از علماء بیست و هشت مجلد یا زیاده در طرق آن نوشتند.^۱

میرحامد حسین - رضوان الله علیه - که از مفاخر علمای اسلام و از برجستگان پاسداران حریم تشیع است^۲، بعد از بیان مشروحی که درباره کتب مؤصّفه در موضوع حدیث غدیر نموده است؛ آنگاه به تفصیل نام بسیاری از علمائی را که معترف به تواتر حدیث شده‌اند؛ می‌برد و مفصلاً در ترجمه احوال آنها داد سخن می‌دهد. رضوان الله علیه و أسکنه بْخُبُوْحَة جَنَّتِه مع اولیائه.

مرحوم علامه امینی که مفخر علمای ماست، در دوره کتاب بی نظیر و بدیع «الغدیر» که حقاً در موضوع خود فرید است؛ بحث را در سند حدیث غدیر تمام

←

امینی در ج ۱ «الغدیر» ص ۱۵۸ از قندوزی در «ینابیع» نقل می‌کند. ودر «غایة المرام» جزو اول ص ۱۰۳ از ابن شهر آشوب از جدش شهر آشوب از جونیقی نقل می‌کند.

۱- «عَبَقَات»، ج غدیر، ص ۴۲ و ص ۴۳.

۲- علامه امینی در «الغدیر» ج ۱ ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷ بیست و یکمین نفر از مصنفان درباره حدیث را میرحامد حسین می‌شمرد؛ ودر شرح ترجمه او گوید: «سید میرحامد حسین بن سید محمد قلی موسوی هندی لکهنوی متوفی در سنه ۱۳۰۶ در سن شصت سالگی، حدیث غدیر را وطرق آنرا، و تواتر آن، و مفاد آن را در دو مجلد ضخیم در هزار و هشت صفحه آورده است. و این دو جلد، از مجلدات کتاب کبیر او (عَبَقَات) است. و این سید طاهر عظیم همانند پدر مقدّسش شمشیری از شمشیرهای کشیده شده خدا بر دشمنانش بود؛ و پرچی از پیروزی حق و إعلاء دین؛ و آیت کبرای الهی از آیات او بود. خداوند بواسطه او حجّت را تمام کرد و راه راست و روشن را نشان داد. و اما کتاب او (عَبَقَات) بوی عطر و رائحه دلنشین آن بین دو فضای واسع عالم منتشر شده است و بین مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است. و هر کس بر مطالب آن واقف شود می‌یابد که آن همان کتاب معجز آسای آشکاری است که نه از روبرو؛ و نه از پشت سر باطل به او راه ندارد. ما از بسیاری از علوم می‌که در آن به ودیعت نهاده بود، از این کتاب نفیس و قیم استفاده کردیم. و پیوسته شکر پی در پی ما برای او و برای پدر پاک اوست، و از جانب خدا بهترین پاداش».

کرده؛ و آن را از یکصد و ده نفر صحابی با ترجمه احوال آنان مفصلاً به ترتیب حروف هجاء ذکر کرده است؛ و از تابعین هشتاد و چهار نفر نیز به ترتیب حروف^۱. و از روایانی که این حدیث را روایت کرده‌اند مرتباً از قرن دوم تا قرن چهارم، به ترتیب قرون مجموعاً سیصد و شصت راوی را با ترجمه احوال آنها بیان می‌کند؛ و از مؤلفانی که بخصوص در حدیث غدیر تصنیف کرده‌اند؛ مجموعاً بیست و شش نفر را نام می‌برد؛ و در آخر مطلب به عنوان تکمله آورده است که: **إِبْنُ كَثِيرٍ** در کتاب خود: «**الْبَدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ**» ج ۵ ص ۲۰۸ گوید: به شأن این حدیث **أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِي** صاحب تفسیر و تاریخ اعتنای خاصی داشته است. و درباره آن دو مجلد جمع کرده که در آن طرق اسناد و الفاظ حدیث را آورده است؛ و همچنین حافظ کبیر: **أَبُو الْقَاسِمِ ابْنِ عَسَاكِرٍ** احادیث کثیری را در این خطبه روایت کرده است؛ که ما اصول آنرا در کتاب خود می‌آوریم.

و پس از نقل داستان جوینی در بغداد و مشاهده جلد ۲۸ غدیر در نزد صحاف از «**بِنَايِعِ الْمَوَدَّةِ**» گوید: **عَلَوِي هَدَّارٌ حَدَّادٌ** در کتاب «**الْقَوْلُ الْفَصْلُ**» ج ۱ ص ۴۴۵ گوید: حافظ ابوالعلاء همدانی عطار می‌گفت: من این حدیث را به دو بیست و پنجاه طریق روایت می‌کنم. و در اینجا تألیفات دیگری نیز هست که اختصاص به این موضوع دارد و ذکر آن در کیفیت نماز غدیر ان شاء الله خواهد آمد.^۲

صاحب «**الغدیر**» در این دوره از کتاب خود شعر تمام شعراء را از صدر اسلام همچون شعر **حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ** و **كُمَيْتِ** تا قرن چهاردهم جمع‌آوری کرده است، آن شعرها و قصائدی که درباره غدیر سروده شده است؛ و سپس به ترتیب زمان السَّابِقِ فالسَّابِقِ، آنها را آورده و در ترجمه احوال آن شاعران و کیفیت زندگی و منهاج و مقدار علوم و تزلُّع ایشان در قَرَضٍ و شِعْرٍ و جَدَلٍ و مراتب خلوص آنان به اهل بیت

۱- ما در اینجا نام بعضی از مشاهیر تابعین را می‌آوریم. **أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ**، سعید بن جبیر، سالم بن عبدالله بن عمر، **سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ هِلَالِي**، سلیمان بن مهران **أَعْمَشُ**، طاووس بن کیان یمانی، عامر بن سعد بن ابی وقاص، ابو مریم عبدالله بن زیاد **أَسَدِي كُوفِي**، عائشه دختر **سَعْدِ عَطِيَّةِ** بن سعد بن جُنَادَةَ **عُوفِي كُوفِي**، عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عمر بن علی **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ**، محمد بن عمر بن علی **أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ**.

۲- «**الغدیر**» ج ۱ ص ۱۴ تا ص ۱۵۸.

بِحَثِّ بَلِیغٍ نَمُوْدَةٌ اَسْتُ. و در حقیقت کتاب «الغدیر» موسوعه و دائره المعارفی است بر اساس مکتب تشیع که از همه گونه شعر و ادب و تاریخ و فن و اخلاق و علم و دین و آئین در آن موجود است. جزاه الله عن العلم و الدین و الإسلام و الإیمان أَحْسَنَ الْجَزَاءِ؛ و أَسْكَنَهُ فِی بُحْبُوْحَةِ جَنَانِهِ مَعَ أَوْلِیَائِهِ أُمَّةَ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ آلِ خَیْرِ الْمُرْسَلِیْنَ.

علامه امینی در مقدمه کتاب، بحثی درباره لزوم تاریخ صحیح نموده است؛ و آنرا موجب رشد و رقاء جامعه دانسته است. یعنی هر سعادتتی که به هر ملتتی برسد، در اثر تدوین و بحث و نقد و تعدیل و ترجیح در تاریخ صحیح است، که آن ملت را به متن واقع رهبری می کند؛ و به واقع امر و حقیقت سوق می دهد؛ و اگر آحاداً تاریخ از مجرای صحیح خود منحرف شود؛ و مورخین و خطبا و بلغا و محدثین و نویسندگان، حقایق را به صورت دگری جلوه دهند؛ و راه تخیلات و توهمات بر مردم باز شود؛ بطوریکه نتوانند حق را از باطل تمیز دهند؛ آن وقت است که آن جامعه رو به تباهی می رود؛ زیرا که اساس تاریخ و واقعیت خود را بر امور واهی و بدون اساس پایه گذاری کرده است.

اهمیتی که واقعه غدیر در تاریخ اسلام؛ بلکه در تاریخ بشر دارد، جای هیچگونه تردید نیست؛ زیرا که هیچ عاقلی شک ندارد که شرف هر چیز به شرف غایت و نتیجه ای است که از آن عائد می شود. و بنابراین بر هر عاقلی لازم است که برای دست یافتن به دین و نحله و ستونهای مذهب خود از مواضع تاریخ و بنیادهای آن و اساس و ریشه آن بکوشد؛ زیرا که بدین وسیله امتها بهم نزدیک می شوند؛ و دولتها بر پا می گردد؛ و نامشان تا ابد پایدار می ماند.

و به همین لحاظ مشاهده می شود که مورخان واقعی و پیشوایان تاریخ نگاری؛ در ضبط و ثبت مبادی ادیان و تعالیم آنها؛ و آنچه در پی آمد آنها از تبلیغات، و دعایات، و جنگها، و حکومتها، و امارت هائی که نسل های بعد را در سالیان متمادی فرا می گیرد؛ تهالک نموده و خود را در معرض خطر قرار می دهند.

و چنانچه مورخی بعضی از این گونه امور را مهمل گذارد؛ و آنطور که باید غور و بررسی نکند؛ در صحیفه تاریخ خود جای چیزی را خالی گذارده است، که بیان هیچ واقعه و حادثه مهمی نمی تواند جای آن را بگیرد؛ و تاریخ خود را ناقص و

اَبْتَر و بریده آورده است که مبدأ آن مشخص و معلوم نیست. و چه بسا همین اهمال کوچک، موجب جهالت خواننده در مسیر امر و در منتهای آن گردد.

واقعه غدیر از اهمّ آن قضایائی است که در تاریخ اُتْفاق افتاده است؛ زیرا که مذهب پیروان آثار اهل بیت رسول الله - صلوات الله علیه و علیهم - مبتنی بر این واقعه؛ و بر بسیاری از قضایا و حجّت‌های باطل کننده و محق نماینده دیگری است که بر همین وتیره است؛ آن پیروانی که تعداد نفوس آنها در میان افراد بشر به میلیون‌ها بالغ می‌گردد. و در میان آنها علماء، و بزرگان، و حکماء، و ابرار و نیکان، و نوابغ در علوم اوایل و اواخر، و پادشاهان و سیاستمداران، و اُمراء، و پیشوایان موجود است، و در آنها علم و سیادت و دُبِ فراوان، و فضل بسیار، و کتابهای پر ارزش و نفیس در هر فنّی از فنون وجود دارد.

بنابراین اگر مورّخ از پیروان اهل بیت باشد بر او واجب است که برای اُمّت خود، خبر ابتدای دعوتش را اثبات کند، و بر خصم غالب آید. و اگر از غیر اهل بیت باشد، لا اقلّ آنرا بطور بسیط در وقتی که تاریخ اُمّت کبیری را در می‌نوردد، ذکر کند و یادآور شود، و یا آنرا با آنچه به نظر و تدبّر خود از نقصانی که در دلالت آن می‌بیند، همراه آورده و بیان کند، اگر حالت نفسی او چنانست که نمی‌تواند از احکام عواطف نفسانی خود عبور کند، و نفس خود را پیوسته در مرحله عاطفه سرازیر می‌نماید؛ و اگر از نعره‌ها و صداهای در بینی انداخته گروه و طائفه منتسب به خودش نمی‌تواند برهد؛ در حالی که به هیچوجه نمی‌تواند عیبی در سند آن بجوید؛ و نقصی را در آن آماده و مهیا سازد. چون آنچه را که پیامبر اسلام در روز غدیر از دعوت به مفاد حدیث ولایت، برای آن قیام کردند در بین هیچیک از دو نفر اختلافی نیست؛ و اگر اختلافی باشد در مُؤدّی و مفاد حدیث است بر اساس اغراض و شوائبی که بر شخص با فهم و بصیر مختفی نیست.

و از جمله پیشوایان مورّخانی که حدیث غدیر را ذکر کرده‌اند؛ افراد زیر

می‌باشند:

۱- بلاذری متوفی در سنه ۲۷۹ در «أنساب» .

۲- ابن قُتیبَة متوفی در ۲۷۶ در «معارف» و در کتاب دیگر خود به نام

«الإمامة و السیاسة» .

- ۳- طَبْرِي متوفی در ۳۱۰ در کتاب مستقل.
 - ۴- ابن زولاق کثیثی مصری متوفی در ۲۸۷ در تألیف خود.
 - ۵- خَطِيب بَغْدَادِي متوفی در ۴۶۳ در تاریخ خود.
 - ۶- ابن عبدالبرّ متوفی در ۴۶۳ در «استیعاب».
 - ۷- شَهْرَسْتَانِي متوفی در ۵۴۸ در «مِلَل و نَحْل».
 - ۸- ابن عَسَاكِر متوفی در ۵۷۱ در «تاریخ دمشق».
 - ۹- یاقوت حَمَوِي در «معجم الأدبا» ج ۱۸ ص ۸۴ از طبع اخیر.
 - ۱۰- ابن اثیر متوفی در ۶۳۰ در «أسد الغابة».
 - ۱۱- ابن ابی الحدید متوفی در ۶۵۶ در «شرح نهج البلاغه».
 - ۱۲- ابن خَلْكَان متوفی در ۶۸۱ در تاریخ خود.
 - ۱۳- یافعی متوفی در ۷۶۸ در «مرآة الجنان».
 - ۱۴- ابن الشیخ بلوی در «ألف بآء».
 - ۱۵- ابن کثیر شامی متوفی در ۷۷۴ در «البدایة و النهایة».
 - ۱۶- ابن خَلْدُون متوفی در ۸۰۸ در مقدمه تاریخ خود.
 - ۱۷- شمس الدّین ذَهَبِي در «تذکرة الحفاظ».
 - ۱۸- نُوَيْرِي متوفی حدود ۸۳۳ در «نهایة الإرب».
 - ۱۹- ابن حَجَر عَسْقلَانِي متوفی در ۸۵۲ در «اصابة» و «تهذیب التّهذیب».
 - ۲۰- ابن صَبَاغ مالکی متوفی در ۸۵۵ در «فصول المهمّة».
 - ۲۱- مَقْرِيزِي متوفی در ۸۴۵ در «خِطَط».
 - ۲۲- جلال الدّین سَيُوطِي متوفی در ۹۱۰ در کتب بسیاری.
 - ۲۳- قِرْمَانِي دمشقی متوفی در ۱۰۱۹ در «أخبار الدُّوَل».
 - ۲۴- نور الدّین حَلْبِي متوفی در ۱۰۴۴ در «سیره حلیّه».
- و غیر ایشان از مورّخان دیگر.

أهمیّت مطلب در علم حدیث نیز کمتر از أهمیّت آن در علم تاریخ نیست؛ محدث در هر گوشه و کنار از فضای واسع فنّ خود در علم حدیث دیده بگشاید؛ و وجهه خود را منعطف دارد؛ یکدسته از احادیث صحیحه و مسانید می‌یابد، که این فضیلت و شرف را برای ولیّ امر دین علیه السلام اثبات می‌کند؛ و همینطور پیوسته

خَلْفَ از سَلَفِ خود تحویل گرفته تا اینکه نوبت به دور صحابه و گروه آنان می‌رسد، که حافظان و واعیان حدیث بوده‌اند؛ و پیوسته برای این حدیث در تعاقب طبقات؛ و پی درآمدن دوره‌ها نور و ضیاء و إشراقی را می‌نگرد که چشم‌ها را خیره می‌کند.

و اگر مُحدّثی از موضوعی که دارای چنین درجه و الائی از اهمّیت است چشم بپوشد؛ حق اُمّت را ضایع کرده است و از بسیاری از خیرات و طیّباتی که پیامبر این اُمّت که پیامبر رحمت است؛ و از احسان و اسع خود به عنوان تتمیم نعمت و احسان، به این اُمّت ارزانی داشته است، اُمّت را محروم کرده است، و از هدایت به سوی بهترین راه و روش باز داشته است. از امامان و پیشوایان فن حدیث، کسانی که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند عبارتند از:

- ۱- امام شافعی‌ها: أبو‌عبدالله محمّد بن إدريس شافعی متوفی در سنه ۲۰۴ چنانکه در «نهایه ابن اثیر» آمده است.
- ۲- امام حنبلی‌ها: أحمد بن حنبل متوفی در سنه ۲۴۱ در دو کتاب «مُسند» و «مناقب» خود.
- ۳- ابن ماجه متوفی در ۲۷۳ در «سُنن» خود.
- ۴- ترمذی متوفی در ۲۷۹ در «صحیح» خود.
- ۵- نسائی متوفی در ۳۰۳ در «خصائص» .
- ۶- أبو‌یعلی موصلی متوفی در ۳۰۷ در «مسند» خود.
- ۷- بغوی متوفی در ۳۱۷ در «سُنن» خود.
- ۸- دُولابی متوفی در ۳۲۰ در «الکنی و الأسماء» .
- ۹- طحاوی متوفی در ۳۲۱ در «مُشکل الآثار» .
- ۱۰- حاکم متوفی در ۴۰۵ در «مستدرک» .
- ۱۱- ابن مغازلی شافعی متوفی در ۴۸۳ در «مناقب» .
- ۱۲- ابن منده اصفهانی متوفی ۵۱۲ با طرق عدیده در تألیفش.
- ۱۳- خطیب خوارزمی متوفی در ۵۶۸ در «مناقب» و نیز در «مقتل حضرت امام سبط سید الشهداء علیه السلام» .
- ۱۴- کنجی متوفی در ۶۵۸ در «کِفایة الطالب» .

- ۱۵- مُحَبِّ الدِّينِ طَبْرِي مَتَوَفَّى فِي ٦٩٤ فِي دُو كِتَابِ خَوْذِ بِهٖ نَام: «الرِّيَاضُ النَّصْرَةَ» وَ «ذَخَائِرُ الْعُقَبِيِّ» .
- ۱۶- حَمَوِيُّ مَتَوَفَّى فِي ٧٢٢ فِي «فَرَائِدِ السَّمَطِينَ» .
- ۱۷- هَيْثَمِيُّ مَتَوَفَّى فِي ٨٠٧ فِي «مَجْمَعِ الزَّوَائِدِ» .
- ۱۸- ذَهَبِيُّ مَتَوَفَّى فِي ٧٤٨ فِي «تَلْخِيسِ» .
- ۱۹- جَزْرِيُّ مَتَوَفَّى فِي ٨٣٠ فِي «أَسْنَى الْمَطَالِبِ» .
- ۲۰- قَسْطَلَانِيُّ مَتَوَفَّى فِي ٩٢٣ فِي «الْمَوَاهِبِ اللَّدْنِيَّةِ» .
- ۲۱- مُتَّقِي هِنْدِي مَتَوَفَّى فِي ٩٧٥ فِي «كَنْزِ الْعَمَالِ» .
- ۲۲- هَرَوِيُّ قَارِي مَتَوَفَّى فِي ١٠١٤ فِي «الْمَرْقَاةِ فِي شَرْحِ الْمَشْكَاءِ» .
- ۲۳- تَاجُ الدِّينِ مَنَاوِي مَتَوَفَّى فِي ١٠٣١ فِي «كُنُوزِ الْحَقَائِقِ فِي حَدِيثِ خَيْرِ الْخَلَائِقِ» ؛ وَ فِي «فَيْضِ الْقَدِيرِ» .
- ۲۴- شَيْخَانِيُّ قَادِرِي فِي كِتَابِ «الصِّرَاطِ السَّوِيِّ فِي مَنَاقِبِ آلِ النَّبِيِّ» .
- ۲۵- بَا كَثِيرِ الْمَكِّي مَتَوَفَّى فِي ١٠٤٧ فِي «وَسِيلَةِ الْأَمَالِ مِنْ مَنَاقِبِ الْأَلِ» .
- ۲۶- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ زَرْقَانِيُّ مَالِكِي مَتَوَفَّى فِي ١١٢٢ فِي «شَرْحِ مَوَاهِبِ» .
- ۲۷- ابْنُ حَمَزَةَ دِمَشْقِي حَنْفِي فِي كِتَابِ «الْبَيَانِ وَ التَّعْرِيفِ» . وَ غَيْرِ إِيشَانِ مِنْ مُحَدِّثَانِ دِيْغَرِ .

همچنانکه مفسرین در برابر دیدگان خود آیاتی را از قرآن کریم می‌نگرند که در این مسئله نازل شده است؛ و بنابراین بر خود ختم و لازم می‌شمرند که در مدارک تفسیری و شأن نزول آنها گردش کنند؛ و چنین نمی‌پسندند که عمل آنها ناقص و سعی آنها معیوب باشد.

و مفسرانی که آیه غدیر را در تفسیر خود آورده‌اند عبارتند از:

- ۱- طبری متوفی ۳۱۰ در تفسیر خود.
- ۲- ثعلبی متوفی ۴۲۷ / ۴۳۷ در تفسیر خود.
- ۳- واحدی متوفی ۴۶۸ در «أسباب النزول» .
- ۴- قرطبی متوفی ۵۶۷ در تفسیر خود.
- ۵- أبوالسُّعُود در تفسیر خود.
- ۶- فَخْر رَازِي مَتَوَفَّى فِي ٦٠٦ فِي تَفْسِيرِ كَبِيرِ خَوْذِ .

- ۷- ابن کثیر شامی متوفی ۷۷۴ در تفسیر خود.
 ۸- نیشابوری متوفی در قرن هشتم در تفسیر خود.
 ۹- جلال الدین سیوطی در تفسیر خود.
 ۱۰- خطیب شربینی در تفسیر خود.
 ۱۱- آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر خود. و غیر ایشان از مفسرین دیگر.
 و متکلم چون در هر یک مسئله از مسائل علم کلام، إقامة برهان می‌کند؛ چون به مسئله امامت رسد، هیچ گریزگاهی ندارد مگر آنکه متعرض حدیث غدیر گردد؛ یا به جهت إقامة حجّت برای خود در برابر خصم؛ و یا به جهت نقل حجّت خصم بر علیه خود. و اگر چه در هنگام استدلال به آن مناقشه وارد کند؛ مانند:
 ۱- قاضی أبوبکر باقلانی بصری متوفی در سنه ۴۰۳ در کتاب «تمهید القواعد».

- ۲- قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی متوفی ۷۵۶ در «مواقف».
 ۳- السید شریف جرجانی متوفی ۸۱۶ در «شرح مواقف».
 ۴- بیضاوی متوفی ۶۸۵ در «طوالع الأنوار».
 ۵- شمس الدین اصفهانی در «مطالع الأنظار».
 ۶- تفتازانی متوفی ۷۹۲ در «شرح مقاصد».
 ۷- قوشجی مولی علاء الدین متوفی در ۸۷۹ در «شرح تجرید».
 و عبارتی که همه این متکلمان آورده‌اند چنین است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را در جُحفه که موضعی است بین مکه و مدینه در روز غدیر خم جمع کردند؛ و این در مراجعت آنحضرت بود در حجّة الوداع؛ و روز گرم بود بطوریکه مردم برای رفع شدت حرارت ردای خود را در زیر پای خود می‌انداختند؛ و جهازهای شتران را به روی هم انباشتند؛ و پیامبر بر آنها بالا رفت؛ و مردم را مخاطب نموده و گفت:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! أَلَسْتُ لَوَلَىٰ بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

این جملات را متکلمین از منبعی و مصدری نقل نمی‌کنند؛ بلکه بطور ارسال

مسلم بیان می‌نمایند.

و از جمله متکلمین قاضی منجم محمد شافعی متوفی در سنه ۸۷۶ در «بديع المعانی» است. و از جمله آنان جلال الدین سئوطی در کتاب «أربعین» خود؛ و از جمله مفتی شام حامد بن علی عمادی در «الصلاة الفاخرة بالأحادیث المتواترة»؛ و از جمله آلوسی بغدادی متوفی در ۱۳۲۴ است در «نثر اللئالی»؛ و غیر از اینها از متکلمین دیگر.

و لغویین هیچ چاره‌ای برای خود نمی‌بینند چون در معنای مؤکی و یا خمّ و یا غدیر و یا ولیّ می‌روند و در آن حرکت و گردش دارند؛ مگر اینکه به حدیث غدیر، اشاره‌ای بنمایند؛ همانند:

ابن ذرید محمد بن الحسن متوفی در سنه ۳۲۱ در «جمهرة» خود ج ۱ ص

۷۱^۱.

و ابن اثیر در «نهایه»، و حموی در «معجم البلدان» در خمّ؛ و زبیدی حنفی در «تاج العروس» و نبهانی در «مجموعه نبهانیه»^۲.

در «غایة المرام» در تحت عنوان نصّ رسول خدا ﷺ بر أمير المؤمنين علیّ - بن ابیطالب رضی الله عنه در غدیر خمّ به ولایت که مقتضی امارت و امامت است، در گفتار آنحضرت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، هشتاد و نه روایت از طریق عامّه؛ و چهل و سه روایت از طریق خاصّه نقل می‌کند. و ما چند روایت از عامّه و چند روایت از خاصّه در اینجا می‌آوریم:

أحمد بن حنبل گفت: روایت کرد برای من ابن نمیر که او گفت: روایت کرد برای من عبد الملك بن عطیة عوفی که او گفت: به نزد زید بن أرقم رفتم و گفتم: دای من از تو روایتی در شأن علی در روز غدیر خمّ روایت کرده است؛ و

۱- گفته است: غدیر خمّ معروف است، و آن موضعی است که رسول خدا ﷺ در آنجا برای بیان فضل أمير المؤمنين رضی الله عنه به خطبه ایستاد. در «جمهرة» طبع شده اینطور وارد است؛ ولیکن ابن شهر آشوب که این مطلب را در عصر پیش از طبع از روی نسخه‌های خطی از او حکایت می‌کند اینطور می‌گوید که: غدیر خمّ موضعی است که در آنجا پیامبر بر ولایت علی تنصیب کردند. و سپس دست امین مطبوعه آنرا بدینصورت تحریف نموده است.

۲ - «الغدیر»، ج ۱، ص ۵ تا ص ۸.

من دوست دارم از خودت بشنوم!
 زید گفت: ای جماعت اهل عراق، در شماست آنچه در شماست! گفتم: از ناحیه من باکی نداشته باش! گفت: آری! ما در جُحفه بودیم، که رسول خدا ﷺ در وقت ظهر خارج شد در حالی که دست علی عَلِيٌّ را گرفته بود؛ پس گفت: ای جماعت مردم! آیا شما نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان اولویتم از مؤمنان به خود آنها بیشتر است؟! گفتند: آری! رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

من گفتم: آیا رسول خدا فرمود: اَللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ زید گفت: من آن چیزی را که شنیدم به تو خبر دادم!^۱
 عبدالله بن أحمد بن حنبل گفت: روایت کرد برای ما حماد؛ از علی بن زید؛ از عدی بن ثابت، از برّ، که او ابن عازب است، که او گفت: ما از حِجَّة الوداع با رسول خدا ﷺ برمی‌گشتیم؛ چون به غدیر خم رسید؛ ما را به اجتماع ندا دادند؛ و برای رسول خدا در میان دو درخت زمین را نظیف و جارو کردند؛ رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: اَلْسْتُ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ؟ گفتند: بَلٰى يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ!

پیغمبر گفت: اَلْسْتُ اَوْلٰى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ آیا من به هر مؤمنی از او به خود او وُلّی نیستم؟! گفتند: بَلٰى يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ!

پیغمبر گفت: هَذَا مَوْلٰى مَنْ اَنَا مَوْلَاهُ «این مولای کسی است که من مولای او هستم». اَللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ؛ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. و چون غمّر به علی برخورد کرد گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا بْنَ اَبِي طَالِبٍ اَصْبَحْتَ وَ اَمْسَيْتَ مَوْلٰى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.^۲

عبدالله بن أحمد بن حنبل گفت: عبد الله بن صَفَرٌ در سنه ۲۹۹ برای من روایت کرد که: يعقوب بن حمدان بن کاتب گفت: روایت کرد برای من سُفیان، از ابن اَبی نجیح، از پدرش؛ و ربیعۀ خدسی که ذکر کرد از علی بن - ایبطالب نزد مردی به میان آمد؛ و در آنجا سَعْدُ بن اَبی وقاص بود؛ سعد گفت: من

۱ - «غایة المرام» قسمت اول ص ۷۹، حدیث هشتم.

۲ - همین کتاب ص ۸۰، حدیث یازدهم.

چیزی را درباره علی به یاد دارم. او دارای چهار منقبت است که اگر هر آینه یکی از آنها برای من بود، از فلان چیز و فلان چیز برای من محبوب‌تر بود - و شتران سرخ مو را ذکر کرد - یکی گفتار رسول خدا: **لَأَعْظِيَنَّ الرَّأْيَةَ**. و دیگری: **أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى**. و سومی: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**.

و سفیان روای روایت می‌گوید: منقبت چهارم را من فراموش کردم.^۱ از «صحاح مسلم» روایت است که او گفت: ابن بَکَّار بن رِیَّان برای ما روایت کرد که حَسَّان بن ابراهیم از سَعِيد بن مَسْرُوق، از یَزِيد بن حَيَّان روایت کرد که او گفت: ما وارد بر زید بن اَرْقَم شدیم؛ و معروض داشتیم که: تو با رسول خدا ﷺ مصاحبت کرده‌ای! و پشت سر آنحضرت نماز خوانده‌ای! و خیر بسیاری به تو رسیده است، حال آنچه را که از رسول خدا شنیده‌ای برای ما بیان کن!

زید گفت: ای برادر زاده من! سوگند به خدا که سنّ من زیاد است و پیر شده‌ام؛ و از زمان ملاقات من با رسول خدا بسیار گذشته است. و بعضی از آن چیزهایی را که از رسول خدا حفظ داشته‌ام فراموش کرده‌ام. و بنابراین آنچه را که اینک بیان می‌کنم از رسول خدا، شما بپذیرید! و آنچه را که بیان نمی‌کنم مرا به تکلف نیندازید! و سپس گفت: رسول خدا ﷺ در مکانی که خُم نامیده می‌شد؛ در بین مکه و مدینه به خطبه ایستاد؛ و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد؛ و مردم را موعظه نمود و پند داد و پس از آن گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ؛ أَلَا وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ؛ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَحُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي! قَالَ: فَقُلْنَا: وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نِسَاءُهُ؟!

قَالَ: لَا! أَيُّمُ اللَّهُ إِنْ الْمَرْأَةُ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرَ ثُمَّ الدَّهْرَ ثُمَّ يُطَلَّقَهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهَا وَ قَوْمِهَا. أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حَرَّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ.^۲

۱- «غایة المرام» ص ۸۰ حدیث شانزدهم.

۲- همین کتاب، ص ۸۰ حدیث نوزدهم عطفاً بر حدیث هفدهم.

پیغمبر در خطبه فرمود: «ای مردم من بشر هستم؛ و نزدیک است که فرستاده مرگ از پروردگارم بیاید و من اجابت کنم؛ و من در میان شما دو چیز پر ارزش و نفیس باقی می‌گذارم: یکی از آن دو کتاب خداست؛ کسی که از آن پیروی کند بر هدایت است؛ و کسی که آن را ترک کند بر ضلالت است؛ و در کتاب خدا هدایت و نور است. بنابراین کتاب خدا را بگیرید و به آن متمسک گردید! آنگاه رسول خدا بسیار تحریص و ترغیب به کتاب خدا نمود؛ و سپس فرمود: اهل بیت من. من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیت خودم! من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیت خودم! من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیت خودم!

ما گفتیم: آیا زنان رسول خدا جزء اهل بیت او می‌باشند؟! زید گفت: نه سوگند به خدا. زیرا که زن با شوهرش در زمانی زیست می‌کند؛ و سپس در مدتی مدید زیست می‌کند؛ و پس از آن مرد او را طلاق می‌دهد، و آن زن به قوم و عشیره خود برمی‌گردد؛ اهل بیت رسول خدا، اهل او و عصبه او هستند که صدقه بر آنها حرام شده است».

و از «مناقب ابن مغزلی» ابوالحسن علی بن مغزلی واسطی شافعی با سند متصل خود از زید بن ارقم قضیه غدیر را آورده است که رسول خدا پس از حمد و ثنای خدا فرمودند: **أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِنَبِيِّ مِنَ الْعُمَرِ إِلَّا نَصْفُ مَا عُمَرَ مِنْ قَبْلَهُ؛ وَإِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ لَبِثَ فِي قَوْمِهِ لَرْبَعِينَ سَنَةً، وَإِنِّي قَدْ أَشْرَعْتُ فِي الْعَشْرِينَ، أَلَا وَإِنِّي يُوشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمْ وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ.** و پس از حث و ترغیب مردم به تمسک به ثقلین می‌فرماید: **فَأِنِّي قَدْ سَأَلْتُ لَهُمَا اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي؛ نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٌ؛ وَحَاذِلُهُمَا لِي حَاذِلٌ؛ وَوَلِيُّهُمَا لِي وَكَلِيٌّ؛ وَعَدُوُّهُمَا لِي عَدُوٌّ، أَلَا فَإِنَّهَا لَمْ تَهْلِكْ أُمَّةٌ قَبْلَكُمْ حَتَّى تَدِينَ بِأَهْوَائِهَا، وَتُظَاهَرَ عَلَى بُيُوتِهَا، وَتَقْتُلَ مَنْ قَامَ بِالْقِسْطِ مِنْهَا. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَرَفَعَهَا وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيِّهِ فَهَذَا وَلِيُّهُ اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ،**

۱- در «مناقب» قَدْ أَشْرَعْتُ با سین مهمله آمده است؛ یعنی من با شتاب وارد در سال بیستم

شده‌ام.

وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ - قَالَهَا ثَلَاثًا - آخِرُ الْحُطْبَةِ^۱.

«اما بعد؛ ای مردم! برای هیچ پیغمبری غمّرش مقدّر نشده است مگر به اندازه نصف عمر پیغمبری که قبل از او بوده است. عیسی بن مریم در میان قوم خود چهل سال درنگ نمود؛ و من اینک وارد در بیست شده‌ام.^۲ آگاه باشید که دیگر نزدیک است من با شما مفارقت کنم؛ و من مورد بازپرسی واقع خواهم شد؛ و شما نیز مورد بازپرسی واقع خواهید شد!

تا آنکه می‌فرماید: من از پروردگار لطیف و خبیر برای آنها چیزهائی خواسته‌ام و به من عطا فرموده است. ناصر آندو ناصر من است، و خوارکننده آندو خوارکننده من است، و ولی آندو ولی من است، و دشمن آندو دشمن من است. آگاه باشید که هیچگاه اُمّتی قبل از شما هلاک نشده است مگر آنکه از أهواء و رآء خود پیروی کرده؛ و افکار خویشتن را مُقتدی و دین خود قرار داده است، و بر مقام نبوت آنزمان خود تظاهر نموده؛ و به غلبه برخاسته است، و با کسی که در آن اُمّت به عدل و قسط قیام کرده است، به قتال و منازعه برخاسته است. و سپس دست علی را گرفت؛ و بلند کرد و گفت: هر کس که من ولی او هستم پس این ولی اوست، خداوندا بر کسی وگویی باش که او را ولی خود قرار داده است؛ و با کسی دشمن باش که او را دشمن خود شمرده است. این جمله را رسول خدا سه بار تکرار کرد. و این آخر خطبه رسول خدا بود»^۳.

۱- «غایة المرام» ص ۸۱ و ص ۸۲، حدیث بیست و هفتم و «مناقب ابن مغزالی»، ص ۱۶ تا ص ۱۸ حدیث شماره ۲۳. و نیز در «غایة المرام» ص ۸۸ حدیث ۷۹ در ضمن حدیثی که از علی بن أحمد مالکی نقل می‌کند اشاره رسول خدا را به اینکه عمر هر پیغمبری به قدر نصف عمر پیامبر پیشین است ذکر می‌کند.

۲- شک نیست که رسول خدا شصت و سه سال عمر کردند. و در این صورت که می‌فرماید: من داخل در سال بیستم از عمرم شده‌ام؛ مراد عمر نبوت است، که مجموعاً بیست و سه سال از ابتدای آن بوده. و چون سه سال از اوّل آن راکه دعوت خصوصی بوده و هنوز آیه: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُونَ أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ نازل نشده بود، حذف کنیم بقیه آن بیست سال می‌شود که دعوت رسول الله چهاراً بوده است؛ و این نصف عمر حضرت عیسی بن مریم است که تمام چهل سال آن در نبوت بوده است چون از زمان کودکی به مقام نبوت رسید. قَالَ لِيَّ عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْمًا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.

۳- و نیز در «غایة المرام» ص ۸۹ حدیث هشتاد و هشت از ابن مغزالی، حدیثی به همین مضمون

و نیز در «مناقب» ابن مغزالی با سند متصل خود حدیث می‌کند از جابر بن عبدالله که رسول خدا در خم فرود آمد؛ و مردم از آنحضرت دور شدند؛ و علی بن ابیطالب با آنحضرت فرود آمد؛ و این دور شدن و کنار افتادن مردم بر رسول خدا گران آمد؛ و علی را امر کرد تا آنها را جمع کند؛ و چون مجتمع شدند در میان ایشان در حالی که بر علی بن ابیطالب تکیه کرده بود ایستاد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد؛ و پس از آن گفت: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ كَرِهْتَ تَخَلُّفَكُمْ عَنِّي حَتَّى حِيلَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَيْسَ شَجَرَةً أَبْعَضَ إِلَيْكُمْ مِنْ شَجَرَةٍ تَلِينِي؛ ثُمَّ قَالَ: لَكِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْهُ؛ فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَمَا أَنَا عَنْهُ رَاضٍ فَإِنَّهُ لَا يَخْتَارُ عَلِيَّ قُرْبِي وَ مَحَبَّتِي شَيْئًا. ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

قَالَ: فَايْتَدِرَ النَّاسُ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَبْكُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ وَيَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تَتَحَيَّنَا عَنْكَ إِلَّا كَرَاهِيَةً أَنْ نُثْقَلَ عَلَيْكَ! فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَخَطِ رَسُولِ اللَّهِ. فَرَضِيَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ.^۱

«ای مردم! من تخلف شما را از خودم ناپسند داشتم؛ تا به حدی که پنداشتم هیچ درختی مبعوض تر در نزد شما نیست از این درختی که در جوار من است، و سپس فرمود: ولیکن منزله‌ای را که خداوند به علی بن ابیطالب داده است نسبت به من؛ همان منزله‌ای است که من نسبت به خدا دارم؛ و بنابراین خداوند از او راضی است، همچنانکه من از او راضی هستم، چون علی غیر از محبت من و قرب من چیزی را اختیار نمی‌کند. و سپس دست خود را بلند کرده و گفت: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست؛ بار پروردگارا تو ولایت کسی را داشته باش که علی را ولی خود دارد، و دشمن باش با کسی که علی را دشمن دارد!»

جابر گفت: در این حال مردم به سوی رسول خدا شتافته و مبادرت می‌کردند؛ و گریه می‌نمودند و تضرع و زاری می‌کردند، و می‌گفتند: ای رسول خدا ما از تو

←

آورده است که رسول خدا فرمود: عمر هر پیامبری به قدر نصف عمر پیامبر قبل از اوست و عیسی بن مریم چهل سال عمر کرد؛ و من الآن داخل در سنه بیستم شده‌ام.

۱- «غایة المرام» ص ۸۲، حدیث سی‌ام؛ و «مناقب ابن مغزالی»، ص ۲۵ و ص ۲۶، حدیث

شماره ۳۷.

دور نشدیم مگر به جهت آنکه ناگوار داشتیم که بر تو سنگین باشیم؛ پس ما پناه می‌بریم به خدا از شرّهای نفس‌های خودمان، و از غضب رسول خدا. در این حال رسول خدا از آنها راضی شد.»

موفق بن أحمد أخطب خطبای خوارزم با إسناد خود آورده است که: أَصْبَغُ بْنُ بُنَاتَةَ گوید: من بر مُعَاوِيَةَ داخل شدم که او بر روی تشکی از چرم نشسته بود؛ و بر دو بالش سبز رنگ تکیه زده بود؛ و در طرف راست او عَمْرُو بْنُ عَاصٍ، و حَوْشَبُ، و ذُو الْكَلَّاعِ و در طرف چپ او برادرش: عُثْبَةُ، و ابْنُ عَامِرٍ و ابْنُ كَرِيزٍ، و وَكَيْدُ بْنُ عُثْبَةَ، و عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ حَالِدٍ، و شَرْحَبِيلُ بْنُ سِمْطٍ؛ و در مقابل او أَبُو هُرَيْرَةَ، و أَبُو دَرْدَاءَ، و نُعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، و أَبُو أَمَامَةَ بَاهِلِي بودند.

من چون نامه امیرالمؤمنین عليه السلام را به او دادم؛ و آنرا قرائت کرد، گفت: علی بن ابیطالب؛ کشندگان عثمان را به ما تحویل نمی‌دهد. من به او گفتم: ای معاویه! تو به داعیه أخذ قتل عثمان جنگ مکن! زیرا که تو سلطنت و حکومت می‌خواهی! و اگر تو می‌خواستی عثمان را یاری کنی، در وقتی که زنده بود یاری می‌کردی! ولیکن تو عمداً انتظار کشیدی تا کشته شود؛ و سپس خونخواهی او را وسیله وصول به قدرت و امارت خود قرار دهی!

معاویه از این گفتار من به غضب آمد؛ و من خواستم غضب او را تشدید کنم؛ به ابوهریره گفتم: ای صحابی رسول خدا! من تو را سوگند می‌دهم به خداوند: آن که هیچ معبودی جز او نیست؛ و اوست که به پنهان و آشکارا اطلاع دارد؛ و به حق حیب او: مُصْطَفَى عليه السلام، اینکه به من خبر دهی! آیا تو در روز غدیر خم حضور داشتی؟ ابوهریره گفت: آری حضور داشتم! من گفتم: چه شنیدی که درباره علی می‌گفت؟! گفت شنیدم که می‌گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ أَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

گفتم: بنابراین تو با دشمن او موالات کردی! و با ولی او دشمنی نمودی! ابوهریره، نفسی عمیق کشید و گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۱

۱- «غایة المرام» ص ۸۴ حدیث چهل و نهم؛ و «مناقب خوارزمی» طبع نجف ص ۱۳۴ و ص

۱۳۵. و طبع سنگی ص ۱۳۰.

سَمَعَانِي بِإِسْنَادٍ خَدَّ مِنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي جَعْدٍ رَوَيْتَ مِي كُنْدَ كِه: بَه عَمْرٍ كُفْتَه
 شَد: **تَصْنَعُ بَعْلِي مَالًا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ مِنْ صَحَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ! قَالَ: لِأَنَّهُ
 مَوْلَايَ.**^۱

«می بینیم که تو با علی طوری رفتار می کنی که با احدی از اصحاب رسول
 خدا چنین رفتار نمی کنی! عمر در پاسخ گفت: به سبب آنکه علی مولای من
 است.»

إبراهیم بن محمد حَمُوئی که از اعیان علماء عامه است گفت: به من خبر
 داد: شیخ مجدالدین عبدالله بن محمود بن مَوْدُود حَنَفِي، به طریق قرائتِ من برای
 او، در بغداد سوّم ماه رجب سنه ششصد و هفتاد و دو؛ که شیخ ابوبکر مسمار بن
 عمر بن عویس بغدادی خبر داد به من، به طریق استماع من از او، که ابوالفتح
 محمد بن عبدالباقی معروف بن ابن بطّی خبر داد به من، به طریق استماع من از او.
 و دیگر آنکه^۲ خبر داد به من إمام فقیه کمال الدّین أبوغالب هبة الله بن أبي القاسم
 ابن أبي غالب سامری، به طریق قرائتِ من برای او، در مسجد قَصْر در بغداد، شب
 یکشنبه بیست و هفتم ماه رمضان سنه ششصد و هشتاد و دو، که خبر داد به من
 شیخ محاسن بن عُمَر بن رضوان حَرَانِي، به طریق استماع من از او، در بیست
 و یکم از ماه محرّم سنه ششصد و بیست و دو، که خبر داد به من ابوبکر محمد بن
 عبدالله بن نصر ابن زَغْفَرَانِي، به طریق استماع من از او، در شانزدهم از ماه رجب
 از سنه پانصد و پنجاه، که خبر داد به من أبو عبد الله مالک بن أحمد بن علی بن
 ابراهیم فَرَاء بَانِيَاَسِي، به طریق استماع من از او، که ابن راغونی در ماه شعبان
 سنه چهار صد و شصت و سه خبر داد که، أبو الحسن أحمد بن محمد بن موسی بن
 قاسم ابن صَلْت خبر داد به من، به طریقی که برای او خوانده می شد و من
 می شنیدم، در ماه رجب روز سیزدهم سنه چهار صد و پنج، که خبر داد به من
 ابراهیم بن عبد الصّمد هاشمی مُكْنِي به أبو اسحق که گفت: خبر داد به من أبو سعید
 أشجّ، که خبر داد به من مُطَّلِب بن زیاد، از عبدالله بن محمد بن عقیل، که او

۱- «غایة المرام» ص ۸۴، حدیث پنجاه و ششم.

۲- در اینجا حیلولة است یعنی سند حدیث مُجَدّد می شود.

گفت:

من در خانه جابر بن عبدالله بودم و علی بن الحسین علیه السلام و محمد ابن حنفیه و حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام نیز در آنجا بودند، که مردی از اهل عراق داخل شد؛ و به جابر گفت: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که برای من حدیث کنی به آنچه دیدی و شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله!

جابر گفت: ما در جُحفه در غدیر خم بودیم، و در آنجا مردم بسیاری از طائفه جُهینة و مُزینة و غفار بودند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خِباء و یا از فُسْطَاط^۱ خود خارج شد؛ و سه بار با دست خود اشاره کرد؛ و سپس دست علی - صلوات الله علیه - را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ^۲.

و خوارزمی در ضمن بیان نامه معاویه به عمرو عاص که می‌خواست او را بر علیه علی علیه السلام در جنگ با آنحضرت حرکت دهد؛ و عمرو عاص امتناع می‌کرد؛ و سپس معاویه جواب او را پاسخ داد، می‌نویسد که: عمرو عاص چون نامه پاسخ معاویه را جواب نوشت: فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را یکایک برشمرد: تا آنکه نوشت: وَقَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ؛ وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ وَقَدْ قَالَ فِيهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ: أَلَا وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. تا آخر نامه که مفصل است.^۳

ابراهیم بن محمد حمّوئی با سند متصل خود نقل می‌کند، از زید بن عمر بن مَورِق که او می‌گفت: من در شام بودم و عمر بن عبدالعزیز به مردم غطیه می‌داد؛ من پیش رفتم. گفت: از کدام قبیله‌ای؟!

۱- خِباء چادری است که از پشم و یا کرک و یا مو درست می‌کنند؛ و در آن سکونت می‌نمایند. و جمع آن اُخْبِيَّة است. و فُسْطَاط و فُسْطَاط و فُسْطَاط چادری است که از مو درست می‌کنند؛ و جمع آن فُسْطَاطِط است.

۲- «غایة المرام»، ص ۸۵، حدیث شصت و یکم. و «فرايد السَّمطین» ج ۱، ص ۶۲ و ص ۶۳،

حدیث شماره ۲۹.

۳- «غایة المرام»، ص ۸۴، حدیث چهل و هشتم؛ و «مناقب خوارزمی»، طبع نجف، ص ۱۳۰؛ و طبع

سنگی، ص ۱۲۶.

گفتم: از قریش! گفت: از کدام طائفه قریش؟! گفتم: از بنی هاشم! گفت: از کدام فرقه بنی هاشم؟! من در پاسخ او ساکت ماندم! او دست خود را روی سینه اش گذارد و گفت: سوگند به خدا که مَوْلای (غلام و عبد) علی بن ابیطالب هستم!

و پس از آن گفت: جماعتی برای من روایت کرده اند که: ایشان از رسول خدا ﷺ شنیده اند که می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و سپس به خازن خود گفت: ای مُزَاحِم! به امثال این مرد از عطایا چقدر می دهی؟! مزاحم گفت: یکصد و یا دویست درهم!

عمر بن عبدالعزیز گفت: به او پنجاه دینار بده؛ به جهت ولایت علی بن ابیطالب، و سپس گفت: برو به شهر خودت. و از این به بعد نیز آنچه به امثال تو از عطایا می رسد به تو نیز خواهد رسید.^۱

و حمّوئی ایضاً با سند متصل خود روایت می کند از اَبُو سَعِيدِ خُدْرِي که رسول - خدا ﷺ مردم را در غدیر خم به جهت علی التَّيَّابِ طلب کرد؛ و امر کرد تا آنچه را که از خار در زیر درخت بود، همه را هموار نموده و زمین را پاک کردند. و این واقعه در روز پنجشنبه^۲ بود. و علی را طلب کرد و دو بازوی او را گرفت و بلند کرد بطوریکه مردم سپیدی زیر بغل رسول الله را دیدند، و مردم متفرّق نشده بودند که این آیه نازل شد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۳

«امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و

۱- «غایة المرام»، ص ۸۶ حدیث شصت و چهارم. و «فرائد السَّمطين» ج ۱، ص ۶۶ حدیث شماره

۳۲. و در نسخه «فرائد» چنین وارد است که بعد از آنکه عمر بن عبدالعزیز می پرسد: از کدام فرقه بنی هاشم؟ من گفتم: مَوْلَى عَلِيٍّ! او گفت: مَوْلَى عَلِيٍّ؟ من ساکت ماندم.

۲- باید دانست که طبق آنچه ما در حرکت رسول خدا به مکه در حجّة الوداع آوردیم، اول ماه ذوالحجّة پنجشنبه و روز عرفه جمعه بوده و بنابراین روز غدیر که هجدهم است روزیکشنبه می شود. لیکن بعضی از تواریخ و روایات روز پنجشنبه ذکر کرده اند.

۳- آیه ۳، از سوره ۵: مآئده.

راضی شدم که برای شما دین اسلام، دین باشد». پیغمبر در این حال گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِثْمِ النَّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ مِّنْ بَعْدِي**؛ «خداوند بزرگتر است از آنچه به وصف آید، بر کامل نمودن دین؛ و تمام کردن نعمت؛ و راضی شدن پروردگار من به رسالت من؛ و به ولایت برای علی بن - ابیطالب بعد از من».

و پیغمبر فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَحْذِلْ مَنْ حَذَلَهُ**. حسان بن ثابت گفت: به من اجازه بده که درباره علی آیه‌ای را بسرایم که جناب شما آنرا بشنوید! و سپس فرمود: بگو با برکت از خدا!

حسان برخاست؛ و گفت: ای بزرگان و ای شیخ قریش! بشنوید سخن مرا که شهادت رسول خداست درباره ولایت که برای علی ثابت است! و سپس آیات زیر را انشاد کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْعَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	بُحْمٌ وَأَسْمَعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا
يَقُولُ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيُّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يُبَدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيُّنَا	وَلَنْ تَجِدَنَّ مِثْلَكَ الْيَوْمَ عَاصِيَا
هُنَاكَ دَعَا: اللَّهُمَّ وَالِّ وَلِيِّهٗ	وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا
فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَأَيُّنِي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا. ^۲

باید دانست که اعلام و علمای از علم حدیث و تاریخ، بر اشعار حسان بن ثابت اتفاق دارند؛ و خود این آیات سند زنده‌ای برای ولایت در روز غدیر است؛ و از اسناد مهمه غدیر محسوب می‌شود که در محضر رسول خدا ایراد کرده؛ و مفاد حدیث ولایت را در روز غدیر، در آن گنجانیده است.

حسان شاعر رسول خدا است؛ و در شعر مقامی منیع دارد؛ و شعر او را در قصائد و مدائحی که درباره رسول الله و امیرالمؤمنین - علیهما الصلوة والسلام - سروده است در کتب خود بالمناسبه در هر مقام و موضعی آورده‌اند. شعر غدیر او را

۱- در بعضی از نسخ تغاریا آورده است ولیکن أظهر تعامیا است.

۲- «غایة المرام» ص ۸۷ حدیث شماره هفتاد و دوم؛ و «فرائد السمطين» ج ۱، ص ۷۴ و ص ۷۵.

که ضبط کرده‌اند به اختلاف نوشته‌اند؛ بعضی سه بیت، و بعضی چهار بیت، و بعضی پنج بیت، و در اغلب شش بیت، و بعضی ده بیت، و بیشتر از آن نیز ذکر کرده‌اند؛ و ما اینک طبق نقل «الغدیر» آنرا می‌آوریم؛ و بعضی از بزرگان از عامه و شیعه را که آن غدیریّه را در کتب خود ذکر کرده‌اند، به اجمال ذکر می‌کنیم:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	بُحْمٌ وَأَسْمَعُ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا ۱
يَقُولُ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَنَبِيِّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يُبَدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا ۲
:إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ نَبِينَا	وَلَمْ تَلَقْ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيَا ۳
فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَأَيْتَنِي	رَضِيَّتِكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا ۴
فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيَا ۵
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ: وَالرَّحْمَةُ	وَكُنْ لِلذِّي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيَا ۶

۱- «در روز غدیر خم، پیامبر این مردم و این اُمّت، این قوم را ندا می‌کند؛ و چقدر ندای این پیامبر که منادی حقّ است برای اُمّت، شنوا کننده و فهماننده است.»

۲- پس پیامبر گفت: ای مردم! مولای شما و پیامبر شما کیست؟! و آن اُمّت بدون آنکه تجاهلی کرده و چشم بر هم نهاده باشند، گفتند:

۳- خدای تو مولای ماست! و تو پیامبر ما هستی! و درباره ولایت از میان ما هیچ مخالفی را نخواهی یافت.

۴- در این حال پیامبر به علی گفت: بر پا خیز ای علی! زیرا که من می‌پسندم که تو بعد از من امام و هادی باشی!

۵- پس هر کس که من مولای او هستم؛ این علی ولیّ اوست؛ و بنابراین ای مردم! شما پیروان صدیق، و از موالیان راستین او بوده باشید.

۶- در آنجا پیامبر دعا کرد، که: بار پروردگارا! تو ولایت آنکه را داشته باش که او ولایت علی را دارد! و دشمن باش با آنکه با علی دشمن است!»!

از مشاهیر علمای عامه کسانی که آیات غدیریّه حسان را در کتب خود آورده‌اند عبارتند از:

۱- حافظ أبو عبدالله مرزبانی محمد بن عمران خراسانی متوفی در سنه ۳۷۸

- در کتاب «مِرْقَاةِ شَعْر» .
- ۲- حافظ ابوسعید خَرَّگوشی متوفی در ۴۰۶، و در کتاب «شرف المصطفی» .
- ۳- حافظ ابن مردویه اصفهانی متوفی در ۴۱۰ در کتاب خود تخریج کرده است.
- ۴- حافظ ابونعیم اصفهانی متوفی در ۴۳۰ در کتاب خود: «مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ» .
- ۵- حافظ ابوسعید سِجِسْتَانی متوفی در ۴۷۷ در کتاب «الْوَلَايَةِ» .
- ۶- أخطب الخطباء خوارزمی متوفی ۵۶۸ در کتاب «مناقب» ، و کتاب «مقتل الإمام السبط الشهيد» .
- ۷- حافظ أبو الفتح نطنزی در کتاب «خصائص العلوية على سائر البرية» .
- ۸- أبوالمظفر سبط ابن جوزی حنفی متوفی در ۶۵۴، در کتاب «تذكرة خواص الأمة» .
- ۹- صدر الحفاظ گنجی شافعی متوفی در ۶۵۸، در کتاب «كفاية الطالب» .
- ۱۰- شيخ الاسلام صدرالدين حموي متوفی در ۷۲۲، در کتاب «فرائد السمطين» .
- ۱۱- حافظ جمال الدين محمد بن يوسف زرندي متوفی در قدری بیشتر از ۷۵۰، در «نظم دُرر السمطين» .
- ۱۲- حافظ جلال الدين سيوطي متوفی در ۹۱۱ در کتاب «الإزدهار فيما عقده الشعراء من الأشعار» .
- و از مشاهیر علمای شیعه کسانی که ابیات حسان را آورده‌اند عبارتند از:
- ۱- أبو عبدالله مُفَجَّع محمد بن أحمد متوفی در ۲۲۷.
- ۲- أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری در «مُسْتَرْشِد» .
- ۳- أبو جعفر صدوق محمد بن بابويه متوفی در ۳۸۱ در کتاب «أمالی» .
- ۴- سید رضی متوفی در ۴۰۶.
- ۵- مُعَلِّمُ الْأُمَّةِ شيخ مفید متوفی در ۴۱۳ در کتاب «الْفُصُولُ الْمُخْتَارَةُ»، و نیز در رساله خود در معنای مَوَلَى؛ و نیز در تألیف دیگر خود به نام: «النُّصْرَةُ

- لِسَيِّدِ الْعِتْرَةِ فِي حَرْبِ الْبَصْرَةِ» ؛ و همچنین در کتاب «إرشاد».
- ۶- شریف سید مرتضی علم الهدی متوفی در ۴۳۶ در شرح بائیه سید حمیری.
- ۷- أبوالفتوح کراچکی متوفی در ۴۴۹ در «کنز الفوائد».
- ۸- شیخ عبیدالله بن عبدالله سد آبادی در کتاب «المقنع فی الولاية».
- ۹- شیخ الطائفه أبوجعفر طوسی متوفی در ۴۶۰ در کتاب «تلخیص الشافی».
- ۱۰- مفسر کبیر شیخ أبوالفتوح خزاعی رازی متوفی در ۵۸۸ در تفسیر خود.
- ۱۱- شیخ فتال در «روضة الواعظین».
- ۱۲- أبوعلی فضل بن حسن طبرسی در «إعلام الورى».
- ۱۳- ابن شهر آشوب سروی مازندرانی متوفی در ۵۸۸ در «مناقب».
- ۱۴- أبوزکریا یحیی بن حسن حلی معروف به ابن بطریق در کتاب «خصائص».
- ۱۵- سید هبة الدین در کتاب «المجموع الرائق».
- ۱۶- رضی الدین علی بن طاوس متوفی در ۶۶۴ در کتاب «طرائف».
- ۱۷- بهاء الدین أبوالحسن اربلی متوفی در ۶۹۲ و یا ۶۹۳ در «کشف العمة».
- ۱۸- عماد الدین حسن طبری در کتاب «کامل بهائی».
- ۱۹- شیخ یوسف بن ابی حاتم شامی در دو موضع از کتاب «الدُرُّ النظیم».
- ۲۰- شیخ علی بیاضی عاملی در کتاب «الصراط المستقیم».
- ۲۱- قاضی نور الله مرعشی شوشتری شهید متوفی در ۱۰۹۱ در «مجالس المؤمنین».
- ۲۲- مولی محسن فیض کاشانی متوفی ۱۰۹۱ در کتاب «علم یقین».
- ۲۳- شیخ ابراهیم قطفی در کتاب «الفرقة الناجية».
- ۲۴- سید هاشم بحرانی متوفی در ۱۱۰۷ در «غایة المرام».
- ۲۵- علامه مجلسی متوفی در سنه ۱۱۱۱ در «بحار الأنوار».
- ۲۶- شیخ یوسف بحرانی صاحب «حدائق» متوفی در ۱۱۸۶ در کتاب «کشکول» خود. و بسیاری دیگر از علماء که این حدیث را از شعر حسان روایت

کرده‌اند.^۱ و چون بحث ما فعلاً در سند حدیث غدیر و ولایت است، فلهدا نام این اعلام و کتابهایشان را ذکر کردیم.

و نیز از حمّوئی با سند متصل خود از اصْبَغ بن نُباته روایت می‌کند که:
 قَالَ: سُئِلَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ -
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا - فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ
 بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَاكُمْ فَأَحِبُّوهُ! وَ كَبِّرُكُمْ فَاتَّبِعُوهُ! وَ عَالِمُكُمْ فَأَكْرَمُوهُ!
 وَ قَائِدُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فَعَزِّرُوهُ! فَإِذَا دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ! وَ إِذَا أَمَرَكُمْ فَأَطِيعُوهُ!
 أَجِيبُوهُ بِحُبِّي! وَ أَكْرَمُوهُ بِكَرَامَتِي! مَا قُلْتُ لَكُمْ فِي عَلِيٍّ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ رَبِّي
 جَلَّتْ عَظْمَتُهُ.^۲

«از سلمان فارسی راجع به علی بن ابی طالب و فاطمه - سلام الله علیهما - سؤال شد. سلمان گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: بر شما باد به علی بن ابیطالب؛ چون او مولای شماست! پس او را دوست داشته باشید! و بزرگ شماست پس از او پیروی کنید! و عالم شماست پس او را گرامی بدارید! و رهبر و پیشوای شما به سوی بهشت است، پس او را تعظیم نمایند! زمانی که شما را بخواند اجابت کنید! و چون امر کند إطاعت نمایند! به حُب من به او محبت کنید! و به کرامت من او را مُکَرَّم بدارید! من چیزی درباره علی به شما نگفتم مگر آنچه را پروردگارم - جَلَّتْ عَظْمَتُهُ - به من امر کرد.»

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از سفیان ثوری، از عبدالرحمن بن قاسم؛ از عمرو بن عبدالغفار آورده است که چون أَبُوهُرَيْرَةَ با معاویه وارد کوفه شد؛ و عصرها در مسجد کوفه در باب کِنْدَه می‌نشست و جلوس می‌نمود؛ و مردم نیز در برابر او می‌نشستند؛ جوانی از جوانان کوفه آمد و در برابر او نشست، و گفت: ای أَبُوهُرَيْرَةَ من تو را به خداوند سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا شنیدی که درباره علی بن ابیطالب می‌گفت: **اللَّهُمَّ وَالِدَ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!**

أَبُوهُرَيْرَةَ گفت: **اللَّهُمَّ نَعَمْ!** آری بحق پروردگارم. جوان گفت: **فَأَشْهَدُ**

۱- «الغدیر» ج ۲، ص ۳۴ تا ص ۳۹.

۲- «غایة المرام» ص ۸۸ حدیث هفتاد و هفتم.

بِاللّهِ لَقَدْ وَاَلَيْتَ عَدُوَّهُ، وَ عَادَيْتَ وَلِيَّهُ ثُمَّ قَامَ عَنْهُ.^۱

«من به خداوند شهادت می‌دهم که: تو با دشمن علی موالات کردی؛ و با ولی

او دشمنی نمودی! این بگفت، و برخاست.»

و نیز ابن ابی الحدید در شرح آورده است که: ابن نُوح گفته است: وَاعْجَبَا

مِنْ قَوْمٍ - يَعْنِي مِنْ أَصْحَابِ صَفِين - يَعْتَرِيهِمُ الشُّكُّ فِي أَمْرِهِمْ فِي مَكَانِ عَمَّارٍ؛

وَ لَا يَعْتَرِيهِمُ الشُّكُّ فِي مَكَانِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسْتَدْلُونَ عَلَيَّ أَنْ الْحَقَّ مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَكُونُ

عَمَّارُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ؛ وَ لَا يَعْنُونَ بِمَكَانِ عَلِيٍّ؛ وَ يَحْذَرُونَ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى

تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ؛ وَ يَرْتَاعُونَ لِذَلِكَ؛ وَ لَا يَرْتَاعُونَ لِقَوْلِهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَللّٰهُمَّ

وَ اَلْ مَنْ وَاَلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ وَ لَا لِقَوْلِهِ: لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا

مُنَافِقٌ.^۲

«ای چه امری شگفت‌انگیز است از امر جماعتی (یعنی از اصحاب صفین

و لشگریان امیرالمؤمنین که با آنحضرت بر علیه معاویه می‌جنگیدند) که چون

عمّار در میان آنها بود، و کشته شد؛ شکّ برای آنها پیدا شد که: این دلیل بر آن

است که علی بر حقّ است؛ و عمّار در لشگریان علی بود. و برای خود مقام و

منزلت علی شکّی برای آنان پیدا نشد که: علی بر حقّ است؛ و باید در برابر او

فداکاری کرد!

و استدلال می‌کنند که حقّ با اهل عراق است؛ نه اهل شام، چون عمّار

در میان اهل عراق است؛ و به وجود علی در حقانیت لشکر عراق استدلال

نمی‌نمایند. و از گفتار رسول خدا که به عمّار گفت: تو را گروه ستمگر می‌کشند، ترس

دارند؛ و نگران می‌شوند؛ و به گفتار رسول خدا درباره علی که گفت: بار

پروردگارا! ولایت آن که را داشته باشی، که او ولایت علی را دارد؛ و دشمن باش

با آن که علی را دشمن دارد؛ نگران نمی‌شوند؛ و در ترس نمی‌آیند! و نیز به گفتار

دیگر رسول خدا که به علی فرمود: دوست ندارد تو را مگر مؤمن؛ و دشمن ندارد تو

را مگر منافق؛ نیز در ترس نمی‌افتند و بر حذر نمی‌شوند.»

۱- «غایة المرام» ص ۸۹، حدیث هشتاد و سوم.

۲- «غایة المرام» ص ۸۹، حدیث هشتاد و پنجم.

و نیز ابن ابی الحدید در شرح آورده است که: عمار بن یاسر با عمرو عاص، در روز صیفین گفتگوئی داشتند.

عمار بن یاسر به عمرو عاص گفت: من تو را مطلع می‌کنم که به چه علت با تو و با أصحاب تو جنگ می‌کنم؟! رسول خدا به من امر کرد با ناکثین جنگ کنم (شکنندگان بیعت با علی) و من جنگ کردم؛ و به من امر کرد تا با قاسطین جنگ کنم (متعدیان و متجاوزان) و شما آنها هستید! و اما مارقین (خارج شدگان از دین) پس نمی‌دانم آنها را ادراک می‌کنم یا نه؟!^۱

أَيُّهَا الْأَيْتُرُ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؟ وَأَنَا مَوْلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ وَ عَلَيَّ مَوْلَايَ بَعْدَهُمَا.^۱

«ای ایتُر (مقطوع الخیر و الرّحمة) آیا نمی‌دانی که رسول خدا درباره علی چنین فرمود؟! و من مولای خدا و رسول خدا هستم؛ و بعد از آن دو، علی مولای من است.»

علامه کبیر و محدث عظیم: سید هاشم بحرانی که از علمای ارزشمند اسلام و مکتب تشیع است و صاحب «تفسیر برهان» و «مدینة المعاجز» و «غایة المرام» و کتب دیگر؛ در «غایة المرام» بعد از نقل هشتاد و نه روایت از عامّه که ما اندکی از آنرا در اینجا ذکر کردیم گوید: خبر غدیر خمّ چه از ناحیه عامّه و چه از ناحیه خاصّه به حدّ تواتر رسیده است؛ حتّی اینکه محمّد بن جریر طبری صاحب تاریخ، کتابی مستقلّ در این باب نوشته و نام آنرا کتاب «الولایة» گذارده است و در آن طُرُق این حدیث را از هفتاد و پنج طریق استخراج کرده است؛ و این مرد عامی المذهب است.

و ابوالعبّاس محمّد بن سعید بن عُفْدَة نیز کتابی مستقلّاً نگاشته؛ و طرق حدیث غدیر را از یکصد و پنج طریق استخراج کرده است؛ و این مقدار از حدّ تواتر متجاوز است؛ و بنابراین هیچگاه خبری یافت نشده است که تعداد طرق آن به این مقدار باشد. و علیهذا واجب است که این حدیث اصل مُتَّبَع و طریق واضح و

۱- «غایة المرام» ص ۸۹، حدیث هشتاد و ششم.

روشن شمرده شود. و پس از آنکه از ابن طاوس، داستان ابوالمعالی جُوینی را در بغداد و مشاهده جلد ۲۸ از غدیر را نزد صحاف بیان می‌کند می‌گوید: حِکَايَةُ لَطِيفَةَ: ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» می‌گوید که: یحیی بن سعید بن علی حنبلی که معروف به ابْنِ غَالِبَةِ است، و در قطیفا که در جانب غرب بغداد است سکنی دارد؛ و از کثرت وثوق و اعتماد به او یکی از شهودی است که شهادت او نزد قاضی محکمه مسموع است، برای من بیان کرد که: من در نزد فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه معروف به غُلامِ ابْنِ الْمُثَنَّى حاضر بودم - و فخر اسماعیل از پیشوایان حنبلی‌ها در بغداد بود؛ و در فقه و مسائل خلاف ید طولائی داشت، و تدریس علم منطق می‌کرد؛ و مجلسی خوش و شیرین عبارت داشت. من او را دیده‌ام و سخن او را شنیده‌ام؛ و در سنه ششصد و ده از دنیا رفت - .

ابن غالبه می‌گوید: ما روزی در نزد او بودیم و به گفتگو مشغول بودیم که یکنفر از حنبلی‌ها وارد شد، و داستانی داشت که: بر عهده یکی از مردمان کوفه طلبی داشت که رفته بود به کوفه تا دین خود را بگیرد؛ و اتفاقاً رفتن او به کوفه، مصادف شده بود با زیارت روز غدیر؛ و این مرد حنبلی در کوفه بود؛ و این زیارت که در روز هیجدهم از ماه ذوالحجه است، آنقدر از خلایق به مشهود و مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام گرد آمده بودند که از حد شمارش و إحصاء بیرون بود.

ابن غالبه می‌گوید: فخر اسماعیل شروع کرد از احوال آن مرد پرسیدن، که آیا مال تو وصول شد؟! و آیا مقداری از آن مال در نزد غریم و بدهکار تو باقیمانده است؟! و آن مرد حنبلی جواب فخر را می‌داد. تا اینکه آن مرد به فخر گفت: یا سَیِّدِی اگر تو در روز غدیر حضور داشتی؛ مشاهده می‌کردی آنچه را که از فضایح و گفتار شنیع و سَبِّ صحابه عَلَنی با صداهای بلند بدون هیچ مراقبه و هیچ ترسی، در کنار قبر علی بن ابیطالب به وقوع می‌پیوندد!

فخر اسماعیل گفت: این مردم که سب می‌کنند چه گناهی دارند؟ سوگند به خدا، کسی آنها را بر سب جرأت نداد، و این باب را به روی آنان نگشود مگر صاحب همین قبر.

آن مرد گفت: صاحب این قبر کیست؟!

فخر گفت: علی بن ابیطالب.

آن مرد گفت: یا سَیِّدِی! اوست آن کسی که این سَبِّ را برای این مردم سُنَّت کرد، و به آنها یاد داد، و راه مردم را به آن گشود؟! فخر گفت: آری! آن مرد گفت: یا سَیِّدِی! بنابراین اگر علی بر حق است، پس چرا ما فلان و فلان را دوست داریم؟ و اگر بر باطل است پس چرا ما او را دوست داریم؟! در اینجا سزاوار اینست که یا از او و یا از دو نفر دیگر تبری بجوئیم و بیزار شویم! ابن غالبه می گوید: آنچنان فقیه حنبلی فخر در جواب او درماند، که از مجلس به سرعت برخاست و نعل خود را پوشید و گفت: خدا لعنت کند إسماعیل را (فاعل بن فاعل) اگر جواب این مسئله را بدانند؛ و رفت و در اندرونش داخل شد؛ ما نیز برخاستیم و منصرف شدیم.^۱

و امّا روایات وارده از خاصه:

مرحوم صدوق از پدرش، از أحمد بن إدريس، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اُبی عمیر، از محمد قبطی روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام گفتند: مردم از گفتار رسول خدا درباره علی بن ابیطالب در مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْرَاهِيم غفلت کردند؛ همانطور که از گفتارش در روز غدیر خم غفلت کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْرَاهِيم بودند، و جماعتی از اصحاب نزد آنحضرت بودند که علی بن ابیطالب وارد شد؛ و آن صحابه به ورود علی خوشحال نشدند و اظهار سرور نکردند. چون رسول الله دیدند که آنها آمدن علی را ناخوشایند داشتند فرمود: **مَعَاشِرَ النَّاسِ!** این اهل بیت من است که شما اینک به آنها استخفاف می کنید؛ و ارج نمی نهید، و من هنوز زنده هستم و در میان شما هستم!

سوگند به خداوند که چون از میان شما رخت بریندم و غیبت کنم؛ خداوند از شما غیبت نمی کند. رَوْح و راحت و بُشری و بشارت برای کسی است که به علی اقتدا کند، و ولایت او را بپذیرد، و در برابر او تسلیم باشد، و نیز در برابر اوصیای من از فرزندان او. من بر عهده دارم که ایشان را در شفاعت خود داخل کنم؛ چون ایشان پیروان من هستند، و کسی که از من پیروی کند از من است. و این سُنَّتِی است که

^۱ - «غایة المرام» ص ۹۰.

از ابراهیم خلیل در من جاری شده است؛ چون من از ابراهیم هستم، و ابراهیم از من است، و فضیلت من، فضیلت اوست، و فضیلت او فضیلت من است؛ و من از ابراهیم افضل هستم؛ و این تصدیق گفتار پروردگار من است که: ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.^۱ رسول خدا هنوز حیات داشت و پایش در مشربۀ امّ ابراهیم بود که مردم امر را از علی بن ابیطالب برگرداندند.^۲

و نیز صدوق با سند متصل خود روایت می‌کند از وکیع مَسْعُودِي، مرفوعاً از سَلْمَانَ فارسی - رحمه الله - که او می‌گفت: ابلیس - لعنه الله - به جماعتی عبور کرد که آنها امیرالمؤمنین علیه السلام را سب می‌کردند. ابلیس در مقابل آنها ایستاد. آنها گفتند: اینکه در برابر ما ایستاده است کیست؟! ابلیس گفت: من اَبُوْمُرَّةَ هستم (اَبُوْمُرَّةَ لقب ابلیس است) گفتند: ای اَبُوْمُرَّةَ آیا تو سخن ما را نمی‌شنوی؟! ابلیس گفت: بدی و زشتی برای شما باشد! شما مولای خودتان علی بن ابیطالب را سب می‌کنید! گفتند: تو از کجا می‌دانی که علی مولای ماست؟! ابلیس گفت: از گفتار پیغمبرتان که گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَالصِّرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. آنها گفتند: آیا تو از موالیان و شیعیان او هستی؟! گفت: نه، من از موالیان و شیعیان او نیستم ولیکن او را دوست دارم؛ و هر کس که بغض او را در دل داشته باشد من در مال و فرزندان او شریک خواهم شد.

انها گفتند: ای اَبُوْمُرَّةَ! تو درباره علی به ما چیزی نمی‌گوئی؟! ابلیس گفت: ای جماعت ناکثین و قاسطین و مارقین شما از من بشنوید! من در میان گروه جن خداوند را دوازده هزار سال عبادت کردم؛ چون خداوند طائفۀ جن را هلاک کرد من از تنهایی به سوی خداوند عزوجل شکایت آوردم؛ خداوند مرا به آسمان دنیا بالا برد؛ و من خداوند را دوازده هزار سال در میان فرشتگان عبادت کردم. و در این بین که ما خداوند عزوجل را تسییح و تقدیس می‌نمودیم یک نور

۱- آیه ۳۴، از سوره ۳: آل عمران: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» و خداوند شنوا

و داناست.»

۲- «غایة المرام» ص ۹۰، حدیث دوم.

شعشعاتی از برابر ما عبور کرد بطوریکه همه ملائکه به سجده افتاده و گفتند: سُبْحٌ قُدُّوسٌ، این نور نور فرشته مقربى بود، و یا نور پیغمبر مُرسَلی؟ در این حال ندا از ناحیه خداوند عزوجل رسید که: لَا نُورٌ مَلَکٍ مَّقْرَبٍ؛ وَلَا نَبِیٍّ مُرْسَلٍ، هَذَا نُورٌ طِیْنَةٌ عَلَیَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۱ «این نور فرشته مقرب نیست، و نور پیامبر مرسل نیست، این نور سرشت علی بن ابیطالب است.»

و علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون خداوند پیغمبرش را امر کرد که امیرالمؤمنین را به ولایت برای مردم نصب کند در گفتارش که فرمود: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «فِي عَلِيٍّ» بَعْدِ رَحْمَةٍ؛ و پیامبر فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، در این حال جمیع شیاطین و ابالسه نزد ابلیس اکبر و شیطان بزرگ جمع شدند و خاک بر سر و صورت خود می ریختند.

ابلیس اکبر (شیطان بزرگ) به آنها گفت: چه می کنید؟! چرا اینکارها را می کنید؟! آنها گفتند: این مرد (پیغمبر) عقیده بسته است که تا روز قیامت کسی نمی تواند آنها را باز کند. ابلیس اکبر گفت: کَلَّا چنین نیست. آن کسانی که در حول و اطراف او هستند به من وعده ای داده اند وعده جزمی که مخالفت مرا نکنند! و در این حال خداوند این آیه را فرستاد: وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^{۲ و ۳}

«و شیطان، رأی باطل خود را بطور جدی به صورت حق برایشان جلوه داد، تا غیر از جماعتی از مؤمنان بقیه همگی او را تصدیق نموده و پیرو او شدند.»

و شیخ طوسی در «تهذیب» با اسناد خود از حسان جمال روایت می کند که گفت: من حضرت صادق علیه السلام را از مدینه به مکه حمل می دادم؛ چون به مسجد غدیر رسیدیم نظری به طرف چپ کوه نمود و فرمود: اینجا جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله است در آن وقتی که می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ اَللّهُمَّ وَالِّ مَنْ

۱- «غایة المرام» ص ۹۱، حدیث ششم.

۲- آیه ۲۰، از سوره ۳۴: سَبَأ.

۳- «غایة المرام» ص ۹۱، حدیث هشتم؛ و «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» ص ۵۳۸.

وَالْأَهْ، وَ عَادِمَنْ عَادَاهُ. و پس از آن نظری به جانب دیگر کرد و گفت: اینجا جای چادر ابوفلان، و فلان، و سالم مولی ابی خذیفه، و أبو عُبَیْدَةَ جَرَّاح است که چون پیغمبر را دیدند که دست خود را بلند کرده است، بعضی از ایشان گفتند: به چشمانش نگاه کنید، ببینید چگونه مانند دو چشم شخص دیوانه در گردش است! و جبرائیل این آیه را آورد: وَ إِنِّي يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُرْزِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.^۱

«نزدیک بود که آنان که کافر شده‌اند ای پیغمبر تو را با چشمهایشان بزنند چون ذکر نازل از خدا را شنیدند، و می‌گفتند که: حَقًّا او دیوانه است. در حالی که وحی قرآنی جز یاد و تذکری برای عالمیان چیزی نیست.» سپس حضرت صادق فرمود: ای حَسَّان! اگر تو شتربان من نبودی تو را به این حدیث، حدیث نمی‌کردم.^۲

محمد بن علی بن شهر آشوب، از معاویه بن عمار، از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که: چون پیغمبر فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، عَدُوِّي كُنْتُ عَدُوِّي: نه سوگند به خدا که خداوند به او چنین امری نکرده است، و این مطلب فقط تَقْوَلِي است که رسول خدا نموده است (یعنی مطلبی است که از نزد خود ساخته و پرداخته است و به خدا نسبت می‌دهد). و خداوند تعالی این آیات را فرستاد:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَيْسَانَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذْكُرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ * وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ * وَإِنَّهُ لِحَقُّ الْبَقِيَّةِ.^۳

«و اگر او (محمد) بعضی از گفتارها را به ما ببیند؛ ما با دست قدرت خود او را خواهیم گرفت؛ و پس از آن، رگ حیاتی قلب او را (که خون از قلب بواسطه آن به رگها جریان می‌یابد) می‌بریم؛ و هیچیک از شما مانع از این عمل ما

۱- آیه ۵۱، از سوره ۶۸: نون و القلم.

۲- «غایة المرام» ص ۹۲، حدیث شانزدهم.

۳- آیه ۴۴ تا ۵۱، از سوره ۶۹: الحاقه.

نمی‌شوید. و این برای متقیان موجب یادآوری خداست، و ما حقاً می‌دانیم که بعضی از افراد شما از جمله تکذیب کنندگان هستند؛ و حقاً او برای کافران موجب حسرت است. و بدرستی که او حق‌الیقین است.»

که در این آیات، مراد از **وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ** محمد است؛ و مراد از **وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ** علی است.^۱

و محمد بن عباس بن ماهیار با سند خود روایت می‌کند از فضیل بن عبدالملک، از حضرت صادق علیه السلام که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز غدیر به ولایت منصوب کرد؛ مردم سه دسته شدند: یک دسته گفتند: محمد گمراه شده است. و یک دسته گفتند: زیانکار و هلاک شده است؟ و یک دسته گفتند: عشق علی را در سر دارد که دربارهٔ اهل بیت و پسر عمویش چنان می‌گوید. خداوند تبارک و تعالی این آیات را فرستاد:

وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.^{۲،۳}

«سوگند به ستاره هنگامی که نزول می‌کند، که صاحب شما گمراه نشده و زیان نکرده است؛ و از روی هوای نفس خود سخن نمی‌گوید؛ نیست گفتار او مگر وحیی که به او وحی شده است.»

شیخ طوسی در «امالی» خود، از شیخ مفید، با سند متصل از زید بن ارقم آورده است که: **سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدِي رَحِمَ يَقُولُ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِي وَلَا لِأَهْلِ بَيْتِي. لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ادَّعَىٰ إِلَيَّ غَيْرَ أَبِيهِ؛ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَوَلَّىٰ غَيْرَ مَوَالِيهِ. أَلْوَدُّ لِمَنْ يَصَاحِبُ الْفِرَاشَ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ. وَ لَيْسَ لِوَارِثٍ وَصِيَّةٌ. أَلَا وَ قَدْ سَمِعْتُمْ مِنِّي وَرَأَيْتُمُونِي. أَلَا مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. أَلَا وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ مُكَائِرٌ بِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَا تُسَوِّدُوا وَجْهِي. أَلَا لَأَسْتَنْقِذَنَّ رَجُلًا مِنَ النَّارِ وَ لَيْسَتْ تُقْذَنَنَّ مِنْ يَدِي أَقْوَامٌ. إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَ**

۱- «غایة المرام» ص ۹۲، حدیث هفدهم.

۲- آیه ۱ تا ۴، از سوره ۵۳: و النجم.

۳- «غایة المرام» ص ۹۲، حدیث هجدهم.

أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۱

«شنیدم که رسول خدا ﷺ در غدیر خم می فرمود: صدقه حلال نیست، نه برای من و نه برای اهل بیت من. خداوند لعنت کرده است کسی را که خود را به غیر پدرش نسبت دهد. خداوند لعنت کرده است کسی را که در تحت ولایت غیر موالی خود درآید. فرزند متعلق به کسی است که صاحب فرارش است (که به نکاح صحیح زن حامله را داراست) و از برای شخص فاجر و زناکار، از فرزند بهره ای نیست، بهره او سنگ است (که به حکم حاکم شرع باید در صورت إحصان سنگسار شود). برای وارث و وصیت نافذ نیست (بطوریکه از حق سایر ورث کم شود و در زیادی از ثلث که حق متوفی است قرار گیرد). آگاه باشید که شما از من شنیدید و مرا دیدید؛ آگاه باشید که هر کس بر من متممداً دروغ ببندد محلّ و مأوای او آتش می باشد. آگاه باشید که من پیشدار و جلودار شما هستم در روز قیامت به رفتن به سوی حوض کوثر، و بواسطه کثرت شما در روز قیامت خود را غالب می بینم؛ و به کثرت شما در خود احساس کثرت و مطلوبیت می کنم. پس شما موجب خجالت من (روسیاهی) نشوید! آگاه باشید که من مردانی را که سهمیه آنها آتش است استنقاذ می کنم و می گیرم و نجات می دهم؛ و هر آینه استنقاذ می شوند و ربوده می گردند از دست من اقوامی. حقاً خداوند مولای من است، و من مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای هستم. آگاه باشید که هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای اوست».

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از سَهْم بن حَصِين أسدی روایت می کند که او گفت: من با عبدالله بن عَلْقَمَة وارد مکه شدیم؛ و عبدالله بن عَلْقَمَة در مدّت روزگار خود از سبّ کنندگان علی بن ابیطالب بود.

من به عبدالله گفتم: میل داری نزد این مرد (أبوسعيد خُدري) برویم و با او

تجدید عهد بنمائیم؟!

گفت: آری! و ما به نزد أبوسعيد رفتیم. عبدالله به او گفت: آیا تو درباره علی

منقبتی از رسول خدا شنیده ای؟! گفت: آری! چون آن را برای تو بازگو کردم

۱- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و دوم، و «أمالی شیخ» جزء هشتم طبع نجف ص ۲۳۱.

می توانی از مهاجرین و انصار و از قریش نیز پرسسی و بدانی که رسول خدا در روز غدیر خمّ ابلاغ امر خدا کرد و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُ لَكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ گفتند: آری پیغمبر سه بار این جمله را تکرار نمود و پس از آن گفت: ای علیّ نزدیک بیا! و رسول خدا دستهای علی را بلند کرد بطوریکه سپیدی زیر بغل آن دو نمایان شد و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. و این جمله را نیز سه بار تکرار کرد.

عبدالله بن علقمه به ابوسعید گفت: تو خودت این کلمات را از رسول خدا شنیدی؟! ابوسعید گفت: آری؛ و اشاره به سینه اش و به دو گوشش کرد و گفت: دو گوش شنیده و قلب من آنرا حفظ کرده است.

عبدالله بن شریک گوید: چون عبدالله بن علقمه و سهم بن حصین از سفر برگشتند؛ در وقتی که ما نماز ظهر را در ماعت خوانده بودیم عبدالله بن علقمه برخاست و در حضور جمعیت سه بار گفت: اِنِّي اَتُوبُ اِلَى اللّٰهِ وَاَسْتَغْفِرُهُ مِنْ سَبِّ عَلِيٍّ^۱ «من به سوی خداوند توبه می‌کنم، و از او طلب آمرزش و غفران می‌نمایم از سبّی که به علی کرده‌ام».

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از عبدالله بن یزید، از پدرش روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، وَ هُوَ وَ لَيْكُمُ مِنْ بَعْدِي.^۲

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از عمیر بن سعد آورده است که او شنیده است سخن علی را که در رُحْبَةَ مردم را سوگند می‌داده است که هر کس سخن رسول خدا را شنیده است که: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، برخیزد و شهادت دهد. و ده نفر و اندی برخاستند و شهادت دادند.^۳

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود روایت می‌کند از عبدالرحمن بن

۱- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و سوّم، و «أمالی شیخ» طبع نجف. ص ۲۵۲ مجلس نهم.

۲- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و چهارم، و «أمالی شیخ» جزء نهم، طبع نجف ص ۲۵۳.

۳- «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و هفتم، و «أمالی شیخ» جزء دوازدهم، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

ابی لیلی که گفت: پدرم گفت: رسول خدا ﷺ پرچم را در روز خیبر به علی بن ابیطالب رضی الله عنه داد، و خداوند خیبر را به دست او فتح کرد. و او را در روز غدیر خم بپا ایستاند، و به مردم اعلان کرد که او مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای است. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ. وَقَالَ لَهُ: تُقَاتِلُ يَا عَلِيُّ عَلَيَّ التَّأْوِيلُ كَمَا قَاتَلْتُ أَنَا عَلَيَّ التَّزْوِيلُ. وَقَالَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. وَقَالَ لَهُ: أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَكَ، وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى. وَقَالَ لَهُ أَنْتَ ثَبِينٌ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ إِمَامٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛ وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِي. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ. وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْأَخِذُ بِسُنَّتِي وَالذَّابُّ عَنِّ مِلَّتِي. وَقَالَ لَهُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَشَقَّقُ عَنْهُ الْأَرْضُ وَأَنْتَ مَعِيَ. وَقَالَ لَهُ: أَنَا عِنْدَ الْحَوْضِ وَأَنْتَ مَعِيَ. وَقَالَ لَهُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَأَنْتَ بَعْدِي، تَدْخُلُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَفَاطِمَةُ. وَقَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ لَوْحَى إِلَيَّ بِأَنَّ أَقْوَمَ بِفَضْلِكَ، فَقُمْتُ بِهِ فِي النَّاسِ، وَبَلَّغْتُهُمْ مَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِتَبْلِيغِهِ. وَقَالَ لَهُ: أَتَقُ الصَّغَائِنَ الَّتِي فِي صُدُورِ مَنْ لَا يَظْهَرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي؛ أَوَّلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.

«و به او گفت: تو از من هستی و من از تو هستم. و به او گفت: ای علی من برای پذیرش ظاهر قرآن با مردم جنگ کردم؛ و تو برای پذیرش واقعیت و تحقق آن. و به او گفت: نسبت تو با من همانند نسبت هارون است با موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست. و به او گفت: من صلح هستم با هر که با تو صلح باشد، و مبارز هستم با هر که با تو مبارزه کند. و به او گفت: تو دستاویز محکم خدا هستی. و به او گفت: تو واضح کننده و روشن کننده هستی برای آنان آنچه را که بعد از من بر ایشان مشتبه گردد. و به او گفت: تو امام و پیشوای هر مؤمن و مؤمنه‌ای هستی؛ و تو ولی هر مؤمن و مؤمنه‌ای بعد از من هستی. و به او گفت: تو آن کسی هستی که خداوند در شان او و أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ را نازل کرد. و به او گفت: تو گیرنده سنت من هستی و دفاع کننده از آئین من. و به او گفت: من اولین کسی هستم که هنگام رستاخیز زمین برای او شکافته می شود و تو با من هستی. و به او گفت: من در کنار حوض کوثرم و تو با من هستی. و من اولین کسی هستم که وارد بهشت می شود و تو بعد از من هستی که با حسن و حسین و

فاطمه علیها السلام وارد می‌شوی. و خداوند به من وحی کرده است که برای بیان فضل تو برپا خیزم، و من برای آن در میان مردم قیام کردم و آنچه را که خداوند مرا به تبلیغ آن امر کرده بود تبلیغ کردم. و به او گفتم: بپرهیز از کینه‌هایی که در سینه کسانی است که آن را آشکار نمی‌کنند مگر پس از مرگ من؛ ایشان را خداوند لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز لعنت می‌کنند.

ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ قَبِيلًا: مِمَّا بُكَاءُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَخْبَرَتْنِي جَبْرَائِيلُ عليه السلام عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ: أَنَّ ذَلِكَ يَزُولُ إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ، وَعَلَتْ كَلِمَتُهُمْ، وَاجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ، وَكَانَ الشَّانِي لَهُمْ قَلِيلًا، وَالْكَارَهُ لَهُمْ ذَلِيلًا، وَكَثُرَ الْمَادِحُ لَهُمْ؛ وَذَلِكَ حِينَ تَعْيُرُ الْبِلَادِ، وَتَضَعُفُ الْعِبَادِ، وَالْإِيَّاسِ مِنَ الْفَرَجِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ الْقَائِمُ فِيهِمْ^١ - الحديث.

«و سپس رسول خدا گریست. از آنحضرت از علت گریه چون سؤال شد، گفت: جبرئیل علیه السلام از پروردگارش عزوجل به من خبر داده است که این کینه‌ها و آزارها، در وقتی که قائم آل محمد قیام کند سپری می‌شود، و در هنگامی که کلمه و نام ایشان بالا رود و اُمت من بر محبت ایشان مجتمع گردند. و در آنوقت زشت‌گویان بر آنها کم خواهند بود، و ناپسند داران آنها ذلیل و بی‌ارج خواهند بود، و مداحان و ثناگویان آنها زیاد خواهند بود؛ و این زمانی به وقوع خواهد پیوست که شهرها و بلاد دگرگون گردد، و بندگان خدا در ضعف و ناتوانی بسر برند؛ و یأس و ناامیدی از فرج و گشایش همه را فرا گیرد. در آن وقت است که قائم آل محمد در میان آنها پدیدار گردد» - الحديث.

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از **مُجَاشِعِي**، با دو سند: یکی از محمد بن جعفر بن محمد از پدرش حضرت صادق علیه السلام؛ و دیگری از حضرت رضا علیه السلام، از پدرش موسی، از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام؛ و با هر دو سند آنحضرت از آبائشان، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسِ خِصَالٍ: عَلَى الشَّهَادَتَيْنِ، وَالْقَرِيبَتَيْنِ. قِيلَ**

١- «غایة المرام» ص ۹۴ و ص ۹۵، حدیث سی‌ام. و «أمالی شیخ» قسمت اول، جزء دوازدهم

لَهُ: أَمَّا الشَّهَادَتَيْنِ فَقَدْ عَرَفْنَا هُمَا، فَمَا الْقَرِينَتَانِ؟ قَالَ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ، لَا يُقْبَلُ إِحْدَيْهُمَا إِلَّا بِالْأُخْرَى؛ وَالصِّيَامِ وَحَجِّ بَيْتِ اللَّهِ مَنْ اسْتَطَاعَ سَبِيلًا؛ وَحُتِمَ ذَلِكَ بِالْوَلَايَةِ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^۱

«اسلام بر پنج صفت فضیلت دار بنا شده است: بر شهادتین؛ و بر قرینتین. از آنحضرت پرسیده شد که: ما شهادتین را دانسته‌ایم ولیکن مراد از قرینتین چیست؟ رسول خدا فرمود: نماز و زکوة؛ یکی از آن دو قبول نمی‌شود بدون دیگری. و سوّمی از پنج خصال، روزه؛ و چهارمی حج بیت الله الحرام است برای کسی که مستطیع باشد. و این چهار خصلت به موضوع پنجم ختم شده است که آن ولایت است. و خداوند در این باره آیه اِکْمَالَ دِينٍ وَاثْمَامِ نِعْمَتٍ را فرود آورده است.» و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از ابوذر غفاری: جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ روایت کرده است که يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ أَحْيَى، وَصَفِيٌّ، وَوَصِيٌّ، وَوَزِيرِي، وَأَمِينِي؛ مَكَائِكَ مِنِّي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي كَمَا كَانَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ مَعِيَ. مَنْ مَاتَ وَهُوَ يُحِبُّكَ حَتَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ؛ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ.^۲

ابوذر می‌گفت: دیدم که رسول خدا دست علی را گرفته بود و به او می‌گفت: ای علی! تو برادر من هستی! تو برگزیده و خلاصه و نتیجه من هستی! تو وصی من هستی! تو وزیر من هستی! تو آمین من هستی! مقام و منزلت تو نسبت به من چه در حیات من و چه بعد از مرگ من مقام و منزله هارون است نسبت به موسی مگر اینکه با من پیغمبری دیگر نیست؛ کسی که بمیرد با دوستی تو خداوند عزوجل خاتمه کار او را به امن و ایمان منتهی می‌کند؛ و کسی که بمیرد با دشمنی تو، او از اسلام بهره‌ای ندارد.»

۱- «غایة المرام» ص ۹۵، حدیث سی و یکم، و «أمالی شیخ» ج ۲، جزء هجدهم، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲- «غایة المرام» ص ۹۵، حدیث سی و دوّم، و «أمالی شیخ» ج ۲، مجلس جمعه ۴ محرم سنه

و نیز در «أمالی» شیخ با سند متصل خود از عمرو بن میمون اودی روایت کرده است که در حضور او از علی بن ابیطالب علیه السلام سخنی به میان آمد او گفت: جماعتی که علی علیه السلام را به زشتی یاد کنند، ایشان آتش گیره دوزخند. و من این آیه را از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که از جمله آنها حذیفه بن یمان و کعب بن عجرة بودند که هر یک از آنها می گفتند: به علی علیه السلام چیزهایی عنایت شده است که به هیچ یک از افراد بشر داده نشده است: او شوهر فاطمه سیده زنان اولین و آخرین است. چه کسی همانند فاطمه را دیده و یا شنیده است که یکنفر از اولین و آخرین با مثل فاطمه ازدواج کرده است؟ و علی پدر حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین است. ای جماعت مردم! شما چه کسی را همانند این دو فرزند می یابید؟ و دیگر آنکه رسول خدا پدر زن اوست، و او وصی رسول خداست در اهلش و ازواجش. پیامبر تمام درهای خانه های اصحاب خود را به مسجد بست غیر از در خانه علی را. و علی فاتح خیبر؛ و دارنده لویای جنگ در روز خیبر است. رسول خدا دو چشمان او را با آب دهان تر کرد در حالی که چشمان او درد می کرد؛ علی چشمانش فوراً خوب شد و دیگر تا آخر عمر از چشم درد شکایت نکرد، و نه از شدت حرارت و از برودت چیزی احساس ننمود.

و علی صاحب روز غدیر است که پیامبر نام او را به بزرگی یاد کرد، و بر تمام امت خود ولایت او را لازم و واجب شمرد، و عظمت و ابهت این امر را برای مردم شناسانید؛ و مقام و مکانت علی را مبین و روشن ساخت و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.**^۱

و نیز شیخ در «أمالی» از ابی عمیر زاذان؛ در خطبه ای که حضرت امام حسن علیه السلام در میان مردم در حضور معاویة ایراد کردند بیان می کند که حضرت در آن خطبه، فضل و شرف پدرشان، و سوابق او را در اسلام، و آنچه را که از تصریحات

^۱ - «غایبة المرام» ص ۹۵ و ص ۹۶، حدیث سی و چهارم. و «أمالی شیخ» ج ۲، ص ۱۷۰ و ص

و نصوص رسول اکرم ﷺ درباره او ذکر کرده اند همه را بیان می کنند تا اینکه در این خطبه می فرماید: فَقَدْ تَرَكْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَى فِيهِمْ وَ اتَّبَعُوا السَّامِرِيَّ، وَ قَدْ تَرَكْتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَبِي وَ بَايَعُوا غَيْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا التُّبُوءَ. وَ قَدْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَصَبَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْعَائِبَ.^۱

«بنی اسرائیل نیز هارون را ترک کردند با آنکه می دانستند او جانشین حضرت موسی است در میان آنها، و از سامری پیروی کردند. و این اُمّت پدر مرا ترک کردند و با غیر او بیعت کردند در حالیکه از رسول خدا ﷺ شنیده بودند که به او می فرمود: منزله تو نسبت به من منزله هارون است نسبت به موسی به استثناء نبوت. و آنها رسول خدا ﷺ را دیده بودند که در روز غدیر خم پدرم را به ولایت نصب نمود و مردم را امر کرد که حاضران از ایشان به غائبان برسانند.»

و نیز در «أمالی» همین مضمون از خطبه حضرت امام حسن را با ألفاظی دیگر و با سندی دیگر از عبدالرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش: علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند.^۲

و نیز شیخ محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، در «أمالی» خود با سند متصل خود روایت می کند از محمد بن نوفل بن عاصد صیرفی که او گفت: من در نزد هیشم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه: نعمان بن ثابت بر ما وارد شد؛ و در بین ما سخن از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به میان آمد، و سخن از غدیر خم بین ما رد و بدل شد.

أبوحنیفه: گفت: من به أصحاب خودم گفته ام که شما در برابر اینها (شیعیان) اقرار به حدیث غدیر خم نکنید زیرا که در اینصورت در محاصمه و نزاع بر شما غالب می شوند!

در این حال رنگ از چهره هیشم بن حبیب صیرفی پرید و سیمایش دگرگون

۱- «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و پنجم. و «أمالی شیخ» ج ۲، ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳.

۲- «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و ششم.

شد، و گفت: چرا اقرار و اعتراف به حدیث غدیر نکنند؟ ای نُعمان مگر حدیث غدیر نزد تو ثابت نیست؟!^۱

أبوحنیفه گفت: آری حدیث غدیر در نزد من است و برای من روایت شده است!

هیثم گفت: پس چرا شما به آن اقرار نمی‌کنید در حالیکه روایت کرد برای ما حبیب بن اَبی ثابت از ابوظیفیل، از زید بن ارقم که علی علیه السلام در رُحبه مردمی را که آنرا از پیغمبر شنیده بودند سوگند داد که شهادت دهند؟

أبوحنیفه گفت: آیا شما نمی‌بینید که در این مسئله چقدر گفتگو و بحث به میان آمده است که علی مجبور می‌شود مردم را برای اقرار و اعتراف به آن سوگند دهد؟!^۲

هیثم گفت: آیا ما علی را تکذیب کنیم؟! و یا گفتار او را رد کنیم؟!^۱
أبوحنیفه گفت: ما علی را تکذیب نمی‌کنیم و گفتار او را نیز رد نمی‌نمائیم ولیکن تو می‌دانی که در میان مردم افرادی هستند که غلو می‌کنند!

هیثم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را می‌گوید، و در میان مردم با ندای بلند خطبه می‌خواند، آنگاه ما از بیان آن بترسیم و تقیه کنیم که شاید غلو کننده‌ای غلو کند، و یا گوینده‌ای چنان گوید؟!^۱

در اینحال مردی برای مسئله‌ای در مجلس آمد که پرسد، بحث را قطع کرد. و این گفتار مجلس ما در کوفه منعکس شد؛ و در بازار کوفه با ما حبیب بن نزار بن حیان بود، که به نزد هیثم آمد و به او گفت: آنچه درباره علی تو سخن گفته‌ای و سخن آن شخص دیگر به من رسید - و حبیب مولای بنی هاشم بود^۲ - هیثم گفت:

۱- «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و ششم

۲- چون لفظ مؤلی را به شخصی اضافه کنند، معنای غلام و بنده و یا معنای آقا دهد، مثل آنکه بگوئیم: قنبر مؤلی علی یعنی قنبر غلام علی بود، و یا اینکه بگوئیم: علی مؤلی قنبر یعنی علی آقای قنبر بود؛ ولی اگر مؤلی را به قبیله نسبت دهند، مثل آنکه بگویند: مؤلی بنی أسد، مؤلی أزد، مؤلی ثقیف، یکی از دو معنی را اراده کنند:

۱- معنای حلیف و هم سوگند، ۲- معنای نزیل و مهاجر بدان قبیله. وعلیهذا حبیب بن نزار بن حین که مولای بنی هاشم بود یعنی یا با آنها هم قسم بود و یا در طائفه بنی هاشم وارد شده و بدانجا مهاجرت کرده

هم مولای بنی‌هاشم بود. و این حدیث و گفتاری که بین او و ابوحنیفه جاری شد در زمانی بود که حکومت بنی عباس ظهور یافته بود، و برای طرفداران علی بن ابی - طالب و حدیث غدیر امکان اظهار حقانیت آل محمد ﷺ وجود نداشت!

ابن بابویه در کتاب «نُصُوصٌ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْأَثْنَى عَشَرَ النَّبِيِّينَ» با سند متصل خود از محمود بن لُبَيْد آورده است که: چون رسول خدا رحلت کرد، کار فاطمه این بود که بر سر قبور شهداء می‌آمد، و بر سر قبر حمزه می‌آمد و گریه می‌کرد. یکی از روزها من بر سر مزار حمزه رفتم، دیدم که فاطمه - صلوات الله علیها - آنجاست و مشغول گریستن است. من صبر کردم تا از گریه فارغ شد، آنگاه پیش رفتم و سلام کردم و گفتم: ای سَيِّدَةُ نِسْوَان! سوگند به خدا که با گریه خود رگهای دل مرا پاره کردی! فاطمه گفت: ای اَبَا عَمْرَةَ! من سزاوار است گریه کنم چون در مصیبت بهترین پدران: رسول خدا گرفتار آمدم. و پس از آن شروع کرد به خواندن این بیت:

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتَ قَلِّ ذِكْرُهُ وَذَكَرُ أَبِي قَدِّ مَاتَ وَاللَّهِ إِكْبَرُ

«وقتی شخصی از دنیا برود یاد او در میان مردم کم می‌شود، ولیکن یاد پدر من از وقتی که مرده است سوگند به خدا که بزرگتر شده است». عرض کردم: ای سَيِّدَةُ مَنْ! من می‌خواهم از شما مطلبی را بپرسم که در سینه من می‌آید و افکار مرا مضطرب می‌کند! حضرت فاطمه فرمود: بپرس! عرض کردم: آیا رسول خدا ﷺ دربارهٔ امامت علی قبل از رحلتشان نصی نمودند؟! حضرت فرمود: وَآعْجَبًا أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ؟! ای شگفتا آیا شما روز غدیر خم را فراموش کردید؟! عرض کردم: بلی روز غدیر خم تصریحی بر این امر بود، ولیکن من می‌خواهم از آنچه که رسول خدا در پنهانی به تو گفته است سؤال کنم!

حضرت فرمود: أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَلِيُّ فِيكُمْ خَيْرٌ مَن أُخْلَفَهُ فِيكُمْ؛ وَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي؛ وَ سِبْطَاهُ وَ تَسْعَةُ مَن صُلِبَ الْحُسَيْنُ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ. لَئِنِ اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَجَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيَّيْنِ، وَ لَئِنِ خَالَفْتُمُوهُمْ لَيَكُونُ الْإِخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۱- «أمالی» شیخ مفید طبع ۱۴۰۳ هجری قمری مجلس سوّم ص ۲۶ تا ص ۲۸.

«من خداوند را شاهد می‌گیرم که شنیدم می‌فرمود: علی در میان شما بهترین کسی است که من در میان شما می‌گذارم؛ و بعد از من او امام و خلیفه است؛ و دو فرزند او با نه نفر از صلب حسین، پیشوایان نیکو کردارند. اگر شما از آنها پیروی کنید آنها را هدایت کننده و هدایت شده می‌یابید! و اگر مخالفت آنها را کنید، این اختلاف در میان شما تا روز قیامت به طول خواهد انجامید».

عرض کردم: يَا سَيِّدَتِي فَمَا بِالْهٖ قَعَدَ عَنْ حَقِّهِ؟! «ای خانم بزرگوار من!

پس چرا او از گرفتن حق خود کوتاهی کرد؟!»

قَالَتْ: يَا أَبَا عَمْرَةَ: لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي - لَوْ قَالَتْ: مَثَلُ عَلِيٍّ - ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَاتَّبَعُوا عَشْرَةَ نَبِيِّهِمْ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ تَعَالَى اثْنَانِ؛ وَ لَوْ رَثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ، وَ خَلَفٌ عَنْ خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمًا التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مَا أَحْرَهُ اللَّهُ، وَ أَحْرُوا مَا قَدَّمَهُ اللَّهُ، حَتَّى إِذَا أَلْحَدُوا الْمُبْعُوثَ، وَ أَوْدَعُوهُ الْجَدَثَ الْمَجْدُوثَ اخْتَارُوا بِشَهْوَتِهِمْ وَ عَمِلُوا بِرَأْيِهِمْ؛ تَبَّأَ لَهُمْ أَلَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يُقُولُ: وَ رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ. بَلْ سَمِعُوا وَ لَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. هِيَ هَاتِ بَسَطُوا فِي الدُّنْيَا أَمْالَهُمْ وَ نَسُوا آجَالَهُمْ، فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ. أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ.^{۳۲}

«حضرت فاطمه فرمود: ای ابا عمرة! رسول خدا ﷺ گفت: مثل امام،

مثل کعبه است: که باید به سوی او بروند نه آنکه کعبه به سوی مردم بیاید - یا اینکه گفت: مثل علی مثل کعبه است - . و پس از آن فاطمه فرمود: سوگند به خدا اگر حق را به اهلش وا می‌گذاشتند؛ و از عترت پیامبرشان پیروی می‌کردند

۱- آیه ۶۸، از سوره ۲۸: قصص.

۲- «غایة المرام» ص ۹۶، و ص ۹۷ حدیث سی و نهم.

۳- در «نهایة» ابن اثیر حوَر را با حاء مهمله آورده است و گوید: «تُعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخَوَرِ بَعْدَ الْكُورِ، أَى مِنَ النِّقْصَانِ بَعْدَ الزِّيَادَةِ. وَ قِيلَ: مِنْ فِسَادِ أُمُورِنَا بَعْدَ إِصْلَاحِهَا. وَ قِيلَ: مِنَ الرَّجُوعِ عَنِ الْجَمَاعَةِ بَعْدَ أَنْ كُنَّا مِنْهُمْ. وَ أَصْلُهُ مِنَ نَقْضِ الْعِمَامَةِ بَعْدَ لَفِّهَا». ولیکن چون در نسخه «غایة المرام» با جیم معجمه آورده است، ما نیز همینطور در متن و ترجمه آوردیم.

در راه خدا دو نفر هم پیدا نمی‌شد که با هم اختلاف کنند؛ و امامت را سَلَف و گذشته از گذشته، و آینده از آینده ارث می‌برد، تا اینکه قائم ما که نُهْمین فرزند از صُلْب پسر حسین است قیام می‌کرد، ولیکن ایشان آنچه را که خداوند عقب نگاهداشت، جلو انداختند؛ و آنچه را جلو نگاهداشت، عقب انداختند، تا همین که پیامبر مبعوث را در قبر خوابانیدند و لَحْد را به روی او بستند و او را در میان قبر مهیّا شده پنهان کردند، با میل و شهوت خود، اختیار امام کردند، و به رأی و اندیشه خود رفتار نمودند. هلاک باشند و بُریده، مرگ بر ایشان باد!

آیا سخن خدا را نشنیدند که فرمود: ای پیامبر، پروردگار تو هر چه را که بخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند، برای ایشان اختیاری نیست؟ آری شنیدند ولیکن ایشان مصداق کلام خدا در آیه شریفه شدند که می‌فرماید: این چشم‌ها کور نیستند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها قرار دارد کور است. هیّهات؛ چقدر دورند و چقدر تاریک و گم‌مند. در دنیا سَفْرَهٗ آمال و آرزوهای خود را بگسترده‌اند، و مرگ‌هایشان را به خاک فراموشی سپردند. پس هلاکت و مرگ بر آنها باد، و کردارشان تباه و گم. پناه می‌برم به خداوند از ستم، بعد از تحوّل و گردش روزگار».

مُحَدَّث عَظِيم الشَّان و سَيِّد أَجَلْ أَكْرَم: سَيِّد هَاشِم بَحْرَانِي در کتاب «غَايَة - المَرَام» بعد از نقل روایات عامّه و خاصّه گوید: ما به همین مقدار از نقل روایات وارده در قصّه غدیر خمّ اکتفا می‌کنیم زیرا شمارش همه آنها از حدّ إحصاء بیرون است. شیخ فاضل محمّد بن علی بن شهر آشوب در فضل قصّه غدیر خمّ در کتاب خود گوید:

علماء اسلام همگی بر اصل وقوع این خبر اتّفاق دارند، و اگر اختلافی هست در معنی و تفسیر آن است. این واقعه آنقدر انتشار دارد و آنقدر شهرت پیدا کرده است که از جهت وضوح و بیان و ظهور و معروفیت هیچ خبری به حدّ این خبر نمی‌رسد، تا به سر حدّی که در تعریف و بیان، در حکم حوادث بزرگ روزگار و وقایع مهمّ و وجود شهرها قرار گرفته است، و هیچکس قادر بر إنکار و ردّ آن نیست مگر شخص لَجوج و مُعانَد و مُکابِر.

ما در کدام یک از اخبار و حوادث می‌توانیم کتابی را پیدا کنیم که در روایت آن و معرفت طرق آن، زیاده از هزار مجلّد کتاب از تصانیف عامّه و خاصّه از

متقدمین و متأخرین تصنیف شده باشد؟!

قصه غدیرخم را محمد بن إسحاق، و أحمد بلاذری، و مسلم بن حجاج، و أبو-نعیم إصفهانی، و أبو الحسن دار قطنی، و ابوبکر بن مردویه، و ابن شاهین مروزی، و ابوبکر باقلانی، و أبوالمعالی جوینی، و أبو إسحاق ثعلبی، و ابوسعید خدرگوشی، و أبوالمظفر سمعانی، و ابوبکر بن شیبّه، و علی بن جعد، و شعبه، و أعمش، و ابن عیاش، و ابن سلّاح، و شعبی، و زهری، و إلیسی، و جمابی، و ابن بیع، و ابن ماجه، و ابن عبدربه، و الکانی، و شریک قاضی، و ابویعلی موصلی از طرق عدیده، و أحمد بن حنبل از بیست طریق، و ابن بطة از بیست و سه طریق روایت کرده‌اند. و علی بن هلال مهلبی کتاب «غدیر» را تصنیف کرده است؛ و أحمد بن محمد بن سعید کتاب راویان حدیث غدیر را تصنیف نموده است؛ و ابن جریر طبری کتاب «ولایت» را که آن کتاب غدیرخم است؛ و در آن هفتاد طریق برای آن ذکر کرده است؛ و مسعود شجری کتابی در روات و طرق این خبر؛ و رازی در کتاب خود أسماء روات آنرا به ترتیب حروف معجم ذکر کرده است. و أبو العباس ابن عقیلة کتابی تصنیف کرده است، و گفته است که: شنیدم که ابوعلی عطار همدانی می‌گفت که: این حدیث برای من از دو بیست و پنج طریق روایت شده است.

و سپس از شهر آشوب جدش قضیه أبوالمعالی جوینی در بغداد و مشاهده جلد بیست و هشتم از کتاب روات غدیر را که بر روی آن نوشته بود: جلد بیست و نهم به دنبال خواهد آمد، در نزد صحاف، و تعجب أبوالمعالی را نقل می‌کند.^۱

باری از آنچه ذکر شد معلوم شد که داستان غدیر خم از مسلمیات و ضروریات تاریخ است؛ و انکار آن در حکم انکار خورشید بر فراز آسمان در روز روشن و هوای صاف و غیر غبار آلوده است، بطوریکه حتی متجددین از دانشمندان سنی مذهب متعصب مصری آنرا قبول دارند؛ غایة الامر چون روح نصب ولایت و امام را منافی با دموکراسی مغرب پسند می‌دانند، آنرا از جهت عمل و تطبیق خارجی نمی‌پسندند؛ و داستان رأی گیری و انتخاب امام را به صورت رأی

۱- «غایة المرام» ص ۱۰۳.

اکثریت، موافق با روح دموکراسی می‌دانند.

أحمد أمين مصری در کتب خود: «فَجَرُ الْإِسْلَامِ» و «ضَحَى الْإِسْلَامِ» و «ظَهْرُ الْإِسْلَامِ» از هیچگونه تهمت و اتهام بر شیعه، و بر کتب شیعه و بر علمای شیعه خودداری نکرده است؛ و هر کس این کتب را ببیند از عناد و لجاج او مطلع می‌شود؛ ولیکن معذک داستان غدیر را اقرار و اعتراف دارد.

در کتاب «تفکر نوین سیاسی اسلام» می‌گوید: أحمد أمين می‌کوشد تا یک بحث پیچیده، در مورد این نکات را با تحویل صور خاص مذهب شیعه، در برابر مذهب سنی به چهار اصل عمده - یعنی عصمت، مهدویت، تقیه و رجعت امام - ساده نماید. در پس بیشتر ملاحظات أمين، در مورد این چهار مسئله معیارهائی از یک ذهن نوگرا و لیبرال وجود دارد. او به تئوری امامت شیعه معترض است، نه از این جهت که به موثق بودن حدیث غدیر معتقد نیست (که به اقرار خود او حتی مورد قبول برخی از مورخان سنی نیز هست) بل بدین جهت که تصورات نوین دموکراسی را نقض می‌کند.^۱

شیخ محمد عبده در «تفسیر المنار» نوشته سید محمد رشید رضا گوید: اما حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ را أحمد در «مسند» خود از حدیث برآء و بریده؛ و ترمذی و نسائی و ضیاء در «مختار» از حدیث زید بن أرقم و ابن ماجه از برآء آورده‌اند؛ و بعضی از اهل روایات آنرا حدیث حسن شمرده‌اند؛ و ذهبی با این عبارت آنرا از احادیث صحیحه شمرده است؛ و نیز سند روایت کسانی را که در آن لفظ اللَّهُمَّ وَالرَّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ را اضافه کرده‌اند موثق شمرده است.

و در روایت است که پیامبر مردم را مخاطب قرار داد، اصول دین را بیان کرد، و به اهل بیت خود توصیه نمود به این عبارت که: إِيَّيْ قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَمْ - يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ.

اللَّهُ مَوْلَايَ، وَ أَنَا وَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ؛ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

۱- «تفکر نوین سیاسی اسلام»، تألیف دکتر حمید عنایت، در ترجمه ابوطالب صارمی ص ۳۹.

فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.^۱

سپس بعد از بحث مختصری گوید: و اما حدیث (ولایت در روز غدیر) را ما قبول داریم و به آن هدایت می‌یابیم؛ ما ولایت علی را داریم و ولایت کسی را که ولایت علی را داشته باشد؛ و کسانی را که علی و اهل بیت را دشمن داشته باشند؛ دشمن داریم؛ و این ولایت را همانند ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شماریم؛ و ایمان داریم که عترت پیامبر هیچگاه با مفارقت کتابی که خداوند عزوجل فرستاده است مجتمع نمی‌شوند؛ و اینکه کتاب و عترت دو خلیفه و یادگار پیغمبرند؛ و علاوه بر قصه غدیر ما از احادیث صحیحه دیگر نیز این مطلب را اثبات می‌کنیم. و بنابراین اگر عترت بر امری از امور اتفاق کردند، قبول داریم و پیروی می‌کنیم؛ و اگر در امری منازعه کردند ما آن امر را به خدا و رسول برمی‌گردانیم.^۲

و با این همه احوال، چون روح تبعیت از امام معصوم منصوب از جانب خدا در آنها نیست فلذا باز هم همان سقیفه بنی ساعده، و خلافت خلفای غاصب را محترم می‌شمرند، و ولایت را در حدیث غدیر خم و سایر احادیث به معنای محبت و یا نصرت إرجاع می‌دهند؛ تا راه گریزی از پیروی حق پیدا کرده باشند. و اُنّی لَهُمْ ذَلِكْ؟

محمد فرید وجدی در این دوره «دائرة المعارف» خود که از هر موضوعی و حکمی، و از هر تاریخی، و مذهبی و واقعه و حادثه‌ای، و از هر اسمی و رسمی سخن به میان آورده است؛ و بحث کامل و وافی نموده؛ و حتی در کلمه خیار دو صفحه بحث کرده و از خیار چَنْبَر (خیار شَنْبَر) ده سطر آورده است از موضوع غدیر و داستان رسول الله و جُحْفَه و خطبه و روایت و حدیث ولایت، یک جمله نیاورده است، نه در ماده عَدَر از غدیر خم بحث کرده است، و نه در ماده خَمَم از خم سخنی گفته است؛ و نه در ولایت و خلافت ذکری از غدیر کرده است، فقط در

۱- «تفسیر المنار» ج ۶ ص ۴۶۴ و ص ۴۶۵.

۲- «تفسیر المنار» ج ۶ ص ۴۶۷.

مادّه جَحَفَ گفته است: جُحِفَه موضوعی است بین مکه و مدینه.

در مادّه خلافت بیست و پنج صفحه بحث می‌کند؛ و مفصّلاً از قضایای بعد از رحلت رسول خدا، و اجتماع أنصار در سقیفه بنی‌ساعده، و رفتن عمر و ابوبکر و ابوعبیده جراح در سقیفه، و بالأخره بیعت کردن با ابوبکر مفصّلاً بحث می‌کند، ولی یک جمله از حدیث غدیر، و یا روایت دیگری درباره خلافت و امارت و وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌آورد؛ گویا اصلاً چنین مطلبی در اسلام نبوده است. و در مادّه ولایت سی و هفت صفحه^۲ بحث مفصّل دارد؛ از طرق ارتباط اهل تصوف، و فرّق آنها بحث دارد، ولی حتّی یک جمله اشاره به حدیث ولایت و آیه واقعه در قرآن کریم نمی‌کند؛ گویا از این جهت پیغمبر اسلام، پیغمبر نبوده است، و علی بن ابیطالب جزو اُمّت نبوده است.

آنگاه در مواقع مختلف از انتخاب خلیفه و دموکراسی اسلام بحث دارد، و به هر قسم که ممکن است می‌کوشد تا آیات و روایات و منهج رسول الله و سیره مُسلمین را بر اصل دموکراسی غرب تطبیق دهد؛ و شاید خودش چنین می‌پنداشته است که می‌خواهد به اسلام و قرآن کمک و معاونتی نماید و آنرا از نقیصه نصب امام و معرفی ولایت بیرون آورد.

و با اینکه به اشتباه‌های عُمَر و ابوبکر و عثمان اعتراف می‌کند؛ و درباره عثمان جداً از او انتقاد می‌کند؛ و درباره پذیرفتن پیشنهاد استعفای از خلافت که به او شد او را مسئول می‌داند؛ و علی علیه السلام را تبجیل و تعظیم می‌کند، معذک حاضر نمی‌شود دست از دین آباء و نیاکان خود بردارد، و صریحاً به مکتب تشیع پیوندد؛ فلهدا آیه کریمه: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ**^۳، به طور روشن و واضح، حال آنها و تقلید کورکورانه از نیاکانشان را بیان می‌کند.

در مادّه فَرَقَ که در فرّق واقعه در اسلام بحث می‌کند، و اعتراف به مخالفت عُمَر با رسول خدا در آوردن دوات و کاغذ در مرض موت می‌کند؛ و اعتراف به

۱- «دائرة المعارف وجدی» ج ۳، ص ۷۴۳ تا ص ۷۶۸.

۲- «دائرة المعارف وجدی» ج ۱۰، ص ۸۱۱ تا ص ۸۴۸.

۳- آیه ۲۳، از سوره ۴۳: زخرف: «ما پدران خود را برائین و عقائدی یافتیم؛ و ما از روش آنها پیروی

مخالفت او با جیش اُسامه می‌کند؛ و اعتراف به گفتار عُمَر که: مَنْ قَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا مَاتَ قَتَلْتَهُ بِسَيْفِي^۱ می‌نماید؛ و اعتراف به سقیفه و امر امامت ابوبکر و بیعت عمر و گفتار او که: أَلَا إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فُلْتَةً وَقَى اللَّهَ شَرَّهَا، فَمَنْ أَعَادَ إِلَيَّ مِثْلَهَا فَاقْتُلُوهُ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ بَايَعَ رَجُلًا مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُمَا جَدِيرَانُ لَنْ يُقْتَلَا^۲؛ و اعتراف به دعوی حضرت فاطمه فدک را؛ و اعتراف به جنگ ابوبکر با مانعین زکوة می‌کند؛ و بالجمله یکایک از نَقَمَات و خطایا و گناههای عثمان را می‌شمرد، سپس می‌گوید: تمام این کارها برای مصلحت مسلمین واقع شده است، و خلافت باید با انتخاب و رأی مردم باشد.^۳

و بعداً می‌گوید: و بالجمله كَانَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ - الْكَلَامُ^۴.

آیا این مرد دانشمند، به کُتُب روایات و سُنَن و تاریخ وارد نبوده است؟ آیا احادیث غدیر را در این کتب مفصله که ما نمونه‌ای از آن را در اینجا ذکر کردیم ندیده است؟ آیا قضاوت یکطرفه بنا بر اصل دموکراسی و حریت این اجازه را می‌دهد که از حدیث مسلم و متواتری چشم پوشید، و آنرا نَسِيًا مَنَسِيًا گرفت؟

آنچه مسلم است گناه این جیل از مسلمین که دنبال باطل می‌روند؛ و از حقّ إعراض می‌کنند، به گردن این گونه دانشمندانی است که تاریخ صحیح را با آراء خود مَشُوب می‌کنند، آنگاه آن تاریخ مَشُوب را تحویل جامعه و عوام می‌دهند.

این مساکین که با این صحنه‌سازی‌ها می‌خواهند خلافت ابوبکر را بر اساس دموکراسی جلوه دهند، و پایه‌های مَذْهَب خود را استوار کنند، در خلافت عمر که به نظریه استبدادیّه شخصیّه ابوبکر صورت گرفت چه می‌گویند؟ و در خلافت عثمان که به نظریه استبدادیّه شخصیّه عُمَر صورت گرفت چه می‌گویند؟ آیا در

۱- «هر کس بگوید: محمد مرده است، من او را با شمشیرم می‌کشم».

۲- «آگاه باشید که بیعت با ابوبکر بدون نظر و تدبیر و استحکام بود، و سرسری صورت گرفت لیکن خداوند مردم را از شر آثار و عواقب آن حفظ کرد. پس هر کس بخواهد همانند آن بیعت با کسی بیعت کند، او را بکشید! هر مردی که بدون مشورت مسلمین با دیگری بیعت کند آن دو نفر سزاوارند که کشته شوند».

۳- «دائرة المعارف و جدی» ج ۷، ص ۲۱۸ به بعد.

۴- همین کتاب ص ۲۲۲.

انتخاب عُمَر و یا در انتخاب عثمان مشورت با عموم مسلمین صورت گرفت؟ از آنچه ما در اینجا بیان کردیم روشن می‌شود که سِرِّ اخفاء و اختفاء حدیث غدیر چه بوده است؟ حدیث غدیر دیگر مجال تَرَوَى و تَأْمَلْ به کسی نمی‌دهد؛ و همانطور که أبوحنیفه گفت: **لَا تُقْرَأُ بِهَا فَيَخْصِمُوكُمْ!** «اعتراف به آن نکنید که طرفداران علی شما را با آن حدیث مغلوب می‌کنند»؛ پس راه چاره مخفی نمودن حدیث غدیر است، همچنانکه **بُخَارِي** و **مُسْلِم** در صحاح خود نیاورده‌اند؛ فلهدا می‌بینیم صحاح این دو در نزد اهل سنت معتبرتر است زیرا که پایه‌های تَسَنُّن را محکمتر می‌کند؛ و خلفای وقت و حکام زمان بر اساس سیاست خود با این دو کتاب نزدیکترند.

بُخَارِي و **مُسْلِم** احادیث مهدی قائم آل محمد را نیز نیاورده‌اند، و بکلی از آن چشم پوشیده‌اند. ولیکن چهار صحیح دیگر آنان: **نَسَائِي**، **أَحْمَد حَنْبَلِي**، **تِرْمِذِي**، و **ابن مَاجَةَ** هم حدیث غدیر و هم حدیث مهدی آل محمد را با سندهای صحیح بیان کرده‌اند. ولیکن نقادان سیره و تاریخ؛ و حتی مستشرقین بی‌طرف تصریح کرده‌اند که طبق منطق و نظریه اسلام، حق با علی بن ابیطالب بوده است، و او را از این حق محروم کرده‌اند.

جُورْجُ سَجْعَانُ جُرْدَاقُ مسیحی می‌گوید: «در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این مرد را بشناسی و چه نشناسی! زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می‌دهد که او عنصر بی‌پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان، ندای عدالت انسانی، و شخصیت جاودانه شرق است.

ای جهان چه می‌شد اگر همه نیروهایت را در هم می‌فشردی، و در هر روزگاری شخصیتی مانند علی علیه السلام با آن عقل، و قلب، و زبان، و شمشیر، نمودار می‌کردی؟

**مَاذَا عَلَيْكَ يَا دُنْيَا لَوْ حَشَدَتْ قُورَاكَ فَأَعْطَيْتِ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَلِيًّا بِعَقْلِهِ وَقَلْبِهِ
وَلِسَانِهِ وَذِي فَقَارِهِ؟!!**

فُوَادُ جُرْدَاقُ مسیحی می‌گوید: «هرگاه دشواری‌های زندگی به من روی آورند، چون بخواهم از رنج روزگار آسوده شوم به آستان علی علیه السلام از اندوه خود پناه می‌برم، زیرا او پناهگاه هر ماتمی است، او بر ستمکاران همچون رعد، و بر

شکست خوردگان یآوری دلسوز و مشفق است».

شِبْلِي شُمَيْل ماتریالیست معروف مصری می‌گوید: «علی عليه السلام بزرگ بزرگان جهان، و تنها نسخه منحصراً به فردی است که در گذشته و حال، شرق و غرب جهان، نمونه‌ای مانند او را ندیده است».

دشمنان ولایت و اهل بیت با تمام قوا کوشیدند تا آثار طهارت را از روی زمین بردارند. راویان حدیث ولایت را در هر گوشه و کنار جهان، در زیر هر سنگی به دست می‌آوردند می‌کشتند؛ اسم علی و نام علی هم جُرْم بود؛ یکسره توده اُمّت را به بربریت و جاهلیت قبل از اسلام یعنی به اسلام منهای عرفان، به اسلام منهای معنی و معنویت، به اسلام بدون ربط با عالم ملکوت، با پیغمبر بدون علی بن ابیطالب، با قرآن بدون محتوی و تفسیر و بیان سوق دادند. تا به جائی که چون مردی را که نامش علی بود، نزد حجاج بن یوسف ثقفی آوردند و حجاج از نام او پرسید، گفت: پدر و مادرم مرا عاق کردند که نام مرا علی گذاردند.

و همانطور که دیدیم ابن حَجَر هَيْتَمِي صاحب «صَوَاعِقُ مُحْرِقَه» به ابن قُتَيْبَه دینوری صاحب کتاب «الإمامة والسیاسة» اعتراض دارد که چرا این مرد با این جلالت علمی و عظمت فرهنگی اسلامی، اخباری را در کتب خود آورده است که موجب تنقیص مقام صحابه، و مشاجره بین عوام، و اطلاع عامه بر اموری می‌شود که نباید بشود؟ و همیشه بر علما فرض و واجب است که حقائق را آنطور که هست نگویند؛ زیرا مستمسک دست عوام می‌شود، و در اینصورت بهتر است که مطالبی را بیان کرد که موجب تشویش ذهن و خاطر توده اُمّت نشود.^۱

آری چون نه در جلالت ابن قُتَيْبَه در نظر خودشان، و نه استناد کتاب «الإمامة والسیاسة» به او نمی‌توانستند تشکیک کنند، فلماذا به عنوان دلسوزی اُمّت درد دل نموده، و از ابن قُتَيْبَه شکوه و گلایه دارند. و گرنه به آسانی، یا انکار جلالت و عظمت او را در تاریخ می‌نمودند، و یا صریحاً استناد این کتاب را به او انکار می‌کردند!

۱- در کتاب «تطهير اللسان» که در حاشیه «صواعق مُحْرِقَه» طبع شده است در ص ۹۴، و ما

مطالب او را در حاشیه ص ۱۳۴ از همین جلد از کتاب «امام شناسی» آوردیم.

«الإمامة والسياسة» کتابی است از عامه که از نقطه نظر صحّت، و از جهت قدمت نظیر او در کتب عامه نیست. مؤلف او: **أبي محمد عبد الله بن مسلم دینوری** متوفی در سنه ۲۷۰ هجری است.

محمد فرید وجدی بعد از آنکه قدری از قضایای سقیفه را بیان می کند، می گوید: این مختصری بود از آنچه علامه دینوری در کتاب خود: «الإمامة والسياسة» تفصیلاً آورده است.^۱

و پس از آنکه خطبه ابوبکر را در سقیفه بنی ساعده نقل می کند، و در پاورقی می گوید: این خطبه را از کتاب «الإمامة والسياسة» ابی محمد عبد الله بن مسلم دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری نقل کردیم، سپس در متن مطالب می گوید: و این کتابی که ما این خطبه را از آن نقل کردیم از قدیمترین کتب و از موثّقترین آنها است، که در مسائل خلافت اسلامی نوشته شده است.^۲

و چون نتوانستند مطالب این کتاب را انکار کنند، آنرا از کتب ممنوعه اعلام کردند. این کتاب و کتاب «ینایع المودة» **فندوزی حنفی**، از یکصد سال پیش که طبع در این نواحی رائج شد و به طبع رسید، در کشور عثمانی (ترکیه امروز) و در عراق ممنوع بود، ولیکن رفته رفته در این سنوات اخیر به علّت زیاد شدن نسخه های آن در دست مردم و در کتابخانه ها نتوانستند از خرید و فروش آن جلوگیری کنند.

در کتاب «الإمامة والسياسة» از امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت، و از تحصّن زبیر و مقداد و سلمان و غیرهم به خانه فاطمه علیها السلام، و از بردن امیرالمؤمنین به مسجد، و از رفتن حضرت فاطمه به دنبال او، و از پناه بردن آنحضرت به قبر رسول خدا، و از استنصار آنحضرت بوسیله فاطمه - سلام الله علیها - از مهاجر و انصار مطالبی وارد است.

مخالفان ولایت با این همه ستمها و اذیتها به مقام ولایت، و با این هم کوششها برای إخفاء ولایت، شگفتا که بر خود ستم کردند، که از این آبشخوار

۱- «دائرة المعارف وجدی» ج ۳، ص ۷۴۵.

۲- همین کتاب ص ۷۴۹.

حقیقت خود را محروم، و چون خفّاش از شعاع جهانتاب آفتاب بی نصیب نمودند، و گرنه مگر می شود روی آفتاب را پوشانید «شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد».

مُحِبَّان و دوستداران و عاشقان و مشتاقان ولایت، هر زمان از زمان خود آنحضرت تا به حال جیلاً بَعْدَ جیل و قَرْناً بَعْدَ قَرْنٍ با تحمّل شکنجه‌های و آزارها و حبس‌ها، و مدائح و محامد امیرالمؤمنین علیه السلام را گفتند گرچه همچون رُشَید هَجْری و مِیْمَ تَمّار بر فراز دار در حال جان دادن. شُعْرَا و خُطْبَا قصیده‌ها گفتند و خطبه‌ها خواندند، و هر نسلی خود را مدیون نسل آینده می‌دیدند و به نسل آینده رسانیدند، فَلِلّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ امروز نام علی سر لوحه نام آزاد مردان جهان است، و در همه مکاتب حتّی مکاتب غیر اسلامی، از جهت بزرگواری و بزرگ - منشی، و عظمت شخصیت، و آزاد مردی به علی بن ابیطالب به دیده احترام می‌نگرند، و شیعیان او در هر جا سرفرازند که تابع مکتب او هستند. و مخالفان در برابر جنایاتی که تاریخ مسلم پیوسته پرده از آن برمی‌دارد، دائماً نیازمند به مخفی کردن مطاعن و قبائح پیشوایان خود می‌باشند که مبادا رسوائی و افتضاح بالا برود، ولیکن مسلماً بدانند با تحلیل و تنقید و بیان تاریخ و بحث و نقد آزاد در برابر حوادث که امروز در دنیا رایج شده است کار از کار گذشته و این پنهان کردن‌ها جز رسوائی چیزی به بار نخواهد آورد.

کُمَیْتِ شَاعِرٍ در «هاشمیات» خود قدم بزرگی در احیاء تاریخ اهل بیت برداشته است؛ و چون میلادش در سنه ۶۰ و وفاتش در سنه ۱۲۶ هجری است؛ درست زمانش مطابق زمان امام زین العابدین و حضرت باقر - سلام الله علیهما - بوده؛ و در کوران شدت خلفای بنی‌امیه می‌زیسته است. با تحمّل رنجها و حبس‌ها و آزارها از گفتن قصائد دریغ نکرد و در افشای جُرم مخالفان و بیان مظلومیت اهل بیت داد سخن داده است. و در اشعاری که به عنوان غدیر خم سروده است از ولایت و لزوم پیروی از آن سخن گفته است. ما در اینجا بعضی از ابیات عَیْنِیّه او را می‌آوریم:

و یَوْمَ الدَّوْحِ دَوَّحَ غَدِیرِ حُمٍّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَایَهِ لَوْ أُطِيعَا
و لَکِنَّ الرَّجَالَ تَبَايَعُوهَا فَلَمْ رَمِثْلَهَا خَطَرًا مَبِيعَا

فَلَمْ يُبْلَغْ بِهَا لَعْنًا وَ لَكِنْ
 فَصَارَ بِذَلِكَ أَقْرَبُهُمْ لِعَدْلِ
 أَضَاعُوا أَمْرَ قَائِدِهِمْ فَضَلُّوا
 تَنَاسَوْا حَقَّهُ وَ بَعَوْا عَلَيْهِ
 فَقُلَّ لِبَنِي أُمَيَّةَ حَيْثُ حَلُّوا
 أَلَا أَفَّ لِدَهْرٍ كُنْتُمْ فِيهِ
 أَجَاعَ اللَّهُ مَنْ أَشْبَعْتُمُوهُ
 وَيَلْعَنُ فِدَاءَ أُمَّتِهِ جَهَارًا
 بِمَرَضِيَّ السِّيَاسَةِ هَاشِمِيٍّ
 وَلَيْثًا فِي الْمَشَاهِدِ غَيْرِ نُكُسٍ
 يُقِيمُ أُمُورَهَا وَ يَذُبُّ عَنْهَا
 أَسَاءَ بِذَاكَ أَوْ لَهُمْ صَنِيعًا ۳
 إِلَى جَوْرٍ وَ أَحْفَظُهُمْ مُضِيْعًا ۴
 وَ أَقْوَمِهِمْ لَدَى الْحِدَثَانِ رِبْعًا ۵
 بِإِلَاتِرِهِ وَ كَانَ لَهُمْ قَرِيْعًا ۶
 وَ لِي خِفَتِ الْمُهْتَدَى وَ الْقَطِيْعًا ۷
 هِدَانًا طَائِعًا لَكُمْ مُطِيْعًا ۸
 وَ أَشْبَعَ مَنْ بَجَوْرِكُمْ أُجِيْعًا ۹
 إِذَا سَاسَ الْبَرِيَّةَ وَ الْخَلِيْعًا ۱۰
 يَكُونُ حَيًّا لِأُمَّتِهِ رِبْعًا ۱۱
 لِتَقْوِيمِ الْبَرِيَّةِ مُسْتَطِيْعًا ۱۲
 وَ يَثْرِكُ جَدْبَهَا أَبْدًا مَرِبْعًا ۱۳

۱- « و در روزی که از درخت سایبان درست کردند؛ از درختان غدیر خم؛

رسول خدا ﷺ ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام را بر مردم آشکارا نمود، اگر مورد قبول واقع می شد و پیروی می شد.

۲- ولیکن مردان از قوم، آن ولایت را مبیعه کردند، و به داد و ستد و خرید و فروش آن پرداختند؛ و من هیچگاه ندیده‌ام امر بزرگی همانند ولایت، مورد مبیعه قرار گیرد؛ و مبیع واقع شود.

۳- و من لعنت و تبری خود را بدین مبیعه نمی‌رسانم؛ ولیکن اول آن مردان بدین مبیعه کار زشتی انجام داد.

۴- و بدین عمل، نزدیکترین آنها به عدالت به سوی جور و ستم کشیده شد، و نگهبان‌ترین آنها، خراب کننده و ضایع کننده شد.

۵- امر و فرمان و رهبرشان علی را گم کردند و ضایع نمودند پس گمراه شدند؛ امر آن کسی را که در حادثات جهان از همه افراد سعه و گشایشش استوارتر و محکمتر بود.

۶- حق او را عمداً به مرحله نسیان سپردند، و بر او ستم کردند، بدون آنکه قصاص و خونی از او طلب داشته باشند؛ با آنکه او رئیس و سرپرست و قیم ایشان بود.

۷- پس بگو به بنی اُمیّه هر جا که باشند - و اگرچه از شمشیر آبدار و برهنه ایشان بترسی، و از قطعه قطعه شدن بیم داشته باشی! -:

۸- ای، اُف باد بر آن روزگاری که من در آن بوده باشم و مطیع و منقاد شما باشم و از نبرد و کارزار با شما احساس ثقل و سنگینی بنمایم.

۹- خداوند گرسنه گرداند کسی را که شما سیر کرده‌اید! و سیر کند کسی را که از جور و ستم شما گرسنه شده است!

۱۰ و ۱۱ - و پیوسته آن فرد از اُمّت خود را که سیاست مردم را در دست گرفته، و مُتَهتک و خَبیت و منعزل از مقامی است که عهده دار شده است، در صورتی که سیاست او مورد پسند مردم باشد، لعنت می‌فرستد، و ندای دور باش می‌زند، آن مرد هاشمی که همچون باران بهاری برای اُمّت خود حیات بخش است.

۱۲- آن هاشمی که همچون شیر نر در مَعَارک و مَشاهدِ نبرد بدون سقوط و اضطراب، برای بر پا داشتن مردم جهان نیرومند و تواناست.

۱۳- و پیوسته امور اُمّت را بر پا می‌دارد، و از حریم اُمّت دفاع می‌کند، و همواره زمین‌های خشک و لم یزرع حیاتی اُمّت را به زمین‌های آباد و پر بهره معنوی و حیاتی در می‌آورد.»

أبوالفتوح رازی گوید: از کُمَیْت روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم، به من فرمود: آن قصیده عینیّه خود را برای من بخوان! و من شروع کردم به خواندن آن؛ تا رسیدم به این بیت:

وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحٌ غَدِيرٌ حُمٌّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

حضرت فرمود: صَدَقْتَ؛ راست گفتی! آنگاه خود آنحضرت این بیت را انشاد کردند:

وَلَمْ رَمِثْ لَدَاكَ الْيَوْمَ يَوْمًا وَلَمْ رَمِثْ لَهُ حَقًّا أَضِيْعًا

«و من هیچوقت همانند آن روز، روزی را ندیده‌ام؛ و هیچگاه همانند آن حقّ، حقّی را ندیده‌ام که ضایع شود.»

۱- «تفسیر أبوالفتوح» طبع مظفری ج ۲، ص ۱۹۳.

و در کتاب «الصراط المستقیم» بیاضی عاملی آورده است که: پسر کمیت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید. حضرت به او گفتند: برای من قصیده عینیّه پدرت را بخوان! و من خواندم و چون رسیدم به این بیت: وَيَوْمَ الدُّوحِ دَوْحَ غَدِيرِ حُمٍّ، حضرت رسول الله گریه شدیدی کردند و گفتند: صَدَقَ أَبُوكَ رَحِمَهُ اللهُ؛ إِي وَاللَّهِ، لَمْ لَمْثَلَهُ حَقًّا أَضِيْعًا.^۱

«پدرت راست گفت: خداوند رحمتش کند؛ آری سوگند به خدا. من همانند آن حق، حقی را ندیدم که ضایع شود».

گویند: اولین قصیده‌ای، که کمیت گفت، از هاشمیّات، این قصیده بود:

طَرَبْتُ وَمَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطُوبُ	وَلَا لِعِبَاءٍ مِنِّي؛ وَذُ الشَّيْبِ يَلْعَبُ؟ ^۱
وَلَمْ يُلْهِنِي دَارٌ وَلَا رَسْمٌ مَنَزَلٌ	وَلَمْ يَتَطَّرَبْنِي بَنَانٌ مُخَضَّبُ ^۲
وَلَا السَّانِحَاتِ الْبَارِحَاتِ عَشِيَّةً	أَمْرٌ سَلِيمٌ الْقُرْنُ أَمْ مَرًّا غَضَبُ ^۳
وَلَكِنْ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالثَّقَى	وَخَيْرِ بَنِي الْحَوَاءِ وَالْخَيْرِ يُطَلَّبُ ^۴
إِلَى الثَّفَرِ الْبَيْضِ الَّذِينَ بَحِبُّهُمْ	إِلَى اللَّهِ فِيمَا تَابَنِي أَتَقَوَّبُ ^۵
بَنِي هَاشِمٍ رَهْطِ النَّبِيِّ فَإِنِّي	بِهِمْ وَلَهُمْ لِرُضَى مِرَارًا وَأَغْضَبُ ^۶
خَفَضْتُ لَهُمْ مِنِّي جَنَاحِي مَوَدَّةً	إِلَى كَنَفِ عَطْفَاهُ أَهْلٌ وَمَرْحَبُ ^۷
وَكَنتُ لَهُمْ مِنْ هَوَآءٍ وَهَوَآءٍ	مُحِبًّا عَلَى أُنِّي أَدَمَّ وَأَغْضَبُ ^۸
وَأُرْمَى وَرُمِي بِالْعَدَاوَةِ أَهْلَهَا	وَإِنِّي لَأُوذَى فِيهِمْ وَأَوْنَبُ ^۹

تا آنکه می گوید:

فَمَالِي إِلَّا لَأُحْمَدَ شَيْعَةً	وَمَالِي إِلَّا مَذْهَبُ الْحَقِّ مَذْهَبُ ^{۱۰}
بِأَيِّ كِتَابٍ لَمْ بِأَيَّةِ سُنَّةٍ	تَرَى حِبَّهُمْ عَارًا عَلَيَّ وَتَحْسِبُ ^{۱۱}
وَجَدْنَا لَكُمْ فِي لَحْمِ آيَةٍ	تَأَوْلَهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعْرَبُ ^{۱۲}

۱- «الغدیر» ج ۲، مختصری از ص ۱۸۰ تا ص ۱۸۳.

۲- و این بیت را در «شرح شواهد مغنی» سیوطی ج ۱ ص ۳۴ اضافه کرده است:

وَلَا أَنَا مِمَّنْ يَرْجُرُ الطَّيْرَ هُمُّهُ
أَصَاحَ غَرَابٌ أَمْ تَعْرِضُ تَعْلَبُ

«وینستم من از جمله کسانی که قصد و اراده‌اش مرغ فال را به حرکت درآورد؛ خواه کلاغی فریاد

برآرد و آواز دهد، و یا روباهی از جلو عبور کند».

۳- «آغانی» طبع ساسی ج ۱۵ ص ۱۱۹ و ص ۱۲۰ در ضمن بیان آن برای فرزدق شاعر.

عَلَىٰ أَىِّ جُرْمٍ أَمْ بَيَّاتٍ سِيرَةٍ
و تا آنکه می گوید:

أَلَمْ تَرَنِي مِنْ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ
فَطَائِفَةٌ قَدْ أَكْفَرْتَنِي بِحُبِّهِمْ
و تا آنکه می گوید:

فَإِنْ هِيَ لَمْ تَصْلَحْ لِحَيِّ سِوَاهُمْ
يَقُولُونَ لَمْ يُورَثْ وَلَوْ لَا ثِرَاتُهُ
فَإِنَّ ذَوَى الْقُرْبَىٰ أَحَقُّ وَأَوْجَبُ ۱۶
لَقَدْ شَرَكْتَ فِيهَا بِكَيْلٍ وَأَرْجَبُ ۱۷

۱- «من به فرح و سرور در آدمم، و خوشحالی من به جهت میل به زنان سیمین بدن نبود، و نه از روی بازی. مگر کسی که از سر و صورتش موی سپید بالا آمده است، بازی می کند؟!»

۲- و دل و هوای مرا به خود نر بود خانه‌ای، و نه آثار منزل کهنه و خرابی که از محبوبه‌های دیرین در خیال داشتم؛ و نه مرا بُنِ انگشتان زینت شده به خضاب نیز به اهتزاز و طرب درنیورد.

۳- و نیستم از کسانی که هم و اراده غیبی او، مرغهای سانحه (از طرف چپ به راست حرکت کننده که به آن فال نیک می زدند) و مرغهای بارحه (از راست به چپ حرکت کننده که به آن فال شوم می زدند) را شبانگاه به حرکت در آورد؛ خواه حیوان درست شاخ از جلوی من عبور کند؛ خواه حیوان شاخ شکسته.

۴- ولیکن میل و هوای من به سوی اهل فضیلت‌ها و صاحبان تقوی و پاکی است؛ آنانکه بهترین پسران حواء هستند؛ و خیر همیشه مطلوب است.

۵- به سوی افراد سپید سیمای روشن چهره؛ آنان که در مصائب و شدائدی که به من روی می آورد به محبت ایشان به خداوند تقرّب می جویم.

۶- آنان بنی هاشم، قوم پیغمبرند که من مراراً و کراراً به جهت ایشان راضی شده‌ام، و از برای ایشان به غضب در آمده‌ام.

۷- من از روی مودت، بال خودم را برای ایشان پائین کشیدم و به سوی پهلو و جایی که دو جانب و دو سوی آن اهلیت داشت و وسعت و گشایش داشت.

۱- «شرح شواهد مغنی»، تألیف سیوطی ج ۱ از ص ۳۵ تا ص ۳۹.

- ۸- و من دوستدار ایشان بودم؛ و از این جمعیت و آن جمعیت پیوسته مورد مذمت و غضب قرار می‌گرفتم.
- ۹- و پیوسته تیر می‌خوردم از جانب دشمنان؛ و تیر می‌زدم به کسانی که با آنها عداوت داشتند؛ و من پیوسته درباره حمایت از آنها مورد اذیت واقع می‌شدم؛ و مورد سرزنش و ملامت قرار می‌گرفتم.
- ۱۰- و بنابراین من پیروی و متابعتی غیر از پیروی آل احمد ندارم؛ و من غیر از پیروی از مذهب حقّ مذهبی ندارم.
- ۱۱- به کدام آیه و یا به کدام سُنتی، تو محبت آنها را برای من عار و ننگ می‌دانی؟! و مرا ننگین می‌پنداری؟!
- ۱۲- ما برای شما اهل بیت در سوره آل حم آیه‌ای، پیدا کرده‌ایم که معنا و تفسیر آن را افراد متقی و دانشمند می‌دانند.
- ۱۳- بر کدام جرمی و یا بر کدام سیره‌ای، من باید در مدح و ثنای آنان مورد تعدی واقع شوم، و به من دروغ نسبت دهند؟
- ۱۴- آیا نمی‌بینی مرا که در محبت آل محمد همیشه صحبگهان و شبانگهان، از روی وحشت و ترس از دستگیری دشمن به این طرف و آن طرف می‌روم؟
- ۱۵- جماعتی به محبت آل محمد مرا تکفیر کردند و جماعتی گفتند: گنهکار و معصیت کار است.
- ۱۶- پس اگر ولایت برای هیچ طائفه‌ای، سوای قریش صلاحیت ندارد پس ذوی القربای پیامبر اُحَقّ و اُولی هستند از سائر قریش.
- ۱۷- می‌گویند: ولایت ارث برده نمی‌شود؛ و اگر ارث برده نمی‌شد آنقدر دایره‌اش اتساع داشت که به طائفه بکیل و رُحَب هم می‌رسید پس شما چرا به خود اختصاص داده اید؟!«

درس صدودوم تا صد و پنجم

در تفسیر و مفاد

مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلِيٌّ مُوَلَّاهُ

درس ۱۰۲ تا ۱۰۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ و لَعْنَةُ
اللّٰهَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ
یَوْمِ الدِّیْنِ؛ و لَاحَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ
الْعَظِیْمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاَحْشَوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ
لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا.^۱

« امروز ناامید شده‌اند آنانکه کافر شده‌اند از دین شما! بنا بر این از آن‌ها
نترسید؛ و از من بترسید! امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت
خودم را بر شما تمام نمودم؛ و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد!»!

ما که بحمدالله تعالی از بحث در سَنَدِ حَدِيثِ وَايْتِ در روز عید غدیر: مَنْ
كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فَارَغُ شَدِيم؛ اینک در معنای مَوْلَى و مُفَادِ مَتْنِ اَيْنِ
حَدِيثِ؛ و وجوبِ اِطَاعَتِ اُمَّتِ از حضرت مولى الموحِّدين - عليه صلوات الله و
صلوات ملائكته المقربين و انبيائه المرسلين - می‌پردازیم .

در «مناقب» ابن شهر آشوب از ابوالحسن مدائنی روایت کرده است که
معاویه در نامه‌ای به آنحضرت نوشت:

يَا اَبَا الْحَسَنِ ! اِنَّ فَضَائِلَ كَثِيْرًا: كَانَ اَبِي سَيِّدًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ صِرْتُ
مَلِكًا فِي الْاِسْلَامِ، وَاَنَا صِهْرُ رَسُوْلِ اللّٰهِ، وَحَالُ الْمُؤْمِنِيْنَ، وَكَاتِبُ الْوَحْيِ!

« ای ابوالحسن! من دارای فضیلت‌های بسیاری هستم: پدر من در زمان

۱- میانه آیه سوّم از سوره مائده پنجمین سوره از قرآن کریم

جاهلیت بزرگ قوم بود، و خود من در زمان اسلام پادشاه شده‌ام، و من رابطه خویشاوندی سببی و دامادی رسول الله را با خودم دارم، و من دائی مؤمنان هستم، و من نویسنده وحی رسول خدا می‌باشم.

فَلَمَّا قَرَأَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْكِتَابَ، قَالَ: أَبَا الْفَضَائِلِ يَفْخَرُ عَلَيْنَا ابْنُ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ؟ أَكْتُبْ يَا غَلَامُ:

۱	وَحَمْزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي	مُحَمَّدُ النَّبِيُّ أَخِي وَصَنَوِي
۲	يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ ابْنُ أُمِّي	وَجَعْفَرُ الَّذِي يُضْحِي وَيُمْسِي
۳	مَنْوُطٌ لَحْمُهَا بَدْمِي وَ لَحْمِي	وَبَيْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَ عَرْسِي
۴	فَأَيْكُمُ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي	وَسِبْطًا أَحْمَدٍ وَلَدَايَ مِنْهَا
۵	عَلَى مَا كَانَ مِنْ فَهْمِي وَ عِلْمِي	سَبَقْتُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا
۶	رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِخَمٍّ	فَأَوْجَبَ وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ
۷	لِمَنْ يَلْقَى الْإِلَهَ غَدًا بِظُلْمِي	فَوَيْلٌ لِمَنْ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ

«چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه را خواندند؛ گفتند: این پسر خورنده جگرها (هند مادرش که در روز اُحد، جگر حضرت حمزه سیدالشهداء با سایر اجزاء مثل‌ه‌اش را گردن‌بند کرده، و به گردنش آویخت؛ و جگر آنحضرت را جوید و خورد) با فضائل می‌خواهد بر ما افتخار کند؟

ای جوان بنویس برای او:

۱- محمد پیامبر برادر من است، و نسبت من با او همچون نسبت دو ساقی است که از یک ریشه روئیده شده باشد؛ و حمزه سید و سالار شهیدان عموی من است.

۱- چون ام حبیبیه: دختر اَبوسفیان و خواهر معاویه، یکی از زنهاى رسول‌الله بوده است؛ و طبق آیه شریفه: وَأَزْوَاجَهُ أُمَّهَاتُهُمْ زنهاى رسول خدا مادرهاى مؤمنان به شمار می‌آیند؛ فلهدا از نسبت ام المؤمنین که برای ام حبیبیه خواهر معاویه بود نسبتی برای خود ساخته و پرداخته، و در شام خود را به خال المؤمنین ملقب نمود؛ یعنی دائی مؤمنان.

۲- در کتاب «نقض» ص ۱۴۵ این بیت را بدینگونه آورده است:

سَبَقْتُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا غُلَامًا مَا بَلَغْتَ أَوْأَنَ حُلْمِي

و در کتاب «کشف الغمّة» اربلی ص ۹۲، صغیراً ما بلغت أوان حُلْمِي آورده است.

۲- و جعفر طیار که پیوسته با فرشتگان در حال طیران و پرواز، روز می‌کند و شب می‌کند پسر مادر من است.

۳- و دختر محمد مایه آرامش و آنس من، و حلیله و زوجه من است؛ که گوشت او با خون و گوشت من آمیخته شده است.

۴- و دو نواده دختری پیامبر، دو پسر من هستند؛ پس کدام یک از شما سهمیه‌ای مانند سهمیه من دارد؟!

۵- من در اسلام آوردن از همه شما اُمّت، گوی سبقت را ربودم؛ با مراتب فهم و علمی که در همان زمان کودکی داشتم.

۶- پس ولایت خود را رسول خدا در روز غدیر خم برای من بر شما واجب و لازم کرد.

۷- پس ای وای، سپس وای، پس از آن وای بر کسی که فردای قیامت خداوند را با ستم نمودن به من ملاقات کند!

چون معاویه این نامه را خواند، گفت: ای غلام آنرا پاره کن! برای آنکه اهل شام آنرا نخوانند و به علی بن ابیطالب گرایش پیدا نکنند!

در این آیات می‌بینیم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استشهاد به حدیث غدیر کرده‌اند، و وجوب ولایت خود را بر اُمّت، از لفظ **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ** استخراج کرده‌اند؛ پس ولایت آنحضرت بر همه اُمّت واجب است که موجب امامت و اِمّارت و استخلاف می‌باشد.

اُمّت اسلام این اشعار را از آنحضرت تلقی به قبول کرده‌اند، و همگی بر روایت آن، از آنحضرت تسالم دارند. مطلبی که هست هر عالمی چند بیتی از آنرا

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱، ص ۳۵۶ طبع سنگی؛ و «معجم الادباء» ج ۱۴، ص ۴۸؛ و «البدایة والنّهائة» ج ۸، ص ۸ و ۹.

و در «فرائد السمّطین» ج ۱، باب ۷۰ ص ۴۲۷ این آیات را از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است؛ و در ابتداء آن گفته است که: چون حضرت نامه معاویه را قرائت کردند گفتند: **أبِالْفَضْلِ يَفْخِرُ عَلَيَّ ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ؟ أَكْتُبُ إِلَيْهِ يَا قَنْبَرُ: لِي لِي سَيُوفًا بَدْرِيَّةً، وَ سَهَامًا هَاشِمِيَّةً، قَدْ عَرَفْتُ مَوَاضِعَ نَصَالِهَا فِي أَقَارِبِكَ وَ عَشَائِرِكَ يَوْمَ بَدْرٍ؛ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِيَعِيدُ** (ثم قال له: اكتب: محمد النبى، الخ).

و «احتجاج» شیخ طبرسی طبع نجف، ج ۱، ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶.

در بحثی که مورد استشهاد و نظر او بوده آورده است؛ بعضی از جهت صهریت و بعضی در نسب؛ و بعضی در سبقت اسلام؛ و بعضی در ولایت غدیر خم. از علمای معاریف شیعه کسانی که در کتب خود آورده‌اند، عبارتند از: شیخ مفید، و کراجکی، و فتال نیشابوری، و ابومنصور طبرسی، و ابن شهر آشوب، و اربلی، و ابن سنجر نخجوانی، و علی بیاضی، و مجلسی دوم، و سید علیخان مدنی، و ابوالحسن شریف. و از علمای عامه، بیهقی همه آنرا آورده و گفته است: حفظ این اشعار برای هر کس که ولایت علی را دارد واجب است، برای آنکه مفاخر علی را در اسلام بداند.

و دیگر حافظ زیدبن حسن کندی حنفی، و یاقوت حموی، و محمدبن طلحه شافعی، و یوسف بن محمد مالکی معروف به ابن الشیخ، و سبط ابن جوزی، و ابن ابی الحدید، و محمدبن یوسف کنجی شافعی، و سعید الدین فرغانی، و شیخ الاسلام حموئی، و ابوالفداء، و محمد بن یوسف زرنندی، و ابن کثیر شامی، و خواجه پارسا، و ابن صباغ مالکی، و خواندمیر، و ابن حجر هیتمی، و متقی هندی، و اسحاقی، و حلبی شافعی، و شبرای شافعی، و سید احمد قادین خوانی، و سید محمود آلوسی، و قندوزی، و سید احمد زینی دحلان، و محمد حبیب الله شنیطی مالکی.^۱

و در اشعار حسّان بن ثابت دیدیم که چگونه ولایت را به معنای امامت و رهبری و پیشوائی گرفته است. و بعد از آنکه می‌گوید:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا

به دنبال آن متفرع می‌کند:

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيَا

یعنی لازمه ولایت، بودن امامت و هدایت مردم است؛ و این دو معنی

متلازمان می‌باشند.

و حسّان بن ثابت از اعراب محض بوده؛^۲ و در شناسائی لغت و تفسیر قرآن،

۱- از «الغدیر» ج ۲، ص ۲۶ تا ص ۳۰ به الفاظ اسامی مؤلفین فقط اکتفا شده است.

۲- نسب او را ابوالفرج اصفهانی در «أغانی» طبع ساسی ج ۴ ص ۳ اینطور ذکر کرده است: حسّان

اهل ادبیت در تفاسیر و کتب نحویه و بلاغت به اشعار او استناد می‌کنند. آنگاه چگونه متصور است که این تفریح را بر غیر معنای لغوی و متفاهم عرفی کرده باشد؟ با آنکه قول او حجّت و استشهاد به اشعار او، در نزد اهل ادب قاطع عذر است.

و در اشعار کَمِیت نیز دیدیم که از حدیث ولایت در روز غدیر استفاده ریاست و حکومت و امامت کرده است، آنجا که گوید:

وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوَّحَ غَدِيرِ حُمٍّ أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعَا

چون این وجوب إطاعت مبتنی بر ولایت، از حدیث رسول الله: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ استخراج شده است، پس معنای ولایت، و یا به عبارت بهتر لازمه ولایت، وجوب إطاعت است که مبنی بر ریاست و امارت و امامت است. کَمِیت از شعرای عرب و اصلاً عرب و در عربیت اصالت دارد؛^۱ و همانند حسان در لغت و عربیت و فهم معانی و آیات قرآن و اشعار و خطبه‌های عرب، از کلام او استفاده می‌کنند، و به عنوان استشهاد دلیل می‌گیرند.

آنگاه چگونه متصور است که چنین شخصی که حاق عربیت است، با جلال و عظمت او در لغت و عربیت عبارتی و یا کلمه‌ای را در جای خود استعمال نکند، و در جایی دیگر استعمال کند که هیچوقت استعمال نشده است و

«بن ثابت بن المنذر بن حرام بن عمرو بن زید مائة بن عدی بن عمرو بن مالک بن النجار» و هو تیم الله بن ثعلبة بن عمرو بن الخزرج بن حارثة بن ثعلبة - وهو العنقاء - بن عمرو (و إنما سَمِيَ العنقاء لطول عُنُقِهِ) و عمرو - هو مزمز یقیاء - بن عامر بن ماء السماء بن حارثة الغطریف بن امرئ القیس البطریق بن ثعلبة البهلول بن مازن بن الأزد و هو ذری - و قیل: ذرأ ممدود - بن الغوث ابن نبت بن مالک بن زید بن کهلان بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان

۱- در «آغانی» ج ۱۵ ص ۱۰۸ نسب او را اینطور ذکر کرده است: هو الکمیت بن زید بن خنیس بن مخالد بن وهیب بن عمرو بن سبیع - و قیل: الکمیت بن زید بن خنیس بن مخالد بن ذؤیبة بن قیس بن عمرو بن سبیع - بن مالک بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن أسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مُضَرِّ بن نزار. و در تعلیق از «مؤتلف و مختلف» آمدی نقل کرده است که مسمای به اسم کَمِیت در میان شعراء سه نفر بوده است که از بنی اسد بوده‌اند: اول ایشان: کمیت اکبر فرزند ثعلبة بن نوفل بن فضلة بن الاشر بن جحوان بن فقعمس. دوم: کمیت پسر معروف بن کمیت اکبر، و سوم: کمیت بن زید بن خنیس است که مورد بحث ماست.

قبل از او استعمال نکرده‌اند؟ و اگر بنا بشود استعمال کلمه‌ای در غیر معنای حاق و اصلی خود صحیح باشد، برای همه صحیح است؛ و هر خطیب و شاعری می‌تواند بدون نصب قرینه الفاظ را در غیر معانی حقیقی خود به کار برد؛ و در اینصورت لغت و شعر و ادبیّت به کلی ضایع و فاسد خواهد شد، و دیگر ما برای فهم معانی الفاظ از کلام بُلغَاء و فُصَحَاء، هیچ راهی نداریم.

و از جمله اشعاری که از اصحاب رسول خدا ﷺ در حدیث غدیر، و دلالت آن بر امامت آنحضرت و وجوب اطاعت اُمّت از آنحضرت دارد، آیات صحابی معروف و عظیم القدر و جلیل المنزلة، و یار با وفای امیرالمؤمنین علیه السلام در همه مواطن، و خطیب و بلیغ و بزرگ عرب از طائفه خَزْرَجْ أنصار مدینه: قَیْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ می‌باشد، که شرح احوال و زندگی، و عقل متین، و رویه استوار و گرایش او از بدو امر به اهل بیت علیهم السلام نیاز به بحث تاریخی مفصل دارد.

او در هنگامی که از جنگ جمل مراجعت می‌کرد، در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام این اشعار را انشاد کرد:

قُلْتُ لَمَّا بَغَى الْعَدُوُّ عَلَيْنَا	حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ١
حَسْبُنَا رَبُّنَا الَّذِي فَتَقَ الْبَصْ	رَةَ بِالْأَمْسِ وَالْحَدِيثُ طَوِيلُ ٢
وَ عَلِيٌّ إِمَامُنَا وَ إِمَامُ	لِسِوَانَا أَتَى بِهِ التَّنْزِيلُ ٣
يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَا-	هُ فَهَذَا مَوْلَاهُ حَطْبٌ جَلِيلُ ٤
إِنَّمَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأَمَّةِ	حَثْمًا مَا فِيهِ قَالَ وَ قِيلُ ٥

۱- «چون دشمن بر ما تعدی و ستم کرد، من گفتم: خدا ما را کافی است،

و چه خوب و کیلی است.

۲- خداوند که پروردگار ماست، برای ما کافی است؛ آن پروردگاری که

دیروز شهر بصره را گشود؛ و این داستان شرح طویلی دارد.

۳- و علی امام ماست؛ و امام غیر ما (همه اُمّت) است، و به این امامت، قرآن

۱- «مناقب ابن شهر آشوب» طبع سنگی ج ۱، ص ۵۳۰؛ و «تفسیر أبو الفتح رازی» ج ۲، ص ۱۹۳.

و در «روضه الواعظین» ابن فتال ص ۹۰ ذکر کرده است؛ ولیکن اشتباهاً آنرا به علی بن احمد فنجکردی نسبت داده است. و اشعار فنجکردی: **یوم الغدیر سوی العیدین لی عید**، را به قیس بن سعد بن عبادة نسبت داده است.

نازل شده است.

۴- در روزی که پیغمبر گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ؛ و شأن این حادثه بزرگ بود.

۵- این گفتار را پیغمبر برای اُمّت از روی جدّ و حتم گفت، به طوری که جای گفتگو و بحث در آن نبود.

در این آیات می بینیم که این صحابی بزرگوار که اصلاً عَرَب و بزرگ و سیّد و سالار، و فرزند بزرگ و سیّد و سالار خَزْرَج: سَعْد بن عَبَادَة است چگونه علی را امام خود و امام ماسوای خود می داند؛ و آنرا از آیه وارده در قرآن: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ که در پی آمد آن رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ استنتاج کرده است.

و علیهذا حتماً باید ولایت به معنای امامت، و یا به طور حتم لازمehاش امامت باشد که بتوان چنین نتیجه ای را گرفت. و بنابراین در حاق لغت عَرَب، ولایت به معنای امامت و پیشوائی، و یا لازمehاش آن است.

قصائد و اشعار سیّد اسماعیل حمیری در باب ولایت امیرالمؤمنین بسیار است؛ و به طور کلی دیوان او را مدائح اهل بیت و مطاعن مخالفان ایشان تشکیل می دهد؛ و ما برای شاهد چند فقره از آیات او را در اینجا می آوریم:

وَبِحُمٍّ إِذْ قَالَ الْإِلَٰهُ بَعْرَمَةَ	قُمْ يَا مُحَمَّدُ فِي الْبَرِيَّةِ فَاحْطَبِ ۱
وَأَنْصِبُ أَبَا حَسَنٍ لِقَوْمِكَ إِنَّهُ	هَادٍ وَمَا بَلَّغْتَ إِنْ لَمْ تُنْصِبِ ۲
فَدَعَاهُ ثُمَّ دَعَاهُمْ فَأَقَامَهُ	لَهُمْ فَبَيْنَ مُصَدِّقٍ وَمُكَذِّبِ ۳
جَعَلَ الْوَلَايَةَ بَعْدَهُ لِمُهَذَّبٍ	مَا كَانَ يَجْعَلُهَا لِعَيْرٍ مُهَذَّبِ ۴

۱- «و در غدیر خم در وقتی که خداوند از روی وجوب و عزیمت گفت: ای

محمد برخیز در میان جماعت مردم و خطبه بخوان!

۲- و ابوالحسن (علی بن ابیطالب) را به عنوان هدایت برای قوم خودت نصب

۱- «دیوان حمیری» ص ۱۱۱ و ص ۱۱۲. و این چهار بیت به ترتیب در شماره ۱۰۰ تا ۱۰۳، از

قصیده ۱۱۳ بیتی او قرار دارد که مطلع آن اینست:

هَلَّا وَقَفْتُ عَلَى الْمَكَانِ الْمَعْشَبِ بَيْنَ الطَّوِيلِغِ فَاللَّوِي مِنْ كِبْكَبِ

کن؛ و اگر او را نصب نکنی تبلیغ رسالت مرا نکرده‌ای!

۳- و به دنبال این امر خداوندی، پیغمبر علی را طلب کرد، و قوم را نیز طلب کرد، و علی را به عنوان هدایت‌بر آنها نصب کرد؛ در این حال مردم دو دسته شدند یک عده تصدیق رسول خدا کردند، و یک عده تکذیب آنحضرت را.

۴- پیامبر ولایت بر مردم را بعد از خود برای وارسته و ستوده اخلاقی قرار داد که این چنین نبود که ولایت را برای غیر وارسته و ستوده اخلاق قرار دهد.

در این آیات می‌بینیم که حمیری امر به تبلیغ ولایت را از طرف خدا به لفظ نَصَب آورده است. و لفظ نَصَب کردن فقط مناسبتش با خلافت و امامت است، نه با محبت و نصرت. می‌گویند: فلان کس را به خلافت و یا به امارت نصب کرد؛ و نمی‌گویند: به محبت و یا نصرت برای مردم نصب کرد.

این از جهتی؛ و از جهت دیگر در بیت چهارم می‌گوید: ولایت را بعد از خود برای مهدبی جعل کرد. و معلوم است که اگر ولایت به معنای محبت و یا نصرت بود، اختصاص به بعد از او نداشت، بلکه هم در زمان حیات رسول خدا، و هم بعد از او، اُمّت باید علی را دوست داشته باشند، و یاری کنند؛ ولیکن امامت است که قرارداد آن، بعد از رحلت رسول الله می‌باشد.

و نیز حمیری گوید:

لَقَدْ سَمِعُوا مَقَالَتَهُ بِحُمٍّ	غَدَاةَ يَضُمُّهُمْ وَ هُوَ الْعَدِيُّوٓا
فَمَنْ أَوْلَىٰ بَكُمْ مِنْكُمْ فَقَالُوا	مَقَالَةَ وَ أَحَدٍ وَ هُمْ الْكَثِيرُ ٢
جَمِيعًا: أَنْتَ مَوْلَانَا وَ أَوْلَىٰ	بِنَا مَنَا وَ أَنْتَ لَنَا نَزِيرُ ٣
فَإِنَّ لِيَّكُمْ بَعْدِي عَلِيٌّ	وَ مَوْلَاكُمْ هُوَ الْهَادِي الْوَزِيرُ ٤
وَزِيرِي فِي الْحَيَاةِ وَ عِنْدَ مَوْتِي	وَ مِنْ بَعْدِي الْخَلِيفَةُ وَ الْأَمِيرُ ٥
فَوَالِيَ اللَّهِ مَنْ وَالَاهُ مِنْكُمْ	وَ قَابِلَهُ لَدَى الْمَوْتِ السُّورُ ٦
وَ عَادِ اللَّهُ مَنْ عَادَاهُ مِنْكُمْ	وَ حَلَّ بِهِ لَدَى الْمَوْتِ التُّشُورُ ٧

۱- هر آینه حَقّاً آنها گفتار رسول خدا را در خُمّی که همان غدیر بود،

۱ - «دیوان حمیری» ص ۱۹۸. و در تعلیقه گوید: در بیت هفتم «التُّشُور» وارد شده است بنا بر

نقل «مناقب» و نقل «الغدیر» ولیکن صواب آن به عقیده من «التُّشُور» است

در صبحگاهی که همه را مجتمع می نمود شنیدند.

۲- که فرمود: چه کسی از شما به خود شما اولویتش بیشتر است؟ همه آنها با آنکه بسیار بودند با گفتار واحدی گفتند:

۳- تو مولای ما هستی؛ و اولویتت به ما از ما بیشتر است! و تو هستی که پیامبر ترساننده از جانب خدا هستی!

۴- رسول خدا فرمود: ولیّ و مولای شما بعد از من علی است؛ و اوست که رهبر و راهنمای شما و وزیر من است.

۵- وزیر من است در حیات من و وقت مرگ من؛ و بعد از من او خلیفه من بر شما، و امیر شماست!

۶- پس پروردگار ولایت آنرا داشته باشد از شما که ولایت او را دارد؛ و هنگام مرگ با سرور و شادمانی مواجه شود.

۷- و دشمن بدارد خداوند هر کدام از شما را که او را دشمن بدارد! و در وقت مرگ به او هلاکت برسد» .

در این آیات، حمیری از گفتار رسول خدا که **مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ** و **أَزْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ** استفاده خلافت و امارت نموده است. زیرا پس از آنکه رسول خدا از مردم اقرار به اولویت خود گرفت و بر آن ولایت علی را همانند ولایت خود متفرع نمود، از این تفریع، هدایت و رهبری و وزارت را در حال حیات و تا وقت رحلت، و خلافت و امارت را بعد از رحلت مترتب ساخت. و معلوم است که این معانی و مفاهیم از ولایت فهمیده می شود، و گرنه استنتاج و تفرع و ترتب صحیح نبود.

و نیز حمیری گوید:

جَبْرِيلُ يَأْمُرُ بِالتَّبْلِيغِ إِعْلَانًا ۱	نَفْسِي فِدَاءُ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ أَتَى
النَّبِيُّ مُمْتَبِلًا أَمْرًا لِمَنْ دَانَا ۲	إِنْ لَمْ تُبْلَغْ فَمَا بَلَّغْتَ فَلَنْتَصِبُ
يَوْمَ الْعَدِيرِ؟ فَقَالُوا: أَنْتَ مَوْلَانَا ۳	وَ قَالَ لِلنَّاسِ: مَنْ مَوْلَاكُمْ قَبْلًا
أَنْ قَدْ نَصَحْتَ وَ قَدْ بَيَّنْتَ تَبَيَّنَاءُ	أَنْتَ الرَّسُولُ وَ نَحْنُ الشَّاهِدُونَ عَلَى
حَتْمًا فَكُونُوا لَهُ حِزْبًا وَ أَعْوَانَاهُ	هَذَا وَ لِيُكْمِ بَعْدِي أَمِرْتُ بِهِ
عِلْمًا وَ أَوْلَكُمْ بِاللَّهِ إِيْمَانًا ۶	هَذَا أَبْرُكُمْ بَرًّا وَ أَكْثَرُكُمْ

هَذَا لَهُ قُرْبَةٌ مِنِّي وَ مَنْزَلَةٌ كَأَنَّ لِهَارُونَ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ۷

۱- «جان به فدای رسول خدا باید، در آن روزی که جبرائیل آمد و او را امر کرد که در تبلیغ إعلان و اعلام کند.

۲- که اگر تبلیغ نکنی رسالت را تبلیغ نکرده‌ای؛ و بنابراین پیامبر برای امتثال امر خداوندی که او را بنده خود قرار داده است به پا ایستاد.

۳- و به مردم در روز غدیر در حالی که مواجه و روبروی آنها بود گفت: کیست مولای شما؟! و آنها گفتند: تو هستی مولای ما!

۴- و تو پیامبری، و ما همگی شهادت می‌دهیم بر آنکه نصیحت اُمّت نمودی، و بطور واضح و آشکارا شریعت خداوندی را بیان کردی!

۵- پیامبر فرمود: این (علی) است، ولیّ و صاحب اختیار شما پس از من! و من مأمور شدم که به طور حتمّ و جدّ، ولایت او را ابلاغ کنم. و بنابراین باید شما از جزب و جمعیت و در خطّ مشی او باشید؛ و از یاران و کمک کاران او!

۶- این علی، احسان و فیضان رحمتش از همه شما بیشتر است؛ و علم و دانشش افزون‌تر؛ و ایمان به خدایش زودتر و پیشتر!

۷- این علی، نسبت به من قُرب و منزلتی دارد، همانند قُرب و منزلت هارون نسبت به موسی بن عمران».

در اینجا نیز جمیری بعد از عبارت مَنْ مَوْلَاكُمْ و گفتار ایشان که: أَنْتَ مَوْلَانَا جمله و عبارت: اینست ولیّ شما بعد از من؛ و عبارت: نسبت همانندی برادری هارون به موسی بن عمران را برای آنحضرت متفرّع می‌کند؛ و معلوم است هم ولایت بعد از موت، و هم خلافت و وصایت از معانی استفاده از ولایت به معنای اِمارت و اِمامت است، نه به معنای مَحَبّت و نُصرت.

و قاضی تنوخی گفته است:^۲

۱- «دیوان حمیری» ص ۴۲۰

۲- قاضی تنوخی از علماء قرن سوّم و چهارم است. وفات او در سنه ۳۴۲ اتفاق افتاد؛ و قصیده‌ای در ردّ عبدالله بن معتز متوفی در سنه ۲۹۶ که قصیده‌ای در مدح بنی عبّاس ساخته و در آن به بنی عبّاس بر علیه بنی اَیْطالِب (طالِبِین) افتخار می‌کرد؛ و وُلّش این بود:

أَبِي اللَّهِ إِلَّا مَا تَرَوْنَ فَمَا لَكُمْ غَضَابًا عَلَى الْأَقْدَارِ يَا آلَ طَالِبٍ <

وَزَيْرُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَوَصِيَّهُ
وَمَنْ قَالَ فِي يَوْمِ الْعَدِيرِ مُحَمَّدٌ
أَمَا أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ نُفُوسِكُمْ
فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ
أَطِيعُوهُ طَرًّا فَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلِ
وَمُشْبَهُهُ فِي شَيْمَةِ وَضَرَائِبِ ١
وَمَنْ خَافَ مِنْ غَدْرِ الْعِدَاةِ التَّوَاصِبِ ٢
فَقَالُوا بَلَىٰ رَبِّبِ الْمُرِيبِ الْمُوَارِبِ ٣
فَهَذَا أَخِي مَوْلَاهُ بَعْدِي وَصَاحِبِي ٤
كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى الْكَلِيمِ الْمُخَاطَبِ ٥

۱- «علی بن ابیطالب وزیر پیامبر مُصطفی و وصی اوست؛ و در سجایای

اخلاقی و صفات طبیعی شبیه و مانند اوست

۲- و همان کسی است که در روز غدیر، محمد آن کسی که از مکر و حیلۀ

دشمنان فتنه انگیز بیم داشت درباره او گفت:

۳- آیا حقاً من نسبت به نفوس شما اولویتم به شما بیشتر از خود شما

نیست؟! ایشان گفتند: آری! همانند گول زدن شخص گرفتار به اندیشه فاسد و

گمان خطا که می خواهد طرف خود را به شک و پندار بکشاند.

۴- و بنابراین پیامبر گفت: هرکدام از شما که من مولای او هستم پس این

برادر من و مصاحب من، بعد از من مولای اوست!

۵- تمام یکایک شما جمعاً از او اطاعت کنید، زیرا که نسبت او با من

همانند نسبت هارون با موسای کلیم و مخاطب به خطاب خداست.»

و أصل عَرَبِيَّتْ: قاضی تَنُوخِي که نسب او نیز به يَعْرَبِ بن قَحْطَانَ می رسد ٢



آورده است بسیار شیوا و دلنشین، و اول آن این است:

من ابن رسول الله و ابن وصيه
نشأ بين طنبور و فاء و مزهر
و من ظهر سكران الى بطن قينة
الى مدغل في عقدة الدين ناصب
و في حجر شاد أو على صدر ضارب
على شبيه في ملكها و شوائب

و همینطور فجایع آنها را می شمرد تا می رسد به این بیت که در آن قضیه مسمومیت حضرت رضا علیه

السلام به دست مأمون را بیان می کند:

و مأمونکم سم الرضا بعد بيعته
توود ذری شم الرجال الرواسب

۱ - «مناقب» ص ۵۳۱

۲ - أبو القاسم التَّنُوخِي: علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن ابراهیم بن تمیم بن جابر بن هانی بن

زید بن عبید بن مالک... بن حارث بن عمرو (پادشاه تنوخ)... یعرب بن قحطان.

در این ابیات می بینیم که: بعد از حدیث جعل ولایت به قول رسول خدا: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ؛ وجوب إطاعت را همانند وجوب إطاعت هارون متفرع کرده است؛ و این بدون معنی و مفاد امارت و امامت معنی ندارد.

و سید مرتضی شریف عَلمُ الْهُدَى گوید:

أَمَّا الرَّسُولُ فَقَدْ أَبَانَ وِلَاةَهُ	لَوْ كَانَ يَنْفَعُ جَائِرًا لَنْ يُنذَرَ ١
أَمْضَى مَقَالًا لَمْ يَقْلُهُ مُعَرِّضًا	وَأَشَادَ ذِكْرًا لَمْ يُشِدَّهُ مُعَدِّرًا ٢
وَسَنَى إِلَيْهِ رِقَابَهُمْ وَأَقَامَهُ	عَلَمًا عَلَى بَابِ التَّجَاةِ مُشَهَّرًا ٣
وَلَقَدْ شَفَى يَوْمَ الْعَدِيرِ مَعَاشِرًا	تَلَجَّتْ نُفُوسُهُمْ، وَ أَدْوَى مَعَشِرًا ٤
قَلِقَتْ بِهِمْ أَحْقَادُهُمْ فَمُرَّجِعُ	نَفْسًا وَ مَانِعُ أُمَّةٍ لَنْ تُجْهَرَ ٥
يَا رَاكِبًا رَقِصَتْ بِهِ مَهْرِيَّةٌ	أَشَيْتَ بِسَاحَتِهِ الْهُمُومُ فَأَصْحَرَا ٦
عُجْ بِالْعُرَى فَإِنَّ فِيهِ ثَاوِيًا	جَبَلًا تَطَاطَأَ فَاطْمَانٌ بِهِ الثَّرَى ٧
وَأَقْرَ السَّلَامَ عَلَيْهِ مِنْ كَلْفٍ بِهِ	كُشِفَتْ لَهُ حُجْبُ الصَّبَاحِ فَأَبْصَرَ ٨
فَلَوْ اسْتَطَعْتُ جَعَلْتُ دَارَ إِقْلَمَتِي	تِلْكَ الْقُبُورَ الزُّهْرَ حَتَّى أَقْبِرَا ٩

۱- «اما رسول خدا ولایت علی بن ابیطالب را آشکار ساخت؛ اگر بیم دادن

و ترسانیدن از مخالفت آن برای شخص متعدی و ستم پیشه ثمری داشته باشد.

۲- رسول خدا گفتاری را انفاذ فرمود که آن را صریحاً و بی پرده بدون تعریض

و اشاره بیان کرد، و ذکر و نام کسی را به مدح و ثنا با صدای بلند به میان آورد؛

که این اعلان عالی و بلند از روی خدعه و ایقاع در مهلکه نبود.

۳- و رسول خدا گردن‌های آن قوم را به سوی علی مُتعطف کرد، و او را به

عنوان عَلمِ هِدَايَةِ بر درِ خانۀ پیروزی و نجات و رستگاری برافروخت و بالا برد و

مشهور کرد.

۴- و حقاً که روز غدیر جماعتی را خوشحال و مسرور کرده، دل آنها را

خنک و تازه نمود؛ و جماعتی را به مرض و درد مبتلا کرد.

۵- که حَقْدَها و کینه‌های دیرینه ایشان، آنها را به اضطراب افکند، بطوریکه

۱- «دیوان سید مرتضی»، ج ۲، ص ۳۶ و ص ۳۷، با تصحیح رشید صفار، و پنج بیت از این اشعار

را در «مناقب ابن شهر آشوب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۵۳۸ آورده است.

نَفْس‌های خود را در گلو و سینه فرو می‌بردند؛ و مانع می‌شدند که دردها و ناله‌های ایشان ظاهر شود.

۶- ای ناقه سواری که به ناقهٔ مهریهٔ^۱ سوار شده‌ای، و آن ناقه او را مضطرباً به حرکت درآورده است، و هُموم و غُموم از اطراف و جوانب به او إحاطه کرده است، و بدین جهت سر به بیابان گذارده و راه صحرا پیموده است؛

۷- مُروری بر زمین نجف کن، و در آنجا اقامت کن، چون در آنجا کوهی قرار گرفته است که بسیط خاک در برابر او سر خضوع فرود آورده، و ساکن و آرام شده است.

۸- و به او سلام برسان از ناحیهٔ این عاشقی که مدهوش اوست؛ و پرده‌های تاریک ظلمت شب از برابر چشم او برداشته شده و صبح تابان بر او نمایان شده و اینک خوب می‌بیند.

۹- و بنابراین اگر من می‌توانستم محلّ اقامت خود را در این دنیا در محلّ آن قبرهای روشن و تابناک قرار می‌دادم تا زمان زندگی سپری شود و در آنجا مقبور و مدفون شوم».

در این ابیات می‌بینیم که فرزند همین خاندان: سید مرتضی در عین آنکه عشق و بیتابی خود را نسبت به ساحت مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام ابراز می‌دارد، و شکرانهٔ تشییع خود را به بصیرت و بینائی در سپیدهٔ صبح و پاره شدن حجاب‌های تاریک جهل و جور و تعدی و مرضی که مانع قبول حقّ می‌شود تشبیه می‌کند، می‌گوید: آن اظهار و ابراز ولاء رسول خدا، در صورتی که به شخص جائز و ستم پیشه نفعی داشته باشد، و نیز می‌گوید: پیامبر با تعریض و در پرده‌گوئی سخن نگفت، و نیز قصد شخصی و خدعه نداشت، و علی را به عنوان باب نجات آفتابی کرد؛ و طائفه‌ای که کینه جو بودند از شدتِ حَقْد و حَسَد، نَفْس‌ها در سینه‌شان حبس شد، و نتوانستند چهاراً ناله سردهند. اینها تمام آثار و خصوصیات نصب امامت است که از خطبهٔ رسول الله ص مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ استفاده می‌شده است، و گرنه سفارش رسول الله به محبّت و یا نصرت آنحضرت که این همه پی‌آمد

۱- ناقهٔ مهریه، ناقه‌ای است که به سرعت سیر و حرکت معروف است؛ و منسوب است به مهرهٔ بن

حیدان از بنی قضاعه.

ندارد.

سید مرتضی در عربیت و ادبیات عرب و در لغت آنقدر قوی بود که گویند: او اصل عربیت است به معنای اینکه اعراب که زبان مادری آنها عربی است، باید عربیت را از او یاد بگیرند.

احوالات سید مرتضی و مجالس او با ابوالعلاء مَعَرِّی و بحث‌های ادبی در کتب تراجم از جمله «روضات الجنات» مذکور است. از شیخ عزالدین أحمد بن مُقْبَل وارد است که او گفته است: اگر شخصی سوگند یاد کند که سید مرتضی از خود عرب داناتر است به علوم عربیت، در نزد من گناه نکرده و سوگند بیجا نخورده است. و از یکی از شیوخ مصر نقل شده است که او گفته است: سوگند به خدا من از کتاب «عُرَر و دُرَر» سید مرتضی بهره‌هائی بردم، و به مسائلی برخورد کردم که از «کتاب سیبویه» و غیر آن از کتب نحویه بهره نبردم. و خواجه نصیرالدین طوسی هر وقت نام سید مرتضی در ضمن درس برده می‌شد، می‌گفت: صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛ و به قُضَاة و مُدْرَسین رو می‌کرد و می‌گفت: چگونه من بر سید مرتضی صلوات نفرستم؟!

و ابن فَتَّال نیشابوری از شیخ اَدِيب: عَلِيٌّ بَنُ أَحْمَدَ فَنَجَّكَرْدِي أَوْرَدَهُ اسْت:

لَا تُنْكِرَنَّ غَدِيرَ حُمٍّ إِنَّهُ	كَالشَّمْسِ فِي إِشْرَاقِهَا بَلْ أَظْهَرُ
مَا كَانَ مَعْرُوفًا بِإِسْنَادٍ إِلَى	خَيْرِ الْبَرَايَا أَحْمَدٍ لَا يُنْكَرُ ٢
فِيهِ إِمَامَةٌ حَيْدَرٌ وَ جَمَالُهُ	وَ جَلَالُهُ حَتَّى الْقِيَامَةِ يَذْكَرُ ٣
أَوْلَى الْأَنَامِ بَأَنْ يُوَالِيَ الْمُرْتَضَى	مَنْ يَأْخُذُ الْأَحْكَامَ مِنْهُ وَيَأْتِرُهُ ٤

١- «مَبَادَا حَدِيثِ غَدِيرِ حُمٍّ رَا انْكَارَ كُنِي! چُون اَيْنِ واقعه مانند خورشید در

إِشْرَاقٍ وَ لَمَعَانٍ اسْت، بَلْكَه ظَاهِرْتَرِ از آن.

١- «روضة الواعظین» ص ٩٠. و در این کتاب در آخر بیت چهارم يُؤْتَرُ ضبط شده است که چون

معنای مناسبی نداشت به یَأْتِرُ تصحیح شد. و ممکن است یُوَالِي به صیغه مجهول، و یُوَخِّدُ و یُوْتَرُ نیز هر دو به صیغه مجهول باشند، و معنایش اینطور است: «شایسته‌ترین مردم به اینکه ولایت او را داشته باشند مرتضی (علی بن ابی‌طالب) است، و او کسی است که احکام از او اخذ شده، و از او برای دیگران نقل می‌شود». و در این صورت شعر سلیس‌تر و روان‌تر است.

و در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ١، ص ٥٤٠ دو بیت از این چهار بیت را ذکر کرده است.

۲- داستانی است که استناد آن به بهترین مردم جهان: احمد، شناخته شده و قابل انکار نیست.

۳- در آن حدیث غدیر، امامت حضرت حیدر و جمال او و جلال او بیان شده، و تا روز قیامت ذکر خواهد شد.

۴- سزاوارترین مردم به اینکه ولایت حضرت مرتضی را داشته باشد، آن کسی است که احکام دین را از او بگیرد و برای دیگران نقل کند. این مرد مطلع خبیر و ادیب و عالم متضلع که هم عصر با ابن فُتال نیشابوری بوده است، نیز در اشعار خود از لفظ مَوْلَى، استفاده معنای امامت و مرجعیت در احکام دین را نموده است.

باری، این اشعاری که از بزرگان ادب در اینجا شاهد برای معنای مولی آوردیم نمونه‌ای بود از اشعار و قصائد بی‌شماری که در طول مدّت چهارده قرن، ادبا و فضیلاب عربیت درباره غدیر و در معنای مستفاد از ولایت سروده‌اند. و در این مقدار نمونه‌ای که ذکر کردیم ان شاء الله برای اهل فهم و درایت، کفایت است. اینک پردازیم به شواهدی که در قصّه غدیر وجود داشته، و دلالت بر معنای امامت از لفظ ولایت دارد.

اول شاهد و دلیل، خود لفظ مَوْلَى است که در حدیث آمده است. و مولی از مصدر ولایت است. و ولایت همان جنبه یگانگی بین دو چیز؛ و از بین رفتن حجاب و مانع و رادعی است که مانع از اتحاد بین دو چیز می‌شود. و ما در جلد پنجم از همین مباحث «امام شناسی» آورده‌ایم که: تمام معانی را که برای ولایت و مَوْلَى نموده‌اند، همگی به یک معنی برمی‌گردد و لفظ ولایت برای آن معنای بدون پیرایه و اضافه، وضع شده است.

و راغب اصفهانی در «مفردات» خود در ماده وَلَّى و لَوَّى گوید: **الْوَلَاءُ وَ التَّوَالِي أَنْ يَحْضُلَ شَيْئَانِ فَصَاعِدًا حُصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا**^۱.

۱- «امام شناسی» ج ۵، درس ۶۱ و ۶۲؛ از ص ۱۵ تا ص ۲۰. و در آنجا از معنای ولایت و لفظ ولیّ و مَوْلَى به طور کافی بحث شده است؛ ولیکن در اینجا به مناسبت لفظ مَوْلَى که در حدیث غدیر وارد شده است؛ إجمالاً به مطالب گفته شده در آنجا اشاره‌ای شده است.

«وَلَاءٌ وَ تَوَالِيٌّ مَعْنَايَشِ اَنْسَتْ كَه: دُو چِيزِ يَآ بِيْشْتَرِ اَز دُو چِيزِ طَوْرِي بَشُوْنْد كَه: بِيْن اَن دُو چِيزِ غَيْرِ اَز حَقِيْقَتِ خُوْد اَن دُو چِيزِ مَوْجُوْد نَبَاشْد. يَعْني هَر چِه بِيْن اَن دُو چِيزِ فَاصلِه بَاشْد بَايْد اَز جِنْسِ خُوْد اَن دُو چِيزِ بَاشْد؛ يَآ اَصْلًا فَاصلِه نَبَاشْد؛ وَ اَن دُو چِيزِ بَتَمَامِ مَعْنَى الكَلِمَةِ مَتَّحِدِ گَرْدَنْد وَ چِيزِ وَاحِدِ شُوْنْد؛ وَ يَآ اِگَر هِنُوْز وَحِدَتٌ صَوْرَتِ نَدَاده اسْت بَايْد فَاصلِه اَز جِنْسِ خُوْد اَن دُو چِيزِ بَاشْد، نَه اَز چِيزِ دِيْگَرِي.

اينست معنای ولایت و ولَاء و تَوَالِي. وَ جَمِيْعِ مَشْتَقَاتِ اَيْنِ مَادَّةِ اَز وَكَلِيٍّ وَ مَوَالِيٍّ وَ وَاَلِيٍّ وَ وَاَلِيٍّ وَ غَيْرِهَا دَارَايِ هَمِيْنِ مَعْنَاسْت. وَ دَر جَمِيْعِ تَصَارِيْفِ اَبْوَابِ فَعْلٍ، نِيْزِ هَمِيْنِ مَعْنَى رَا دَارْد.

آنگاه چون لازمه این حال و این کیفیت حاصله بین دو چیز، نزدیکی و قرب است فلذا در لغت آنرا به معنای قرب معنی کرده‌اند. و چون قرب معنوی همچون قرب جسسی دارای مزایا و خواصّ قرب است بنابراین از قرب معنوی نیز به لفظ ولایت تعبیر نموده‌اند. و ولَاء و تَوَالِي را برای قرب نسبی، و قرب دینی، و قرب صداقت و دوستی، و قرب نصرت و یاری، و قرب اعتقادی، و ماشابّهها استعاره آورده‌اند.

آنگاه در هر جائی که معنای ولای واقعی و رفع حجاب و مانع از جهتی از جهات بین دو چیز موجود بوده است و آنجا مصداق برای تحقق معنای ولَاء بوده است، این کلمه را استعمال کرده‌اند. مثلاً در نسبت و قُرْبِي که بین مالک و مملوک است، و آن نسبت یک نحوه اتّحاد و یگانگی بین آن دو به وجود آورده است کلمه ولایت را به کار برده‌اند و به هر یک از آن دو مَوَالِي گفته‌اند؛ و همچنین در نسبت بین آقا و بنده و غلام او استعمال همین کلمه را به همین عنایت نموده‌اند؛ و در نسبت بین مُنْعَم و مُنْعَمٌ عَلَيْهِ (نعمت دهنده، و نعمت داده شده) و در نسبت بین مُعْتِق و مُعْتَق (آقای آزادکننده غلام، و غلام آزاد شده به دست آقا) و در نسبت بین دو نفر حَلِيف (هم سوگند) و دو نفر عَقِيْد (هم پیمان) و بین حَبِيْب و مَحْبُوْب و بین نَاصِر و مَنصُور (یاری کننده و یاری شده) و بین دو نفر اَبْنِ عَمٍّ (پسر عمو) و بین دو نفر جَارُ (همسایه) و بین مَنصَرَفٌ در امر و تَصَرَفٌ شُدَةٌ در آن امر؛ و بین مَوَالِيٍّ و صَاحِبِ اَخْتِيَارِ كَسِيٍّ و آن فرد در تحت ولایت این صاحب اختیار قرار گرفته؛ و بسیاری از موارد دیگری بر همین نهج استعمال لفظ مَوَالِي را نموده‌اند؛ و

به هر طرف از این نسبت مؤلّی می‌گویند. و از این بیان به دست می‌آوریم که: اولاً استعمال لفظ مؤلّی به هر یک از این دو نفری که در مقابل یکدیگر قرار دارند؛ از باب استعمال کلمه‌ای در دو معنای متضاد نیست و به اصطلاح از اَضْدَاد نیست؛ زیرا مثلاً گرچه آزادکننده و آزاد شده، از جهت فاعلیّت و مفعولیّت، در دو جهت تضادّ واقع شده‌اند لیکن استعمال کلمه مؤلّی در این دو معنی به عنایت این خصوصیات متضادّه نبوده است، بلکه به ملاحظه همان نفس ارتباط و اتّحادی که بین ناصر و منصور - به عنایت معنای نصرت که این دو را به هم پیوند می‌دهد - موجود است، می‌باشد. و این ربط نصرتی، معنای واحدی است که مفهوم ناصر را با مفهوم منصور ربط داده است.

و ثانیاً استعمال لفظ وُلّیّ و مؤلّی و وِلّایت و مشتقات آنها، در این همه معانی متعدّد که بعضی به بیست و هفت مورد رسانیده‌اند، از باب استعمال لفظ، در معانی متعدّد نیست، بلکه استعمال لفظ در معنای واحد اصلی و حقیقی خود آنست و در این مصادیق مختلفه از باب تطبیق و انطباق استعمال شده است؛ بدون لحاظ خصوصیت مورد انطباق. فعلیهذا لفظ وُلّیّ و مؤلّی و وِلّایت و ماشایه‌ها که در این معانی عدیده استعمال می‌شود از باب اشتراک معنوی است، نه اشتراک لفظی.^۱

تفتازانی در «شرح مقاصد»^۲ و قوشجی در «شرح تجرید»^۳ و میرسید شریف جرجانی در «شرح مواقف» قاضی ایجی در ص ۶۱۱ گفته‌اند که مؤلّی برای

۱- در «شرح مواقف» که تقریر دلیل شیعه را در کیفیت استفاده امامت از حدیث ولایت نقل می‌کند، در ضمن آن می‌گوید: ولأنّها أی المعانی المذكورة تشترک فی الولاية فيجب الحمل علیها و جعل اللفظ حقيقة فی هذا القدر المشترك دعماً للاشتراك اللفظی. (ص ۶۱۱). و مرحوم علامه امینی هم در «الغدیر» ج ۱ ص ۳۷۰ بعد از بیان وجه مشترک بین بیست و هفت معنایی که برای لفظ مولی کرده‌اند می‌گویند: وجه مشترک بین این معانی اولی به شیء است، فالاشتراك معنوی و هو وُلّی من الاشتراك اللفظی المستدعی لأوضاع كثيرة غير معلومة بنصّ ثابت و المنفیة بالأصل المحکم. و قد سَبَقْنَا الی بعض هذه النظرية شمس الدین ابن البَطْرِيق فی «العمدة» ص ۵۶ و هو أحد أعلام الطائفة فی القرن السادس. ولیکن ما با مرحوم امینی در کیفیت وجه مشترک اختلافی داریم که خواهد آمد.

۲- «شرح مقاصد» ص ۲۸۹.

۳- چاپ سنگی آن صفحه شماری ندارد.

هفت معنی آمده است: مُعْتِق و مُعْتَق (آزادکننده و آزادشده) و حَلِيف (هم سوگند) و جَار (همسایه) و ابْنِ عَمِّ (پسر عمو) و نَاصِر (یاری کننده) و أَوْلَى به تَصَرَّف (أولی در تصرف نمودن در چیزی).

و سِجِسْتَانِي عزیززی در کتاب «غریب القرآن»^۱ و اُنْبَارِي در «مشکل القرآن»^۲ برای مَوْلَى، هشت معنی ذکر کرده‌اند: عِبْد (بنده) و سَيِّد (آقا) و صِبْهَر (داماد) و وَلِيَّ (صاحب اختیار) و ابْنِ عَمِّ، و جَار و حَلِيف و أَوْلَى بِالشَّيْءِ (أولی به چیزی).

و شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود برای مَوْلَى یازده معنی ذکر کرده و برای هر یک از این معانی شواهدی آورده است و ما عین عبارت او را به جهت اهمیت آن در اینجا می‌آوریم:

«بدانکه مولی در لغت منقسم بود بر یازده قسمت:

مَوْلَى آید به معنای أَوْلَى، و او اصل است، و مرجع دیگر اقسام مَوْلَى به اوست چنانکه گفته شود. و از شواهد او قَوْلُهُ تَعَالَى: مَا أَوْلَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ.^۳ کافران را گفت: مأوای شما دوزخ است، و دوزخ مَوْلَايِ شما؛ یعنی به شما وُلَى - تر است. و جز این معنی احتمال نکند. و از شواهد او در شعر، قول بُيُوت است:

فَعَدَّتْ كِلَا الْفَرَجَيْنِ تَحْسَبُ أَنَّهُ مَوْلَى الْمَخَافَةِ خَلْفَهَا وَ أَمَامَهَا

یعنی أَوْلَى بِالْمَخَافَةِ. و از میان اهل لغت در این خلاف نیست.

دگر به معنی مَالِكِرِ قِّ باشد، خداوندی که بنده دارد به ملکیت. و شاهد او قَوْلُهُ تَعَالَى:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ - إِلَى قَوْلِهِ: وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى

۱- «غریب القرآن» ص ۱۵۴.

۲- «مشکل القرآن»، بنا بر نقل سید مرتضی در کتاب «شافی». و استشهاد اُنْبَارِي را به بیت بُيُوت

ذکر کرده است؛ و نیز بنا به نقل ابن بطریق در کتاب «عمدة» ص ۵۵.

۳- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۴- این شعر از لیبید بن ربیع، و از معلقات سبعة است. و معنایش اینست که: آن گاو صبح کرد

در حالی که چنین می‌پنداشت که هر یک از دو شکاف کوه و یا بیابان، أَوْلَى به ترسیدن از آن است، پشت سر او، جلوی روی او.

مَوْلَاهُ^۱ یعنی عَلَى مَالِكِهِ.

و سوّم به معنای مُعْتَق و چهارم به معنای مُعْتَق. و مُعْتَق را که آزادکننده باشد، مَوْلَى مِنْ فَوْق خوانند، و آن را که آزاد کرده بود مَوْلَى مِنْ تَحْتِ خوانند. و همچنین خداوند و بنده را مَوْلَى خوانند قَبْلَ الْعِتْقِ و این قسمت دگر باشد. و این را به شواهد حاجت نیست از معروفی. این پنج قسم است.

و آنچه به شواهد مُعْتَق باشد، شاید قَوْلُهُ تَعَالَى:

أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانِكُمْ فِي

الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ^۲.

و ششم به معنای پسر عمّ باشد چنانکه شاعر گفت شعر:

مَهْلًا بَنَى عَمًّا مَهْلًا مَوَالِيْنَا لَا تَبْشُرُوا مَيْتَنَا مَا كَانَ مَدْفُونًا^۳

هفتم به معنای ناصِر باشد. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ أَيُّ لَا نَاصِرَ لَهُمْ.

هشتم مولای ضمان جریره باشد چنانکه مردی بنده آزاد کند، و از ضمان

جریره و از ولّای او بیزار شود، گوید: از خیر و شرّ او بیزارم. او را سَائِبَةٌ خوانند. او

برود به کسی تَوَلّاهُ کند، آنکس ضمان جریره او بکند، و لاءِ میراث، او را باشد؛

آنکس را مَوْلَى خوانند.

نهم به معنای حَلِيف و هم سوگند باشد، چنانکه شاعر گوید:

مَوَالِي حَلْفٍ لَا مَوَالِي قَرَابَةٍ وَ لَكِنْ قَطِينًا يَأْخِذُونَ الْأَتَاوِيَا^۴

۱- آیه ۷۶، از سوره ۱۶: نحل: «خداوند مثال می‌زند بنده مملوکی را که توانائی بر هیچ کاری

ندارد - تا آنکه می‌فرماید: و او سربرار بر مولای خودش است»

۲- آیه ۵، از سوره ۳۳: احزاب: «ایشان را به انتساب پدرهایشان بخوانید! این در نزد خداوند به

عدالت نزدیکتر است. و اگر پدران آنها را نمی‌دانید، پس ایشان برادران دینی شما و آزادکنندگان شما هستند.»

۳- «ای پسرعموهای ما آرامتر باشید! ای موالی ما آرامتر باشید. شما مردگان ما را دروقتی که مدفون

شده‌اند بیرون نیاورید.

۴- آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد: «اینست که خداوند مولای کسانی است که ایمان آورده‌اند و

کافران مولایی ندارند» یعنی یاری کننده ای ندارند.

۵- «همبستگان به قَسَم و پیمانند، نه همبستگان به خویشاوندی و قرابت. ولیکن ایشان ساکنان و

و دیگری گفت:

مَوَالِيكُمْ مَوَالِي الْوَلَايَةِ مِنْكُمْ وَمَوَالِي الْيَمِينِ حَابِسٌ قَدْ تَقَسَّمَا^۱
 دهم به معنای همسایه چنانکه شاعر گفت:

هُمْ خَلَطُونِي بِالنُّفُوسِ وَالْجَمُوعِ إِلَى أَصْلِ مَوْلَاهُمْ مُسَوِّمَةً جُرْدًا^۲
 یازدهم به معنای سَیِّدِ مُطَاعٍ و رَئِيسٍ و إِمَامٍ و آنچه در این سلک رود.

این جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی راجع به اُولی بود، برای آنکه خداوند به بنده؛ و بنده به خداوند؛ و آزادکننده به آزادکرده؛ و آزادکرده به آزادکننده؛ و همسایه به همسایه؛ و هم سوگند به هم سوگند؛ و ناصر به منصور؛ و پسر عمّ به پسر عمّ؛ و ضامن جریره، و جمله اقسام اینان وُلّی تر باشند به أصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد؛ پس درست شد که معنی جمله راجع است به اُولی و معنای اُولی لائق است در اینجا»^۳.

سَبِطُ ابْنِ جَوْزِي غير از معانی مالک و بنده قبل از عتق، بقیّه این معانی را که از ابوالفتح ذکر کردیم آورده است و مجموعاً معانی مولى را ده تا قرار داده و دهمین آنرا وُلّی گرفته است؛ و برای هر یک از آنها از آیات قرآن و بیا اشعار عرب شواهدی آورده است؛ و سپس گفته است: «در حدیث ولایت غدیر از این معانی عشره هیچکدام صحیح نیست مگر همین معنای دهم که اُولی بوده باشد، و معنای آن اینست که مَنْ كُنْتُ وُلّی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِیُّ وُلّی بِهِ» هر کس که من از او



مقیمانی هستند که غریب را به بیگاری می گیرند.»

۱- «هم بستگان شما کسانی هستند که به ولایت شما همستگی دارند و آن که هم پیمان است او خود را

زندانی ساخته و راه تفرق و جدائی را پیموده است.»

۲- ایشان فقط از جهت آمیزش با من مخالطه و معاشرت دارند؛ و اما اَسْبَهِای داغ زده و نشان دار و

کوتاه موی خود را برای همسایه لگام نهاده اند.»

۳- «تفسیر ابوالفتح» ج ۲، ص ۱۹۷ و ص ۱۹۸.

۴- البتّه دلالی که برای عدم صحّت وجوه نه گانه دیگر در معنای مولى آورده است تمام نیست زیرا

گفته است: نمی توانیم مولى را در این حدیث مالک رقیّت بگیریم چون پیغمبر مالک رقیّ علی نبوده است. و

همچنین تا آخر وجوه. و این اشتباه است زیرا در حدیث آمده است که مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیُّ مَوْلَاهُ و

نیامده است. مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَأَنَا مَوْلَى عَلِيٍّ. و مفاد حدیث اینست که هر کس که من مولای

شخص او باشم علی مولای شخص اوست.

به خود او سزاوارترم پس علی به او از خود او سزاوارتر است». و به این معنی حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی إصفهانی در کتاب خود مسمی به «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ» تصریح کرده است، چون او این حدیث را به مشایخ خود إسناده داده است و در آن گفته است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ وَكَيْتُهُ وَوَلِيِّي بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَكَيْتُهُ. پس معلوم می‌شود که همه معانی راجع به وجه دهم است. و دیگر از شواهد این معنی قول رسول خداست که فرمود: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ و این نص صریح است در اثبات امامت او؛ و لزوم طاعت از او. و همچنین گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که: وَ لِرِ الْحَقِّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ وَ كَيْفَمَا دَارَ! «خدایا حق را با علی به حرکت و گردش در آور هر جا که علی می‌گردد و حرکت می‌کند، و به هر کیفیت که علی حرکت می‌کند!» و این گفتار از رسول خدا به إجماع اُمَّت است. آیا تو نمی‌بینی که علماء اسلام استنباط احکام طاغیان و متعدیان را در واقعه جمل و واقعه صفین از همین حدیث نموده‌اند!

محمد بن طلحه شافعی بعد از ذکر حدیث ولایت غدیر و شأن نزول آیه تبلیغ از «أسباب النزول» واجدی هفت معنی برای کلمه مولی ذکر کرده است. او گوید: «گفتار رسول خدا در غدیر خم: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ مشتمل بر لفظ مَنْ است و لفظ مَنْ برای إفاده معنای عموم وضع شده است. و بنابراین مفادش گواهی شود که: هرکس که رسول خدا مولای اوست علی بن ابیطالب مولای اوست. و نیز مشتمل بر لفظ مَوْلَى است. و این لفظ برای معانی عدیده‌ای استعمال می‌شود و در قرآن آمده است. بعضی اوقات به معنای اَوْلَى است که خداوند در حق منافقین می‌گوید: مَا أَوَّكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ^۲ «جایگاه شما آتش است، و آتش مولای شماست!» یعنی آتش به شما و لَوَى و سزاوارتر است.

و گاهی به معنای ناصر است؛ خدا می‌فرماید: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ^۳ «اینست که خداوند حَقّاً مولای کسانی است که

۱- «تذکره خواص الأمة» ص ۱۹ و ص ۲۰.

۲- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۳- آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ایمان آورده‌اند؛ و حَقًّا کافران مولائی ندارند»، یعنی ناصری و معینی ندارند. و گاهی به معنای وارث است، خدا می‌فرماید: **وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ**^۱ «و برای هر یک، ما موالی قرار دادیم از آنچه را که پدر و مادر و نزدیکان از خودشان بعد از مردن باقی می‌گذارند». مراد از موالی، وارثان هستند یعنی برای هر یک وارثانی قرار می‌دهیم.

و گاهی به معنای عَصَبَه است یعنی خویشاوندان پدری. خداوند از قول حضرت زکریا - عَلٰی نَبِيْنَا و آلِه و عَلَيْهِ الصَّلَاةُ و السَّلَام - می‌فرماید: **وَ اِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي**^۲ «من از موالی که در پشت سر دارم می‌ترسم»؛ یعنی از عَصَبَه و خویشاوندان پدری خودم.

و گاهی به معنای صَدِيق و حَمِيم آید، یعنی دوست و نزدیکی که اهتمام به امر انسان داشته باشد؛ مانند گفتار خداوند: **يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَىٰ عَن مَوْلَىٰ شَيْئًا**^۳ «روزی که هیچ مولائی نمی‌تواند چیزی را از مولای دیگر کفایت کند»؛ یعنی هیچ دوستی از دوستی، و هیچ نزدیکی از هیچ نزدیک دیگری.

و گاهی به معنای سَيِّد و آقائی که غلام خود را آزاد کند، می‌آید. و چون لفظ مَوْلَى برای این معانی می‌آید در حدیث ولایت غدیر، باید آن را بر کدام یک از معانی حمل کنیم؟ آیا بر معنای اَوْلَى حمل کنیم همچنانکه جماعتی آنرا معنای حدیث گرفته‌اند؟ و یا به معنای صَدِيق و حَمِيم بگیریم؟ پس معنای حدیث این می‌شود که: هر کس که من اَوْلَى و سزاوارتر به او هستم یا ناصر او هستم؛ یا وارث او هستم؛ یا عَصَبَه او؛ و یا حَمِيم او و یا صَدِيق او هستم؛ پس علی نسبت به او همینطور است.

و این گفتار صریح است در اینکه علی به منقبتی اختصاص دارد که بسیار عالی و بلند است؛ و رسول خدا او را به منزله خود، و مانند نفس خود قرار داده است نسبت به تمام کسانی که کلمه مَن که دلالت بر عموم می‌کند بر آن شامل می‌شود.

۱- آیه ۳۳، از سوره ۴: نساء .

۲- آیه ۵، از سوره ۱۹: مریم .

۳- آیه ۴۱، از سوره ۴۴: دخان .

و بدان که این حدیث از اسرار گفتار خداوند متعال در آیه مُبَاهِلَه است:
 فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نَسَائِنَا وَ نَسَائِكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ.^۱
 «پس بگو (ای پیغمبر به نصاری نجران در وقت مباحله) بیائید ما پسران خود را می خوانیم؛ و پسران شما را می خوانیم! و زنهای خود را، و زنهای شما را؛ و جانهای خود را، و جانهای شما را!»

در اینجا مراد از جان و نفس رسول الله، نفس و جان علی علیه السلام است، زیرا که خداوند متعال در این آیه، بین نفس رسول خود و بین نفس علی مقارنه برقرار کرده است، و هر دو را با ضمیر مضاف به رسول خود بیان کرده است.

و در حدیث ولایت غدیر هم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام آنچه را برای خود بر عهده جمیع مؤمنان ثابت کرده است، ثابت کرده است. چون رسول خدا اولی است به مؤمنان، و ناصر مؤمنان است و سید و سالار مؤمنان است. و هر معنائی را که لفظ **مَوْلَى** متحمل آنست و می توان از لفظ مولی استخراج نموده و به دست آورد، و آن معنی برای رسول خدا ثابت است، آن را رسول خدا برای علی قرار داده است.

و این مرتبه عالی و درجه بلند و منزله رفیع و مکانت والا رتبه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای علی علیه السلام اختصاص داده است، و به غیر علی نداده است؛ و به همین جهت روز غدیر روز عید، و موسم سرور برای موالیان علی - بن ابیطالب شد.»

آنگاه ابن طلحه مفصلاً در شرح این مطلب سخن به درازا کشانده و بحث مفید و جامعی نموده است که در آن از احادیث دالّه بر مقام و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مستوفی ایراد شده است.^۲

و ما سابقاً از ابن اثیر جزری در «نهایه»، شانزده معنی برای کلمه **مَوْلَى** نقل کردیم^۳ که مجموعاً با معنای **وَلَى** هفده معنی گردیده است.

۱- آیه ۶۱، از سوره ۳: آل عمران .

۲- «مطالب السؤل»؛ ص ۱۶ و ص ۱۷ .

۳- «امام شناسی»، ج ۵، درس ۶۱ و ۶۲، ص ۱۲ .

علامه آمینی برای کلمه مؤلی مجموعاً بیست و هفت معنى بدین ترتیب ذکر کرده است:

- ۱- رَبِّ (پروردگار) ۲- عَمِّ (عمو) ۳- ابْنُ عَمِّ (پسر عمو) ۴- ابْنِ (پسر)
- ۵- ابْنُ أُخْتِ (پسر خواهر) ۶- مُعْتِقِ (آزادکننده غلام) ۷- مُعْتَقِ (غلام آزاد شده)
- ۸- عَبْدِ (بنده) ۹- مَالِكِ (مالک) ۱۰- تَابِعِ (پیرو) ۱۱- مُنْعِمٍ عَلَيْهِ (کسی که به او نعمت داده شده است) ۱۲- شَرِيكِ (شریک) ۱۳- حَلِيفِ (هم سوگند)
- ۱۴- صَاحِبِ (صاحب و همراه و همنشین) ۱۵- جَارِ (همسایه) ۱۶- نَزِيلِ (فرود آمده و سکنی گرفته بر کسی و یا بر قبیله‌ای) ۱۷- صَهْرٍ (داماد) ۱۸- قَرِيبِ (نزدیک) ۱۹- مُنْعِمِ (نعمت‌دهنده) ۲۰- عَقِيْدِ (هم‌عهد و هم‌پیمان)
- ۲۱- وَلِيٍّ (صاحب اختیار) ۲۲- اَوْلِيٍّ بِالشَّيْءِ (سزاوارتر به چیزی) ۲۳- سَيِّدِ غَيْرِ مَالِكٍ وَ غَيْرِ مُعْتِقِ (آقائی که نه مالک انسان باشد و نه آزادکننده او) ۲۴- مُجِبِّ (دوستدار) ۲۵- نَاصِرٍ (یاری‌کننده) ۲۶- مُتَّصِرٍ فِي الْأَمْرِ (تصرف‌کننده در امری) ۲۷- مُتَوَلِّئِي فِي الْأَمْرِ (صاحب اختیار در امر).

آنگاه بحثی در لزوم اخذ بعضی از این معانی در حدیث ولایت کرده است که ما مختصر از آن را می‌آوریم:

«معنای اول را که رَبِّ باشد نمی‌توان مراد از مولى در حدیث رسول الله گرفت، زیرا لازمه آن کفر است. و معنای دوم و سوم تا سیزدهم را نیز نمی‌توان گرفت، زیرا لازمه آن کذب و دروغ است؛ چون معلوم است که صحیح نیست بگوئیم: هرکس که رسول خدا عموی اوست، یا مثلاً معتق اوست، یا مالک اوست، یا شریک اوست، و یا هم پیمان و هم عهد با اوست، علی بن ابیطالب هم عموی او، و یا معتق او، و یا مالک او، و شریک او، و هم عهد با اوست، و معنای چهاردهم تا هیجدهم یعنی صاحب و همسایه و وارد بر قبیله و داماد و قریب

۱- در تعلیقه گوید: در «صحیح بخاری» ج ۷، ص ۵۷ مؤلی را به ملیک معنی کرده است؛ و در شرح قسطلانی که بر «صحیح بخاری» است در ج ۷، ص ۷۷ آمده است که: معنای مؤلی ملیک است، چون ولایت امور مردم را بر عهده می‌گیرد؛ و نیز بر همین نهج در «عمدة القاری» تألیف ابو محمد عینی که شرح دیگری است از «صحیح بخاری» همینطور آمده است؛ و عدوی حمزوی در کتاب «النور الساری» همچنین به همین عبارت آورده است.

را نمی‌توان مراد از حدیث گرفت؛ چون لازمه‌اش سخافت و کوتاهی مُعَرَّفی و بی‌ارزش بودن این خطبه مهم است.

معنی ندارد که رسول خدا در این مجتمع عظیم، در بین مسیر، و گرمای هوا، امر به توقّف کند و دستور بدهد که آنان که پیشاپیش رفته‌اند مراجعت کنند، و آنان که از عقب می‌رسند بمانند و حرکت نکنند؛ و همه را در یک محلی که منزلگاه نیست نگهدارد بر اساس وحی خداوندی که شبیه به تهدید صورت گرفت؛ و مردم هم که در رنج سفر و در گرمای هوا و نامساعد بودن محلّ توقّف، بطوریکه چون روی زمین برای استماع خطبه می‌نشستند، نیمی از ردای خود را زیر پا، و نیم دیگر را بر سر می‌انداختند، که گرما از زمین و از آسمان آنان را به تعب نیفکند، آنگاه منبری از کوهان‌های شتر ترتیب دهند، و پیامبر بر آن منبر بالا رود، و بگوید: چون خبر رحلت مرا خداوند به من اطلاع داده است، لذا این امر مهم و توقّف مردم برای این جهت است که مبادا وقتش فوت شود، و مطلبی است که از نظر دین و دنیا در کمال اهمیّت؛ بلکه در اقصی درجه عنایت است؛ آنوقت مردم را خبر دهد به مطلبی که هیچ فائده‌ای بر آن مترتب نیست، و در اعلان عمومی آن آنهم بدین کیفیّت و خصوصیت هیچ نیازی نباشد. مثل اینکه بگوید: هر کس که من همنشین او هستم و یا همسایه او و یا وارد بر قبیله و عشیره او و یا داماد او و یا نزدیک و قریب به او، علی بن ابيطالب همانند من همنشین او و یا همسایه او، و یا وارد بر قبیله او، و داماد و نزدیک او است.

ما این کار را درباره صاحبان عقل‌های ضعیف، احتمال نمی‌دهیم، تا چه رسد درباره صاحب عقل اول و انسان کامل: پیامبر رحمت و خطیب بلاغت. و علیهذا تهمت زشتی است که ما درباره پیامبر اسلام بعضی از این معانی را از کلمه مؤلّی نسبت دهیم.

و بنابر فرض آنکه یکی از این معانی مراد باشد چه فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود که در آن محفل عظیم به او تهنیت گویند، و صدا به بخ بخ بلند کنند؛ و سعد بن ابی وقاص در حدیث وارد شده از او، این فضیلت را بر تمام شترهای سرخ مو، و یا از تمام دنیا و آنچه در آنست، ترجیح دهد، اگر بنا به فرض عمر نوح را هم به او بدهند، و در این مدت طولانی از این شترهای سرخ مو، و یا از

دنیا و مافیها بهره‌مند گردد؟!

و **مُنْعِم** و **عَقِيد**، یعنی نعمت دهنده و هم پیمان، اینها را هم نمی‌توان مراد از **مَوْلَى** در حدیث گرفت. زیرا معلوم است که ملازمه‌ای نیست بین اینکه هر کس که رسول الله **مُنْعِم** او باشد علی بن ابیطالب نیز **مُنْعِم** او باشد. و ملازمه‌ای نیست بین اینکه هر کس که رسول خدا با او هم عهد و پیمان باشد علی **الکَلْبَلَاءِ** هم با او چنین باشد، مگر آنکه بگوئیم: مراد آنست که هر که رسول خدا در دین و هدایت و تهذیب و ارشاد و عزت در دنیا و نجات در آخرت **مُنْعِم** اوست، علی **الکَلْبَلَاءِ** نیز به **مَتَابَه** پیامبر **مُنْعِم** اوست؛ چون قائم مقام او، و حافظ شریعت او، و مبلغ دین او، و **إِعْلَان** کننده نهج و **سُنَّت** اوست؛ فلذا خداوند دین خود را به او کامل کرده، و نعمت خود را تمام نموده است. و در اینصورت با معنای **إِمَامت** و ولایتی که ما در صدد اثبات آن هستیم انفکاک ندارد و مساوق با همان جهتی است که از معنای **أُولَوِيَّت** و ولایت به معنای ریاست و صاحب اختیاری استفاده می‌شود.

و در **عَقِيد** بگوئیم: مراد از پیمان، عهدهایی بوده است که بین رسول خدا و بعضی از قبائل برای صلح و آرامش، و یا برای نصرت آنحضرت منعقد شده است، و **أَمِير** المؤمنین **الکَلْبَلَاءِ** در این پیمان‌ها بعد از رسول خدا به منزله پیغمبر خدا هستند که برای تنظیم سلطنت اسلامیّه، و حکومت **إِلَهِيّه**، و رفع هرج و مرج، قیام و اقدام نمایند. و در اینصورت نیز با معنای ولایت به معنای **إِمَامت** و ریاست عامّه **إِلَهِيّه** منافات ندارد، و مطلوب در هر حال حاصل است.

و **مُحِبِّ** و **نَاصِر** نیز در هر صورت و بر هر تقدیر نمی‌تواند مراد از حدیث شریف باشد، زیرا که منظور از **مَنْ كُنْتُ مُحِبَّهُ أَوْ نَاصِرَهُ فَعَلِيٌّ نَاصِرُهُ أَوْ مُحِبُّهُ** اگر اخبار از وجوب محبت و نصرت مؤمنان بر علی بن ابیطالب، و یا انشاء این معنی است، و معنایش این می‌شود که: هر کس من دوستدار او هستم؛ و یاری کننده او هستم، علی دوستدار و یار اوست؛ و یا بر علی واجب است که دوستدار و یار او باشد؛ در اینصورت لزومی نداشت که این اخبار از محبت و نصرت علی و یا انشاء وجوب آنها را در حضور جمعیت بگوید، و به مستمعان **إِبْلَاح** کند، بلکه لازم بود رسول خدا به خود **أَمِير** المؤمنین **الکَلْبَلَاءِ** اخبار دهد، و یا انشاء وجوب کند.

مگر اینکه مراد از خطبه و استماع توده‌های مردم، جلب عواطف و تشدید

محبت آنها به علی علیه السلام گردد که چون بدانند امیرالمؤمنین در رتبه و درجه پیغمبر اکرم، دوستدار و یار آنهاست، بنابراین بر آنها لازم است از او متابعت کنند، امر او را گردن نهند و هیچگاه در مقام خلاف و ردّ گفتار او برنیایند.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتار خود را با جمله **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ** آغاز کردند معلوم می‌شود که بنابراین تقدیر، از محبت و نصرت إرادة نفرموده است مگر همان - گونه محبت و نصرتی را که خود نسبت به افراد مؤمنین داشته است. فلذا علی علیه السلام هم چنین محبتی به مردم دارد، و چنین نصرتی از آنها می‌نماید.

و در اینصورت این نوع از محبت و نصرت همانند محبت و نصرت رسول خدا اختصاص به زعیم دین و دنیا و مالک امور، و دافع از کیان و ناموس آنها و نگهدار بیضه اسلام خواهد داشت؛ و این معنی همان معنای اولویت به آنها از نفوسشان است که اگر نباشد، گرگان درنده، و وحوش درهم شکننده، و آیدای اعدای کفر و نفاق، جامعه اسلام را درهم می‌شکنند، و دست‌های عناد از هر سو دراز می‌شود، غارت‌های بنیاد برکننده اموال مسلمین را مباح، و نفوسشان را در معرض هلاک، و ناموس و حرّم خدا را هتک می‌نمایند. و دیگر غرض از دعوت و بسط نظام دین از بین می‌رود. و البته کسی که در محبت و نصرت تا این سرحداً باید بوده باشد او خلیفه خداوند بر روی زمین و خلیفه رسول خدا خواهد بود. و اینست معنای ولایت کبرای الهیه.

و اگر مراد از حدیث، اخبار از وجوب محبت و نصرت علی بن ابیطالب است بر جماعت مؤمنان و یا إنشاء این معنی است، و معنایش این می‌شود که: هر کس که من دوستدار و یار او هستم او دوستدار و یار علی بن ابیطالب است؛ و یا بر او واجب است که دوستدار و یار علی باشد، در اینصورت این معنی امر تازه‌ای نبود که محتاج به خطبه و تشکیل اجتماع مردم بدین نحو بوده باشد، زیرا معلوم است که چون امیرالمؤمنین از مؤمنان است، طبق آیات قرآن کریم، مردم او را دوست دارند، و یا باید دوست داشته باشند.

از این گذشته اگر مراد از حدیث إنشاء و یا اخبار از محبت مسلمانان و یا نصرت آنها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، باید بفرماید: **مَنْ كَانَ مَوْلَايَ فَهُوَ مَوْلَى عَلِيٍّ** یعنی هر کس محب و یا ناصر من است باید او محب و ناصر علی باشد؛

در صورتی که معنای مَوْلَى مُحِبٌّ و ناصر است نه محبوب و منصور. و بنابراین نمی توان معنایی برای این حدیث قائل شد. و شاید به ملاحظه همین جهت سبب ابن جوزی در «تذکره» خود ص ۱۹ گفته است که: در این حدیث نمی توانیم لفظ مَوْلَى را بر معنای ناصر حمل کنیم.

و نیز از این گذشته و جوب مَحَبَّت و نُصْرَت مسلمان، اختصاص به امیرالمؤمنین ندارد، بلکه بر مسلمان لازم است که همه مؤمنین را دوست داشته باشند و آنها را یاری کنند. بنابراین وجه اختصاص امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بدین جهت چیست؟ و اگر از مَحَبَّت و نُصْرَت، یکدرجه و مرتبه مخصوص از آن اراده شود که از مَحَبَّت های معمولی که رعایا و اُمَّت نسبت بهم دارند بیشتر است، مانند جوب پیروی و اطاعت، و امثال اوامر و تسلیم در برابر فرامین، در اینصورت مرجع این مَحَبَّت و نُصْرَت، همان حُجِّيَّت و اِمَامَت است؛ بخصوص که نبی اکرم همانند آنرا در حدیث برای خود بیان کرده و فرمودند: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، و تفکیک بین این دو مزیت، در کلام واحدی که دارای سیاق واحدی است معنی ندارد.

باری از این معانی بیست و هفتگانه که برای مَوْلَى بیان شد تا بحال در بیست و دو معنای آن بحث کردیم؛ و معلوم شد که هیچیک از آنها نمی توانند مراد و منظور از لفظ مَوْلَى در حدیث ولایت باشند؛ باقی ماند پنج معنای دیگر: ۱- وَلَى ۲- اَوْلَى بِالشَّيْءِ (سزاوارتر به چیزی) ۳- سَيِّد (آقائی که مالک بنده و یا آزادکننده بنده نباشد، و بدین لحاظ به او مَوْلَى نگویند، بلکه به جهت نفس سیادت و آقائی به او مَوْلَى گویند) ۴- مُتَّصِرْفٌ فِي الْأَمْرِ (متصرف در چیزی) ۵- مُتَوَلَّى فِي الْأَمْرِ (متولی و صاحب اختیار در چیزی).

اما معنای سَيِّد نیز باید همان معنای اَوْلَى از نقطه نظر سیادت دینیّه عامه بر اُمَّتِ إِسْلَام باشد، زیرا که معنی ندارد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنکه سیادت خودش الهی بود به پسر عم خود سیادتی بدهد که در آن ظلم و ستم باشد.

و همچنین معنای مُتَّصِرْفٌ در امر باید تصرف الهی معنوی باشد که همان مساوق با سیادت الهیه و ولایت سبحانیّه است. تصرف در امر را بسیاری معنای ولایت شمرده اند، همچنانکه فخر رازی در تفسیر خود از قَوْل در تفسیر آیه مبارکه:

وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ^۱ آورده است که قَفَّال گفته است: هُوَ مَوْلَاكُمْ يَعْنِي سَيِّدَكُمْ وَالْمُتَصَرِّفَ فِيكُمْ یعنی خداوند آقای شما و متصرف در امور شماست. و نیز سعید چلبی مفتی روم، و شهاب الدین احمد خفاجی هر دو آنها در تعلیقه خود بر تفسیر «بیضاوی» آورده‌اند؛ و در «صواعق» از معانی حقیقه مؤلی شمرده است، و کمال الدین جهرمی نیز در «ترجمه صواعق» آورده است؛ و محمد بن عبدالرسول برزنجی در «نواقض»؛ و شیخ عبدالحق در «لمعات» خود ذکر کرده‌اند.

و بنابراین مراد از این مولی متصرفی است که خداوند سبحانه او را برانگیخته است که متبوع واقع گردد و عالم بشریت را به مدارج و معارج انسانیت و رستگاری رهبری کند؛ پس او ولی و سزاوارتر است از غیر خود در تصرف در جامعه انسانی. و او باید یا پیغمبر مبعوثی باشد، یا امام واجب الإطاعة که از ناحیه آن پیامبر منصوص باشد به امر حضرت خداوندی.

و همچنین معنای مؤلی امر و صاحب اختیار در امور باید اینطور باشد تا بتواند از طرف خدا به حق اختیارات مردم را در دست گیرد و آنها را به کمال، هدایت کند.

ابوالعباس مبرّد مؤلی امر را از معانی مؤلی شمرده است، آنجا که خداوند فرماید: بَانَ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِیْنَ آمَنُوا^۲ یعنی: خداوند مؤلی امور مردمی است که ایمان آورده‌اند. آنگاه گفته است که ولی و مؤلی یک معنی دارند. و ابوالحسن واحدی در تفسیر «وسیط» خود؛ و قرطبی در تفسیر خود در آیه شریفه: بَانَ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ^۳ آورده‌اند که مراد از مؤلی مؤلی امور است. و ابن اثیر در «نهایه»، و زبیدی در «تاج العروس» و ابن منظور در «لسان العرب» همین معنی را برای مؤلی ذکر کرده‌اند، و گفته‌اند: از این قبیل است معنای حدیث وارد از رسول خدا ﷺ که: أَيْمًا امْرَأَةً تَكَحَّتْ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا فَنَكَاحُهَا بَاطِلٌ «هر زنی که بدون اذن مؤلی در امور خود نکاح کند، آن نکاح باطل است». و در روایتی

۱- آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حجّ.

۲- آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه و آله.

۳- آیه ۱۵۰، از سوره ۳: آل عمران.

آمده است: بَعِيرٌ إِذْنٌ وَلِيَّهَا یعنی متوَلَّى امر خود.

و بِيضَاوَى در سه جای از تفسیر خود: در قوله تعالی: مَا كَتَبَ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا^۱ «آنچه خداوند برای ما نوشت؛ اوست متوَلَّى امور ما»، و در قوله تعالی: وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ^۲ «اعتماد و استمساک به خدا کنید که اوست متوَلَّى امور شما»، و در قوله تعالی: وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ^۳ «و خداوند متوَلَّى امور شماست»، آورده است که مراد از مَوْلَى در این آیات متوَلَّى امر است.

و ابوالسُّعُود عمادی در تفسیر خود در آیه شریفه: وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ^۴ «و خداوند مولای شماست»، و در آیه شریفه: هِيَ مَوْلَاكُمْ^۵ «آتش مولای شماست» ذکر نموده است که مراد از مولى، متوَلَّى امر است. و راغب اصفهانی در «مفردات» خود نیز همینطور ذکر کرده است.

و از أحمد بن حسن زاهد در واجکی در تفسیر خود نقل است که: الْمَوْلَى فِى اللُّغَةِ مَنْ يَتَوَلَّى مَصَالِحَكَ فَهُوَ مَوْلَاكَ يَلِى الْقِيَامَ بِأُمُورِكَ وَيَنْصُرُكَ عَلَى أَعْدَائِكَ «مولى در لغت به کسی گویند که متوَلَّى مصالح توست؛ اوست مولای تو که به امور تو قیام می کند! و تو را بر علیه دشمنانت یاری می نماید! و به همین مناسبت به پسر عمو و مُعْتَق (آزادکننده بنده) مَوْلَى گویند. و پس از این مولى اسم واقع شد برای کسی که بر چیزی ثبات و دوام داشته باشد، و از آن جدائی و مفارقت نکند.

و زمخشری در «کشاف»، و ابوالعبّاس أحمد بن یوسف شیبانی در «تلخیص کشاف»، و نسفی در تفسیر خود، در قوله تعالی: أَنْتَ مَوْلَانَا^۶ «تو هستی مولای ما»، و نیشابوری در «غرائب القرآن» در گفتار خداوند: أَنْتَ مَوْلَانَا^۷، و در گفتار دیگر خداوند: فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ^۸ «پس بدانید که خداوند مولای

۱- آیه ۵۱، از سوره ۹: توبه، و تمام آیه اینست: قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فليتوكل المؤمنون .

۲- آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حجّ .

۳ و ۴- آیه ۲، از سوره ۶۶: تحریم .

۵- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید .

۶ و ۷- آیه ۲۶۸، از سوره ۲: بقره .

۸- آیه ۴۰، از سوره ۸: انفال .

شماست» و در گفتار دیگر خداوند: هِيَ مَوْلَاكُمْ^۱ «آتش است مولای شما» در همه این موارد گفته‌اند: مراد از مَوْلَى مُتَوَلَّى امر است.

و بر همین نَهج سُّیُوطی در «تفسیر جلالین» در آیه شریفه: أَنْتَ مَوْلَانَا^۲ تو هستی مولای ما»، و در آیه شریفه: فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ^۳ و در آیه شریفه: قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا^۴.

«بگو (ای پیغمبر) به ما هیچ گزندی از جانب کفار نمی‌رسد مگر آنچه خداوند برای ما مقدر نموده است. اوست مولای ما»، - یعنی مُتَوَلَّى اَمْرِنَا - مَشَى کرده و مَوْلَى را به معنای مُتَوَلَّى و صاحب اختیار و مُدَبِّر امور گرفته است.

این بحثی بود که در اطراف معانی عدیده مَوْلَى شد؛ و دانسته شد که: در حدیث شریف ولایت غیر از معنای ریاست کلّیه و امامت الهیه و صاحب اختیاری اُمَّتِ إِسْلَامِ همانند پیامبر اعظم نمی‌تواند معنایی داشته باشد.

علاوه بر این، آنچه ما به صدق آن می‌باشیم آنست که: بعد از خَوْض در بطون لغت عرب و مجامیع ادب و جوامع عربیت آنچه به دست می‌آید، آنست که: حقیقت معنای مولى، وُلَى به شئی یعنی سزاوارتر به چیز است، و معنایی غیر از این ندارد، و همه معانی به این معنی بازگشت می‌کنند. و این معنای اولویّت در همه معانی ملحوظ بوده، و در هر یک به نوع عنایت خاصی استعمال شده است. و علیهذا مَوْلَى فقط یک معنی دارد و بس، و آن سزاوارتر و وُلَى است. و این اولویّت به حسب استعمال در هر موردی تفاوت می‌کند. و قبل از ما این نظریّه را ابن بطریق که از اعلام طائفه شیعه در قرن ششم است در کتاب «عمده» خود بیان کرده، و کم و بیش این معنی از بسیاری از علماء اهل سنت در وقتی که معنای مولى را نموده‌اند استفاده می‌شود.

و یکی از دَلَلَةُ آنکه معنای اوّل و متبادر به ذهن از لفظ مَوْلَى، وُلَى بشیء است خبری است که مُسَلِّم در «صحیح» خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده

۱- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

۲- آیه ۲۸۶، از سوره ۲: بقره.

۳- آیه ۴۰، از سوره ۸: انفال.

۴- آیه ۵۱، از سوره ۹: توبه.

است که آنحضرت فرمودند: لَا يَقُلُ الْعَبْدُ لِسَيِّدِهِ مَوْلَايَ: «بنده به آقای خودش نگوید: مَوْلَايَ مِنْ!» و در حدیث اَبِي مُعَاوِيَةَ این جمله را اضافه دارد که: فَإِنَّ مَوْلَاكُمْ اللَّهُ «به علت اینکه مولای شما خداست». و این خبر را بسیاری از ائمه حدیث در تألیفات خود آورده‌اند.^۱

شیخ أبوالفتح رازی گوید: در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ از معانی واردۀ در کلمۀ مَوْلَى هیچ احتمال نکند، جز اَوْلَى یا سَيِّدٌ مُطَاعٌ چنانکه أخطل گوید عبدالملک مروان را. و أخطل ترسا بود، ممکن نیست که بر او حواله توان کردن که او را غرضی بوده است یا میلی به این مذهب و این جماعت. و ممدوح وی آنست که در عداوت اهل البیت عَلم بود؛ می گوید:

فَمَا وَجَدْتُ فِيهَا قُرَيْشٌ لِأَهْلِهَا أَعْفَافٌ وَ لَوْفَى مِنْ أَبِيكَ وَ أَمْجَدًا
وَ أَوْرَى بَزْدِيهِ وَ لَوْ كَانَ غَيْرَهُ غَدَاةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ أَكْدَى وَ أَصْلَدًا
فَأَصْبَحَتْ مَوْلَاهَا مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ أُخْرَى قُرَيْشٍ لَنْ يُجَابَ وَ يُحْمَدًا^۲

۱- «طائفة قریش برای خلافت کسی را که اهل بیت برای آن را داشته باشد غیر از پدرت (مروان حکم) عقیف تر و کثیرالوفاتر که بهتر حق را از موردش بستاند و به اهلش برساند، و عزیزتر و رفیع تر نیافتند.

۲- او با هر دو آتش گیرانه‌ای که در دست داشت آتش را از أعماق بیرون آورد؛ و اگر هر آینه غیر از او کسی دیگر خلیفه می شد دوران اختلاف مردم به محرومیت‌های بیشتر و آوازه‌های بدون محتوی منجر می شد.

۳- و اینک تو (عبد الملک بن مروان) در حالی هستی که مولا و سید و پیشوای خلافتی برای جمیع مردمان! و سزاوارترین فرد از افراد قریش می باشی که به ندای تو لَبَّیک می گویند، و تو را مورد تمجید و تحسین و تحمید قرار می دهند!

وَ عَلَى أَى خَالَ بِهِ لَفْظَ مَوْلَى، سَيِّدٌ وَأَوْلَى خَواست.^۲

و از جمله ابیاتی که صراحت در امامت و اِمَارَتِ امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؛ و از

۱- «الغدیر»، ج ۱، منتخبی از ص ۳۶۲ تا ص ۳۷۰.

۲- «تفسیر أبوالفتح رازی»، ج ۲، ص ۱۹۸.

لفظ مَوْلَى استفاده می‌شود آیات عَمْرُو بن عَاصِی است که چون معاویه به او نامه می‌نویسد و بر علیه امیرالمؤمنین و حمایت از خودش او را از محل اقامه‌اش در فلسطین به سوی خود در شام دعوت می‌کند؛ او در جواب، قصیده‌ای مفصل در مقام و منزلت و امارت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید، و آنرا برای معاویه می‌فرستد؛ و می‌خواهد بفهماند که تو مرا برای یاری خودت با چنین شخصی می‌مواجه می‌کنی! و نتیجه و بهره من از این دعوت باید چیز بزرگ و با ارزشی باشد نه چیز کوچک و کم‌اهمیت. و از جمله آیات این قصیده که شاهد بر مقام ماست این آیات است:

وَ كَمْ قَدْ سَمِعْنَا مِنَ الْمُصْطَفَى	وَ صَايَا مُخَصَّصَةً فِي عَلِيٍّ ١
وَ فِي يَوْمٍ حُمَّ رَقَى مِثْبَرًا	وَ بَلَغَ وَ الصَّحْبُ لَمْ تَرَحَّلْ ٢
فَأَمَّنَحَهُ إِمْرَةَ الْمُؤْمِنِينَ	مِنَ اللَّهِ مُسْتَخْلِفِ الْمُجَلِّ ٣
وَ فِي كَفِّهِ كَفَّهُ مُعَلِّنًا	يُنَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ ٤
وَ قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ	عَلِيٌّ لَهُ الْيَوْمَ نَعْمَ الْوَلِيُّ ٥

۱- «و چه بسیار سفارش‌ها و وصیت‌هایی را که درباره علی بن ابیطالب که اختصاص به او داشت ما از مصطفی شنیدیم.

۲- و در روز غدیر خم پیامبر بر منبر بالا رفت و تبلیغ علی را نمود در حالی که اصحاب آنحضرت کوچ نکرده بودند.

۳- و مقام امارت و ریاست مؤمنان را به او عطا نمود، از طرف خداوندی که قراردهنده جانشین است، و آن خداوند این مقام امارت را به امیرالمؤمنین علیه السلام عطا کرد.

۴- و دست علی در دست رسول خدا بود، که به طور اعلان و آشکارا به امر خداوند عزیز و بلند مرتبه ندا می‌کرد:

۵- و چنین گفت که: هر کس من مولای او هستم در امروز علی بن ابیطالب

۱- این اشعار جزء قصیده‌ای است که عمرو بن عاصی از مصر برای معاویه فرستاد؛ و چون معاویه می‌خواست او را از ولایت مصر عزل کند با این قصیده که در ذم او و مدح امیرالمؤمنین علیه السلام بود منصرف شد. این ابیات را در «أنوار نعمائیه» سید نعمت الله جزایری در ص ۳۸ و ص ۳۹ آورده است.

برای او ولیّ خوب و شایسته‌ای است.»

و شاعر معروف عرب و عربیت ابوتمام: ادیب قرن دوم و سوم در این موضوع چنین گوید:

وَيَوْمَ الْعَدِيرِ اسْتَوْضَحَ الْحَقُّ أَهْلَهُ
أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ يَدْعُوهُمْ بِهَا
يَمْدُ بَضْبَعَيْنِهِ وَيَعْلِمُ أَنَّهُ
يُرُوحُ وَيَعْدُو بِالْبَيَانِ لِمَعَشَرَ
فَكَانَ لَهُمْ جَهْرٌ بِإِثْبَاتِ حَقِّهِ
وَبُضْحِيَاءَ لَا فِيهَا حِجَابٌ وَلَا سِتْرٌ
لِيَقْرَبَهُمْ عُرْفٌ وَيَأْتَهُمْ نُكُورٌ
وَلِيٌّ وَمَوْلَاكُمْ فَهَلْ لَكُمْ خَيْرٌ
يُرُوحُ بِهِمْ غَمْرٌ وَيَعْدُو بِهِمْ غَمْرٌ
وَكَانَ لَهُمْ فِي بَزِّهِمْ حَقُّ جَهْرٍ ٥١

۱- «و در روز غدیر حقّ می‌خواست برای اهلش واضح شود در روز روشن آفتاب برآمده که در آن هیچ حجاب و پرده‌ای نبود.

۲- رسول خدا علی را بر پا داشت، و مردم را در آن روشنائی فراخواند، تا اینکه شایستگی و پسندیدگی به آنها نزدیک شود، و زشتی و بدی از آنها دور گردد.

۳- دو بازوی علی را به بالا می‌کشید، و مردم را اعلام می‌نمود که اوست ولیّ خدا و مولای شما! پس آیا شما چنین علم و اطلاع حاصل از مشاهده را دارید؟!

۴- پیامبر با بیان و وضوح، شب و صبحگاه به جماعتی رفت و آمد داشت که شبانگاه آنها در ظلمت شدید فرو می‌رفتند، و صبحگاه نیز در ظلمت شدید فرو می‌رفتند.

۵- و آن جماعت چنان بودند که برای اثبات حقّ علی و اعتراف به آن، سخن خود را بلند و آشکارا کردند؛ همچنانکه برای گرفتن و ستردن حق علی نیز سخن بلند کرده و آشکارا نمودند.»

۱- «دیوان اَبی تمام طائی»، ص ۱۴۳. و شرح حال ابوتمام را خطیب در «تاریخ بغداد»، ج ۸، از ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۳، تحت عنوان حَبیب بن اَوس ابوتمام طائی شاعر آورده است. و در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱، ص ۵۳۹ این پنج بیت را با یک بیت دیگر آورده است؛ و آن بیت اینست:

أَحْجَّةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ وَاوْرَثُ النَّبِيِّ الْأَعْهَدُ وَ فَيَّ وَ لَا اَصْرُ

و عبّدی کوفی از شعراء اهل بیت و معاصر حضرت صادق علیه السلام در ضمن قصیده‌ای طولانی چنین گوید:

و كَانَ عَنْهَا لَهُمْ فِي حُمِّ مُزْدَجِرٍ	لَمَّا رَقَى أَحْمَدُ الْهَادِي عَلَى قَتَبِ ١
وَقَالَ وَ النَّاسُ مِنْ دَانَ إِلَيْهِ وَ مَنْ	ثَاو لَدَيْهِ وَ مِنْ مُصْنَعٍ وَ مُرْتَقِبِ ٢
قُمْ يَا عَلِيُّ فَيَأْتِي قَدْ أَمِرْتُ بِأَنْ	أُبَلِّغَ النَّاسَ وَ التَّبْلِيغُ أَجْدَرُ بِي ٣
إِنِّي نَصَبْتُ عَلِيًّا هَادِيًّا عَلَمًا	بَعْدِي وَ إِنَّ عَلِيًّا حَيْرٌ مُنْتَصِبِ ٤
فَبَايَعُوكَ وَ كُلٌّ بَاسِطٌ يَدَهُ	إِلَيْكَ مِنْ فَوْقِ قَلْبِ عَنكَ مُنْقَلَبِ ٥
عَافُوكَ لَا مَانِعٌ طَوَّلًا وَ لَا حَصْرٌ	قَوْلًا وَ لَا لَهْجٌ بِالْعِشِّ وَ الرِّيبِ ٦
وَ كُنْتَ قُتْبَ رَحَى الْإِسْلَامِ دُ وَ نُهُمُ	وَ لَا تَدُورُ رَحَى إِلَّا عَلَى قُتْبِ ٧
وَ لَا تُمَاتِلُهُمْ فِي الْفَضْلِ مَرْتَبَةً	وَ لَا تُشَابِهُهُمْ فِي الْبَيْتِ وَ النَّسَبِ ٨

۱- «و چون حضرت أحمد که هادی اُمّت است در خمّ بر روی کوهان‌های شتر بالا رفت، افرادی از آن جماعت بودند که پیوسته می‌خواستند خلافت را از علی منع و طرد کنند و به دور افکنند.

۲- و در حالی که بعضی از آن جماعت به پیامبر نزدیک بودند، و بعضی در کنار آنحضرت سکنی گزیده بودند، و بعضی گوش فرا می‌دادند، و بعضی انتظار وقوع حادثه‌ای را داشتند، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

۳- بپاخیز ای علی! زیرا که من مأمور شده‌ام به اینکه تبلیغ کنم و به مردم برسانم؛ و تبلیغ برای من سزاوارتر است.

۴- من علی را به عنوان هدایت و عَلم رهبری بعد از خودم نصب کردم و بدرستی که علی بن ابیطالب بهترین فرد پسندیده و انتخاب شده و گزیده شده برای منصب امامت است.

۵- پس آن جماعت با تو (ای علی) بیعت کردند و هر یک از آنها دست خود را برای بیعت به سوی تو دراز کرد؛ ولیکن این بیعت از فراز دل و قلب بود نه از درون آن؛ و خواسته آنان از تو منقلب و به سوی غیر تو منعطف و متوجّه بود.

۶- ایشان تو را از هر بدی و علّت و ناپاکی مُبرّأ و منزّه می‌دانستند؛ نه از

۱- از أبو محمد سفیان بن مصعب عبّدی کوفی است (الغدیر، ج ۲، ص ۲۹۲).

جهت سعه و قدرت تو منعی بود، و نه از جهت گفتار و سخن تو کوتاهی و ضعفی بود، و نه از جهت تحریض و اصرار به غش و خیانت و شک و تهمت متهم بودی!

۷- تو ای علی قطب آسیای اسلام و محور گردش آن بودی نه ایشان، و هیچگاه چرخ آسیا بدون قطب نمی‌گردد.

۸- نه در فضیلت و شرف هم رتبه ایشان بودی! و نه در اصالت خاندان و

نسب شبیه آنان بودی»

باری اینها همه شواهدی است که معنای مؤلی، امام و پیشوا و حاکم بر مقدرات مردم و صاحب اختیار امور دنیوی و اخروی آنان از جانب حضرت حق تعالی است. یعنی آن که به مقام فناء فی الله رسیده و بین او و حضرت حق در سیر مراتب تقرّب، هیچ بُعد و فاصله‌ای نمانده است، تمام حجاب‌ها و فاصله‌های ظلمانی و نورانی برداشته شده است؛ و اینست حقیقت ولایت که همان مقام عبودیت حقه حقیقیه و آخرین درجه سیر از کمالات بشر است.

و غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و شعرای هم عصر رسول خدا و هم عصر با ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - که تا به حال یاد کردیم بسیاری از بزرگان فضل و فضیلت و بلاغت و ادب و عربیت هستند که یا در زمان ائمه علیهم السلام بوده و یا بعد از ایشان آمده‌اند و درباره غدیر و ولایت و فضایل و محاسن و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام - که متخذ از معنای مولی و استفاد و مستنبط از احادیثی است که در آنها کلمه ولایت و یا مؤلی بکار رفته - اشعاری سروده‌اند که در بین اهل عربیت، کلام و شعر ایشان مورد اتفاق و اجماع است، همانند دَعْبَل خُزَاعِی، و امیر ابوفراس، و حسین بن حجاج، و حمّانی کوفی، و شریف علم الهدی سید مرتضی، و شریف سید رضی، و ابن رومی، و صنوبری، و مَفْجَع، و صاحب بن عبّاد، و ناشی صغیر، و ابن علویّه، و ابن حمّاد، و ابن طباطبای، و ابن عودی نیلی و جوهری، و زاهی، و تنوخی، و صوّلی نیلی، و ابوالعلا سرّوی، و مهیار، و فَنجَرْدِی، و ابوالفرج رازی. و ما از بعضی از همین بزرگان نیز اخیراً یاد کردیم؛ و

۱- در کتاب «نقض» که معروف است به «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائل

الروافض» تصنیف ابو رشید عبدالجلیل قزوینی رازی، در ص ۲۴۷ آورده است که: مهیار بن مرزویه کاتب، از فرزندان انوشیروان عادل است.

برخی از آیات رشیق و عالی المضمون آنان را به عنوان شاهد آوردیم. آیا کسی می‌تواند در معانی کلمات این اعلام که بعضی از آنها را اصل و اصول عربیت دانسته‌اند شک نماید؟

بحث دقیق در
معنای مَوْلَى و وَلِی
 در سوره حدید: فَالْیَوْمَ لَا یُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْیَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِینَ كَفَرُوا مَا وَاكُمُ التَّرْهَى مَوْلَاكُمْ وَبَشَّ الْمَصِیرُ^۱

«پس در امروز از شما عوض و فدا (که بدهید و برهید از آتش دوزخ) قبول نمی‌شود و نه از کسانی که کافر شده‌اند؛ مأوای شما آتش است؛ آن آتش مولای شماست و بد بازگشتی است» گفته‌اند: معنای مولى در اینجا ولی است؛ یعنی آتش به شما سزاوارتر است؛ و اولویت دارد. از جمله این افراد کلبی و زجاج و فرّاء و ابو عیینده است.^۲ ابو عیینده: مُعْمَرِ بْنِ مُنَنِی بَصْرِی متوفی در سنه ۲۱۰ است که بنا به قول بسیاری از اعلام عربیت همانند سید مرتضی علم الهدی؛ و أخفش أوسط: سعید بن مسعدة، و ابن قتیبه، و ثعلب: أحمد بن یحیی، و ابوبکر انباری، و شهاب الدین أحمد خفاجی، ابو عبیده در این معنی استشهاد به بیت لبید بن ربیعہ کرده است؛ و همگی در بیت لبید اتفاق دارند که مراد از مولى، اولی می‌باشد. و ما اخیراً شعر لبید را از «تفسیر ابوالفتح» آوردیم. و اینک از خود «دیوان لبید» با چند بیت قبل از آنرا می‌آوریم تا مطلب خوب روشن شود:

و نُضِیُّ فِی وَجْهِ الظَّلَامِ مُنِیرَةً	كَجُمَاةِ الْبَحْرِیِّ سُلَّ نِظَامُهَا ۱
حَتَّى لَدَا انْحَسَرَ الظَّلَامُ وَ اسْفَرَّتْ	بَكَرَتْ تَزَلُّ عَنِ الثَّرَى زُلَامُهَا ۲
عَلَيْهِتْ تَرَدُّدٌ فِی ثَهَاءِ صُعَائِدٍ ۳	سَبْعًا ثَوَّأْمًا كَامِلًا أَيَّامُهَا ۳
حَتَّى إِذَا یَبَسَتْ وَ اسْحَقَ حَالِقُ	لَمْ یُبِلْهِ لِضَاعُهَا وَ فِطَامُهَا ۴
وَ تَوَجَّسَتْ رِزَّ الْأَنْیسِ فَرَاعُهَا	عَنْ ظَهْرِ غِیْبٍ وَ الْأَنْیسُ سَقَامُهَا ۵
فَعَدَّتْ كِلَا الْفَرَجِینِ تَحْسِبُ أَنَّهُ	مَوْلَى الْمَخَافَةِ خَلْفَهَا وَ أَمَامُهَا ۶

۱- آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید .

۲- «تفسیر فخر رازی»، ج ۸، ص ۱۳۱.

۳- ثهء: آب بالا آمده از روی زمین، و صعائد؛ نام محلی است.

۴- «دیوان لبید» طبع دار صادر بیروت، ۱۳۸۶ هجری ص ۱۷۲ و ص ۱۷۳.

این قصیده مجموعاً هشتاد و هشت بیت است؛ و در این چند بیتی که ما در اینجا ذکر کردیم، وصف یک گاو وحشی زیبایی را در غایت حُسن و لطافت می‌کند که بچّه او را شکار کرده‌اند و او در فراق گوساله‌اش از ترس آدمیان متحیر و سرگردان، روزها و شب‌ها به دنبال بچّه‌اش در بیابان‌ها می‌گردد؛ و آنقدر ترس و وحشت او را گرفته است که جهت خاصی برای دهشت و ترس او نیست، بلکه جلو و عقب او هر کدام به تنهایی مَوَلای مَخافت است یعنی اولویّت به ترس دارند.

۱- آن گاو سپید رنگ، در اوّل شب همانند لؤلؤ دریائی که در یک رشته کشیده و بند کرده شده، و اینک رشته پاره شده و دانه‌های لؤلؤ متفرق و مشتّت به روی زمین ریخته‌اند، در نقاط مختلف دشت، درخشان است، از این طرف به آن طرف می‌رود، و در هر نقطه نور می‌دهد و درخشش دارد.

۲- و همینطور است تا وقتی که تاریکی برطرف می‌شود و خود را در سفیدی صبح طالع می‌نگرد، در اوّل روز می‌آید در حالی که پاهای خود را از خاک‌های مرطوب برداشته و در جستجوی بچّه است.

۳- از فقدان بچّه خود پیوسته جَزَع و فَزَع می‌کند، و در آب‌های بالا آمده مکان صَعائد هفت شبانه روز کامل تردد می‌کند و گردش دارد که شاید طفل خود را پیدا کند.

۴- و آنقدر می‌گردد تا مایوس می‌شود، و پستان‌های پر از شیر او کم شیر می‌گردد؛ و این کم شیری به واسطه سپری شدن دوران شیر دادن، از رضاع و از شیر باز گرفتن نیست (بلکه به علّت آندوه از بچّه است).

۵- در این حال صدای خفیف انسانی را احساس می‌کند بدون مشاهده انسانی، بلکه از وراء حجاب و مانع، و به وحشت و ترس می‌افتد زیرا که انسان مایه دهشت اوست، انسان است که او را می‌گیرد و صید می‌کند.

۶- و چنان می‌ترسد، که نمی‌داند و تشخیص نمی‌دهد که کدام یک از دو شکاف و فاصله میان دست‌ها و پاهای او سزاوارتر و اولی به ترس است؛ جانب جلو و یا جانب عقب (یعنی وحشت او به اندازه‌ای است که جهت خطر و آمدن انسان را نمی‌فهمد، بلکه خود را از جمیع جوانب در خطر می‌بیند).

در شرح مُعَلِّقات در تفسیر این بیت آورده است که: تُغَلَب گوید: مَوَلی در

این بیت به معنای اولی به شیء است مانند گفتار خداوند: **التَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ** یعنی **هِيَ الْأَوْلَى بِكُمْ**. و بنابراین معنی چنین می شود که: صبح کرد آن گاو، در حالی که می پنداشت هر یک از دو فاصله میان دو دست و میان دو پای او سزاوارتر است از ترسیدن از آن، تا ترسیدن از دیگری.

و یا آنکه **فَرَج** (شکاف بین دو دوست و بین دو پا) محلّ و موضع مخافت است؛ و معنی چنین می شود که: آن گاو می پنداشت هر یک از دو فاصله میان دو دست و میان دو پای او موضع و محلّ ترس است.^۱

لُبَّید از شعرای زمان جاهلیت بود، و بهترین قصیده او در جاهلیت یکی همین **مُعَلَّقَه** است و دیگری **قصیده لامیه** او که در آن این بیت است:

الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا خَلَا اللَّهُ بَاطِلٌ وَ كُلُّ نَعِيمٍ لِمَحَالَّةِ زَائِلٌ

«آگاه باشید که هر چیزی غیر از خداوند باطل است، و هر نعمتی به ناچار

زوال پذیر است.»

و چون این بیت را برای رسول خدا خواندند فرمود: **أَصْدَقُ شِعْرٍ قَالَتْهُ الْعَرَبُ**

«این بیت راستین ترین شعری است که عرب سروده است.»

لُبَّید زمان اسلام را نیز ادراک کرد و اسلام آورد؛ و تا زمان عثمان حیات داشت؛ و از **مُعَمَّرین** و **کهنسالان** بود. کسانی که شرح حال او را نوشته اند، عمر او را از یکصد و ده سال کمتر نگفته اند و تا یکصد و پنجاه و هفت سال نیز گفته شده است.

و دیگر از کسانی که تصریح کرده اند معنای مولی در آیه **هِيَ مَوْلَاكُمْ**، **وَلَّى**

و سزاوارتر است، **بُخاری** و **أبو جعفر طبری**^۲، و **أبو الحسن واحدی** در «وسیط»، و **أبو الفرج ابن جوزی**^۳؛ و **محمد بن طلحه شافعی**^۴، و **سبط ابن جوزی**^۵، و **تفتازانی**

۱- «شرح معلقات سبع» زوزنی، شرح قصیده لبید بن ربیعہ انصاری طبع سنگی، ص ۷۸.

شارح معلقات قاضی زوزنی: حسین بن أحمد در سنه ۴۸۶ وفات کرده است.

۲- «تفسیر طبری»، ج ۹، ص ۱۱۷.

۳- تفسیر ابن جوزی: «زاد المسیر»

۴- «مطالب السؤل» ص ۱۶.

۵- «تذکره خواص الامّه» ص ۱۹.

در «شرح مقاصد» نقل از أبو عبیده^۱؛ و ابن صَبَّاح مالکی^۲، و سیوطی^۳، و غیرهم می‌باشند.

شیخ مفید در رساله‌ای، که در معنای مَوْلَى تصنیف نموده است؛ و سید مرتضی عَلم الهدی در کتاب «شافی»، مَوْلَى را به معنای وُلَّى گرفته و به همین نهج استدلال بر امامت امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - نموده‌اند.

قوشجی در «شرح تجرید الاعتقاد» در شرح قول خواجه نصیر الدین: وَلِحَدِيثِ الْعَدِيرِ الْمُتَوَاتِرِ در تقریر استدلال شیعه گفته است: یکی از معانی مَوْلَى، وُلَّى در تصرّف است خداوند می‌فرماید: مَا أَوْلَىكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ یعنی اَوْلَى بَكُمْ. این معنی را أبو عبیده ذکر کرده است؛ و رسول خدا ﷺ فرموده است: أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بَعِيرٍ إِذْنُ مَوْلَاهَا يَعْنِي بَعِيرٍ لِإِنَّ الْأَوْلَى بِهَا وَالْمَالِكُ لِتَدْبِيرِ أَمْرِهَا. و نظیر این در شعر بسیار است.

و بالجمله استعمال مَوْلَى به معنای مِتْوَلَى و مالک امر و وُلَّى در تصرّف در کلام عرب شایع است؛ و از امامان لغت منقول است. و مراد آنست که مَوْلَى اسم است برای این معنی، نه صفت است به مثابه اَوْلَى تا اعتراض نشود که: مَوْلَى از صیغه اسم تفضیل نیست و به معنای تفضیل استعمال نمی‌شود.

و البته در حدیث غدیر باید همین معنی مراد باشد تا با صدر حدیث آنحضرت: أَلَسْتُ أَوْلَى بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «آیا من اَوْلَى و سزاوارتر به شما از شما به خود شما نیستم؟!» مطابقت کند.

قوشجی چون مذهب عامه را دارد، سپس در مقام دفع از استدلال به حدیث غدیر بر آمده است؛ ولیکن از جهات دیگر نه از جهت معنای مولی که یکی از آنها اَوْلَى به شیء است.^۴

زَمَخْشَری نیز در تفسیر آیه هِيَ مَوْلَاكُمْ گوید: گفته شده است که معنای آن اَوْلَى بَكُمْ است، و گفتار لُبَّيْد را در شعر شاهد آورده است و به دنبال آن گوید: وَ

۱- ص ۲۸۸.

۲- «الفصول المهمّة» ص ۲۷ طبع سنگی، و ص ۲۵ از طبع حروفی نجف.

۳- «تفسیر جلالین».

۴- «شرح تجرید قوشجی» سیزده ورق به آخر کتاب مانده.

حَقِيقَةُ مَوْلَاكُمْ مَخْرَاكُمْ وَمَقْمُكُمْ لِي مَكَائِكُمْ الَّذِي يُقَالُ فِيهِ هُوَ وُلَى بِكُمْ كَمَا قِيلَ: هُوَ مَثَّةُ الْكَرَمِ لِي مَكَانُ لِقَوْلِ الْقَائِلِ: إِنَّهُ الْكَرِيمُ.^۱ «و حقیقت مولاکم یعنی خلیق و جدیر به شماس است یعنی محل شماس است؛ آن محلی که سزاوار است درباره آن گفته شود: آن ولی و الیق به شماس است. همچنانکه گفته می شود: او محل و مکان کرم است بجای آنکه گفته شود: او کریم است.»

بیضاوی نیز در تفسیر خود عین همین عبارت زمخشری و استشهاد به بیت لُبَّید را ذکر کرده است؛ و روشن است که: بیضاوی از زمخشری اقتباس کرده است؛ زیرا وفات زمخشری در سنه ۵۳۸ و وفات بیضاوی در سنه ۷۹۱ بوده است. و هر دو نفر آنها احتمال این را که مراد از مولى در آیه شریفه ناصِر بوده باشد داده اند؛ ولی در اینجا هر یک مثالی جداگانه می زنند: زمخشری گوید: و جایز است که مراد هی ناصِر کُم بوده باشد، یعنی لا ناصِر لکم غیرها؛ و مراد نفی ناصر است بطور حتم. مثل آنکه می گویند: أُصِيبَ فُلَانٌ بِكَذَا فَاسْتَنْصَرَ الْجَزَعَ. «فلان کس به فلان مصیبت مبتلا شد؛ و از جزع و فزع یاری طلبید»؛ یعنی یار و معینی غیر از جزع نداشت. و از همین قبیل است گفتار خداوند تعالی: وَ إِن يَسْتَعِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ^۲ «جهنمیان اگر استغاثه کنند و فریاد رس خواهند، به فریاد آنها با آبی که همانند فلز گداخته است، خواهند رسید».^۳

و بیضاوی گوید: یا اینکه معنای مولى ناصر باشد بر طریق گفتار عرب که گوید: تَحِيَّةٌ بَيْنَهُمْ ضَرْبٌ وَ جِيعٌ یعنی «تحیت و تهنیتی که در بین آنها صورت گرفت کتک زدن دردناکی بود».^۴

و خازن در تفسیر آیه هی مولاکم گوید: یعنی و لیکم و گفته شده است: هی و لوی بکم؛ آتش به شما سزاوارتر است به جهت گناهمانی که در دنیا بجای آورده اید. و معنی این می شود که: آتش همان چیزی است که ولایت بر شما دارد،

۱- «تفسیر کشف»، ج ۲، ص ۴۳۵، طبع اول در مطبعة شرقیه.

مخری و مخرآة و همچین مقمن و مقمته و نیز ممان و ممانته به معنای مخلقه و مجردة می باشد اگر گفته شود: هو مقمن او مخری او ممان لكذا یعنی جدیر و خلیق بكذا.

۲- آیه ۲۹، از سوره ۱۸: کهف.

۳- «تفسیر أنوار التنزیل و أسرار التأویل» بیضاوی، طبع مکتبه الجمهوریه المصریه، ص ۵۵۵.

چون امور شما را تملک کرده است، و شما خودتان را به آتش تسلیم نموده‌اید، پس آتش اولی و سزاوارتر است به شما از هر چیزی! و گفته شده است که معنای آیه اینست: لَا مَوْلَى لَكُمْ وَلَا نَاصِرٍ، چون هر کس که آتش مولای او باشد، پس مولائی ندارد.^۱

فخر رازی با اعتراف به آنکه یکی از معانی مَوْلَى، وُلَى است، اونهجی دیگر را پیموده است و گفته است که: بر این نَهج، استدلال شریف مرتضی به آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام نمی‌شود. ما عین ترجمه عبارات او را در اینجا ذکر می‌کنیم و سپس در این باره به بحث می‌پردازیم:

او گفته است: در آیه شریفه: (مَا وَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ الْمَصِيرُ) در لفظ مَوْلَى در اینجا چند قول است: یکی قول ابن عباس مَوْلَاكُمْ يَعْنِي مَصِيرُكُمْ. و تحقیق این معنی آنست که مَوْلَى موضع و محل وُلَى است. و وُلَى به معنای قرب است. و بنابراین معنی اینطور می‌شود که: آتش موضع و محل شماسست؛ آن محلی که شما به آن نزدیک می‌شوید و به آن می‌رسید.

دوم: قول کَلْبَى است، او گوید: معنایش اینست که: أَوْلَى بَكُمْ آتش وُلَى و سزاوارتر به شماسست. و این نیز قول زجاج و فرّاء و أبو عُبَیْدَه می‌باشد. و بدان که این معنی معنائی است که ذکر کرده‌اند؛ و تفسیر لفظ مَوْلَى نیست؛ زیرا اگر لفظ مَوْلَى و لفظ أَوْلَى در لغت دارای یک معنی باشد؛ باید استعمال هر یک از آنها در جای دیگری صحیح باشد. و بنابراین باید صحیح باشد که بگوئیم: هَذَا مَوْلَى مِنْ فُلَانٍ، همچنانکه می‌گوئیم: هَذَا أَوْلَى مِنْ فُلَانٍ. و همچنین باید صحیح باشد که بگوئیم: هَذَا أَوْلَى فُلَانٍ، همچنانکه می‌گوئیم: هَذَا مَوْلَى فُلَانٍ. و چون این گفتار باطل است، فلهدا باید گفت: معنائی که برای مولى ذکر کرده‌اند (أَوْلَى) معنی و مقصود از رساندن مراد است نه تفسیر لفظ مَوْلَى.

و ما بر این نکته تنبیه کردیم، چون شریف مرتضی برای امامت علی علیه السلام به گفتار رسول خدا: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ تمسک کرده است و گفته است:

۱- «لَبَابُ التَّأْوِيلِ فِي مَعَانِي التَّنْزِيلِ»، تفسیر علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به خازن،

مطبعة مصطفی محمد، ج ۷، ص ۲۹.

یکی از معانی مَوْلَى، اَوْلَى است. و برای اثبات مدّعی خود به گفتار ائمه لغت در تفسیر آیه هِيَ مَوْلَاكُمْ استدلال نموده است؛ که آنان گفته‌اند: معنای مَوْلَى، اَوْلَى است. و چون ثابت شد که لفظ مَوْلَى می‌تواند متحمل معنای وَلَى باشد، واجب است که در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ حمل بر آن کنیم. زیرا بعضی از معانی دیگر یا ثبوت آن درباره علی واضح است همچون ابن عمّ و ناصر؛ و یا انتفائش واضح است همچون مُعْتَق و مُعْتَق؛ و در صورت اولّ إرادة آن موجب بیهودگی و لغویت است؛ و در صورت دوم موجب کذب و خلاف واقع. انتهی کلام سیّد مرتضی.

سپس گوید: و چون ما با دلیل اثبات کردیم که گفتار این جماعت از اهل لغت در اینجا، معنی و مرادی است که ذکر شده است، نه تفسیر و معنای حقیقی آن، در اینصورت استدلال به آیه هِيَ مَوْلَاكُمْ برای اثبات مذهب سیّد مرتضی ساقط می‌شود.

و در آیه وجه دیگری نیز متصور می‌شود؛ و آن اینست که بگوییم: معنای هِيَ مَوْلَاكُمْ، لِأَنَّا نَصَرْنَا لَكُمْ است. چون کسی که آتش مولای او باشد بنابراین مَوْلَى ندارد؛ همچنانکه گفته می‌شود: نَاصِرُهُ الْخِذْلَانُ وَ مَعِينُهُ الْبُكَاءُ (ناصر او عدم موفقیت است؛ و یار و معین او گریه است) یعنی ناصر و معینی ندارد.

و آنچه موجب تأیید و تقویت این وجه است، گفتار خداست که می‌فرماید: وَ أَنَّا الْكَافِرِينَ لَمَوْلَى لَهُمْ^۱ «بدرستی که کافران مَوْلَى ندارند». و نیز گفتار خداست که می‌فرماید: يُعَاثُوا بِمَاءِ كَالْمُهْلِ^۲ وَ^۳ «به فریاد دوزخیان با آبی که همانند فلز گداخته است، رسیده می‌شود».

علامه امینی - رحمة الله علیه - بعد از بیان و نقل بیشتر از قسمت هائی را که ما از فخر رازی نقل کردیم، گفتاری را از او از کتاب «نهاية العقول» نقل می‌کند، که او گوید: تصرف واضح لغت در ألفاظ و کلمات فقط در مفردات است نه در جُمَل ترکیبیه؛ مثلاً لفظ إنسان را برای معنای منظوری وضع کرد، و

۱- آیه ۱۱: از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه و آله.

۲- آیه ۲۹، از سوره ۱۸: کهف.

۳- «تفسیر مفاتیح الغیب» مشهور به تفسیر فخر رازی، ج ۸ ص ۱۳۱.

لفظ حیوان را برای معنای منظور دیگری. و ما چون نسبت حیوان را به انسان دادیم و گفتیم: **الْإِنْسَانُ حَيَوَانٌ** این نسبت مربوط به وضع نیست بلکه عقلی است. و بنابراین اگر لفظ **مَوْئِي**، و لفظ **أَوْلَى** دارای یک معنی باشند بدون زیاده و نقصان، ما باید در ترکیب‌های کلام بتوانیم هر یک را به جای دیگری بگذاریم. چون دانستیم که نسبت مربوط به وضع نیست؛ بلکه فقط کلمات مفرده راجع به وضع است. و چون نمی‌توانیم لفظ **مَوْئِي** را به جای **أَوْلَى** بگذاریم و نه بالعکس؛ فلهدا باید بگوئیم **مَوْئِي** و **أَوْلَى** دو معنای جداگانه دارند.^۱

و نیز گوید: رازی در سخن دیگرش پا را از این مرحله فراتر نهاده و سخن خود را حقّ پنداشته، و در کتاب «نهایة العقول» خود گفته است که: اُحدی از علماء علم نحو و لغت، آمدن صیغه، **مَفْعَل** را که برای زمان، و یا مکان، و یا برای حدث مصدری است، به معنای **أَفْعَل** که صیغه‌ای، است که إفاده تفضیل و برتری می‌کند ذکر نکرده‌اند.

و بر این گفتارش، **قَاضِي عَضُدِ إِيحِي** در «مواقف»؛ و **شَاهِ صَاحِبِ هِنْدِي** در «**تُحْفَةُ اثْنَا عَشْرِيَّة**»؛ و **كَائِلِي** در «**صَوَاقِع**»؛ و **عَبْدُ الْحَقِّ دَهْلَوِي** در «**لَمَعَات**»؛ و **قَاضِي سَنَاءِ اللَّهِ پَانِي پَتِي** در «**سَيِّفِ مَسْأُول**»، از او پیروی کرده‌اند. و بعضی در انکار چنان مبالغه کرده‌اند که استعمال نشدن صیغه **مَفْعَل** را به جای **أَفْعَل** مستند به انکار اهل عربیت نموده‌اند.

اساس این شبهه از رازی است که خود در کتابهای خود بیان کرده و به دیگری نسبت نداده است؛ و این پیروان از او کور کورانه تقلید کرده و به هر جا و به هر قدر که می‌توانستند در ضعف دلالت حدیث طبق مرام و منظورِ امامیه، کوشیده‌اند.

و بر همین اصل **شَاهِ وَلِيُّ اللَّهِ صَاحِبِ هِنْدِي** در «**تُحْفَةُ اثْنَا عَشْرِيَّة**» گفته است که: دلالت حدیث غدیر بر امامت وقتی تمام است که **مَوْئِي** به معنای **وَلِي** آید با آنکه صیغه **مَفْعَل** به معنای صیغه **فَعِيل** نیامده است.

و بنابراین می‌خواهد نُصوصی را که اهل لغت در آمدن **مَوْئِي** به معنای **وَلِي**

۱- ما مختصر و محصل از کلام رازی را آوردیم، نه عین کلمات او را.

نموده‌اند، إنکار کند با آنکه می‌دانیم **مَوْلَى** به معنای **وَلَى** **أَمْر**، درباره **وَلَى** زن، و **وَلَى** یتیم، و **وَلَى** بنده، و ولایة سلطان، و **وَلَى** عهد، و نظایر اینها در لغت و محاورات استعمال فراوان دارد.

علامه امینی با اصراری هر چه تمامتر در مقام دفع شبهات رازی بر آمده؛ و در صدد است که معنای حقیقی و اصلی کلمه **مَوْلَى** را به **أَوْلَى** به شیء برگرداند. او می‌گوید: بسیار جای شگفت است از رازی که برای او پنهان مانده است که در حالات مختلفه مشتقات، از جهت لزوم و تعدیه، به حسب صیغه‌های متفاوت آنها، متحد بودن معنی یا مترادف بین ألفاظ، در جوهریات و حقایق معانی واقع می‌شود نه در عوارض حادث از أنحاء در ترکیب و صرف ألفاظ و صیغه‌های مختلف آنها. پس از اختلاف حاصل در بین کلمه **مَوْلَى** و کلمه **أَوْلَى** به اینکه دومی باید مصاحب با باء استعمال شود و بگوئیم: **أَوْلَى** به؛ و **وَلَى** بدون باء و بگوئیم: **مَوْلَى**، راجع به صیغه **أَفْعَل** است از این ماده؛ همچنانکه مصاحبت با **مِن** از مقتضیات همان صیغه است و می‌گوئیم: **أَوْلَى** به **مِن** **فُلَان**. و بنابراین **مُفَاد** و معنای **فُلَانٌ أَوْلَى بِفُلَانٍ** با **فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانٍ** واحد است. زیرا در هر دو حال مراد اولویت او از غیر اوست.

همچنانکه صیغه **أَفْعَل** اضافه به تشبیه و جمع، و یا ضمیر آنها بدون آدات می‌شود و می‌گوئیم: **زَيْدٌ أَفْضَلُ الرَّجُلَيْنِ وَأَفْضَلُهُمَا**؛ و **أَفْضَلُ الْقَوْمِ وَأَفْضَلُهُمْ**. و اما اگر بعد از آن مفرد باشد نمی‌توانیم اضافه کنیم؛ نمی‌توانیم بگوئیم: **زَيْدٌ أَفْضَلُ عَمْرٍو**؛ و باید با آدات بیاوریم و بگوئیم: **أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو**.

و هیچ عاقلی شک ندارد که: معنی و **مُفَاد**، در جمیع این صیغه‌های مختلف، واحد است؛ و همچنین در بقیه صیغه‌های **أَفْعَل** همانند **أَغْلَم** و **أَشْجَع** و **أَحْسَن** و **أَسْمَح** و **أَجْمَل** و نظائرها.

و برای تأیید کلام خود از گفتار تفتازانی در «شرح مقاصد» و قوشجی در «شرح تجرید» دلیل آورده است که آنها آمدن **مَوْلَى** را در حدیث به معنای **أَوْلَى** إنکار نکرده‌اند؛ و همچنین میرسید شریف جرجانی در «شرح مقاصد» گفتار آن دو را قبول کرده؛ و زیاده بر آنها مناقشه قاضی **عَضُد** را به اینکه **مُفَعَّل** را به معنای **أَفْعَل** کسی ذکر نکرده است، رد کرده است، با این پاسخ که: **مَوْلَى** به معنای

«ای، حسرت اَسَف انگیز من! ای، کاش بودی و می‌دیدى که در سرزمین قُرَیّی که در بیابان واسعی است، چگونه زنان نزدیک به من - و یا ضعفاء و عشایر و قبایل - با دشمنان قَهَّار و متجاوز دست به دست هم داده، و یکدیگر را در شوریدن به حریم ما یاری کردند»، از جمله معانی هشتگانه مَوْلَى را وَلِیٌّ و اَوْلَى به شیء شمرده است. و از عَمْرَبْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فارسی قزوینی در «كَشْفُ الْكَشَافِ» در بیت لُبَّیْد گوید: مَوْلَى الْمَخَافَةِ یعنی اَوْلَى و اَحْرَى بَأَنْ یَكُونَ فِیهِ الْخَوْفُ. و سبط ابن جوزی در «تذکره» ص ۱۹ اَوْلَى را یکی از معانی ده گانه‌ای، شمرده است که به علماء عربیّت استناد داده شده است. و همانند سبط ابن جوزی، ابن طلحه شافعی است که در کتاب «مَطَالِبُ السَّؤُولِ» ص ۱۶ اَوْلَى را در طلیعه معانی وارده در کتاب خود آورده است؛ و از او شَبْلَنْجِی در کتاب «نُورُ الْاَبْصَارِ» ص ۷۸ پیروی کرده و این معنی را نسبت به علماء داده است؛ و دو شارح مُعَلَّقَاتِ سَبْع: عَبْد الرَّحْمِیْمِ بْنِ عَبْدِ الْکَرِیْمِ؛ و رشید نَبِی در بیت لُبَّیْد گفته‌اند که: مرا از وَلِیُّ الْمَخَافَةِ: الْاَوْلَى بِالْمَخَافَةِ است.^۱

باری، مرحوم آمینی پافشاری می‌کند در اینکه اصل معنای لغوی مَوْلَى، وَلِیٌّ است، و حتّی در بقیه معانی بیست و ششگانه مَوْلَى یکایک بحث می‌کند و آنها را به اَوْلَى برمی‌گرداند. و فخر رازی و پیروانش نیز پافشاری دارند در اینکه معانی اصلی مَوْلَى، وَلِیٌّ نیست و صیغه مَفْعَل به جای اَفْعَل تَفْضِیْل نیامده است؛ و بنابراین حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیُّ مَوْلَاهُ همچنانکه سیّد مرتضی در «شافی» استدلال بر امامت کرده است، نمی‌توان استفاده نمود.

به نظر حقیر این هر دو دانشمند در تضارب و تخصصی که با هم دارند دچار اشتباه شده‌اند. أمّا فخر رازی، به جهت آنکه با فرض آنکه معنای حقیقی مَوْلَى، وَلِیٌّ نباشد؛ ولیکن به اعتراف او در محلّ و موضع وَلِیٌّ استعمال می‌شود.

←

کنایه از زنان است، و یا به معنای ضعفاء که یار و کمک اغنیاء هستند، و یا به معنای عشایر و قبایل. و ممکن است مَوَالِی روایت شده باشد که به معنای بنی اعمام است. آنگاه گوید: مولى برای چند معنی استعمال می‌شود: برای عبد، و سیّد، و پسرعمو، و داماد، و همسایه، و هم‌سوگند، و ولی، و اولى به شیء.»

۱- مختصر و محصل گفتار آمینی (ره) در «الغدیر» ج ۱ ص ۳۵۱ تا ص ۳۶۲.

و همین قدر برای استدلال امامیه کافی است. و از استدلال سید مرتضی نیز بیشتر از این به دست نمی‌آید. او می‌گوید: یکی از معانی مَوَلَى، وُلَى است، و چون بقیه معانی یَابِئِنُّ الثُّبُوت و یَابِئِنُّ الْكِذْب است پس باید معنای مراد و مقصود از این حدیث اَوَلَى باشد. و این استدلال صحیح است.

و اما علامه آمینی، به جهت آنکه ما دلیلی نداریم که معنای مَوْضُوعْ که و حقیقی مَوَلَى، وُلَى است؛ بلکه دلیل بر خلاف آن داریم. فلذا برای اثبات عقیده امامیه نیازی هم به این تطویل و خطّ مشی نیست. ما از راه ساده و آسان از حدیث غدیر اثبات ولایت و امامت می‌کنیم، و از استشهادات فخر رازی به عدم آمدن بعضی از صیغ به جای دیگری نیز در فراغ خواهیم بود. و برای روشن شدن این موضوع به دو مقدمه نیاز داریم:

مقدمه اول: اختلاف ألفاظ و صیغه‌های مختلف، برای افاده معانی متفاوت

است، و گونه وضع کلمات مختلفه و صیغه‌های متفاوته غلط و عبث بود؛ و بر همین اصل بسیاری بر آنند که اصولاً ألفاظ مترادفه در لغت نیامده است، و آنچه به نظر مترادف می‌رسد، و یا اهل لغت در کتب خود به عنوان معنای مترادف ضبط کرده‌اند، در حقیقت مترادف نیستند و برای یک معنای مشترک در جمیع جهات وضع نشده‌اند، بلکه در هر یک از آن معانی خصوصیتی است که به لحاظ آن خصوصیت، لفظ را برای آن وضع کرده‌اند؛ گرچه هر دو لفظ و یا چند لفظ در انطباق با معانی مشترکه بین آنها اشتراک داشته باشند. مثلاً انسان و بَشَر که مترادف به نظر می‌آیند، برای حقیقت معنای انسان وضع شده‌اند، ولیکن بَشَر به ملاحظه اینکه انسان دارای بَشَره و پوست است، در مقابل مَلَك و جنّ که بَشَره ندارند؛ و انسان به ملاحظه اینکه موجودی است دارای اُنس و یا دارای فراموشی؛ اگر از اُنس و یا نَسِی (نسیان) مشتق شده باشد. و به همین جهت در قرآن کریم انبیاء به مردم می‌گویند: ما بَشَرِی مانند شما هستیم؛ یعنی دارای پوست و بَشَره هستیم.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ.^۱ «رسولان به آن قومی که بعد از

۱- آیه ۱۱، از سوره ۱۴: ابرهیم.

نوح آمده بودند، گفتند: ما نیستیم مگر بشری همانند شما!»

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ.^۱ «بگو (ای، پیغمبر)

اینست و غیر از این نیست که من بشری هستم همانند شما که به من وحی می‌شود که خداوند شما خداوند یگانه است.»

چون در این محاورات، کافران رسالت رسول را از کسی که انسان باشد و دارای پوست و بشره باشد یعنی طبیعی و مادی باشد، إنکار داشتند. و یا حضرت مریم به فرشته آسمانی می‌گوید: چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که بشری خود را با بدن من مسّ نکرده است؛ و من زن فاجره‌ای، نیستم! قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا.^۲ زیرا که لازمه پسر آوردن و حامله شدن تماس با انسانی است که دارای پوست و بشره باشد، نه نفس ملکوتی انسان.

و بنابراین گفتار، صیغه مَفْعَل برای حدث و یا برای زمان و یا برای مکان وضع شده است، و صیغه أَفْعَل برای إفادة برتری و مزیت. و این دو معنای مختلفی است گرچه در اصل معنای مشترک که از آن اشتقاق یافته‌اند مشترک باشند.

فعلیهذا فخر گفته است که: خلیل و همقطاران او معنای وُلّی را در کتب خود ذکر نکرده‌اند.^۳ و میر سید شریف در «شرح مواقف» گفته است: هیچیک از ائمه لغت صیغه مَفْعَل را به معنای أَفْعَل ذکر نکرده‌اند. و گفتار خداوند تعالی: وَ مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ یعنی مَقْرُوكُمْ وَ مَا إِلَيْهِ مَأَلِكُمْ وَ عَاقِبَتُكُمْ. و به همین جهت در ذیل آن فرموده است: وَ يَسَّ الْمَصِيرُ یعنی بعد بازگشتی است.

و بنابر آنچه گفته شده، استفاده می‌شود که: اراده معنای اُولی از لفظ مَوْلای که در بسیاری از تفاسیر آمده است، بنابر رسانیدن معنی با ألفاظی است که در بسیاری از جهات با معنای حقیقی آن لفظ مناسبت دارد گرچه معنای حقیقی آن نباشد. و این روش در بسیاری از کتب لغت نیز دیده می‌شود، که معانی حقیقیه

۱- آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: کهف.

۲- آیه ۲۰، از سوره ۱۹: مریم.

۳- «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۵۹.

۴- «شرح مواقف» ایجی، ص ۶۱۲.

را تنها بیان نمی‌کنند بلکه آنها را و موارد استعمال ألفاظ را مجموعاً ذکر می‌کنند.

مقدمه دوم: حمل بر دو قسم است: اولی ذاتی و شایع صناعی.

مراد از حمل اولی بیان اشتراک دو اسم است در یک مفهوم؛ یعنی می‌خواهیم بگوئیم: مفهوم محمول با مفهوم موضوع اتحاد دارند مثل: الْإِنْسَانُ حَيَوَانٌ نَاطِقٌ که بین مفهوم انسان، و مجموع حیوان ناطق تفاوتی نیست.

و مراد از حمل صناعی بیان اشتراک دو مفهوم است در یک مصداق؛ یعنی می‌خواهیم بگوئیم: مفهوم محمول با مفهوم موضوع، در مصداق و تحقق خارجی اشتراک دارند گرچه آن دو مفهوم با هم مشترک نباشند؛ مثل زَيْدٌ إِنْسَانٌ؛ و زَيْدٌ قَائِمٌ. در اینجا مفهوم انسان با زید در خارج متحد شده؛ و بر این موجود خارجی هر دو مفهوم صادق است. و مفهوم قائم و زید نیز متحد شده و بنابراین، این موجود خارجی منطبق علیه هر دو مفهوم قائم و زید است.

حال که این دو مقدمه روشن شد می‌گوئیم: بدون شک مفهوم صیغه مَفْعَلٌ با مفهوم صیغه أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ اختلاف دارند؛ ولیکن چه بسا در مصداق متحد باشند. و علیهذا اگر گفتیم فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانٍ و از مولی، أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ را اراده کردیم، در اینجا به حمل شایع صناعی صحیح است، و اگر گفتیم مَوْلَى أَوْلى به حمل شایع صحیح است.

و اگر گفتیم: فُلَانٌ لَيْسَ مَوْلَى فُلَانٍ، و مراد از مَوْلَى أَفْعَلٌ تَفْضِيلٌ بود، باز به حمل شایع صحیح است. و نیز اگر گفتیم: مَوْلَى لَيْسَ أَوْلى به حمل شایع صحیح نیست؛ ولی به اولی صحیح است؛ چون آن دو با هم متحد المفهوم نیستند. همچنانکه زَيْدٌ لَيْسَ بَقَائِمٌ بنابه حمل شایع صحیح نیست؛ ولی به حمل اولی صحیح است؛ در صورتی که زید در خارج قائم باشد.

از آنچه بیان شد، معلوم شد که هر یک از فخر رازی و علامه امینی در یک طرف از بحث قرار گرفته و اثبات چیزی را می‌کنند که نباید اثبات کنند؛ و نفی چیزی را می‌نمایند که نباید نفی نمایند.

فخر رازی می‌گوید: مَوْلَى، أَوْلى نیست. این به حسب حمل اولی ذاتی

درست است ولی به حسب حمل شایع غلط است؛ زیرا ما در صدد اثبات اتحاد

میان مفهوم آنها نیستیم بلکه مثل زَيْدٌ اِنْسَانٌ اِتِّحَادٌ وجودی آنها را در خارج می‌طلبیم؛ و این معنی با حمل شایع هم تمام می‌شود، زیرا برای اثبات ولایت اِتِّحَادٌ مصداقی و خارجی معنای مَوْلى با معنای وُلِّى کافی است. ولی فخر رازی از عدم اِتِّحَادٌ بین دو مفهوم می‌خواهد عدم اِتِّحَادٌ بین دو مصداق را نتیجه بگیرد؛ و بر همین اساس تمسک سید مرتضی را باطل پنداشته است. و این کلام اشتباه است.

علامه آمینی می‌گوید: مَوْلى، اَوْلى است. این به حسب حمل شایع صناعی درست است، ولی به حسب وُلِّى ذاتی اشتباه است، زیرا بین دو مفهوم آنها اِتِّحَادٌ نیست. و همان اِتِّحَادٌ مصداقی برای ما کافی است. ولی علامه آمینی از اِتِّحَادٌ بین دو مفهوم می‌خواهد اِتِّحَادٌ بین دو مصداق را نتیجه بگیرد و بگوید: چون دو مفهوم یکی است، پس علی علیه السلام در خارج با مفهوم اولویت منطبق است. و این کلام اشتباه است، زیرا برای اِتِّحَادٌ مصداقی نیاز به اِتِّحَادٌ مفهومی نداریم. بگذار دو مفهوم مَوْلى و اَوْلى با هم تفاوت داشته باشند، و اسم مکان با اَفْعَلٌ تفضیل متفاوت باشد، ولی بعد از اِتِّحَادٌ مصداقی و حمل شایع و انطباق معنای اَوْلى بر علی علیه السلام در خارج، بعد از عدم امکان انطباق بقیه معانی دیگر که برای مَوْلى ذکر شده است، امامت برای آنحضرت ثابت است؛ و راه گریزی برای منکران ولایت نخواهد بود.

و از آنچه تا به حال بیان شد معلوم شد که حقیقت لفظ مَوْلى در نزد علامه آمینی به معنای وُلِّى است و سزاوارتر به چیزی. ولی در نزد حقیر حقیقت آن، اسم مکان است برای موضعی که حقیقت ولایت در آن باشد. و ولایت کما اینکه کراراً بیان شده است، ارتفاع حجاب بین دو چیز است بطوریکه فاصله‌ای، میان آن دو چیز غیر از خود آن دو چیز نباشد. و تمام معانی که برای مَوْلى و وُلِّى و غیرها ذکر شده است بواسطه این معنی است که در هر یک از مصداق بواسطه انطباق این معنی بر آن، استعمال می‌شود. و أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وُلِّىُّ اللّهِ یعنی شهادت می‌دهم که علی به مقام و درجه‌ای، رسیده است، و در موقع و منزلتی قرار گرفته است که در مقام عبودیت محضه بین او و بین خداوند هیچ حجاب و فاصله‌ای، نیست. اینست معنای ولایت کامله، و اینست معنای عبودیت تامه. اَللّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ

الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَتِهِ. در این مقام ولایت که تجلی گاه تمام صفات و اَسْمَاءِ كَلِيَّةِ الهیّه، و منشأ ظهور جمال و جلال است قرار گرفته، آئینه و آیتی است عظیم؛ خودنمایی ندارد، خدا نمائی دارد، از خدا می‌گیرد، و به ما سوی الله إفاضه می‌کند.

اینجاست که بدون اختیار، این بیت عارف کامل ابن فارض مصری بر زبان

جاری می‌شود:

فَكُلَّ مَلِيحٍ حُسْنُهُ مِنْ جَمَالِهَا مُعَارَ لُهُ بَلْ حُسْنُ كُلِّ مَلِيحَةٍ^۱

«تمام زیبایی‌ها و محاسنی که در عالم، در هر ملیح و در هر ملیحه‌ای، هست

همه از او گرفته شده، و بدین زیباییان به عنوان عاریت سپرده شده است.»

در اینجا چه نیکوست داستانی را که شیخ تفسیر: أبوالفتح رازی - أعلى الله

تعالی مقامه الشریف - آورده است ذکر کنیم:

«آنکه اشارت کرد به أميرالمؤمنین علی، و او را بخواند و با خود بر آن منبر

برد، و دو بازوی او گرفت و او را برداشت و بگردانید، و بر مردمان عرض کرد

چنانکه عروس را جلوه کنند حَتَّى رَأَى النَّاسُ بِيَاضَ إِبْطَيْهِمَا: تا مردمان سفیدی

زیر بغل هر دو بدیدند. و ساعتی خاموش می‌بود. چنین گویند که: شبلی در روز

غدیر نزدیک یکی از معروفان شد از علویان، و او را تهنیت کرد، آنکه گفت:

يَا سَيِّدِي تُو دَانِي تَا اِشَارَتِ دَرِ اَنْ چِه بُوَد كِه جَدَّتْ دَسْتِ پَدَرْتِ گَرَفْتِ، و برداشت

و سخن نگفت؟! گفت: ندانم.

گفت: اشاره بود به آنکه زنانی که از جمال یوسف بیخبر بودند زبان ملامت

در زلیخا دراز کردند و گفتند: اِمْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتْيَهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَعَفَهَا حُبًّا

إِنَّا لَنُرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. او خواست تا طرفی از جمال یوسف به ایشان نماید،

مهمانی ساخت و آن زنان را بخواند؛ و در خانه دو در بُرد؛ و بنشانند؛ و یوسف را

جامه‌آ سفید در پوشیده و گفت: برای دل من از این خانه در رو، و به آن در بیرون

شو! و ایشان را گفت: من می‌خواهم تا این دوست خود را به یکبار بر شما عرض

کنم؛ برای دل من هر کدام به او مَبَرَّتِي کنید!

۱- «دیوان ابن فارض»، تائیه کبری، ص ۷۰؛ بیت ۲۴۲ از تائیه.

گفتند: چه کنیم؟! گفت: هر یک را کاردی و تُرنجی به دست می‌دهم؛ چون آید، هر یک پارهٔ ترنج ببرید و به او بدهید! گفتند: چنین کنیم. چون او از در خانه درآمد و چشم ایشان بر جمال او افتاد، خواست که ترنج ببرند، دست‌ها ببریدند از دهش و حیرت. چون او برفت، گفتند: حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.

گفت: دیدید! این آنست که شما زبان ملامت بر من دراز کردید، به سبب این؛ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّ فِيهِ.

رسول ﷺ هم اشاره کرد گفت: این مرد آنست که اگر وقتی در حق او سخنی گفتم، شما را خوش نیامد زبان ملامت دراز کردید؛ امروز بنگرید تا خدای تعالی در حق او چه گفت؟ او را چه پایه نهاد؟ و چه منزلت داد؟ آنگه گفت: أَلَسْتُ لَوْلَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟! نه من به شما از شما اولاترم؟!

قَالُوا: بَلَىٰ تَقَرَّرَ كَرْد، تا اقرار دادند. چون همه اقرار دادند، بی فصلی و تراخی گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ. هر که من مولای اویم علی مولای اوست؛ بار خدایا هر که او را دوست دارد دوستش دار! و هر که او را دشمن دارد تو او را دشمن دار! و هر که ناصر او باشد ناصرش باش؛ و هر که خاذل او باشد مخذولش دار! آنگه گفت: اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُمَا؟! بار خدایا برسانیدم؟ آنگه أصحاب را گفت: شنیدید که آنچه خدا گفت برسانیدم؟! گفتند: بلی!

گفت: اللَّهُمَّ أَشْهَدُ عَلَيْهِمُ «بار خدایا گواه باش بر ایشان!» تا آخر داستان.^۱
ملای رومی در این باره گوید:

نام خود و آن علی مولانا نهاد	زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی، مولای اوست	گفت: هر کس رانم مولای دوست
بند رقیبت ز پایت بر کند	کیست مولا، آن که آزادت کند
مؤمنان راز انبیا آزادی است	چون به آزادی نبوت‌های است
همچو سر و سوسن آزادی کنید ^۲	ای گروه مؤمنان شادی کنید

۱- «تفسیر رُوحِ الْجَنَانِ وَ رُوحِ الْجَنَانِ»: مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی طبع مظفری ج ۲ ص ۱۹۲.

۲- «مثنوی» طبع میرخانی، ج ۶، ص ۶۴۱، س ۲۳.

دوم شاهد و دلیل بر اینکه مراد از مَوْلَى در حدیث غدیر، امامت و ولایت کلیّه است، گفتار رسول خدا ﷺ است قبل از بیان این فقره از خطبه، به اینکه مردم را مخاطب قرار داده و به این طریق استفهام تقریری پرسش نمود: أَلَسْتُ وَلِيَّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ آیا من از خود شما به نفوستان از جهت اختیار و اراده و مولویت و تصرف در امور و سایر جهات نزدیکتر به شما نیستم؟! همه گفتند: آری. و بر این پایه و اساس، آنحضرت گفتار خود را تفریع کرد که: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ «پس بنابراین هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست».

و چون عبارت آنحضرت أَلَسْتُ وَلِيَّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ نتیجه و متفرّع از آیه کریمه قرآن است که: اَللّٰبِیُّ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ؛^۱ ولایت پیغمبر بر مؤمنان از ولایت خود آنها به نفوسشان بیشتر است؛ و این ولایت بدون شک، اولویت من جمیع الجهات است روحاً و جسماً، ظاهراً و باطناً، دیناً و دنیاً؛ فعلیهذا مراد از استفهام تقریری رسول الله در گفتارشان: أَلَسْتُ وَلِيَّكُمْ هَمِیْنِ گونه ولایت است. و بنابر این ولایت داده شده به امیرمؤمنان در مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ نیز همین گونه ولایت خواهد بود.

این جمله استفهامیه رسول الله را همانند خود حدیث ولایت، علاوه بر قاطبه علماء شیعه، اعلام و حُفَظَ اَهْلِ سُنَّتِ هَمَانِدْ اَحْمَد بِنِ حَنْبَلٍ، تَرْمِذِی، ابْنِ مَاجَه، نَسَائِی، طَبْرِی و طَبْرَانِی، اَبُو حَاتِم، دَارَقُطْنِی، ذَهَبِی، حَاكِم، اَبُو نُعَیْم، ثَعْلَبِی، یُتَهَقِّی، خَطِیْب، حَسْكَانِی، ابْنِ مَعَاذِلِی، سِجِسْتَانِی، خَوَارِزْمِی، ابْنِ عَسَاكِر، یَیْضَاوِی، ابْنِ اَثِیْر، اَبُو الْفَرَج، تَفْتَازَانِی، حَمَوِّی، گَنْجِی، اِیْجِی، ابْنِ صَبَّاح، ابْنِ حَجَّر، سیوطی، و بسیاری دیگر از آنها در کتب خود ذکر کرده‌اند. و تعداد اسامی این بزرگان اهل سنت را که در کتب خود آورده‌اند، علامه امینی به شصت و چهار نفر بالغ گردانیده است.^۲

و بنابراین، خود این مقدمه استفهامیه نیز مستقلاً به حدّ تواتر رسیده است، و بسیاری از صحابه رسول خدا ﷺ که حدیث ولایت را روایت کرده‌اند منضمّاً

۱- آیه ۶، از سوره ۳۳: احزاب.

۲- «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۷۱.

با این مقدمه بوده است.

حال می‌گوییم: مراد از **مَوْلَى** در حدیث ولایت همان **أَوْلَى** در مقدمه این خطبه در استفهام رسول الله است. و به عبارت **أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ** و **فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ** یک معنی دارد، و گرنه جمله اول از دوم جدا، و بدون ربط و محتوی، و از درجه بلاغت ساقط می‌شد.

و شاهد بر این مطلب آنکه بسیاری از اعلام که روایت را بیان کرده‌اند - همانطور که در مطاوی گفتار در ضمن دروس سابق دیدیم - به این عبارت بیان کرده‌اند که: بعد از استفهام و تقریر، رسول خدا فرمود: **أَلَا فَمَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ فَعَلَى مَوْلَاهُ**. و این جمله به صراحت، پیوند دو جمله استفهامیه و اخباریه رسول الله را می‌رساند.

حافظ أبو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب «**مَرْجُ الْبَحْرَيْنِ**» بعد از نقل مقدمات خطبه غدیر، می‌گوید: رسول خدا **ﷺ** دست علی را گرفت و گفت: **مَنْ كُنْتُ وَكَيْهٌ وَ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى وَكَيْهٍ**: «هر کس که من وکی او هستم و از خود او به نفس او ولایتم بیشتر است، پس علی بن ابیطالب وکی اوست».

و سبط ابن جوزی بعد از آنکه معنای **أَوْلَى** را در حدیث غدیر ترجیح می‌دهد، می‌گوید: مراد از **مَوْلَى** در حدیث، **اطاعت مخصوص و أَوْلَى** است؛ و معنای آن این می‌شود که: **مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى وَكَيْهٍ** ^۱.
و ابن طلحه شافعی می‌گوید: جماعتی بر آنند که مراد از حدیث، **أولویت** ^۲ است.

و از آنچه گفته شد به دست می‌آید عدم صحّت آنچه بعضی از عامّه گفته‌اند که: دلالت تقدیم **أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ** بر **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ** بر ولایت تامّه و امامت وقتی تمام است که در دنبال حدیث، دعای رسول الله: **اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ** نباشد، زیرا که معنای این فقره آنست که: «بار پروردگارا دوست بدار کسی

۱- «تذکره الخواص» ص ۲۰.

۲- «مطالب السؤل» ص ۱۶.

را که علی را دوست دارد! و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد! و این دعای رسول الله بر دوستی دوستان علی که به لفظ **وَالِ** آمده است قرینه می شود برای آنکه مراد از **مَوْلَى** نیز دوست و **مُحِبِّ** است. و در اینصورت دلالت حدیث بر ولایت تمام نیست.

این استدلال صحیح نیست، زیرا که مبتنی است بر آنکه مراد از **اللَّهُمَّ وَالِ** **مَنْ وَآلَهُ** دوستی و محبت و یا نصرت باشد. و اینطور نیست، بلکه مراد همان معنای حقیقی ولایت است. از **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلَهُ** معنایش آنست که: بار پروردگارا تو ولایت کسی را بر عهده بگیر که او ولایت علی را بر عهده دارد! و از کسی سرپرستی و حمایت کن که او در تحت سرپرستی و جماعت علی در آمده است! و صاحب اختیار کسی باش که او علی را صاحب اختیار گرفته است! زیرا همانطور که گفتیم ولایت رفع حجاب است، و نسبت به طرفین لفظ **مَوْلَى** و **وَلِیٌّ** استعمال می شود؛ و تشریف فعل نیز در هر دو طرف واقع می شود. کلمه **وَالِ** که امر است یعنی تو ولایت را بر عهده داشته باش، و **وَالَهُ** که صیغه ماضی است یعنی در تحت ولایت او در آمده است.

پس این فقره از دعای حضرت رسول الله، علاوه بر آنکه منافاتی با ولایت در مقدمه و حدیث ندارد، مؤید و مُسَدِّد آنست.

زیرا **وَلِیٌّ** به صیغه عموم، ولایت علی را بر همه مردم واجب کرده است و همه را به پیروی و اطاعت فرا خوانده است. و این معنی با ولایت سازگار است نه با معنای محبت و یا نصرت.

و ثانیاً برای تثبیت امامت و ولایت او همه مردم را امر به مساعدت نموده است، تا موانع را از سر راه بردارد. و معلوم است که امامت منصب عامی است که نیاز به مساعدت و اطاعت مردم دارد؛ و گرنه محبت و نصرت عمومیّتش، اینهمه احتیاج به تأکید و اصرار ندارد.

و ثالثاً از این فقره می توان بر عصمت آنحضرت استدلال کرد، زیرا دعوت عامّه مردم بدون قید و شرط به لزوم **تَوَلَّی** و **نُصِرَت**، و به بیزاری از عداوت، و تنها گذاردن و اعتنا به اوامر و نواهی نمودن، بدون تحقق معنی و حقیقت عصمت، معنی ندارد.

و از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که عدل و قرینه قرار دادن جمله وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ (دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند) برای جمله: وَالْ مَنْ وَالَاهُ نیز دلیل بر معنای محبت و نصرت از کلمه وَال مَنْ وَالَاهُ نمی‌باشد، زیرا طبعاً از لوازم عدم ولایت و دوری، پیدایش خصومت و دشمنی است.

و از همه اینها گذشته جملات مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و اَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ هر یک مستقل و دارای معنای خاصی است، و بر فرض که مراد از وَالِ مَنْ وَالَاهُ محبت و نصرت باشد، ظهور جمله مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ بر ولایت کلیه و امامت خصوصاً با تفریع بر جمله اَلَسْتُ لَوْلَىٰ بَكُم مِّنْ اَنْفُسِكُمْ به جای خود ثابت، و حجیت ظهورات در محاورات و کلمات جای تشکیک نیست.

شاهد و دلیل سوّم، جملات و عباراتی است که در خطبه آمده، و هر یک از آنها به تنهایی دلالت دارند بر اینکه مراد از کلمه مَوْلَىٰ، امامت است؛ و علیهذا هر یک از اینها قرینه برای معنای منظور می‌باشند:

از جمله رسول خدا ﷺ مردم را دعوت به پیروی از کتاب و عترت می‌کند، و آن دو را دو ثقل، یعنی چیز گرانبدر و پر ارزش می‌خواند؛ و عدم انفکاک آنها را از هم تا روز قیامت بیان می‌کند و می‌فرماید: فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا! وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا! «شما از کتاب و عترت جلو نیفتید که هلاک می‌شوید! و کوتاهی نیز از آنها نکنید که هلاک می‌شوید!» در جلو افتادن و سبقت گرفتن، و همچنین در کوتاهی کردن و کُتْد آمدن، مگر معنایی جز در موارد اطاعت و لزوم پیروی همانند کتاب خدا معنایی متصور است؟ و لزوم طاعت از آثار امامت است.

و از جمله آنکه رسول خدا ﷺ پس از آنکه از مردم اقرار و اعتراف بر توحید خداوند و رسالت خود گرفت، بدون فاصله ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر آن دو مترتب ساخت. و معلوم است که اقتران ولایت، با رسالت رسول، و توحید حضرت ربوبی، غیر از زعامت و امامت نمی‌تواند چیز دیگری بوده باشد. رسول خدا ﷺ فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! بِمَ تَشْهَدُونَ؟! قَالُوا: تَشْهَدُونَ لَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟! قَالُوا: وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ! قَالَ: فَمَنْ وَلِيُّكُمْ؟! قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

مَوْلَانَا: «ای، مردم به چه چیز شهادت می‌دهید؟! گفتند: شهادت می‌دهیم که معبودی جز خدا نیست. فرمود: دیگر به چه چیز؟! گفتند: محمد پیامبر خدا و فرستادهٔ اوست. فرمود: پس وکی شما کیست؟! گفتند: خدا و رسول خدا مولای ما هستند!»

در این حال پیامبر دست خود را به بازوی علی زد و او را بر روی دست برافراشت و گفت: مَنْ يَكُنُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ: «هر کس که خدا و رسول خدا مولای اوست، پس این علی مولای اوست.»

و با مختصر توجهی در این عبارات، خوب واضح است که: ولایت علی به همان معنی و مفاد ولایت خدا و رسول خداست، و ابداً انفکاک ندارد، و معنایی دیگر متصور نیست؛ وگرنه عبارت لغو، و کلام بیهوده است.

و در عبارت وارده از احمد بن حنبل وارد است که: فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ! قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ. و این جمله آخر را سه بار، و به روایت احمد بن حنبل چهار بار تکرار کرد.

«پیامبر گفت: ای، مردم! چه کسی ولایتش نسبت به مؤمنین از ولایت آنها به خودشان افزون تر است؟! گفتند: خدا و رسول خدا داناترند!»

پیغمبر فرمود: خدا مولای من است، و من مولای مؤمنان هستم، و من ولایتم به مؤمنان از ولایت آنها به خودشان بیشتر است. پس بنابراین، هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست.»

باری اقتران و وحدت ولایت، و اتحاد سِنَخِيَّتِ إِمَارَتِ و أولويَّتِ در این فقرات از خطبه، بین ولایت رسول خدا و ولایت امیرمؤمنان - علیهما أفضل الصَّلوات و التَّحِيَّاتِ - بدیهی است، و نیاز به تفکیر و تأمل ندارد.

و از جمله آنکه: پیامبر در ابتدای خطبه می‌فرماید: كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبْتُ «گویا که مرا خوانده‌اند و من دعوت حق را لبیک گفته‌ام». یا اینکه: يُوْشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبُ «نزدیک است که خوانده شوم و من اجابت کنم». یا اینکه: أَلَا وَ

إِنِّي أَوْشِكُ لَنْ أَفَارِقَكُمْ «آگاه باشید که نزدیک است من با شما مفارقت کنم».
و باید اینکه یوشیک لَنْ يَأْتِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ «نزدیک است فرستاده پروردگار من
بیاید و من اجابت نمایم».

و این نحوه از سخنان می‌رساند که: از تبلیغ پیامبر یک امر بسیار مهمی باقی مانده بود، که آنحضرت می‌ترسید مرگ او را دریابد، و به این مهم مبادرت نورزد و دین خدا ناقص و رسالت او تمام نشود.

و ما می‌بینیم که در این خطبه جز سفارش به عترت طاهره و نصب امیرالمؤمنین - علیه افضل صلوات المصلین - چیز دیگری نگفته است و دستور دیگری نداده است. و معلوم است که آن امر مهم - که خوف از وصول پیک اجل بدون مبادرت به آن امر را دارد - غیر از مسئله ولایت نیست. و علیهذا آیا می‌توان برای ولایت که در این خطبه آمده است، با وجود این نگرانی رسول خدا، معنائی غیر از امامت و حکومت اسلام که دنباله امامت و امارت رسول الله است چیز دیگری همانند محبت و نصرت فرض نمود؟ حاشاً و کلاً.

و از جمله آنکه پیامبر می‌فرماید: وَ يُبَلِّغُ الشَّاهِدَ الْعَائِبَ «بر تمام حاضران واجب است که این پیام را به غائبان برسانند». اگر مراد از ولایت نصرت و یا محبت بود، با فرض لزوم این دو امر بر مؤمنان که از سابق از کتاب و سنت استفاده شده است، دیگر تأکید و اصرار بر لزوم رساندن این پیام به غائبین، چه معنائی داشت؟ معلوم می‌شود که این پیام، پیام جدید و مهمی است که اعلانش به غائبان بر عهده حضار است.

بالأخصّ که پیامبر بعد از ابلاغ، خداوند را گواه گرفته و گفتند: اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ أَنْتَ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَ نَصَحْتُمْ! «خداوندا تو بر ایشان شاهد و گواهی که من تبلیغ این امر را نمودم و پند دادم!» و شاهد گرفتن خداوند را در این مسئله که در این خطبه کراراً و مراراً اللَّهُمَّ اشْهَدْ، اللَّهُمَّ اشْهَدْ آمده است، دلیل بر آنست که امر جدیدی در آن روز حادث شده که تا آن روز نبوده است.

و از جمله گفتار رسول خداست در دنبال حدیث که: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالِ الدِّينِ، وَ إِتْمَامِ النِّعْمَةِ، وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: «الله اکبر بر کامل کردن خداوند دین خود را، و بر تمام نمودن نعمت خود را، و بر

رضایت حضرت پروردگار به رسالت من و به ولایت علی بن ابیطالب.»
و در روایت وارده از شیخ الاسلام حمّوئی: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ تَمَامٌ نُبُوتِي وَ تَمَامٌ دِينِ اللَّهِ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي.»^۱ «الله اکبر بر تمامیت نبوت من، و بر تمامیت دین خدا به ولایت علی پس از من.» و از جمله گفتار رسول خداست پس از خاتمه خطبه که هتّوئی! هتّوئی! إِنَّ اللَّهَ حَصَّنِي بِالنُّبُوتِ وَ حَصَّنَ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ! «به من تهنیت بگوئید! به من تیک بگوئید زیرا که خداوند مرا به نبوت، و اهل بیت مرا به امامت اختصاص داده است.»

و صریح عبارت، امامت اهل بیت و در مقدم ایشان علی بن ابیطالب علیهم السلام است. و معلوم است که تشکیل مجلس و خیمه جداگانه برای عرض تهنیت و تبریک گفتن، و امیرالمؤمنین را در آن خیمه برای جلوس به عنوان اِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ: امیرمؤمنان و پاسخگوی مردم نشانادن، و سپس مؤمنان را امر به رفتن در آن خیمه نمودن و تهنیت گفتن، و رسول خدا زنهای خود را نیز برای عرض تبریک و تهنیت به آن خیمه فرستادن، همه و همه دلالت بر إعطاء منصب امارت و امامت و مقام ولایت به آنحضرت بوده است.

فلهذا دیدیم که شیخین: ابوبکر و عمر چون آنحضرت را ملاقات کردند زبان به تهنیت به ولایت گشوده و بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا بْنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ وَ أُمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ^۲ سر دادند.

«یعنی: به به از تو! آفرین، آفرین بر تو! ای، پسر ابوطالب که روزگار خود را به این حال در آوردی (صبح کردی و شب کردی) که مولای من، و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای، گشتی!»

۱- «فرائد السمطين»، ج ۱ ص ۷۴ روایت ۴۰، با سند خود از خواریزمی متصلأ از اُبی هارون

عَبْدِي، از اُبی سعید خدری، از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند.

۲- «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۹، روایت ۳۰ و ۳۱ ص ۶۵، و باب ۱۱، روایت ۳۸ ص ۷۱، و باب ۱۳، روایت ۴۴ ص ۷۷؛ و «شواهد التنزيل» ج ۱، ص ۱۵۷، روایت ۱۲۰، و ص ۱۵۸، روایت ۲۱۳؛ و «تاریخ ابن عساکر» ج ۱، ص ۴۸، روایت ۵۴۶ و ۵۴۷، و ص ۷۶، روایت ۵۷۷، و ص ۷۸ روایت ۵۷۸، و ص ۷۶، روایت ۵۷۵. و در بعضی از روایات ابن عساکر، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ آمده است.

و از جمله آنکه در احادیث بسیاری تعبیر از موقف روز غدیر، به لفظ نَصَب شده است، که رسول خدا می‌فرماید: خداوند مرا مأمور کرد که امام شما را برای شما نَصَب کنم. و لفظ نَصَب که در بسیاری از طُرُق حدیث با لفظ ولایت نیز مقرون وارد شده است، و به عنوان نَصَب ولایت آمده است دلالت بر مرتبه‌ای دارد که حکومت مطلقه برای تمام افراد اُمَّت است، و همان معنای امامت است که ملازم با اولویّت در امور راجع به اُمَّت است.

این لفظ مرتبه تازه‌ای، را برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رساند که در آن روز عنایت شده است و تا آن روز سابقه نداشته است؛ و نمی‌تواند مانند مَحَبَّت و نُصرت باشد که از قدیم بوده و برای همه افراد مسلمین به طور عام معلوم بوده است. لفظ نَصَب در موارد اقامه برای امرحکومت و تقریر ولایت است. مثلاً می‌گویند: سلطان فلان کس را به عنوان والی و حاکم برای فلان استان نصب کرد. و هیچگاه نمی‌گویند که او را به عنوان مُجَبِّ و یا ناصر و یا محبوب و یا مُنْصُور و نظیر اینها از عناوینی که همه افراد مجتمع در آن مشترکند، نصب کرد. و این همان مقام خلافت و امامت و وصایت و قیام به اموری است که رسول خدا علی را از جانب خدا بدان منصوب فرمود.

شیخ الاسلام حَمَوْنی با سند متصل خود از سُلَیْم بن قَیْس هلالی روایت می‌کند که: من دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و جماعتی نشسته‌اند، و از علم و فقه و حدیث مذاکراتی دارند. و سپس حدیث را مفصلاً بیان می‌کند تا می‌رسد به اینجا که: زید بن اَرْقَم و بَرَاء بن عَازِب و سَلْمَان و أَبُو ذَرَّ و مَقْدَاد و عَمَّار برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که در حافظه خود داریم گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بر فراز منبر ایستاده بود و تو در پهلوی او بودی و می‌گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمْرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَالْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي، وَالَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ، فَقَرَّرَهُ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَتِي، وَأَمْرَكُمْ بَوْلَايَتِهِ. وَإِنِّي رَأَجَعْتُ رَبِّي حَشِيَّةَ طَعْنِ أَهْلِ التَّفَاقُ وَتَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلَغَهَا (ظ) لَوْ لُبِعْدَنِي.^۱

۱ - «فراند السَّمطِين»، ج ۱ باب ۵۸، حدیث ۵۰، ص ۳۱۵ و ص ۳۱۶.

«ای مردم خداوند عزوجلّ مرا امر کرد که برای شما امامتان، و آنکه بعد از من در میان شما قیام به امور دارد، و وصی من، و جانشین من، و آن که را خداوند عزوجلّ در کتاب خود طاعت او را واجب کرده، و اطاعت از او را با اطاعت از من و اطاعت از خودش مقرون گردانیده، و شما را به ولایت او امر کرده است، نصب کنم. و من از ترس طعن اهل نفاق و تکذیب آنها به پروردگارم مراجعه کردم، و او مرا بیم داد که یا باید ولایت علی را تبلیغ کنی، و یا من تو را عذاب می‌کنم.»

و سید علی شهاب الدین همدانی از عُمَر بن خَطَّاب روایت کرده است که او گفت: نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا عَلِمًا، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِدِي عَلَيْهِمْ.^۱

«رسول خدا ﷺ علی بن ابیطالب را به عنوان شاخص نصب کرد و گفت: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. بار پروردگارا ولایت آنکس را داشته باش که او ولایت علی را دارد! و دشمن داشته باش آن که با او با علی دشمنی کند، و مخذول و خوار گردان آنکه را که علی را خوار کند؛ و یاری کن کسی را که علی را یاری کند. بار پروردگارا تو گواه من هستی بر این اُمت!»
و از جمله آنکه ابن عباس پس از خاتمه خطبه پیغمبر گفت: وَجَبْتُ وَاللَّهِ فِي رِقَابِ الْقَوْمِ^۲ «سوگند به خداوند که ولایت علی، بر گردنهای بزرگان و اعیان عرب ثابت و لازم شد»، یعنی گردنگیر شد.

اگر مراد از ولایت مَحَبَّت و یا نصرت بود آیا وجهی برای کلام ابن عباس متصور بود؟ زیرا تأیید و تقویت نصرت و مَحَبَّت، گردنگیر شدن ندارد، ولیکن منصب امامت و خلافت که مستلزم امارت و حکومت و فرمانروائی است برای افرادی که بخواهند شانۀ از زیر بار خالی کنند و در تحت آن حکومت نروند، گردنگیر شدن دارد.

۱- کتاب «مَوَدَّة الْقُرْبَى»، به نقل «ینابیع المَوَدَّة» طبع اسلامبول، ص ۲۴۹.

۲- «كشَف العُمَّة» علی بن عیسیٰ اربلی، ص ۹۴.

باری اینک که بحث درباره معنای مؤکلی در حدیث غدیر به پایان می‌رسد، چقدر مناسب است قصیده مرحوم سید رضای هندی عَرَب را که معروف به قصیده کوثریه است در اینجا بیاوریم، و به برکات نفس نفیس رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - متوسل گردیم؛ و از آن دو روح مقدسی که برتر از روح القدس است استمداد، و برای رفع موانع سیر، و پیمودن درجات قرب از آن بزرگواران، استجلاب خیر و رحمت از ذات حضرت احدیت کنیم.

این قصیده دارای پنجاه و چهار بیت است، بیست و چهار بیت اول آن در توسل به حضرت رسول الله است و بقیه ابیات در توسل به حضرت امیرالمؤمنین و در محامد و مناقب و فضایل آن در شاهوار عالم امکان است:

۱	وَرَجِيْقُ رُضَائِكَ أَمْ سُكْرُ ۱	أَمْ فَلَاحُ ثَعْرِكَ أَمْ جَوْهَرُ ۱
۲	إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۲	قَدْ قَالَ لِثَعْرِكَ صَانِعُهُ ۲
۳	نَقَطْتَ بِهِ الْوَرْدَ الْأَحْمَرَ ۳	وَالْحَالَ بِخَدِّكَ أَمْ مِسْكُ ۳
۴	فَتَيَّتَ التَّدَّ عَلَى مَجْمَرٍ ۴	أَمْ ذَاكَ الْحَالَ بِذَاكَ الْخَدِّ ۴
۵	وَبَهَا لَا يَخْتَرِقُ الْعَنْبَرُ ۵	عَجَبًا مِنْ جَمْرَتِهِ تَذْكُو ۵
۶	فِي صُبْحِ مُحَيَّاهُ الْأَزْهَرُ ۶	يَا مَنْ تَبْدُو لِي وَفَرْتُهُ ۶
۷	وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ ۷	فَأَجْنُّ بِهِ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَعْشَى ۷
۸	بِنُعَاسِ جُفُونِكَ لَمْ يَسْهَرْ ۸	إِرْحَمْ لِرُقَا لَوْلَمْ تَمْرَضُ ۸
۹	حَزَنًا وَمَدَامِعُهُ تَحْمَرُّ ۹	تَبْيِضُ لِهَجْرِكَ عَيْنَاهُ ۹
۱۰	بِهَوَا رَشَاءِ أَحْوَى أَحْمَرُ ۱۰	يَا لَلْعُشَّاقِ لِمَفْتُونِ ۱۰
۱۱	أَوْلَاحِ لِيذِي نُسُكٍ كَبْرُ ۱۱	إِنْ يَبْدُ لِيذِي طَرْبِ غَنَى ۱۱
۱۲	وَبَعَيْنَيْهِ سِحْرٌ يُؤْتَرُ ۱۲	أَمَنْتُ هَوَى بِنُبُوتِهِ ۱۲
۱۳	عَيْشِي بِقَطِيعَتِهِ كَدَّرُ ۱۳	أَصْفَيْتُ الْوُدَّ لِيذِي مَلَلِ ۱۳
۱۴	وَعَلَى بَلْقِيَاهُ اسْتَأْثَرُ ۱۴	يَا مَنْ قَدْ آثَرَ هَجْرَانِي ۱۴
۱۵	النَّظْرَةَ مِنْ حُسْنِ الْمُنْظَرِ ۱۵	أَقَسَمْتُ عَلَيْكَ بِمَا لَوْلَيْكَ ۱۵
۱۶	وَبُوجْهِ مُحِبِّكَ لِذِي صَفَرِ ۱۶	وَبُوجْهِكَ لِذِي حَمْرٍ حَيًّا ۱۶
۱۷	وَلَوْلَوْ دَمْعِي لِذِي نَشْرِ ۱۷	وَلَوْلَوْ مَبْسَمِكَ الْمَنْظُومُ ۱۷
۱۸	يَلِيْقُ بِمِثْلِي لَنْ يُهَجَرَ ۱۸	أَنْ تَثْرَكَ هَذَا الْهَجْرَ فَلَيْسَ ۱۸

۱۹ عَسَى الْأَفْرَاحُ بِهَا تُنْشَرُ
 ۲۰ سِرٌّ وَخَلٌّ يُسْرَاكَ لِلْمَرْهَرِ
 ۲۱ يُعِيدُ الْخَيْرَ وَيُنْفِي الشَّرَّ
 ۲۲ فَصَفُّوا الدَّهْرَ لِمَنْ بَكَرَ
 ۲۳ إِنْ كُنْتَ تَقِرُّ عَلَى الْمُكْرَ
 ۲۴ لِنَفْسِي مَا فِيهِ أَعْدَرَ
 ۲۵ وَوَكَلْتُ الْأَمْرَ إِلَى حَيْدَرِ
 ۲۶ وَشَفِيعِي فِي يَوْمِ الْمَحْشَرِ
 ۲۷ نَعْمَ جَمَّتْ عَنِّي لَنْ تُشْكِرَ
 ۲۸ وَأَخْصَصَ بِالسَّهْمِ الْأَوْفَرَ
 ۲۹ وَالْأَمْنُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ
 ۳۰ أَنْ أَشْرَبَ مِنْ حَوْضِ الْكُوْثَرِ
 ۳۱ وَضِعْتُ لِلْقَانَعِ وَالْمُعْتَرِ
 ۳۲ أَبَا حَسَنٍ مَا لَا يُنْكِرُ
 ۳۳ حَجَدْتُ مَقَامَ أَبِي شُبَّرِ
 ۳۴ وَسَلَّ الْأَخْزَابَ وَسَلَّ حَيْبَرَ
 ۳۵ أَرْدَى الْأَبْطَالَ وَمَنْ دَمَّرَ
 ۳۶ شَادَ الْإِسْلَامَ وَمَنْ عَمَّرَ
 ۳۷ أَهْلَ الْإِيْمَانِ لَهُ أَمْرُ
 ۳۸ وَهَلْ بِالطَّوْدِ يُقَاسُ الذَّرُّ
 ۳۹ وَهَلْ سَاوَوْا نَعْلِي قَنْبَرُ
 ۴۰ وَلِلْمِخْرَابِ وَلِلْمِنْبَرِ
 ۴۱ فِي النَّاسِ فَأَنْتَ لَهَا مُصَدَّرُ
 ۴۲ لِسِوَاكَ بِهِ شَيْءٌ يُذَكَّرُ
 ۴۳ أَوْ دَعَتْ بِهِ الْمَوْتَ الْأَحْمَرُ
 ۴۴ وَيَجْلُو الْكَرْبَ بِيَوْمِ الْكُرِّ
 ۴۵ الْبَّتَارُ وَشَانِيكَ الْأَبْتَرُ

فَأَجَلُ الْأَقْدَاحِ بِصَرْفِ الرَّاحِ
 وَأَشْغَلُ يُمْنَاكَ بِصَبِّ الْكَأِ
 فَدَمُّ الْعُنُقُودِ وَلَحْنُ الْعُودِ
 بَكَرٌ لِلسُّكْرِ قَبِيلُ الْفَجْرِ
 هَذَا عَمَلِي فَاسْأَلْكَ سُبُلِي
 فَلَقَدْ أَسْرَفْتُ وَمَا أَسْلَفْتُ
 سَوَدْتُ صَحِيفَةَ أَعْمَالِي
 هُوَ كَهْفِي مِنْ تَوْبِ الدُّنْيَا
 قَدْ تَمَّتْ لِي بِوَلَايَتِهِ
 لَا صِيبَ بِهَا الْحَظُّ الْأَوْفَى
 بِالْحِفْظِ مِنَ النَّارِ الْكُبْرَى
 هَلْ يَمْتَعْنِي وَهُوَ السَّاقِي
 أَمْ يَطْرُدُنِي عَنْ مَائِدَةٍ
 يَا مَنْ قَدْ أَنْكَرَ مِنْ آيَاتِ
 إِنْ كُنْتُ لِجَهْلِكَ بِالْآيَامِ
 فَاسْأَلْ بَدْرًا وَأَسْأَلْ أَحَدًا
 مَنْ دَبَّرَ فِيهَا الْأَمْرَ وَمَنْ
 مَنْ هَدَى حُصُونَ الشَّرِّكَ وَمَنْ
 مَنْ قَدَّمَ طَهَ وَعَلَى
 قَاسُوْكَ أَبَاحَسَنَ بِسِوَاكَ
 أَتَى سَاوَوْكَ بِمَنْ تَاوَوْكَ
 مَنْ غَيْرُكَ مَنْ يُدْعَى لِلْحَرْبِ
 أَفْعَالُ الْخَيْرِ إِذَا انْتَشَرَتْ
 وَإِذَا ذُكِرَ الْمَعْرُوفُ فَمَا
 أَحْيَيْتَ الدِّينَ بِأَبْيَضٍ قَدْ
 قُطِبَ لِلْحَرْبِ يُدِيرُ الضَّرْبَ
 فَاصْدَعْ بِالْأَمْرِ فَتَنْصِرْكَ التَّبَارُ

لَوْلَمْ تُؤْمَرْ بِالصَّبْرِ وَكَظْمِ
مَائِالِ الْأَمْرِ أَحْوَيْم
مَا لَ الْأَمْرُ إِلَى التَّحْكِيمِ
لَكِنَّ أَعْرَاضَ الْعَاجِلِ مَا
أَنْتَ الْمُهْتَمُّ بِحِفْظِ الدِّينِ
أَفْعَالُكَ مَا كَانَتْ فِيهَا
حُجْبًا أَلْزَمْتَ بِهَا الْخُضْمَاءَ
آيَاتُ جَلَالِكَ لَا تُحْصَى
مَنْ طَوَّلَ فِيكَ مَدَائِحَهُ
فَاقْبَلْ يَا كَعْبَةَ آمَالِي

الْعَيْظِ وَلَيْتَكَ لَمْ تُؤْمَرْ ٤٦
وَلَا تَنَاوَلَهُ مِنْهُ حَبْتَرُ ٤٧
وَزَايِلَ مَوْقِفَهُ الْأَشْتَرُ ٤٧
عَلِقْتَ بِرَدَائِكَ يَا جَوْهَرُ ٤٨
وَغَيْرُكَ بِالذُّنْيَا تَعْتَرُ ٤٩
إِلَّا ذِكْرِي لِمَنْ اذْكُرُ ٥٠
وَ تَبْصِرَةً لِمَنْ اسْتَبْصَرَ ٥١
وَ صِفَاتُ كَمَالِكَ لَا تُحْصَرُ ٥٢
عَنْ لَدُنِّي وَاجِبِهَا قَصْرُ ٥٣
مِنْ هَدْيِي مَدِيحِي مَا اسْتَيْسَرَ ٥٤

۱- این دندان‌های پیشین توست که جدا جدا شده، و به طور منظم قسمت شده است، یا آنکه گوهری است نهاده شده؟! و این آب دهان مکیده شده تو، شراب پاک و خالص است، و یا آنکه شکر شیرین است؟!
۲- در وصف دندان‌های پیشین تو، آفریدگارش آنرا چشمه کوثر خوانده، و آیه
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ رَا نَازِلَ فَرْمُود:

۳- و اینکه بر روی گونه تو، و در روی چهره توست خالی است که گذاشته شده، و یا آنکه مشکی است که با آن، گل سرخ را نقطه گذاری کرده‌ای؟!
۴- یا آنکه آن خال بر روی آن گونه، تو گوئی عودی است که در مجمره آتش نهاده‌ای؟!
۵- در شگفتم که چگونه از آن مجمره آتش، پیوسته لهب و شعله از جمره و سرخی‌های آتش ساطع است، ولی معذک آن قطعه عطر عنبری که در آن نهاده شده است محترق نمی‌شود و گداخته نمی‌گردد؟

۶- ای آن کسی که با گیسوان آویخته شده از دو بنا گوش، در اطراف سیمای درخشان و چهره تابناک که همچون سپیده صبح نورانی است، بر من ظاهر و آشکار شدی.

۷- پس به سبب آن گیسوان است که در شب تار که جهان را می‌پوشاند من مختلفی می‌شوم؛ و با آن چهره رخشان است که در سپیده صبح چون نقاب و پرده از

رخ بر می دارد نمایان می شوم.

۸- ترّحم آور بر مریضی که از چشمان خمار آلوده تو، شب را تا به صبح بیدار مانده است؛ و اگر هر آینه آن چشمان فتّان و جاودی تو نبود مریض نمی شد.

۹- از غصّه و آندوهی که از هجران تو بر او وارد شده است دو چشمانش نابینا و سفید رنگ، و مجاری اشک در آن چشمان، قرمز رنگ شده است.

۱۰- ای جماعت عاشقان بیائید و به فریاد این من مجنون و دیوانه برسید، که در عشق بچه آهوی قرمز رنگی که قرمزی آن به سیاهی می زند، گرفتار آمده است!

۱۱- که (از فرط حسن و جمال) اگر برای شخصی که مشغول طرب است ظاهر شود، به رقص آید و آواز سر دهد. اگر برای شخصی که مشغول عبادت و توجّه به خداست نمایان گردد صدای الله اکبرش بلند شود.

۱۲- من از روی فرط عشق و محبّت به او، به نبوت او ایمان آوردم در حالی که سحر و جادوی قوی و برگزیده از دو چشم او ظاهر بود.

۱۳- من مراتب محبّت و عشق خود را برای کسی که در او حال ضجرت و ملامت پدیدار شده است پاک و خالص گردانیدم؛ او عیش مرا به فراق و بریدن از ما، تیره و مکلدر ساخت.

۱۴- ای کسی که هجران و دوری مرا از خودت در نظر گرفته و اختیار کرده ای؛ و در ملاقات و زیارت خود غیر مرا بر من برگزیده و انتخاب نموده ای.

۱۵- سوگند یاد می کنم بر تو به آن زیبایی رخسار و حسن منظری که به تو هیئت زیبا و چشم انداز نیکو داده است؛

۱۶- و سوگند به چهره و سیمای تو در آن زمانی که از شرم و حیا سرخ می شد؛ و به چهره و سیمای دوست تو در آن زمانی که زرد می شد؛

۱۷- و سوگند به لؤلؤ دندان پیشین تو که به یک رشته در آمده؛ و به لؤلؤ آشک سرازیر من در آن زمانی که بر چهره ام می ریزد و پخش می شود؛

۱۸- اینکه دست از این اعراض و دوری باز داری! و این هجران را ترک کنی! زیرا که سزاوار همچو منی نیست که مهجور گردد.

۱۹- پس قدحها را برای نوشیدن شراب به گردش در آور، که امید است با این قدحها سرور و شادمانی انتشار یابد.

- ۲۰- دست راست خود را برای ریختن شراب در کاسه نگهدار؛ و دست چپ خود را برای نواختن عود و به صدا در آوردن تار به کار انداز.
- ۲۱- زیرا که خون سرخ خوشهٔ انگور و صدای دلنواز عود خیر و خوبی می‌آورد، و شرّ و بدی را می‌برد.
- ۲۲- قدری قبل از طلوع صُبح صادق، برای مستی بر خیز و بر مستی بشتاب! زیرا که خالصها و برگزیده‌های روزگار برای کسی است که سحر خیز باشد.
- ۲۳- اینست عمل من! پس تو هم اگر از کسانی هستی که در کارهای مُنکَر ثابت قدم می‌باشی از همین راههائی که من رفته‌ام برو، و در این مسالک گام بردار!
- ۲۴- پس حقّاً من در کارهای خود زیاده روی و اِسراف کرده‌ام و برای خود چیزی از پیش نفرستاده‌ام که در آن برای من مایهٔ عذری باشد.
- ۲۵- من نامهٔ اعمال خود را سیاه کرده‌ام، ولیکن اَمْر خود را به حیدر واگذار نموده‌ام.
- ۲۶- اوست پناهگاه من در نوائب و مصائب دنیا، و اوست شفیع من در روز رستاخیز.
- ۲۷- در پرتو ولایت او نعمت‌های فراوانی به من اَرزانی شده است که از شکر و سپاس برتر است.
- ۲۸- برای آنکه در اثر آن نعمت‌های ولائی، من به نصیب فراوانتر برسَم، و به سهمیهٔ بیشتری اختصاص یابم.
- ۲۹- در مصونیت از بزرگترین آتش‌های قیامت، و اَمّان از بزرگترین فَنَزَع و دهشت روز باز پسین.
- ۳۰- آیا می‌شود او مرا از آشامیدن آب حوض کوثر منع کند، در حالی که او ساقی کوثر است؟
- ۳۱- آیا می‌شود او مرا از سفره‌ای، که برای مسکین سائل متذلّل و برای هر مسکین غی رسائل گسترده شده است، جلوگیری نماید؟
- ۳۲- ای کسی که تو دربارهٔ اَبُو اَلْحَسَنِ انکار آیات و شواهدی را می‌نمائی که اَبداً قابل انکار نیست!

- ۳۳- اگر تو از روی جهل به تاریخ وقایع و حوادث روزگار، مقام اَبُوشَبْرَ (علی) را انکار می کنی!
- ۳۴- پس درباره مقام و منزلت او از بَدْر سؤال کن! و از اَحُد سؤال کن! و از اَحْزَاب پیرس! و از خَیْبَر پیرس!
- ۳۵- چه کسی در این وقایع و جنگها تدبیر اُمور را نمود؟ و چه کسی شجاعان روزگار را به زمین انداخت؟ و چه کسی آنان را هلاک کرد و به دیار عدم و نیستی فرستاد؟
- ۳۶- چه کسی قلعه های مستحکم شرک و کُفَر را واژگون ساخته و فرو ریخت؟ و چه کسی کاخ اسلام را مُشَيَّد و بلند و رفیع نمود؟ و چه کسی اسلام را آباد کرد، و حیات بخشید؟
- ۳۷- چه کسی او را حضرت طه (رسول خدا) بر همه مردم مقدم داشت؟ و او را بر جمیع اهل ایمان امیر و سید و سالار نمود؟
- ۳۸- ای اَبُو اَلْحَسَنِ تو را با غیر تو مقایسه کردند؛ مگر می شود کوه را با ذره مقایسه کرد؟
- ۳۹- چگونه تو را با کسانی که با تو دشمنی کردند و در مقابل تو قرار گرفتند مساوی و برابر شمردند؟ و آیا چنین منزلتی را دارند که با دو لنگه نعلین قَنَبَر: غلام تو برابر شوند.
- ۴۰- چه کسی غیر از تو بود که هم برای جنگ و محاربه، و هم برای عبادت و محراب، و هم برای منبر و خطابه خوانده شود و برگزیده گردد؟
- ۴۱- چون تمام کارهای معروف و شایسته در میان مردم انتشار یابد از تو سرچشمه گرفته است، و مَصْدَر و مُؤَلَّد آن تو بودی!
- ۴۲- و چون تمام کارهای نیکو را نام ببرند، همه اش برای توست! و برای غیر تو چیز قابل ذکری نیست!
- ۴۳- دین خدا را زنده کردی با شمشیر بُرّانی که مرگ سرخ را در آن به ودیعت نهفته بودی!
- ۴۴- شمشیر تو قطب مدار جنگ بود، که برای زدن و بریدن و جدا کردن پیوسته درد و ران و گردش بود؛ و در روز حمله، غُصّه و اُندوه را می زدود.

- ۴۵- پس با صدای بلند اعلان به امر خود کن! چون یاری کننده تو اینک هلاک کننده و بُرّنده و کوبنده و قطع کننده است؛ و مذمت کننده تو مقطوع الذنب و دُم بریده است.
- ۴۶- چنانچه تو مأمور به صبر و شکیبائی و فرو نشاندن خشم و غضب نبودی! و ایکاش که مأمور نبودی!
- ۴۷- به امر ولایت بر مردم و خلافت، اَبوتَیْم (ابوبکر) نائل نمی شد و سپس حَبْتَر (عمر) به ولایت از ناحیه او نمی رسید.
- ۴۷- (نسخه بدل) پس مآل و بازگشت امر به تحکیم حَکَمَیْن منتهی نمی شد؛ و مالک اشتر از موقف خود در نبرد مفارقت نمی نمود.
- ۴۸- ولیکن اعراض و طواری این دنیای عاجل، به ردای تو نچسبید و تعلق نگرفت، ای نادره جوهر عالم وجود!
- ۴۹- تو یگانه فردی بودی که برای دین خدا اهتمام نمودی! و غیر تو به دنیا مغرور شد!
- ۵۰- هیچیک از افعال و کردار تو نیست مگر آنکه برای افراد متذکر و حقّ - جو، موجب تذکر و یادآوری شود.
- ۵۱- آن افعال حُجَّت هائی است که با آن دشمنان را مُلْزَم کرده ای! و موجب بیداری و هشیاری است برای کسانی که مستبصر باشند.
- ۵۲- نشانه های جلال و آیات عظمت تو به شمارش در نمی آید! و صفات کمال تو نیز قابل شمردن نیست!
- ۵۳- کسی که درباره تو مدیحه های خود را طولانی کند و سخن به درازا کشاند، باز هم از عهده لاءِ حقّ واجب کوچک ترین مدایح تو کوتاهی کرده است!
- ۵۴- پس ای، کعبه آمال من بپذیر از مدائح من این مقدار مختصر و میسوری را که به عنوان قربانی خود به پیشگاه تو هدیه آورده ام.»
- أقول: آنچه در ألسنه فضلاء معروف است که تمام این قصیده درباره امیرالمؤمنین علیه السلام است، و از بیت أول: أَمْفَلَجُ ثَعْرُكَ أَمَّ جَوْهَرَ خطاب به آنحضرت است، در نزد حقیر تمام نیست؛ و شواهد بر آن بسیار است: أولاً همه رسول الله را

مُفْلَجِ الْأَسْنَانِ شَمْرَدَه‌اند یعنی دندان‌های پیشین آنحضرت بهم متصل نبوده و با هم فاصله داشته است. ثانیاً در بیت دوم: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ** درباره حضرت رسول الله است. ثالثاً در بیت دوازدهم می‌گوید: **آمَنْتُ هَوَىٰ بُنُوتِهِ**، و معلوم است که نبوت از رسول الله بوده است. رابعاً در بیت شانزدهم می‌گوید: **وَبَوَّجْهَكَ إِذْ يَحْمَرُّ**، و این سرخ شدن رو و چهره را از روی حیا و شرم از احوال رسول الله شمرده‌اند: **وَهُوَ رَجُلٌ حَبِيٌّ**، و همچنین سایر آیات همه به رسول خدا انساب است.

شاعر این قصیده را درباره رسول خدا ﷺ ادامه می‌دهد تا می‌رسد به بیت بیست و پنجم: **سَوَّدَتْ صَحِيفَةَ أَعْمَالِي * وَكَلَّتُ الْأَمْرَ إِلَىٰ حَيْدَرٍ**. از اینجا تا آخر قصیده را درباره امیرالمؤمنین عليه السلام سروده است. الحق نغز و جالب سروده است.

گویند که به واسطه سرودن این قصیده، در مسابقاتی که درباره سرودن اشعار درباره امیرالمؤمنین عليه السلام در عراق صورت گرفت، برنده شد و جایزه و سبق را دریافت کرد، و **لِكُلِّ بَيْتٍ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ**. رَحِمَهُ اللَّهُ رَحْمَةً وَأَسِعَةً وَحَشْرَهُ مَعَ مَوَالِيهِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

این عساکر با سند متصل خود از عمار دهنی از ابوفاخته روایت کرده است که: **أَقْبَلَ عَلِيٌّ وَعُمَرُ جَالِسٌ فِي مَجْلِسِهِ؛ فَلَمَّا آهَ عُمَرُ تَضَعُضَعٌ وَتَوَاضَعٌ وَتَوَسَّعَ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ. فَلَمَّا قَامَ عَلِيٌّ قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّكَ تَصْنَعُ بَعْلِيَّ صَنِيعاً مَا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ مِّنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ! قَالَ عُمَرُ: وَمَا رَأَيْتَنِي أَصْنَعُ بِهِ؟! قَالَ: رَأَيْتَكَ كُلَّمَا رَأَيْتَهُ تَضَعُضَعْتَ وَتَوَاضَعْتَ وَتَوَسَّعْتَ حَتَّىٰ يَجْلِسَ! قَالَ: وَمَا يَمْنَعُنِي وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْلَايَ وَمَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ.**^۱

«علی بن ابیطالب وارد شد در حالی که عمر در مجلس خود نشسته بود؛ همینکه عمر چشمش به او افتاد خود را به حال تذلل و خشوع درآورد و تواضع کرد و برای او جاباز کرد. چون علی از مجلس برخاست، بعضی از قوم گفتند: ای، امیر مؤمنان! ما می‌بینیم که تو با علی رفتاری می‌کنی که با احدی از اصحاب محمد نمی‌کنی! عمر گفت: چه رفتاری را دیدی که من نسبت به او کردم؟! گفت:

۱- «تاریخ دمشق»، ج ۱، ص ۸۲ حدیث شماره ۵۸۲.

من تو را دیده‌ام که هر وقت او را دیده‌ای، خشوع و خضوع نموده‌ای، و تواضع کرده‌ای، و برای او در مجلس برای نشستن جا باز کرده‌ای! عمر گفت: چه چیز موجب می‌شود که من اینگونه رفتار را نکنم؟ سوگند به خدا که او مولای من و مولای هر فرد مؤمنی است.»

و در کتاب «فتوحات اسلامیّه» آورده است که: یکبار علی بن ابیطالب بر علیه یک مرد اعرابی حکمی کرد، و آن مرد عرب به حکم او راضی نشد؛ عمر گریبان او را گرفت و به او گفت: وَيَلَّكَ إِنَّهُ مَوْلَاكَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ^۱ «ای، وای بر تو! او مولای تو و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای، است!»

و طبرانی تخریج کرده است که: به عمر گفتند: إِنَّكَ تَصْنَعُ بَعْلِيَّ - أَي، مِنْ التَّعْظِيمِ - شَيْئًا لَا تَصْنَعُ مَعَ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: إِنَّهُ مَوْلَايَ^۲ «تو از جهت تعظیم و توقیر با علی کاری می‌کنی که با هیچیک از صحابه رسول خدا نمی‌کنی! عمر گفت: به جهت آنکه او مولای من است.»

۱- «الفتوحات الإسلامیة»، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. و نیز گفته است که: زرقانی مالکی در «شرح مواهب»

ص ۱۳ از دار قطنی روایت کرده است.